

THE  
AKBAR NĀMAH

BY  
ABUL FAZL I MUBĀRAK I 'ALLĀMĪ,  
VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY  
MAULAWĪ 'ABD-UR-RAHĪM,  
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.



CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHURUOL UJAYEB PRESS.

1877.

۲۸۶ - ۲۵۱	..	..	..	یرت چالاک	۲۱۱ ..	..	..	یخ چهار چشمه
۲۹۸ ..	..	..	..	یکه اولنگ	۲۴۳ ..	..	..	یرت شیخ علی
۴۱ - ۲۳	..	..	..	یونان	۲۴۳ ..	..	..	یرت بابوس بیگ

• تمام شد •



هراک ( هری ) ۲۰۹ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۱۲۱ - ۹۰

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۸۷

۳۳۳ - ۲۹۰ .. ..

ولایت هردوار ۱۸۶ .. ..

قصبه هرهانه ۳۹۷ - ۳۴۳ - ۳۴۲ .. ..

هزار جات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ ( شف هزاره

در منظر اول ) .. ..

هزارچہ سلطان مسعودی ۱۰۱ .. ..

آب هلیند ( هیرمند ) ۲۱۹ - ۲۰۴ .. ..

هندوستان ۳۲ - ۳۱ - ۳۸ - ۳۶ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷

۸۸ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۹ - ۵۷ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰

۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۸۹

۱۱۱ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰

۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۴

۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۶

۲۸۷ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۴۹ - ۲۴۲ - ۲۲۳ - ۲۱۶

۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

هندوکوه ۲۷۰ - ۹۰ .. ..

سرکار هندیه ۱۴۱ .. ..

هودل ۱۲۹ .. ..

هیره پور ۱۹۹ .. ..

\* حرف یاء \*

یلنکی ۸۵ .. ..

یارکند ۱۱۵ .. ..

دروازه یارک کابل ۲۶۲ .. ..

میرت ۳۵۳ .. ..

\* حرف نون \*

ناگور ۱۲۸ .. ..

نارنول ۱۴۷ .. ..

ناری ۲۸۹ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۵۲ .. ..

نچف کوفه ۵۳ .. ..

قصبه نریاد ۱۳۰ - ۱۳۷ .. ..

نعلچہ مندو ۱۳۲ .. ..

نعمان ۲۴۳ .. ..

نغر ۲۴۴ .. ..

نمازگاہ اندجان ۸۷ .. ..

نورکل ( کنور نورکل ) ۹۲ ( شف کاف )

ولایت نورساری ۱۴۲ - ۱۴۱ .. ..

نوشهر ۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۷۹ .. ..

نیشاپور ۲۱۵ - ۸۰ .. ..

نیور ۹۲ .. ..

نیلی سبیل ۱۳۳ .. ..

ملک نیمروز ۱۶۰ .. ..

نیلاب ( آب سند ) ۳۱۲ - ۳۱۰ ( شف سین )

تومان نیک نهار ۳۱۲ .. ..

\* حرف واو \*

واصل پور ۱۷۹ .. ..

ورسک ( درسک ) ۹۲ ( شف دال )

ورقرا ( ورقرا ) ۲۱۳ .. ..

ولایت مالدیو ۱۸۳ - ۱۷۹ .. ..

\* حرف هاء \*

هالول ( هانول ) ۱۳۹ - ۱۳۷ .. ..

هتیاپور ۱۹۵ .. ..

مشهد مقدس ( اقدس ) ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۴	کوه لکه .. .. . ۲۳۴
۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ .. ..	لمغان ( لمغانات ) .. .. . ۳۱۰ - ۳۰۹
مصر .. .. . ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۰	قصبه لهری ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸
معموره .. .. . ۲۳۷ - ۲۹۱	.. .. . ۱۷۹ - ۲۰۱
ديار مغرب .. .. . ۵۷	لهوگده ( لوه گده ) .. .. . ۱۷۵ - ۳۰۶ - ۳۱۱
مغولستان ( زمين مغول ) ( مغولستان ) ۶۲ - ۶۳	لهو .. .. . ۲۴۱
۶۴ - ۸۴ - ۸۳ - ۹۸ - ۹۴	* حرف میم *
مکه معظمه .. .. . ۳۰۸ - ۳۶۳	ماوراءالنهر ۶۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲
ملتان .. .. . ۹۲ - ۱۱۲ - ۱۷۱ - ۲۰۰	.. .. . ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵
قلعه ملوت .. .. . ۹۴	ماچین .. .. . ۷۳
مدینه منوف ( مدینه الحکما ) .. .. . ۵۶	مازندران .. .. . ۷۹
مندراول ( مندرايل ) .. .. . ۹۲ - ۱۲۹	ولایت مالوه ۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۹
مندهاکر .. .. . ۱۰۵	.. .. . ۱۸۵ - ۳۳۹
مندسور .. .. . ۱۳۰ - ۱۵۱	پل مالان ۲۱۳ - ۲۱۴
مندو .. .. . ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۳۵۶	دروازه ماشور قندهار .. .. . ۲۴۰
قلعه مندو .. .. . ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۵	ماچیهواره .. .. . ۳۲۵ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷
منگیر .. .. . ۱۵۲	آب ماچیهواره .. .. . ۳۲۵
منا ( در مکه معظمه ) .. .. . ۳۳۱	ولایت مانکوت .. .. . ۳۲۶ - ۳۶۷
مرویه .. .. . ۱۳۸	قلعه مانکوت .. .. . ۳۳۶
موضع تیرگران .. .. . ۲۵۱	محمود آباد .. .. . ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳
مروک .. .. . ۲۸۲	محولات .. .. . ۲۱۳
مهاون .. .. . ۱۰۰	مداین .. .. . ۵۸
آب مهندری .. .. . ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴	مرغینان .. .. . ۸۵ - ۸۸
میدان .. .. . ۸۹	مرو .. .. . ۸۶
میوات ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۳۳۷ - ۳۵۱	مرغاب .. .. . ۹۰
میان دوآب .. .. . ۱۰۲ - ۱۱۱	مزارعی ( در قندهار ) .. .. . ۲۲۹
میرتبه .. .. . ۱۰۶	بلاد مشرق .. .. . ۵۸ - ۶۳
میانه ( در عراق ) .. .. . ۲۱۹	مشتنگ .. .. . ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۲۴۹

۱۷۳ - ۱۶۹ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۲	قصبه کنار	۱۲۶ .. .. .
۳۶۳ - ۲۲۲ - ۱۸۹ - ۱۸۵ - ۱۷۷ .. ..	آب کنڀاسي ( آب سياہ )	۱۵۸ .. .. .
۱۵۲ .. .. . قصبه گدھي	دروازہ کنڀکان حصار قندهار	۲۴۱ - ۲۴۰ ..
گذر چوسہ .. ۲۲۲ - ۱۵۹ ( شف چہ )	کنور نورکل	۳۱۰ .. ( شف نور )
گذر گاۛ ( در کابل ) .. .. ۳۱۴	کنډمک ( گندمک )	۳۱۲ .. .. .
گرجستان .. .. ۷۹	شہر کوفہ	۵۷ - ۵۳ .. .. .
گردیز .. ۱۰۱ - ۲۴۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳	کول ملک	۹۱ .. .. .
ولایت گرم سیر .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۷	کول فتحپور ( غدیر )	۱۰۶ .. .. .
گلبار ( گلکار ) .. .. ۳۰۹ - ۲۷۵ - ۲۶۹	قصبه کول	۱۵۴ - ۱۱۱ .. .. .
گنبد ہرمان ( گنبد اہرام مصري ) ۵۶	کولاب مندہ سور	۱۳۰ .. .. .
( شف الف ) .. .. ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۰۳ - ۱۰۰	کولي وازہ	۱۳۶ .. .. .
دریای گنگ .. ۱۶۳ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۴۸ - ۱۴۵ - ۱۲۴	کول جوگي	۱۸۰ .. .. .
۳۳۹ - ۱۶۶ .. ..	کوچہ بند ( در قندهار )	۲۲۹ .. .. .
گنبد سفید ( در قندهار ) .. ۲۳۸	کولاب ( در بدخشان )	۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۵۲
گوالیار .. ۱۸۶ - ۱۵۶ - ۱۱۲ - ۱۰۴ - ۹۹	۲۹۳ - ۲۹۲ .. ..	
حصار گوالیار .. ۳۳۶ - ۱۹۶ - ۱۰۰	آب کوکچہ	۲۵۳ .. .. .
گورکھپور .. ۱۴۸	کوچہ بند بلخ	۲۸۹ .. .. .
گہات کرچی ( گہات کرچی ) .. ۱۴۴	کہت	۹۲ .. .. .
* حرف لام *		
لاہور ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۶	پرگنہ کہرام	۱۰۱ .. .. .
۲۲۲ - ۱۹۵ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۲ - ۱۶۱	حصار کہندار ( کنڌہار )	۱۰۳ - ۱۰۲ .. ..
۳۶۶ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۴۲	کہلگام	۱۵۲ .. .. .
قلعہ لاہور .. .. ۱۲۵	کہلور	۳۲۶ .. .. .
آب لاہور .. .. ۱۷۰	کي	۹۲ .. .. .
لکھنؤ .. .. ۱۱۱	کيلکي	۲۰۵ .. .. .
قصبہ لکھنور .. .. ۱۸۵	* حرف کاف *	
قلعہ لکي .. .. ۲۲۱	ولایت گجرات ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۴	
	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۱	

۲۸۳ .. .. .	کان نقره	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۳ - ۸۲	هارالملک کابل
۳۵۳ .. .. .	کانت کوله	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۳	
۲۳۰ .. .. .	کتل روغنی	۱۱۶ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۵	
۲۶۰ .. .. .	کتل شبرنو	۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۱۸	
۲۶۰ .. .. .	کتل ریگک	۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۷۵ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۱	
۳۰۹ - ۲۸۵ - ۲۷۲ - ۲۶۱ .. ..	کتل منار	۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸	
۲۶۴ .. .. .	کتل مسچاوند	۲۳۴ - ۲۳۰ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳	
۳۰۲ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۰ .. ..	کتل هندو کوه	۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵	
۲۸۳ .. .. .	کتور	۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲	
۲۸۳ .. .. .	کتل اشتر کرام	۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴	
۲۸۶ .. .. .	کتل ناری	۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۵ - ۲۶۱	
۳۰۴ .. .. .	کتل بادنج	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۵	
۹۴ - ۹۳ .. .. .	کچه کوٹ	۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱	
۹۰ .. .. .	کوه کرتاق	۳۰۹ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱	
۲۱۸ - ۷۹ .. .. .	کرمان	۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۱	
۱۱۴ .. .. .	کوه	۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۶	
۲۱۳ .. .. .	کرشو	۳۵۷ - ۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۲ - ۳۴۷ - ۳۴۱ - ۳۴۰	
۲۹۰ - ۲۸۹ - ۹۲ .. .. (شف دال)	کز (دره کز)	۳۶۳ .. .. .	
۷۸ - ۷۷ - ۷۶ .. .. .	شهر کش (معروف به شهر سبز)	۸۵ .. .. .	کاسنان
۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۱۸ .. ..	کشمیر	۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۶ - ۱۱۲ - ۱۰۴ - ۱۰۰	کالپی
۳۲۹ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۴۵ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ .. ..		۱۶۱ - ۱۵۶ .. .. .	
۳۳۶ - ۳۳۰ .. .. .		۱۹۶ - ۱۲۳ .. .. .	قلعه کالنجر
۲۸۰ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۵۳ .. ..	کشم	۱۲۸ - ۱۲۳ .. .. .	کالنجر
۵۶ .. .. . (مدینه فلسفه مشرق)	مدینه کلدانیین	۱۴۱ .. .. .	حوض کانگریه
۳۶۷ - ۳۴۲ - ۹۴ .. .. .	کلانور	۲۱۴ .. .. .	کارینزگاه هرات
۲۵۳ .. .. .	کلاوکان	۲۱۵ .. .. .	کان فیروزه (در نیشاپور)
۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۸۳ - ۲۶۰ - ۲۵۵ - ۹۰ .. ..	کمهرد	۲۲۱ .. .. .	کاروان سرای طوق
۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۴ .. ..	کیمبایت	۲۶۲ - ۲۴۳ .. .. .	قلعه کابل

قراقرم	۹۰ .. .. .	غازي پور	۱۱۴ - ۱۰۲ .. .. .
قرغز	۹۳ .. .. .	قلعه عجمان	۹۱ .. .. .
قرباغ	۳۰۹ - ۲۹۵ - ۲۹۱ - ۲۷۴ - ۲۷۲ - ۲۵۱	فر ( غونگر )	۹۲ .. .. .
قراکين ( قراکين )	۲۸۳ - ۲۸۲ .. .. .	غزنین ( غزنه ) ( غزني )	۹۱ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۵ - ۱۴
قزوين	۲۱۵ - ۲۰۵ .. .. .		۲۲۵ - ۲۰۰ - ۱۷۵ - ۱۶۶ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۹۲
قصوران	۳۹۰ .. .. .		۲۹۴ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۳۰
قلاک از مضافات قندهار	۲۵۸ - ۲۳۱ - ۲۲۵ - ۸۹		۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۲۹۸ - ۲۸۶ - ۲۸۴ - ۲۷۳
	۲۶۶ .. .. .		۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۰۹
قلعه کلا	۲۲۱ .. .. .		۳۶۲ - ۳۳۴ - ۳۳۳ .. .. .
قنوج	۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۱۲ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۴۳	قلعه غزنین	۲۵۷ .. .. .
	۳۵۶ - ۱۸۵ - ۱۶۳ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۳۹ ..	فرز شيدان	۳۰۷ .. .. .
قندهار	۹۸ - ۹۷ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۲	غوريان	۲۱۳ .. .. .
	۱۳۵ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۹۹	غور بند ( غوري )	۲۹۴ - ۲۹۱ - ۲۷۲ - ۲۶۹ - ۲۵۵
	۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۰ - ۱۳۶		۳۰۱ - ۲۹۶ .. .. .
	۲۰۰ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰	غوري	۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۰ .. .. .
	۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۵ - ۲۰۲ - ۲۰۱	قلعه غوري	۲۶۹ .. .. .
	۲۲۳ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶	* حرف فاء *	
	۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۶ - ۲۳۵	فارس ( فرس )	۸۱ - ۷۹ - ۵۶ .. .. .
	۲۶۶ - ۲۶۱ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۴۳	فتحيپور ( سکري )	۱۱۱ ( شف مين ) .. .. .
	۳۱۱ - ۳۰۹ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۲۹۸ - ۲۹۲ - ۲۷۳	ولايت فرغانه	۸۸ - ۸۵ - ۸۴ .. .. .
	۳۵۷ - ۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ .. .. .	فرلا	۲۱۸ - ۲۱۳ .. .. .
قندز ( قندوز )	۲۹۰ - ۲۵۳ - ۲۵۱ - ۸۶	فناکت ( شامرخيه )	۸۵ .. .. .
	۳۱۱ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۷۵	فوشنج	۲۱۴ .. .. .
	۳۱۶ .. .. .	فهروزه کوه	۸۰ .. .. .
قلعه قندهار	۲۲۹ - ۲۰۱ - ۲۰۰ .. .. .	فيروز آباد	۳۶۰ - ۱۵۶ .. .. .
* حرف کاف *		حصار فيروزه	۳۶۶ - ۳۵۵ .. .. .
کاشغر	۲۸۵ - ۱۹۸ - ۱۳۵ - ۱۱۵ - ۹۹ - ۸۵ - ۷۵	* حرف قاف *	
	۳۳۲ - ۲۹۱ .. .. .	دشت قباچاق	۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۸۳ - ۷۹ - ۷۳

۲۱۵	..	..	..	..	صوفی آباد	۱۷۶	..	..	..	قلعه میهوان		
* حرف ضاک *						۱۸۹	..	..	..	میوهی		
۳۰۰	۲۹۷	۲۹۶	۲۹۳	۲۹۸	۲۵۵	۱۹۰	..	..	..	قلعه میوهی		
* حرف طاء *						۲۲۱	۲۱۴	۲۰۴	۲۰۳	میستان		
۲۷۵	۲۷۱	۲۶۰	۲۵۳	۷۳	طایقان ( طالقان )	۳۰۹	..	..	..	میاه سنگ		
۲۹۳	۲۹۲	۲۸۳	۲۷۶	..	..	۳۱۲	..	میاه آب میان مرخاب و گندمک				
* حرف ظاء *						* حرف شین *						
۲۲۰	..	..	..	..	طارم	۳۰۸	۸۱	۷۹	۶۰	۵۷	۵۴	ملک شام
۲۷۷	..	..	..	..	قلعه طایقان	( شف فاء )					۸۴	شاهرخیه ( فناکت )
۲۸۰	..	..	..	..	آب طایقان	۲۴۹	۲۴۱	۲۰۲	۱۹۰	..	..	شال
۳۶۱	..	..	..	..	طبل عدل	۲۵۵	۲۵۳	..	..	..	..	شاخدن
۲۲۹	..	..	..	..	شهرطوس	۱۶۲	۱۴۹	۱۲۹	۱۱۳	..	..	ممالک شرقیه
* حرف عین *						۱۳۴	..	..	..	..	..	شکرتلار
۲۵۵	۲۵۳	۲۳۶	۲۰۰	۱۲۹	۱۱۵	۵۸	..	..	..	..	..	دریای شمال
۲۹۳	۲۹۲	۲۸۳	۲۷۶	۲۷۵	۲۷۱	..	..	..	..	..	..	قلعه شمس آباد
* حرف عین *						۱۴۷	..	..	..	..	..	شیله
۸۱	۶۰	۵۹	۵۸	..	..	۲۲۰	..	..	..	..	..	قصبه شناسی
۱۹۰	۱۸۸	۹۹	۸۲	۸۱	۵۷	۱۹	۱۳۴	۳۱	..	..	..	دریای شور
۲۲۴	۲۲۳	۲۱۴	۲۱۳	۲۰۵	۲۰۲	۱۹۱	۳۳۴	۳۳۳	..	..	..	شور اندام
۳۱۱	۲۹۹	۲۸۴	۲۵۹	..	..	۲۳۱	۲۲۶	..	..	..	..	باغ شهر آرا ( درکابل )
۷۹	..	..	..	..	عراقین	۲۳۳	۲۲۹	..	..	..	..	شهر کهنه ( درقندهار )
۸۱	..	..	..	..	عرب	۲۸۹	..	..	..	..	..	شهر بنده بلخ
۱۷۱	..	..	..	..	عقبه کشمیر	۷۹	..	..	..	..	..	شیراز
۱۹۷	..	..	..	..	عقبه پنوج	۹۲	..	..	..	..	..	شیره
۲۶۳	۲۶۲	..	..	..	کوه مقابین	۱۵۲	..	..	..	..	..	شیرپور
۳۰۷	..	..	..	..	علیکار	* حرف صاد *						
۳۰۷	..	..	..	..	علیشنگ	۹۹	..	..	..	..	..	مه دره
۹۲	..	..	..	..	عیسی خیل	۱۴۶	..	..	..	..	..	مسجد صفا
* حرف غین *												

آب مند ( نیلاب ) ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴	۹۴ .. .. .	هرماو
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۰۰ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱	۱۱۴ .. .. .	مروار
.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ ( شف نون )	۱۴۳ - ۱۴۱ .. .. .	سرکیچ ( سرکیچ )
حصار منیل ۱۰۰ - ۱۰۲ .. .. .	۱۴۸ .. .. .	مرو
ولایت منیل ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۲۳ .. .. .	۱۶۷ .. .. .	مرای دولخان
.. .. ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۳۵۳	۱۹۹ .. .. .	هری نگر
سجد دره ۲۶۸ .. .. .	۲۱۳ .. .. .	مرای فرهاد
شهر موس ۵۴ .. .. .	۲۱۳ .. .. .	مرخص
سوق الثمانین ۵۷ - ۵۸ .. .. .	۳۱۲ .. .. .	مرخاب
اراضی سودان ۵۷ .. .. .	۷۳ .. .. .	مفین ( مفین - مفین )
سواسنگ ۸۹ .. .. .	۲۱۴ .. .. .	باغ مفید هرات
ولایت مواد ۹۲ .. .. .	۳۱۸ .. .. .	کوه مفید سنگ
قلعه سنکر ۱۳۳ - ۱۳۴ .. .. .	۵۷ .. .. .	مقلاب
بندر صورت ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۸۶ .. .. .	۱۰۶ - ۱۰۵ ( فتحپور )	سکری ( سکری - فتحپور )
قلعه صورت ۱۴۲ .. .. .	( شف فام ) .. .. .	..
مورچ گده ۱۴۸ .. .. .	۱۱۴ .. .. .	مکندر پور
قصبه سورن پت ۱۵۶ .. .. .	۶۳ ( شف میلون )	میلیکای ( میلون )
سورلیق ۲۱۵ .. .. .	۳۶۶ - ۱۷۰ .. .. .	دریای سلطان پور
جبال موالک ۳۳۶ .. .. .	۱۷۰ .. .. .	سلطان پور
مهرند ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۲۳ - ۳۴۵	۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۴۵ .. .. .	سلطانیه
۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۶	۳۵۱ .. .. .	سلیم گده
میسرام ۱۴۷ - ۱۴۸ .. .. .	۹۶ - ۹۲ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۰	میرقند
سکاه ( سکاه ) ۲۱۴ .. .. .	۱۱۳ - ۹۹ .. .. .	..
سهند تبریز ۲۱۹ .. .. .	۱۶۱ - ۹۷ .. .. .	سمانه
میلون ( میلیکای ) ۵۹ ( شف میلیکای )	۲۱۵ .. .. .	سمگان
میرام ۸۴ .. .. .	۱۸۵ - ۲۸۳ - ۱۷۸ - ۱۷۱ - ۱۳۵ - ۵۷	سند
میجر ( آب خچند ) .. ( شف خاد )	۳۳۹ - ۳۲۶ - ۳۲۳ - ۲۵۷ - ۲۲۲ - ۲۰۰ - ۱۸۲	..
میگلکوت ۱۷۱ - ۹۴ .. .. .	۳۴۱ .. .. .	..

۱۲۸ - ۹۵ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۶۰	ملک روم	۳۱۰ .. .. .	دکه
۱۶۸ .. .. .	..	۱۰۳ .. .. .	دلمیژ
۷۶ - ۷۳ .. .. .	روس	۸۰ .. .. .	دمشق
۸۱ .. .. .	حصار روم	۱۴۱ .. .. .	دندوقه
۲۶۱ .. .. .	روضه بابا ششپر	۲۴۹ .. .. .	دوکي
۱۴۸ .. .. .	رهتاس	۱۲۴ - ۱۱۶ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۵۱	دارالملک دهلي
۳۴۱ - ۳۳۶ - ۱۹۶ - ۱۵۷ - ۱۵۳	قلعه رهتاس	۱۶۷ - ۱۵۶ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷	..
۳۴۲ .. .. .	..	۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۴ - ۳۲۵ - ۲۶۷ - ۱۸۷ - ۱۶۹	..
۱۶۷ .. .. .	قصبه رهنک	۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۶۰ - ۳۵۶ - ۳۵۳	..
۲۱۵ .. .. .	ري	۱۱۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰	دهرليپر
۳۳۷ .. .. .	ريواري	۱۹۶ .. .. .	ولايت دهندهيره
* حرف زاء *		۲۰۰ .. .. .	دهنکوت
۲۱۳ .. .. .	زاوه	۲۶۱ .. .. .	د افغانستان
۳۲۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ .. .. .	زمزمه ( زمه )	۳۵۱ .. .. .	قلعه دهلي
۵۵ .. .. .	مدينه زها ( رها )	۷۱ .. .. .	ديلون يلدق
۲۲۲ - ۲۱۴ - ۲۱۳ .. .. .	زيارتگاه هرات	۸۱ - ۷۹ .. .. .	دياربکر
* حرف سين *		۳۴۳ - ۱۱۰ - ۹۳ .. .. .	ديپال پور
۱۳۰ - ۱۰۹ .. .. .	سارنگپور	۱۲۴ .. .. .	شهردين پناه
۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۶۹ .. .. .	کوه سارنگ	۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۳۴ - ۱۳۳	بندر ديب
۱۸۱ .. .. .	ساتلمير	۱۷۹ .. .. .	قلعه ديورلول
۲۱۸ .. .. .	چشمه ساؤق بللق ( ساووق بللق )	* حرف راء *	
۲۵۲ .. .. .	کئل سامان	۱۱۲ - ۱۰۰ .. .. .	راپري
۲۹۹ - ۲۹۶ .. .. .	سال اولنگ	۱۴۳ - ۱۰۶ .. .. .	رايسين
۳۵۱ - ۳۵۰ .. .. .	سامانه	۱۹۹ - ۱۳۰ .. .. .	قلعه رايسين
۲۳۴ - ۲۲۰ - ۲۱۵ - ۲۰۶ .. .. .	ولايت سبزوار	۱۹۹ - ۱۷۰ .. .. .	راجوري
۳۰۷ .. .. .	ده سبز	۲۹۳ - ۲۷۱ .. .. .	رستاق
۳۴۴ - ۱۲۵ .. .. .	آب مندلج مشهور باب لودهيهانه	۱۲۸ .. .. .	قلعه رنتنبهور
۵۳ .. .. .	کوه سرنديب ( قدمگاه آدم عم )	۱۹۶ .. .. .	رنتنبهور

۲۲۰	..	..	..	خلخال	۸۰	..	..	..	حرمین شریفین
۲۷۶	..	..	..	خلسان	۲۳۸	..	..	..	بابا حسن ابدال ( شف باء )
۲۸۸ - ۲۸۷	..	..	..	خلم	۳۵۵ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۱۰۲ - ۹۴	..	..	..	سرکار حصار فیروزه
۲۷۱	..	..	..	خملنگان	۳۵۲	..	..	..	قلعه حصار
۹۶ - ۷۹ - ۷۵	..	..	..	خوارزم	۸۰	..	..	..	شهر حلب
۷۹	..	..	..	خوزستان	۱۵۶	..	..	..	حمید پور
۱۹۹ - ۱۹۵ - ۹۳	..	..	..	خوشاب	۱۳۴	..	..	..	حوض عباد الملک
۲۷۵ - ۲۶۰ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۹۹	..	..	..	خوست	۲۱۸	..	..	..	حوض ملیان
۲۹۳ - ۲۸۳	..	..	..	..	۳۰۸	..	..	..	قلعه حوالی جلال آباد
۲۲۹	..	..	..	خواجه خضر	۳۶۰	..	..	..	حوض مثنی بر بالای کشتیا
۲۶۱ - ۲۴۳	..	..	..	خواجه پشته	* حرف خاء *				
۲۳۸	..	..	..	خواجه ریگ روان	۱۰۶	..	..	..	خانوة ( از سرکار بیانه )
۲۹۱ - ۲۶۰ - ۲۴۸	..	..	..	خواجه سهاران	۱۹۹	..	..	..	خانپور
۳۲۵ - ۹۱	..	..	..	خیبر	۲۱۳	..	..	..	خانی
۲۶۱	..	..	..	خیابان نزد کابل	۲۵۵	..	..	..	خانہ کان
* حرف دال *					خنا ( خطا ) ۶۳ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۴				
۶۶	..	..	..	دار المرز	۷۳	..	..	..	ختن
۲۳۴ - ۲۲۹ - ۲۰۳ - ۱۶۱	..	..	..	داور زمین ( زمین داور )	۲۸۲	..	..	..	ختلان مشهور به کولاب ( شف کاف )
۲۸۴ - ۲۶۶ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۳ - ۲۴۱	..	..	..	..	۸۸ - ۸۵ - ۸۴	..	..	..	آب خچند ( میخون )
۳۳۴ - ۳۳۳ - ۲۸۵	..	..	..	..	۸۸ - ۸۵	..	..	..	شهر خچند
۲۱۵	..	..	..	دامغان	۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۳ - ۵۷ - ۱۹	..	..	..	ولایت خراسان
۸۳	..	..	..	دره کز ( شف کاف )	۱۶۸ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۹۹ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۰ - ۸۹	..	..	..	..
۱۶۸	..	..	..	دره لار	۳۳۵ - ۲۹۹ - ۲۲۴ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۶ - ۲۰۲	..	..	..	..
۲۵۳	..	..	..	دوسک ( ورسک ) ( شف واو )	۸۱	..	..	..	قلعه خرماتو
۲۵۸	..	..	..	دروازه طاقیه دوزلن ( دروازه کابل )	۱۱۴ - ۱۰۳	..	..	..	خرید
۲۹۶	..	..	..	دره قبیچاق	۲۲۰	..	..	..	خرزبیل
۲۸۶	..	..	..	دشت نیل بر	۲۲۳	..	..	..	خرابه
۱۳۶ - ۱۳۱	..	..	..	ملک دکن	۳۶۱	..	..	..	خرگاه بر عدد بروج سپهر

چاریگران .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵	جرم .. .. . ۲۹۲
چپرگنه .. .. . ۳۳۹	جزیره .. .. . ۵۷
چرکس .. .. . ۷۶	جسر روان .. .. . ۳۶۰
چرخ .. .. . ۳۰۶ - ۱۷۵	جگدلیک ( جگدلیک ) .. .. . ۹۱
چشمه عجیب در دامغان .. .. . ۲۱۵	جلگه میله سنگ .. .. . ۲۳۱
آب چناب .. .. . ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۹۴	جلال آباد ( جوی شاهی ) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳
قصبه چندوار .. .. . ۱۰۳	.. .. . ۳۴۱ ( شف جوی شاهی )
چندیری .. .. . ۱۱۲	جم .. .. . ۹۱
قلعه چناده ( قلعه چنار ) ۱۲۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰	جمو .. .. . ۳۲۶
.. .. . ۱۵۱	جنگستان جونه .. .. . ۱۴۸
قلعه چندیری .. .. . ۱۹۶	کوه جود .. .. . ۹۳
چولی مهیسر .. .. . ۱۳۳	جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳
چوسه .. .. . ۱۷۰ - ۱۶۳	.. .. . ۳۵۶ - ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۴
چهار باغ اندجان .. .. . ۸۷	آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳
چهار باغ دارالخلافه آگوه مشهور به هشت بهشت ۱۰۵	.. .. . ۳۶۰ - ۳۵۱
.. .. . ۱۱۸	جونه گدهه .. .. . ۱۳۸
چهار باغ هرات .. .. . ۲۱۱	جونه .. .. . ۱۴۸ - ۱۴۷
چهار باغ کابل .. .. . ۲۴۶ - ۲۳۰	جودهپور .. .. . ۱۸۰
چهار دره ( در قندهار ) .. .. . ۲۳۳	قصبه جون .. .. . ۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۸۴
چهار باغ قندهار .. .. . ۲۳۶	جوی شاهی ( جلال آباد ) ۳۰۱ - ۴۰۰
چهار باغ نزد جلال آباد .. .. . ۳۰۸	.. .. . ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶ ( شف جلال آباد )
ملک چین .. .. . ۷۳ - ۵۷	جوی موری .. .. . ۳۰۳ - ۲۷۲
قلعه چیتور .. .. . ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۸ - ۱۲۶	جوبارهای بلخ .. .. . ۲۸۹
چیتور .. .. . ۱۹۶ - ۱۴۴ - ۱۳۳	جهاز کهنه .. .. . ۱۵۷ - ۱۵۳ - ۱۵۲
* حرف حاء *	
دیار حبشه .. .. . ۵۷	باغ جهان آرا ( در هرات ) .. .. . ۲۱۴ - ۲۱۳
حجاز ۵۵ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹	چلم .. .. . ۹۴
.. .. . ۳۶۳ - ۳۳۰ - ۳۰۸ - ۲۸۴	چیسلیبر .. .. . ۱۸۱
	* حرف چ *

۳۶۰ ..	تاج عَز (مختار هما یون)	۳۵۴ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۰ ..	قلعہ بیانہ
۱۹۹ - ۶۳ ..	تیت	۱۲۴ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ ..	ولایت بیانہ
۲۲۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۶ ..	تبریز	۳۵۴ - ۳۵۱ - ۳۳۹ - ۱۲۹ ..	..
۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۱ ..	ولایت تپری	۱۴۵ ..	یچاگزہ
۲۴۲ ..	قلعہ تپری	۱۷۹ ..	بیکانیر
۷۵ - ۷۲ - ۶۸ - ۶۲ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ ..	ترکستان	۱۹۵ ..	آب بیلا
۳۳۵ - ۲۲۳ - ۱۷۷ - ۱۱۳ - ۸۵ - ۸۲ - ۷۹ ..	..	• حرف پے •	
۹۲ ..	تربیلہ	۹۵ ..	شہر پانی پت
۱۵۷ - ۱۵۲ ..	ترمت	۱۷۴ ..	پاتر
۲۱۳ ..	ترشیز	۱۸۷ ..	قصبہ پالم
۲۱۳ ..	تربت	۲۳۷ ..	پای منار
۲۴۳ ..	تکینہ چمار	۱۳۴ ..	پیلی
۷۳ ..	ولایت تنکقوت	۱۴۳ - ۱۴۱ ..	پٹن
۲۶۰ - ۲۵۵ - ۸۱ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۷ - ۶۰ ..	توران	۱۵۱ - ۱۴۸ ..	پٹنہ
• حرف تے •		۱۵۲ ..	پرنیہ
۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۳۵ - ۱۸ ..	ولایت تگہ	۲۸۳ ..	قلعہ پریان (اسلام آباد)
۳۳۱ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۸۹ - ۱۷۸ ..	..	۳۲۷ ..	پرہالہ
• حرف جیم •		۱۹۹ ..	پکلی
۷۲ ..	چاجرات	۳۲۵ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۲۸ - ۱۲۵ - ۱۲۴ ..	پنجاب
۱۰۳ ..	چاجڑ	۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۳۳۹ - ۳۳۶ - ۳۲۹ ..	..
۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۳ ..	قلعہ چانپانیر	۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۵۶ ..	..
۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۰ - ۱۳۴ ..	چانپانیر	۱۹۷ ..	پنوج
۱۷۳ ..	ولایت چاچکان (چاچکان)	۲۸۹ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ ..	پنجشیر
۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ ..	چلم	۲۸۳ ..	آب پنجشیر
۳۴۴ ..	چالندھر	۱۸۱ - ۱۸۰ ..	پہلودی
۳۱۲ ..	چہریار	۷۵ ..	پہی بالغ
۲۸۷ ..	چچکتومینہ	• حرف تاء •	
۱۰۶ ..	چرمل	۸۴ ..	تاشکند

۷۶ - ۷۳ .. .. .	بلغار	۳۶۰ .. .. .	بازار دريائي
۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۱ - ۲۶۹ - ۷۹ - ۷۵ - ۷۳	بلخ	۹۲ .. .. .	بجور
۳۰۸ - ۲۹۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵		۹۲ .. .. .	قلعهٔ بجور
۱۲۹ .. .. .	بلوچستان	۹۷ - ۹۴ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۲ - ۷۵	بدخشان
۱۴۵ - ۱۴۴ .. .. .	پرگنهٔ بلگرام	۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۱ - ۹۹ - ۹۸	
۳۰۹ .. .. .	کوهٔ بلندري	۲۳۶ - ۲۲۳ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۲۳	
۳۲۳ - ۳۱۱ - ۳۰۸ - ۲۷۴ - ۲۴۴ - ۹۲ ..	بنگش	۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۳۹ - ۲۳۷	
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۲۶ - ۱۱۴ ..	بنگاله	۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰ - ۲۵۷ - ۲۵۵	
۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲		۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰	
۳۴۰ - ۳۳۹ - ۲۲۲ - ۱۹۶ .. ..		۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۲	
۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۴۸ .. .. .	بنارس	۳۹۱ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۹ - ۲۹۸	
۲۸۲ .. .. .	چشمهٔ بندگان	۳۵۳ .. .. .	بداون
۳۲۵ .. .. .	قصبهٔ بن	۳۵۳ .. .. .	قلعهٔ بداون
۲۶۱ .. .. .	بوري	۱۱۲ .. .. .	آب برهان پور
۱۹۵ - ۹۷ - ۹۳ .. .. .	بهيره	۱۴۲ - ۱۴۱ .. .. .	بروج
۳۲۳ - ۹۴ - ۹۳ .. .. .	آب بهت	۱۴۲ - ۱۴۱ .. .. .	بروده
۹۴ .. .. .	بهلول پور	۱۸۶ - ۱۴۵ - ۱۴۲ .. .. .	برهان پور
۱۶۰ - ۱۵۲ - ۱۴۸ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۷	ولايت بهار	۱۰۶ .. .. .	بساور
۳۴۰ .. .. .		۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۰۴ .. .. .	قلعهٔ بست
۱۶۳ - ۱۵۸ - ۱۲۴ - ۱۱۴ .. ..	بهوجپور	۲۱۵ .. .. .	بسطام
۱۵۸ - ۱۱۴ .. .. .	بهينه	۳۶۱ .. .. .	بساط نشاط
۱۵۲ .. .. .	بهاگلپور	۷۹ .. .. .	بغداد
۱۶۶ .. .. .	بهنگاپور	۲۸۶ - ۲۸۳ .. .. .	بقلان
۳۰۹ .. .. .	کوهٔ بهزادي	۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷	ولايت بکر
۳۲۱ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۴ .. ..	بهسود	۲۵۷ - ۲۲۳ - ۲۰۲ - ۱۹۵ - ۱۸۵ - ۱۷۸ - ۱۷۷	
۵۳ .. .. .	بيت المقدس	۲۵۸ .. .. .	
۸۹ .. .. .	بيمغان	۱۷۵ .. .. .	قلعهٔ بکر
۸۹ .. .. .	بيکاتوت	۳۵۲ - ۳۴۱ - ۳۳۱ .. ..	بگرام معروف به پشاور

۲۳۰ .. .. .	آب ایستاده	۸۵ .. .. .	اقلیم پنجم
۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۷۱ ..	ایبک	۸۵ .. .. .	المالیخ ..
۲۸۷ .. .. .	قلعه ایبک	۸۵ .. .. .	الماتو ..
* حرف باء *		۸۹ .. .. .	الاتاغ ..
۵۶ - ۵۴ .. .. .	شهر بابل	۱۶۷ - ۱۶۰ - ۱۵۶ - ۱۲۳ - ۱۱۱ ..	الور ..
۹۱ .. .. .	بادام چشمه	۲۷۴ .. .. .	النگ چالای ..
۳۱۱ - ۹۲ .. .. .	بادنج ..	۲۷۶ .. .. .	النگ قاضیان ..
۶۳ .. .. .	باغ وفا ..	۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۴۵ - ۲۳ - ۱۸	حصار امرکوت
۲۰۰ - ۱۱۱ .. .. .	بلری ..	۸۰ .. .. .	انکوزیه ..
۱۶۷ .. .. .	باغ خواجه دوست منشی	۸۸ - ۸۷ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ ..	ولایت اندجان ..
۱۶۷ .. .. .	باغ خواجه غازی	۸۷ .. .. .	قلعه اندجان ..
۲۱۲ .. .. .	باغ شاهي ( در هرات )	۹۴ .. .. .	انباله ..
۲۱۳ .. .. .	باخوز ..	۱۹۷ .. .. .	اندرکول ..
۲۱۴ .. .. .	باغ مراد هرات	۳۰۰ - ۲۸۶ - ۲۷۶ - ۲۶۰ - ۲۵۱ - ۲۰۰	اندراب ..
۲۱۴ .. .. .	باغ خیابان هرات	۳۵۴ - ۳۰۲ .. .. .	.. ..
۲۱۴ .. .. .	باغ زغان هرات	۲۷۵ .. .. .	قلعه اندراب ..
۲۳۱ .. .. .	باغ جلال الدین	۳۳۵ .. .. .	اندخود ..
۲۳۸ .. .. .	باغ فردوسی مکانی بابرشاه	۸۷ - ۸۳ .. .. .	اوز جند ( اوزگند )
۲۴۲ ( شف حاء ) .. .. .	بابا حسن ابدال	۸۵ .. .. .	اوش ..
۲۵۱ .. .. .	باغ علی قلی اندرابی	۸۸ .. .. .	اوراتیق ..
۳۰۰ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۵۵ ..	بامیان ..	۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۴۵ - ۱۰۴ - ۱۰۲	ولایت اوده
۲۶۰ .. .. .	باغ خسرو شاه	۲۰۵ .. .. .	قلعه اوک ..
۲۶۲ .. .. .	باغ قراچه خلن	۵۶	اهرام مصری ( یعنی بناهای چندک در مصر است )
۲۶۲ .. .. .	باغ دیوان خانه	۸۱ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۱ - ۶۰	ایرلن ..
۲۶۲ .. .. .	باغ بنفشه	۲۹۲ - ۲۵۳ - ۲۲۷ - ۲۱۳ - ۲۰۵ - ۲۰۳	.. ..
۲۷۵ .. .. .	بازاری ..	۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳ .. .. .	.. ..
۲۸۱ .. .. .	بادام دره	۷۵ - ۶۳ .. .. .	زمین ایغور ( بلاد ایغور )
۳۲۱ .. .. .	باغ صفا ..	۱۱۲ .. .. .	لیرج ..



۳۳۰ - ۳۲۵	..	..	..	حلجي يوسف	۱۸۷	يوسف محمد خان برادر مهرزا عزيز كوكلناش
۳۲۵	..	..	..	يوسف آفتابچي	۲۱۱	استاد يوسف مودود ( گوينده )
۳۳۰	..	..	..	يوسف عم	۲۲۳	شهخ يوسف چولي
۵۴	..	..	..	قوم يهود	۳۲۱	شهخ يوسف كوراني

• تمام شد منظر اول •



میرزا بن شاهرخ میرزا	۸۳ .. .. .
یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ	۸۶ .. .. .
یادگار تغائی	۱۲۷ - ۱۱۳ .. .. .
یادگار ناصر میرزا ( ابن عم همایون )	۱۲۹ - ۱۲۴ .. .. .
	۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶ .. .. .
	۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ .. .. .
	۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵ .. .. .
	۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸ .. .. .
	۲۴۹ .. .. .
یار علی سلطان تکلو	۲۱۸ .. .. .
یادگار سلطان موملو	۲۱۹ .. .. .
یاسین دولت	۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ .. .. .
یرد بن مهلائیل	۴۹ - ۵۵ .. .. .
یسومنگا بن چغتای	۷۶ .. .. .
یعقوب بیگ	۱۴۹ .. .. .
یعقوب میرزا تغائی	۲۱۸ .. .. .
یعقوب ( دیگر )	۲۲۳ .. .. .
یغن بن حام	۵۸ .. .. .
یلدوز بن منکلی خواجه	۴۹ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ .. .. .
یلدوز خان بن آبی خان	۴۹ - ۶۱ .. .. .
یلدوز بن اغور خان	۶۰ .. .. .
یوسفی سالجی بن النقا	۶۶ .. .. .
یونس خان	۸۳ - ۸۴ - ۸۶ .. .. .
قوم یوسف زئی	۹۲ .. .. .
امیر یونس علی	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵ .. .. .
	۲۴۵ .. .. .
مولانا یوسفی طیب	۱۱۹ .. .. .
یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق	۱۵۳ - ۱۵۴ .. .. .
میرمه	۱۰۷ .. .. .
هند بن حام	۵۸ .. .. .
امیر هندو بیگ	۹۳ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸ .. .. .
	۱۱۷ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ .. .. .
	۱۵۱ - ۱۵۳ - ۳۵۹ .. .. .
میرزا هندال پسر بابر پادشاه	۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴ .. .. .
	۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۴۹ .. .. .
	۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ .. .. .
	۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ .. .. .
	۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ .. .. .
	۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹ .. .. .
	۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ .. .. .
	۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ .. .. .
	۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ .. .. .
	۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷ .. .. .
	۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲ .. .. .
قوم هندوان	۲۸۳ .. .. .
هیبت برادر طراغی	۷۷ .. .. .
هیبت خان نیازی	۱۵۲ - ۳۳۶ .. .. .
هیمو بقال ( راجه بکرمجیت )	۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ .. .. .
	۳۴۰ .. .. .
* حرف یاء *	
میرزا محمد غزنوی پدر شمس الدین محمد اتکه خان	
	۱۱۵ .. .. .
یافت ( ابوالترک الونجه خان ) بن نوح عم	۴۹ .. .. .
	۵۷ - ۵۸ - ۵۹ .. .. .
یارچ بن یافت	۵۹ .. .. .
یادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنفر	

۱۱۹ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵  
 ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳  
 ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴  
 ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲  
 ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰  
 ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷  
 ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴  
 ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱  
 ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹  
 ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷  
 ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳  
 ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰  
 ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸  
 ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷  
 ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶  
 ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴  
 ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳  
 ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲  
 ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰  
 ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷  
 ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶  
 ۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵  
 ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳  
 ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰  
 ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱  
 ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳  
 ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۶  
 ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

ولي خوب ميرزا .. .. ۱۲۴  
 ولد بيگ ايلچى شاه طهماسب .. ۲۴۹ - ۲۵۹  
 ولد قاسم بيگ .. .. ۲۵۲  
 شاه ولي اتگه .. ۳۵۲ ( شف شين )  
 ويس خان بن شيرعلي خان اوغلان .. ۸۶  
 سلطان ويس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵  
 ويس سلطان .. .. ۲۱۳  
 ويس بيگ قبيچاق .. .. ۲۴۸ - ۲۹۲  
 امير ويسى .. .. ۳۵۹

### • حرف هاء •

هابيل پسر آدم عم .. .. ۵۳  
 هاله زميندار .. .. ۱۷۸  
 هاشم بيگ ملازم يادگار ناصر ميرزا ۱۷۸ - ۲۰۱  
 ملك هاني بلوچ .. .. ۲۰۲  
 خواجه هجرى جامي .. .. ۱۷۴  
 هرمسه .. .. ۵۶  
 هرمس بابلي .. .. ۵۶  
 هرمس مصري .. .. ۵۶  
 قوم هزاره .. .. ۲۲۵ - ۲۰۹ - ۱۲۶  
 ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۵  
 ۲۹۳ - ۳۰۱ ( شف هزارجات در منظر دوم )  
 هلاكو خان .. .. ۵۵ - ۷۶  
 هلهل سلطان .. .. ۳۳۵  
 ابوالنصر نصيرالدين محمد همايون پادشاه جهانباني  
 جنت آشياني ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱  
 ۱۰ - ۱۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳  
 ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵

۲۹۹ .. .. نظریء سال النگی	۲۹۷ - ۲۵۲ .. میرزا قلی برادر حیدر محمد خان
۳۱۶ .. .. شیخ نظامی مرحوم	۲۶۸ .. .. میرزا بیگ ملازم میرزا کامران
۳۳۷ .. .. نظام خان پدر مبارز خان	۲۶۹ .. .. ملا میر کتابدار
۳۶۷ - ۳۶۴ .. .. نظر شیخ چولی	۲۹۲ - ۲۸۶ .. .. خواجه میرزا بیگ دیوان
۲۲۹ - ۲۰۹ .. .. نکدری ( قوم )	<b>* حرف نون *</b>
۷۸ .. نگینه خاتون مادر تیمور صاحبقران	۹۱ - ۸۶ - ۸۵ .. ناصر میرزا برادر یابر شاه
۲۲۳ - ۲۲۰ - ۴۷ - ۱۵ .. مولانا نورالدین ترخان	۱۱۲ .. .. سلطان ناصرالدین
۵۷ - ۵۶ - ۵۴ - ۵۳ - ۴۹ .. نوح عم بن لمک	۱۹۸ - ۱۹۷ .. .. نازک شاه ( در کشمیر )
۱۲۲ - ۵۸ .. ..	۲۹۱ .. .. خواجه ناصرالدین علی مستوفی
۵۸ .. .. نوبه بن حام	۳۶۰ - ۳۱۵ .. .. ناصر قلی
نورالدین محمد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیره	۹۱ .. .. نجم بیگ
۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۴۹ .. .. همایون	۳۴۲ - ۲۹۷ .. .. میرزا نجات
۲۳۴ .. .. نور بیگ	۱۹۱ - ۴۵ - ۴۴ .. .. قدیم کوکه شوهر فخرنسا انکه
۲۴۵ .. .. نویدی شاعر	۲۵۹ - ۲۴۱ .. ..
۲۶۹ .. .. خواجه نور	۱۰۶ .. .. نریت هادا
۳۰۳ .. .. نویم کوکه	۱۰۶ .. .. نورنگهد یو چوهان
۱۵۲ - ۱۴۹ .. .. نهال بیگ	۵۴ .. .. قوم نصاری
۷۲ - ۶۷ .. .. قوم زیرون	۱۴۷ - ۱۰۳ - ۱۰۰ .. .. نصیر خان نوحانی
۳۳۶ - ۱۶۴ .. .. قوم نیازبان	۱۱۴ .. .. نصرت شاه والی بنگاله
<b>* حرف واو *</b>	۱۵۱ - ۱۴۸ .. .. نصیب شاه والی بنگاله
۲۵۸ - ۲۲۴ .. .. مهتر واصل	۲۷۸ .. .. نصیب رمال
۱۴۵ .. .. وزری فرنگ امیرالامرای بنادر	۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ .. .. نصیب خان افغان پنجه بهیه
۲۸۸ .. .. وقاص سلطان بلخی	۱۰۷ - ۱۰۴ - ۱۰۰ .. .. نظام خان ( حاکم بیانه )
۲۵۸ - ۲۲۴ .. .. مهتر وکیل ( وکیل )	۱۱۹ - ۱۰۷ .. .. خواجه نظام الدین علی خلیفه
۸۳ .. .. سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا	( شف خاء ) .. ..
امیر ولی ( ملی ) خازن ( بیگ ) ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۳	۱۴۶ .. .. نظام الملک حاکم دکن
۱۰۷ - ۱۶۸ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۴۷ ( شف عین )	۱۵۴ .. .. میرزا نظر
۹۶ .. .. ولی شرمیل	۲۳۶ .. .. مهر نظر علی میر هزار تیشکانی

مهلائييل بن قينان	۱۳۳ - ۱۳۱	ملو خان مندووالي ملقب به قادر شاه	۱۳۳ - ۱۳۱
مهاديرو	.. .. .	( شف قاف )	.. .. .
مهرنوش مادر سلطان محمد	.. .. .	ملك محمد ملازم حاكم نتهه	۲۵۸ .. .
مهربانو بيگم خواهر ناصر ميرزا	.. .. .	ملك علي پنجشيرى	۲۷۴ .. ..
مهرنگار خانم خالغزادۀ بابر پادشاه	.. .. .	ملك محمد مندراورى	۳۰۷ - ۳۲۰ .. ..
ميهدي ميهدي خواجه	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴	ملك سنگي	۳۲۱ .. ..
.. .. .	۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۷	ملك مختار	۳۴۲ .. ..
ميهدي سلطان پدر عادل سلطان	.. .. .	منكلي خواجه بن تيمور تاش	۱۴۹ - ۶۳ .. ..
ميهدي قاسم خان	۱۹۰ .. ( شف قاف )	منكلي خان بن يلدوز خان	۱۴۹ - ۶۲ .. ..
ميهتر خان خزينهدار	.. .. .	منسج ( منسك ) بن يافت	۵۸ .. ..
ميهدي خان ( سلطان )	.. .. .	منولون زوجۀ دوتمين	۶۷ .. ..
حافظ مهري	.. .. .	منكوقاآن بن تولي خان بن چنگيز خان	۷۶ .. ..
ميهتر سكاھي فرحت خان	۲۹۷ .. ( شف فاء )	شاه منصور شاه ايران	۷۹ .. ..
قبيلۀ ميهند	.. .. .	منوچهر ميرزا بن سلطان محمد ميرزا	۸۲ .. ..
ميرزا ميران شاه ( جلال الدين ) بن تيمور	۴۸ - ۸۱	شاه منصور برادر طاؤس خان	۹۲ .. ..
.. .. .	۸۲ - ۲۱۹	امير شاه منصور برلاس	۹۹ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
خواجه مير ميران صدر	۹۶ - ۱۰۱	منجم اديسه	.. .. .
ميرزا بيگ ترخان ( بلوچ )	۹۶ - ۲۲۴	منعم خان	۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
خواجه شاه مير حسين	۱۰۴ .. ( شف شين )	۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱	
ميدني راي	.. .. .	۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳	
ميرزا خان خانان بن بهرام خان	.. .. .	.. .. .	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸
ميران محمد شاه ( محمد فاروقي ) ملازم سلطان بهادر	.. .. .	منور بيگ پسر نور بيگ	۲۳۴ .. ..
.. .. .	۱۳۲ - ۱۳۵	مولف نفايس الفنون	۵۲ .. ..
شيخ ميرك ( ملازم شاه حسين ) از اولاد شيخ پوران	.. .. .	موسى عم	۵۷ .. ..
.. .. .	۱۷۳ - ۱۷۶	موانكان بن چغتاي	۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۹ .. ..
مير علي بلوچ	.. .. .	مومن انكه	۱۰۷ - ۱۰۸ .. ..
ميرزا بيگ برلاس	.. .. .	مريد بيگ	۱۵۱ - ۲۳۳ - ۲۴۰ - ۲۴۵
ميرزا قلي جلایر	.. .. .	خواجه محمد مومن فرزند دي	۳۲۸ .. ..

۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۴	.. ..	مریم مادر عیسی عم بنت عمران	۶۵
۱۱۲ - ۱۰۰	.. ..	سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا	۸۳
معصومه سلطان بیگم همشیره همایون زوجة محمد زمان		ملا مرشد بابری	۹۳
۱۴۹	.. ..	مرغوب غلام سلطان ابراهیم	۱۰۰
۲۱۲	.. ..	میر مرتضی صدر فاضل	۲۱۳
خواجه معین ( میر معین )	..	میرزا مراد ( شاهزاده ) پسر شاه ظهاسب	۲۱۸
۳۴۲ - ۲۵۳	..	.. ..	۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۳۹
معین خان فرخودی	.. ..	مراد خواجه	۳۵۷
مغل خان بن النجه خان	..	سلطان مسعود میرزا عمزاده بابر شاه	۸۸
قوم مغل ( مغلان ) ( مغول ) ( الوس مغل خان )	۶۲	مست علی تورچی	۳۰۵
۶۱۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ ( شف الف )		خواجه مسافری	۳۴۹
مغل بیگ	.. ..	مولانا مسعود حصاری	۳۶۸
مغل قانچی	.. ..	مشایخ قصبه شماسی	۲۲۰
محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون	..	مصطفی رومی	۱۰۸
میرزا مقیم مخاطب به خراسان خان ملازم سلطان بهادر		مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ	۲۴۶ - ۲۴۴
۱۳۱	.. ..	۲۵۷ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵	
مقدم ( بیگ ) ( کوکه )	..	۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۲۹۵	
مقصود میرزا آخته بیگی	۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۸۱	۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۴۲ - ۳۶۶	.. ..
خواجه مقصود هروی	.. ..	مظفر شاه ( سابق )	۷۹
درویش مقصود بنگالی	.. ..	مظفر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا	۹۰
مقیم خان	.. ..	سلطان مظفر	۱۲۷ - ۱۳۲
حافظ مقصود	.. ..	مظفر ترکمان ملازم همایون	۱۷۰
خواجه مقصود علی	.. ..	مظفر توپچی ( این را سکندر نوشته )	۱۹۷
مقصود تورچی	.. ..	.. ..	( شف سین )
مُقری مسکین مودن	.. ..	مظفر کوکه میرزا عسکری	۲۴۹ - ۲۵۰
مکون بن تنبال	.. ..	خواجه معظم (سلطان) برادر مادری مریم مکانی	۱۴
مکن ولد حسن	.. ..	۴۵ - ۱۹۱ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵	
ملوخان ( حاکم هند بوقت تیمور )	..	۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲	
ملک داد کورانی	.. ..		
۱۱۱ - ۱۰۷	.. ..		

۲۲۳ .. .. .	محمّد قالي هروي	۱۴۹ - ۱۰۷ - ۹۶ ( سلطان محمد )
۳۳۲ - ۳۲۰ - ۲۹۶ - ۲۵۲ - ۲۳۵	محمّد خان جلاير	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ ( شف سين )
۳۳۳ .. .. .	.. .. .	سلطان محمود غزنوي ( سابق )
۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۴ - ۲۵۱ ..	محمّد علي ثغاني	۱۰۲ .. .. .
۳۲۰ - ۲۵۲ .. .. .	سلطان محمد فوق	۱۰۴ .. .. .
۲۹۹ - ۲۸۸ - ۲۵۲	محمّد ( محمدی ) خان تركمان	۲۴۱ - ۱۰۴ - ۱۰۴
۳۵۳ .. .. .	.. .. .	محمود خان ولد سلطان سکندر
۲۶۳ ..	محمّد حسين خواهرزاده پهلوان دوست	۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۰۶
۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۵ - ۲۷۲	محمّد قلي خان برلاس	۱۰۸ ..
۳۶۶ - ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۴ - ۳۰۷ .. ..	.. .. .	ملا محمود ملازم خواجه خليفه
۲۹۱ - ۲۸۰ ..	محمّد قلي شيخ کمال ( کمال )	سلطان محمد کوسه
۲۸۶ .. .. .	محمّد قلي سلطان	۱۱۹ .. .. .
۲۸۷ ..	محمّد قلي ميرزا ملازم پير محمد خان	محافظة خان
۲۹۰ .. .. .	محمّد قلي خان جلاير	۱۴۳ .. .. .
۲۹۱ .. .. .	مير محمد منشي	محمّد خان رومي
۲۹۱ .. .. .	خواجه محمد امين کنگ	۱۶۴ .. .. .
۳۱۵	محب علي خان ( ملازم هندالي ميرزا بود )	سلطان محمود بکري
۳۴۰ - ۳۳۹	محمّد خان افغان قريب شيرخان	۱۸۵ - ۱۷۳ .. ..
۳۴۲ ( شفد الف )	محمّد امين ديوانه	محمّد علي قابوچي خويش منعم خان
۳۴۲ .. .. .	مير محسن داعي	۱۷۷ .. ..
۳۵۹ ..	مولانا محمد فرغلي ( پير علي )	سلطان محمود گجراتي
۸۶ .. .. .	مخدومه سلطان بيگم ( قراکوز بيگم ) زوجة عمر شيخ	محمّد شاه کشميري ( حاکم کشمير )
۲۸۱ .. .. .	مخلص قنبرزي ( مرابنده )	۱۹۸ - ۱۹۷
۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۷۳ - ۹۵ - ۴۵ - ۳۴ - ۱۹ - ۱۴	مريم مکاني ( حميده بانو بيگم ) والدۀ اکبر پادشاه	محمّد خان شرف الدين اوغلي تکلو ميرديوان حاکم
۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴	.. .. .	هري ( هرات )
۲۲۴ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴	.. .. .	۲۱۸ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۶ - ۲۰۵
۲۲۴ .. .. .	مير محمد کورک	۳۳۴ - ۲۹۰ - ۲۱۹ .. .. .
۲۲۳ .. .. .	مير محمد جالغبان	سلطان محمد ميرزا پسر شاه طهماسب
۳۲۸ - ۲۸۰ - ۲۲۳	سيد محمد پکنه ( شير محمد )	محمّد خليفه والد احمد سلطان شاملو
.. .. .	.. .. .	۲۱۸ .. .. .
.. .. .	.. .. .	سلطان محمد خدا بنده
.. .. .	.. .. .	۲۱۸ .. .. .
.. .. .	.. .. .	محمّد ميرزا نبيروز جهان شاه ميرزا مشهور بشاه
.. .. .	.. .. .	يزدي بيگ کچل استجلو
.. .. .	.. .. .	۲۲۹ - ۲۱۹ .. .. .
.. .. .	.. .. .	محمّد بيگ کتابدار قلچار
.. .. .	.. .. .	۲۱۹ .. .. .
.. .. .	.. .. .	مير محمد کورک
.. .. .	.. .. .	۲۲۲ .. .. .
.. .. .	.. .. .	مير محمد جالغبان
.. .. .	.. .. .	۲۲۳ .. .. .
.. .. .	.. .. .	سيد محمد پکنه ( شير محمد )
.. .. .	.. .. .	۳۲۸ - ۲۸۰ - ۲۲۳
.. .. .	.. .. .	( شف سين )

۱۸۵ .. .. . راجه مټرسين	۳۶۴ .. .. . لطيف ميرزا	
۱۳۸ .. .. . مچاهد خان	۳۴۲ .. .. . لعل خان بدخشي	
۲۹۸ .. .. . مچنون قاتشال	۵۶ - ۴۹ لک ( لامک - لکان - لامخ ) بن متوشاخ	
۳۷ - ۳۵ - ۳۳ .. حکيم محي الدين مغربي	۵۷ .. .. .	
۴۸ سلطان محمد ميرزا بن ميران شاه بن امير تيمور	۳۰۷ .. .. . لمغانان	
۸۲ .. .. .	۱۰۳ - ۱۰۲ .. .. . لوحانيان	
۷۳ .. .. . سلطان محمد خوارزم شاه	۱۲۸ .. .. . لوديان	
۸۱ .. .. . محمد سلطان پسر جهانگير ميرزا	۲۴۹ .. .. . لونک بلوچ	
۸۳ .. .. . سلطان محمد ميرزا بن بایسنغر ميرزا	• حرف میم •	
۸۳ .. .. . سلطان محمد ميرزا بن سلطان ابو سعید ميرزا	۶۷ .. .. . ماچين	
۸۳ .. .. . سلطان محمود ميرزا بن سلطان ابو سعید ميرزا	۱۲۱ - ۱۰۴ .. .. . ماهم بيگ والده همایون	
۸۸ .. .. .	۱۱۰ .. .. . مانک چند چوهان	
۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۴ .. محمود خان پسر یونس خان	۱۱۲ .. .. . مانسنگه	
۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۸۶ .. محمدی ( محمد ) کولکناش	۱۸۴ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ .. مالديو زميندار	
۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۷ .. .. .	۱۸۷ .. .. . ماهم انگه ( آغا ) ( بيکه ) والده ادهم خان	
۸۶ .. .. . محمد خان بن خضر خواجه خان	۳۶۷ - ۳۶۳ - ۲۳۰ - ۲۲۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ ..	
۸۷ .. .. . خواجه محمد مروي	۱۹۶ .. .. . مالديو ( حاکم اجمير و ناگور )	
۱۶۲ - ۹۰ .. .. . محمد حسين ميرزا	۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۷ .. .. . خواجه ماق اناليق	
امير محب علي خليفه ( خواجه خليفه - مير خليفه )	۳۲۰ .. .. . ماهم علي قلي خان	
۹۰ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۳۳ ( شف خاء )	۳۵۲ - ۳۳۲ .. .. . ماه چوچک بيگم زوجة همایون	
امير محمد قاسم کوة بر ۹۰ ( شف قاف )	۹ .. .. . شيخ مبارک پهر ابوالفضل مولف	
۹۲ .. .. . مولانا محمد صدر	۱۴۳ .. .. . سيد مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر	
۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ .. محمد سلطان ميرزا	۳۳۸ - ۳۳۷ - ۱۶۴ .. .. . مبارز خان ( عدلي ) امير افغان	
۱۴۴ - ۱۲۴ - ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ ..	۳۴۰ - ۳۳۹ .. .. .	
۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۷۳ - ۲۳۳ - ۲۰۰ - ۱۷۱ - ۱۶۳ ..	۲۶۲ .. .. . ملا مبتلائي اوجي	
۱۲۰ - ۱۰۳ - ۹۶ - ۹۴ .. سلطان محمد دولدي	۲۷۸ .. .. . مبارز بيگ برادر مصاحب بيگ	
۱۰۷ - ۱۰۳ - ۹۶ - ۹۴ .. محمد علي جنگ جنگ	۳۴۴ .. .. . مبارک خان رئيس افغان	
۱۱۰ - ۱۰۸ .. .. .	۵۶ - ۴۹ .. .. . متوشاخ بن اخنوخ	

۲۸۵ .. .. کوكي عم حاجي محمد	۳۲۳ .. .. .. ملك كهنام
كيومرث بن مام ( كيومرث ) - وبكاف فارسي مستحضر	۵۸ .. .. .. كومان پسر قنبال
۵۹ - ۵۸ - ۵۶ .. .. ( است )	۶۰ .. .. .. كرخان بن مغل خان
۳۴۲ - ۱۲۰ .. .. كنجك خواجه مهودار	۷۲ .. .. .. قوم كرايت
۲۸۷ .. .. كيستن قوا حاكم بلخ	۱۱۰ .. .. .. كرم سنگه
* حرف كاف *	
۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۸ .. .. گجراتيان	۳۲۴ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ .. .. كشميريان
۱۵۲ .. .. .. گرگ علي بيگ	۹۱۵ - ۹۲ .. .. خواجه كلان بيگ ولد مولانا محمد صدر
۱۶۳ .. .. .. گردباز ( نام فيل )	۱۳۵ - ۱۲۶ - ۱۲۰ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۹۶
۳۳۹ - ۳۲۹ - ۳۲۳ - ۱۹۵ .. .. قوم گهران	۲۳۴ - ۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۶۱ .. .. ..
۱۴۹ - ۱۱۹ .. .. .. گلرنگ بيگم دختر بابر	۱۲۱ .. .. .. خواجه كلان ساماني
۲۸۵ - ۱۱۱ .. .. .. گلچهره بيگم دختر بابر	۳۲۴ .. .. .. ملك كلان پسر ملك كدنام
۱۱۹ .. .. .. گلبدن بيگم دختر بابر	۵۸ .. .. .. كمالي ( كيمال ) بن يافت
۱۷۸ .. .. .. گندم زميندار	۱۰۷ .. .. .. كمال خان ( از اولاد علو الدين )
۸۳ .. .. .. گوهرشاد بيگم	۱۹۹ .. .. .. كمال دولي قاتل ميرزا حيدر
۱۶۷ - ۱۳۶ .. .. .. گوران	۲۰۶ .. .. .. كمال الدين شاه قلي بيگ
۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۲ - ۱۰۱ .. .. شيخ گهرن	۲۸۱ .. .. .. خواجه كمال الدين حسين
۵۹ - ۴۹ .. .. .. گيوك خان بن ديب باقوي	۳۲۴ .. .. .. كمال خان پسر سارنگ گهر
۷۶ .. .. .. گيوك خان بن اوكدای	۶۱ - ۶۰ - ۴۹ .. .. .. كن خان بن اغور خان
۱۱۰ .. .. .. مير گيسو	۵۸ .. .. .. كنعان بن حام
* حرف لام *	
۵۸ .. .. .. لاوز بن ماه	۱۱۰ .. .. .. كنكو
لاذ ملك ( زوجة جمال خان كه بزوجيت مير خان	۳۴ .. .. .. كوكي انگه زوجة نوغ بيگي
۱۲۳ .. .. .. ( آمد )	۵۸ .. .. .. كوش بن حام
۳۴۱ .. .. .. لشكري پسر سلطان آدم	۶۰ .. .. .. كوك بن اغور خان
۲۹۱ - ۲۸۰ - ۲۵۲ .. .. .. لطفي ( لطف الله ) سهرندي	۷۶ .. .. .. كوچو بن اوكدای
۳۵۲ - ۲۷۵ .. .. .. مير لطيف ( لطف )	۱۳۶ .. .. .. كوليان كمبايت
۳۶۰ .. .. .. خواجه لطف الله وزير سركار هوائي	۲۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۳ .. .. .. كوكي بهادر
	۲۸۱ .. .. .. كوچك خچكي ( مرابنده )

قوم قيات	۶۴ - ۶۳ .. ..	۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۵ ..
قین برقاق بن قبل خان	۷۰ .. ..	قرا بهادر ۱۹۹ .. ..
* حرف کاف *		قرا سلطان شاملو ۲۰۶ .. ..
میرزا کامران پسر بابر پادشاه	۱۱۴ - ۹۹ - ۹۴ - ۹۳	قربان قراول بیگی ۲۸۰ - ۲۷۲ - ۲۲۵ ..
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵		قراچین ۲۵۲ .. ..
۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲		قرغوجی ۳۱۵ .. ..
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲		مہتر قرا ملازم محمد خان ۳۳۴ .. ..
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰		قرا بیگ میرشکار ۳۳۴ .. ..
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷		قوم قزلباشیہ ۲۳۳ - ۲۳۳ - ۲۲۸ - ۲۲۳ - ۱۳۵
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷		.. .. ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۳۶ - ۲۳۵ .. ..
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵		قزاق سلطان ملازم شاه طہماسپ .. ۲۱۰ - ۲۰۷
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲		قطب خان ۱۰۳ - ۱۰۰ .. ..
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱		ملا قطب الدین شیرازی استاد سلطان بہادر ۱۴۶
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰		قطب خان پسر شیرخان .. ۱۶۱ - ۱۵۱ - ۱۵۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹		ملا قطب الدین جلنجو بغدادی ۲۲۰ .. ..
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶		میر قلندر (گویندہ) ۲۳۶ .. ..
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳		قنغلی ( از لقبای ترک ) ۶۰ .. ..
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰		قوم قنقین ( وفيہ لغات ) ۶۶ .. ..
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱		قوم قنقرات ۷۲ .. ..
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹		قنبر علی بیگ ۳۶۴ - ۱۱۷ .. ..
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۵		قنبر علی سہاری ۳۰۴ .. ..
کاچی چک .. ..	۱۹۷ .. ..	قندوق ( قوندوق ) سلطان ۳۶۴ - ۳۴۲ - ۳۰۷
کا کر علی .. ..	۳۴۲ - ۲۸۲ .. ..	قنبر دیوانہ ۳۵۴ - ۳۵۳ .. ..
کابلی خان برادر محمد قاسم موجی ..	۲۸۸ .. ..	قزیلہ خان بن قبل خان ۷۰ - ۶۹ .. ..
کالا پہار برادر اسکندر سور ..	۳۴۹ .. ..	قوج بیگ ۲۵۵ - ۲۳۳ - ۱۵۹ - ۱۴۹ - ۱۰۷ - ۹۶
امیر کتہ بیگ .. ..	۱۰۵ - ۱۰۲ - ۹۵ .. ..	قوام بیگ اردو شاہ .. ۱۰۸ - ۱۰۷ .. ..
کچک علی .. ..	۱۱۱ .. ..	قین بن الیخان ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۴۹ .. ..
کچک بیگ .. ..	۱۷۲ .. ..	قینان بن انوش ۵۴ - ۴۹ .. ..

قاسم مخلصى ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۴۲	۱۷۶ - ۱۶۷ .. .. .
۳۵۳ - ۳۵۲ .. .. .	قوم فولاد قيا ۸۲ .. .. .
شاه قاسم تغاىي ۲۴۹ .. .. .	شيخ ابو الفيدض فيضي برادر مولف ۲۲ .. .. .
محمد قاسم خواهرزاده پهلوان دوست ۲۶۳ .. .. .	فيثاغورس حكيم ۵۶ .. .. .
خواجه قاسم ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵ .. .. .	فيروز خان ۱۰۲ .. .. .
قاسم چنگي ۲۸۱ .. .. .	فيروز خان پسر سليم خان ۳۳۷ .. .. .
خواجه قاسم مهدي (مهدي قاسم) ۳۲۹ (شفميم)	حرف قاف *
محمد قاسم خان نيشاپوري ۳۴۴ .. .. .	قلچولي بهادر بن تومنه خان ۶۹ - ۶۸ - ۴۹ - ۱۶
ميرقلي ۳۵۰ .. .. .	۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹
مولانا قاسم كاهي ۳۶۸ .. .. .	قايدو خان بن دومنين (دومنين) خان ۶۷ - ۴۹
قبط بن حام ۵۸ .. .. .	قابيل پسر آدم عم ۵۳ .. .. .
قوم قبيچاق ۶۰ .. .. .	قوم قارليغ ۶۰ .. .. .
قبل خان بن تومنه خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵	ملك قاسم برادر بابا قشقه ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۲ - ۹۶
قتلق تركان آغا خواهر تيمور ۷۹ .. .. .	۱۱۱ .. .. .
قتلق نگار خانم مادر بابرشاه ۸۶ .. .. .	قاسم سنجلي ۱۰۰ .. .. .
امير قتلوق قدم ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸	قاسم حسين سلطان (خان) ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۱ - ۱۱۱
۳۰۷ .. .. .	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸
مولانا قدم ارباب ۲۶۸ .. .. .	۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۰
قرچار نويان بن سوغرچين ۴۹ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۴ .. .. .	۲۳۴ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶
۷۶ - ۷۵ .. .. .	۳۰۰ .. .. .
قرا خان بن مغل خان ۴۹ - ۶۰ .. .. .	قادر شاه (ملو خان) ۱۴۵ (شفميم)
قرا هلاكو خان بن موانگان بن چغتاي خان ۷۶ .. .. .	قاضي قرنگ ۱۴۵ .. .. .
قرا يوسف تركمان ۸۲ - ۱۲۸ .. .. .	مولانا قاسم علي صدر ۱۵۹ .. .. .
قراقوزي ۹۶ - ۱۰۷ .. .. .	قاسم بولاس ۳۰۱ - ۳۳۷ - ۳۴۳ - ۳۶۳ - ۳۹۴ - ۳۰۱
قراچه بيدگ خان ۱۴۵ - ۱۷۴ - ۲۰۱ - ۲۳۴ - ۲۴۴	مولانا قاسم قنوني ۲۱۱ .. .. .
۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴	ميرزا قاسم گونابادي ۲۱۲ .. .. .
۲۶۱ - ۲۶۴ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲	محمد قاسم خان موجي ۲۲۳ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴	۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۷۵ .. .. .

## \* حرف فاء \*

۵۸ .. .. .	فارس بن پهلو
۵۸ .. .. .	فارسيان
۸۵	فاطمه سلطان مادر جهانگیر میرزا بن عمر شیخ
۱۰۴ .. .. .	محمد فاروق پسر بابر
۲۲۴ .. .. .	مهنر فاخر نوشکچی
۳۰۷ .. .. .	بی بی فاطمه
۴۱ - ۳۱	امیر فتح الله شیرازی ( عضد الدوله )
۱۰۳	فتح خان ( خانجهان ) ( شیرازی ) ( سروانی )
.. .. .	( شفخاء )
۲۷۷ .. .. .	فتح الله بیگ برادر روشن کوک
۳۲۳ .. .. .	فتح شاه افغان
۳۴۷ .. .. .	فتح باز ( نام یوز )
۴۴ .. .. .	فخر نسا انکه کوچ ندیم کوک
۱۱۲ .. .. .	فخر جهان بیگم
۳۴۲ .. .. .	شاه فخر الدین
۵۸ .. .. .	فراغت مصر
۵۸ .. .. .	فرغان پسر بوذر
۶۲ .. .. .	فریدون
۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۳۴ - ۱۲۸	قوم فرنگ
۲۸۶ .. .. .	فریدون خان
۳۶۶ - ۳۵۵ - ۳۴۶ - ۳۴۲	فرحت خان مهنر سگاهی
.. .. .	( شف میم )
۳۵۲ .. .. .	فرخ فال پسر همایون
۱۵۳ .. .. .	میر فضلی حاکم بناری
۲۵۴ - ۲۳۳ - ۱۸۱ - ۱۷۶	فضیل بیگ برادر منعم خان
۲۵۹ .. .. .	.. .. .
۵۶ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹ - ۱۱۵	فقیر علی ( فقر علی )

۹۲ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۴۸	بابر پادشاه
۸۳ - ۸۱ .. .. .	میرزا عمر شیخ پسر تیمور
۸۲ .. .. .	عمر بن میران شاه
۱۴۹ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۲	عماد الملک
۳۴۷ - ۲۴۱ - ۲۲۴ - ۱۹۱	خواجه عنبر ناظر
۵۸ .. .. .	عظیم بن سام
۶۵ .. .. .	عیسی عم
۱۹۹ .. .. .	عیدی رینا

## \* حرف غین \*

۲۲۲ - ۱۶۸ - ۴۴	خواجه غازي تبریزی دیوان
۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۱۱ - ۳۳۳	.. .. .
۹۴ .. .. .	غازي خان
۱۵۵ - ۱۵۴ .. .. .	محمد غازي توغبائی
۱۹۹ .. .. .	غازي خان کشمیری
۳۲۵ .. .. .	غالب خان
۳۵۴ - ۳۳۹ .. .. .	غازي خان مور پدر ابراهیم مور
۵۹ .. .. .	غزین یافت
۱۹۱ - ۱۸۷	میر غزنوی ( شمس الدین انکه خان )
۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴	( شفشین و الف )
۱۴۳ .. .. .	غضنفر نوکر یادگار ناصر میرزا
۳۶۵ - ۳۲۸ .. .. .	غلام علي شش انگشت
۸۵ .. .. .	غنیچه جي امید زوجة عمر شیخ میرزا
۸۶	غنیچه جي آغا سلطان زوجة عمر شیخ ( دیگر )
۳۴۲ .. .. .	میر غنی
۸۰ .. .. .	غیاث الدین جهانگیر میرزا پسر تیمور
۹۷	سلطان غیاث الدین برادر سلطان شهاب الدین غوری
۱۷۶ - ۱۷۲ .. .. .	قاضي غیاث الدین جامی
۳۵۴ .. .. .	ملا غیاث الدین

سلطان علاؤالدین (عالم خان) (لودی) (سوادی) ۹۲	عبدالعزیز خان اوزبک پسر عبید خان ۲۸۸ - ۲۸۹
۱۰۷-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹ (شف عالم خان)	عبید خان اوزبک .. .. . ۲۸۹
استاد علی قلی (نادر العصر) .. ۹۵-۱۰۹-۱۶۴	خواجہ عبد السبیح .. .. . ۳۱
شیخ علی .. ۹۶-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵-۲۳۳	مولانا عبد اللہ .. .. . ۳۱۵
امیر علی (ولی) خازن .. ۹۸ (شف وایو)	مولانا عبد القادر .. .. . ۳۱۷-۳۴۲
سلطان علاؤالدین سابق .. ۹۹-۱۰۷-۱۹۶	مولانا عبد اللہ سلطان پوری (دیگر) .. ۳۲۵
علی خان شیخ زادہ فرملی .. ۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱	خواجہ عبد الباری .. .. . ۳۴۲
علی انکہ باشلیق .. .. . ۱۰۸	خواجہ عبد اللہ .. .. . ۳۴۲
میر علی شیر .. .. . ۱۱۹	خواجہ عبد المجید دیوان .. .. . ۳۴۲
سید علی خان نوکر سلطان بہادر .. .. ۱۳۱	خواجہ عبد الملک وزیر سرکار آتشی .. ۳۵۹
علی خان صہاونی .. .. . ۱۵۲	عثمان چلپی میرزا بن میران شاہ .. ۸۲
علاول خان ملازم شیر شاہ .. .. . ۱۹۷	عراق پسر خراسان .. .. . ۵۸
شیخ علاؤ الدین سمٹانی (ولی) .. ۲۱۵	قوم عرب .. .. . ۵۸
علی قلی خان شیدانی پسر حیدر سلطان شیدانی و برادر	میر عرب مکی .. .. . ۲۷۹
بہادر خان ۲۱۹-۲۲۸-۲۲۹-۲۴۴-۲۷۷	میرزا عزیز کوکلتاش خان اعظم ۱۴-۱۸۷-۱۸۸
۲۸۱-۳۳۵-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۵-۳۵۱-۳۵۳	۲۲۵ .. .. . ۲۲۵
۳۶۴-۳۵۴ .. .. .	اسفاد عزیز میستانی (رومی خان) .. ۳۵۵
علی سلطان چلاق .. .. . ۲۱۹	میرزا عسکری برادر ہمایون ۹۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴
علی بیگ ذوالفقار کش .. .. . ۲۱۹	۱۱۹-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱
علی دوست خان باریگی پسر حسن علی ۲۲۳	۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۶۰
۲۲۸-۲۸۰ .. .. .	۱۶۳-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱-۱۸۹-۱۹۰
علی سلطان تکلر .. .. . ۲۲۷	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳
علی قلی خان اندرابی ۲۵۱-۲۷۲-۳۲۱-۳۳۲	۲۰۴-۲۲۵-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲
۳۴۳-۳۴۲ .. .. .	۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۹
علی قلی اوغلی قورچی میرزا کاهران ۲۵۸-۲۶۸	۲۵۰-۲۵۱-۲۵۳-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۵-۲۹۲
علی قلی سلطان .. .. . ۲۷۵	۲۹۳-۳۰۱-۳۰۴-۳۰۷-۳۰۸
علی محمد اسپ .. .. . ۳۲۵-۳۰۷	ملا عصام الدین ابراہیم ملا زادہ ۲۷۰-۳۱۶-۳۱۷
عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و پھر	خواجہ عطاء اللہ دیوان بیوتات .. ۳۴۲

عبد الرشید پسر شیر خان		* حرف عین *	
۱۲۳ .. ..	عبد الله خان اوزبک خوش قاسم حسین خان اوزبک	۵۸ .. ..	قوم عاد
۳۴۲ - ۲۹۰ - ۱۴۲ .. ..	میرزا عبدالله ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱	۷۹ .. ..	عالم شیخ پسر طراغای
۳۴۲ - ۲۹۳ .. ..	خواجه عبدالحق ۱۶۸ - ۱۷۱	۹۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴	عادل سلطان بن مهدی سلطان
۱۷۱ - ۱۶۸ .. ..	قاضي عبدالله صدر میرزا کامران ۱۷۱ - ۱۶۹	۲۴۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۳ .. ..	عالم خان لودی سلطان علاؤالدین ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۴۰
۳۰۳ - ۲۸۶ - ۲۷۹ - ۱۷۶	مولانا عبدالباقی صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳	.. .. ( شف علاؤالدین )	سلطان عالم ملازم سلطان بهادر ۱۳۴
۳۴۲ - ۳۳۳ .. ..	شیخ عبد الغفور ۱۷۷ .. ..	۲۴۱ .. ..	عادل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان
۱۹۰ .. ..	شیخ عبد الوهاب ( از اولاد شیخ پوران ) ۱۹۰	۲۲۴ .. ..	عارف توشکچی ( بهار خان )
۲۴۱ - ۲۰۳ - ۲۰۲ .. ..	میر عبدالحی گرم سیری ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۴۱	۳۶۳ - ۳۲۵ .. ..	عالم شاه ( ملازم میرزا کامران )
۲۱۴ .. ..	خواجه عبدالله انصاری پیر هرات ۲۱۴	۳۴۲ - ۳۳۰ .. ..	عارف بیگ
۲۱۵ .. ..	خواجه عبد الغنی امیر قزوین ۲۱۵	۳۳۶ .. ..	عادل خان افغان
۲۱۸ .. ..	عبدالله خان استجلو داماد شاه اسمعیل ۲۱۸	۳۵۳ .. ..	عارف الله پسر خوانده قنبر
۳۰۳ - ۲۹۲ - ۲۲۰	خواجه عبد الصمد شیرین قام ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳	۳۶۴ - ۳۴۲ - ۳۳۰ - ۳۰۸ - ۱۵	میر عبدالحی صدر
۳۴۲ .. ..	عبد الفتاح کرکیراق ۲۲۰ .. ..	۳۶۸ .. ..	خواجه عبیدالله ( ناصرالدین خواجه احرار ) ۸۴
۳۱۲ - ۲۹۷ - ۲۹۱ - ۲۸۰ - ۲۲۴ .. ..	عبد الوهاب ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲	.. .. ( شف خاء )	عبد لرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا ۸۹
۳۴۲ - ۳۳۰ - ۲۳۳	میر عبد الله ( سید بنی مختار ) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲	۲۲۹ - ۹۱ .. ..	عبید الله خان
۲۳۶ .. ..	علاء عبد الخالق استاد میرزا کامران ۲۳۶	۹۳ .. ..	عبد الرحیم سقاوی
۲۴۴ .. ..	خواجه عبد الخالق ۲۴۴ .. ..	۹۶ - ۹۴ .. ..	امیر عبد العزیز
۲۵۰ .. ..	عبد الجبار شیخ ۲۵۰ .. ..	۱۰۳ - ۹۴	عبد العزیز ( عبد العلی ) میر آخور
۲۵۸ .. ..	عبد الرحمن قصاب ۲۵۸ .. ..	۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۷ .. ..	امیر عبد الله ( کتابدار ) ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
۲۷۲ .. ..	عبد الله سلطان ۲۷۲ .. ..	۱۰۸ - ۱۰۷ .. ..	عبد الشکور
۳۳۲ - ۲۸۵ .. ..	عبد الرشید خان پسر سلطان سعید خان حاکم کاشغر ۲۸۵ - ۳۳۲	۱۱۱ .. ..	عبد الملک قورچی
۲۸۶ - ۲۸۵ .. ..	عباسی سلطان اوزبک ۲۸۵ - ۲۸۶		

۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۶ ۳۲۴ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵  
 شیردل خورش منعم خان ۱۷۷ .. ..  
 قوم شیعه ۲۰۴ .. ..  
 شیرعلی ملازم میرزا کامران ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۰  
 ۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۳ ..  
 شیخ خواجه خضری ۲۷۷ - ۲۷۲ .. ..  
 شیر محمد پکنه (سید محمد پکنه) ۲۸۸ - ۲۸۷  
 (شفیم) .. ..  
 شیرعلی بیگ ۳۳۴ .. ..  
 \* حرف صاد \*  
 حافظ صابرقاق ۲۱۴ - ۲۱۱ .. ..  
 صافی ولی سلطان ۲۱۹ .. ..  
 صالح دیوانه ۳۲۵ .. ..  
 صدر خان ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ ..  
 صلحا بن آدم عم ۵۴ .. ..  
 صوفیان خلیفه ۲۱۹ .. ..  
 \* حرف طاء \*  
 طاق بن اغور خان ۶۰ .. ..  
 طاروس خان برادر شاه منصور ۹۴ .. ..  
 امیر طاهر ۲۳۳ - ۱۷۶ - ۱۷۳ .. ..  
 طاهر محمد پسر میر خرد ۳۶۶ - ۲۹۹ .. ..  
 محمد طاهر خان ۳۱۶ - ۳۱۱ .. ..  
 امیر طراغای پدر تیمور ۷۹ - ۷۷ - ۴۸ .. ..  
 شاه طهماسب صفوی والی ایران ۲۰۵ - ۱۳۶ - ۱۳۵  
 ۲۲۲ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۰۶  
 ۳۳۴ - ۲۵۳ - ۲۴۹ - ۲۴۰ .. ..  
 \* حرف ظاء \*  
 ظفرعلی ولد فقیر بیگ ۱۷۶ .. ..

۲۹۱ - ۱۴۴ .. ..  
 مولانا شرف الدین علی یزدی مولف ظفرنامه ۱۶  
 ۹۷ .. ..  
 ملا شفائی ۳۲۵ - ۳۰۱ .. ..  
 میر شمس الدین محمد غزنوی انکه خان ۱۴ - ۱۳  
 ۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف وغین)  
 شیخ شمس الدین کلل ۷۷ .. ..  
 شمس الدین محمد (دستگیر همایون بر ساحل دریا)  
 ۱۶۸ - ۱۶۶ .. ..  
 شمس الدین علی سلطان ۲۲۰ - ۲۱۵ .. ..  
 شمس الدین علی قاضی قندهار ۲۲۹ .. ..  
 علامه شهرزوری ۵۷ - ۵۳ .. ..  
 سلطان شهاب الدین غوری ۹۷ .. ..  
 مولانا شهاب معنائی متخلص بحقیری ۱۱۹ - ۱۱۸  
 شهاب الدین احمد خان ۳۵۴ - ۳۴۲ .. ..  
 شهاب خان افغان ۳۵۲ .. ..  
 شیت عم (اوربای اول) ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۴۹  
 شیرآمور ۷۶ .. ..  
 شیرین بیگی آغا خواهر تیمور ۷۹ .. ..  
 شیرعلی خان اوغلان بن محمد خان ۸۶ .. ..  
 شیرم طغائی ۸۷ .. ..  
 شیبک خان ۸۹ - ۸۸ .. ..  
 شیر افکن بیگ ولد قوچ بیگ ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۱۰۷  
 ۲۶۱ - ۲۵۹ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱  
 شیر شاه افغان (نامش فرید بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳  
 ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷  
 ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶  
 ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۰ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۵ - ۱۶۴

۱۷۳ - ۱۳۵ - ۹۱ - ۸۹ .. ..	۳۱۵ .. ..	سمانجي
شاه بيگم مادر سبيو بابر پادشاه ۹۱ - ۹۰ ..	مهتر سنبل مير آتش سنبل خان ( صفدر خان ) ملازم	
شاهي بيگ خان ۱۶۸ - ۹۱ .. ..	همايون ۲۶۶ - ۲۶۳ - ۲۲۴ - ۲۰ .. ..	
خواجه شاه مير حسين ۹۶ - ۹۵ ( شف ميم )	مند بن حام ۵۸ .. ..	
شاهم خان جلاير ۲۶۱ - ۲۸۲ - ۲۳۵ - ۱۷۶ - ۱۵۳ .. ..	منكو پسر آونگ خان ۷۲ .. ..	
۲۱۸ .. ..	سلطان ( ميرزا ) منجر برلاس ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۹۰	
شاه ميرزا پسر محمد سلطان ميرزا ۲۴۱ - ۱۷۱ - ۱۶۳ .. ..	منكر خان جنجوه ۱۰۵ .. ..	
۲۸۵ .. ..	منكاي ناگوري ملازم مالدو ۱۸۰ .. ..	
شاه ولد ملازم عسکري ميرزا ۱۹۲ .. ..	ميرزا منجر ولد شهر بانو بيگم ۲۰۲ .. ..	
امتاد شاه محمد سرنائي ۲۱۱ .. ..	مديان ۲۰۴ .. ..	
شاه قلبي سلطان ۲۱۳ .. ..	منجاب سلطان افشار حاکم قراة ۲۱۸ .. ..	
شاه قلبي سلطان استچاو حاکم مشهد ۲۱۵ .. ..	منگي اتا درويش ۳۳۵ .. ..	
شاه قلبي سلطان مهردار ۲۱۸ .. ..	مورچنچن پسر ايرد مچي برلاس ۷۲ - ۷۱ - ۴۹	
شاه قلبي سلطان افشار حاکم کرمان ۲۱۸ .. ..	مونچ خان ۶۲ .. ..	
شاهم علي جلاير پدر تيمور جلاير ۲۲۸ - ۲۲۷	قزم سيورها ۵۰ .. ..	
شاه قلبي نارنجي ۲۹۶ - ۲۹۱ - ۲۶۱ - ۲۵۲ - ۲۲۸ .. ..	ميور غتمش برادر تيمور ۷۹ .. ..	
۳۴۲ - ۳۲۰ .. ..	ميور غتمش بن ميوان شاه ۸۲ .. ..	
شاه قلبي سيستاني ۲۳۶ - ۲۳۵ .. ..	ميوندي سلطان قورچي باشي افشار ۲۱۸ .. ..	
شاه بردي خان ۲۴۴ .. ..	ميف خان کوکة اکبر و پسر خواجه مقصود ۲۲۲	
شاه قلبي سلطان خويش بيروم خان ۲۶۶ .. ..	ميرميد علي زميندار ۲۴۹ .. ..	
شاه محمد برادر حاجي محمد ۳۱۰ - ۲۹۸ - ۲۸۵ .. ..	ميرميد علي ۳۴۲ - ۲۹۲ .. ..	
شاه محمد سلطان حصاري ۲۸۹ - ۲۸۸ .. ..	ميرميد علي مبرزواري ۲۹۹ .. ..	
ميرزا شاه خويش مير برکه ۳۴۹ - ۳۰۳ .. ..	ميد علي ۳۲۸ .. ..	
شاه ولي انگه ميرزا محمد حکيم ۲۴۰ ( شف وار )	* حرف شين *	
شاهباز خان افغان ۳۴۳ .. ..	شام بن يغن ۵۸ .. ..	
شجاعت خان ۱۴۰ .. ..	ميرزا شاه رخ پسر تيمور ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ .. ..	
شجاعت خان ( سچاول خان ) ۳۳۹ .. ..	شاه رخ ميرزا بن ابو سعيد ميرزا ۸۳ .. ..	
مير شريف خان برادر شمس الدين محمد انگه خان	شاه بيگ ارغون برادر محمد مقيم پسر ذوالنون ارغون	

مکندر (مکندر) سلطان .. ۱۶۱ ( شف الف )	سادات بني مختار .. .. . ۲۳۴
مکندر توپچی ( مظفر ) .. ۱۷۱ ( شف میم )	قوم سالقانی .. .. . ۲۷۶
مکندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵	سانقاجی امیرایمانی .. .. . ۲۹۹
۳۵۱ .. .. .	سادات نرمد .. .. . ۳۱۱ - ۳۰۳
میر سلطان علي خواب بین .. .. . ۸۹	سبدل خان .. .. . ۲۹۸ - ۲۹۷
میرزا سلیمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۰۰	مهر میهاکه ( میهاکه ) .. .. . ۳۰۴
۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۳۹	ستودی کهچی .. .. . ۱۰۶
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹	سدهان بن یافت .. .. . ۵۹ - ۵۸
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵	سرخ ودای کهنه شاعر بختین .. .. . ۱۱۹
۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸	سرمست خان .. .. . ۱۶۴ - ۱۵۲
۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹	سردار بیگ پسر قراچه بیگ .. .. . ۲۸۰ - ۲۶۴
سلهیدی .. .. . ۱۰۶ - ۱۳۳	سعادت یار کوکه پسر خالدارانکه .. .. . ۱۴۴
ملا سلطان علي .. .. . ۱۳۶	شیخ سعدالدین حمویه .. .. . ۵۲
سلیمه سلطان بیگم بنت گلرنگ بیگم بنت بابر پادشاه	سلطان سعید خان .. .. . ۱۱۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
۱۴۹ .. .. .	سعید بیگ سردار .. .. . ۲۹۳
سلطان بیگم زجه میرزا عسکری .. .. . ۱۹۴	بابا سعید قیچاق ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶
سلطان علي افشار .. .. . ۲۱۸	.. .. . ( شف باء )
سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان ۲۱۸	سعید خان پسر سارنگ گهر .. .. . ۳۲۴
حافظ سلطان محمد رخنه .. .. . ۲۲۳ - ۲۸۱	سعادت خواجه .. .. . ۳۵۷
سلطان محمد بخشی ( قراول بیگی ) ۲۲۴ - ۲۵۹	مقلاب بن یافت .. .. . ۵۸
.. .. . ( شف میم )	سقای برانده هایون از دریا نامشی نظام ۱۵۹ - ۱۶۰
خواجه سلطان محمد رشیدی وزیر .. .. . ۴۵۴	سلطان مکندر لودی ( برادر علاءالدین ) پدر سلطان
سلطان قلی انکه .. .. . ۲۶۸	ابراهیم .. .. . ۱۴۷ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۹۳
خواجه سلطان علي ( افضل خان - دیوان ) ۲۸۶	سلطان مکندر سور افغان ( احمد خان ) ۹۸ - ۳۳۷
۳۰۱ - ۲۹۲ .. .. .	۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵
سلیم شاه ( جلال خان ) پسر شیر شاه ۳۲۴ - ۳۲۵	.. .. . ( شف الف ) ۳۶۶ - ۳۶۷
۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ ( شف جیم )	سلطان مکندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
میر سیندر .. .. . ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴	مکندر خان .. .. . ۱۴۱

روشن کوکه	۲۷۷ - ۲۲۲ - ۲۱۸ .. .. .	دونكرسي	۱۱۰ .. .. .
مولوي معنوي روم	۲۷۱ .. .. .	قوم دهور	۳۳۷ .. .. .
خواجه روح الله	۲۸۶ .. .. .	<b>* حرف ذال *</b>	
مولانا روح الله استاد همايون	۳۵۷ .. .. .	ذوبون بيان پادشاه	۶۴ .. .. .
<b>* حرف زاء *</b>		ذوالنون ارغون	۹۱ - ۸۹ .. .. .
زاهد بيگ	۲۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹ .. .. .	<b>* حرف راء *</b>	
زبير راعي	۹۱ .. .. .	رايمل جد رايال درباري	۱۴۷ .. .. .
محمد زمان ميرزا	۱۲۷ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۹۹ .. .. .	رايال درباري	۱۴۷ .. .. .
۱۵۷ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۳۱		رايمل موني	۱۸۰ .. .. .
۱۵۹ .. .. .		راجة بکهور	۳۲۶ - ۳۲۵ .. .. .
زنج بن حام	۵۸ .. .. .	راجة کهلور	۳۲۶ .. .. .
مهرزنبور	۱۴۹ .. .. .	رايسين جلواني	۳۵۳ .. .. .
زين خان کوکه پسر بيچ جان انکه	۲۲۲ - ۱۴۴ .. .. .	رحمان قلي خان	۳۲۵ .. .. .
محمد زيقون	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰ .. .. .	رستم ترکمان	۱۰۸ - ۱۰۷ .. .. .
شيخ زين صدر خافي نبيز شيخ زين الدين	۱۰۷ .. .. .	رستم خان امير افغان	۳۵۲ .. .. .
۱۱۹ - ۱۱۰ .. .. .		رشيد خان	۲۹۱ - ۱۱۵ .. .. .
شيخ زين الدين خافي	۱۱۹ .. .. .	رضيه سلطان بيگم دختر عمر شيخ	۸۹ .. .. .
زين الدين سلطان شاهلو	۲۲۹ - ۲۱۹ .. .. .	رفيع الدين صفوي	۱۶۷ - ۱۰۴ .. .. .
سلطان زين الدين کشميري	۳۲۳ .. .. .	رفيع ( رفيق ) کوکه	۲۷۱ - ۲۲۹ .. .. .
مولانا زين الدين محمود کمانگر	۳۳۳ .. .. .	رکن داود ملازم سلطان بهادر	۱۳۶ .. .. .
<b>* حرف سين *</b>		رکن خان امير افغان	۳۵۳ .. .. .
سام بن نوح عم	۵۸ - ۵۷ .. .. .	رگهوناته ( آدناته )	۵۱ .. .. .
قوم سالچيو	۶۶ .. .. .	رمکي چک امير کشمير	۱۷۰ .. .. .
سالچوي	۷۰ .. .. .	بي بي رويا دايه	۴۴ .. .. .
رانا سانکا	۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۲ .. .. .	روم بن يغن	۵۸ .. .. .
۳۲۴ - ۱۱۲ .. .. .		روس بن يافت	۵۸ .. .. .
سام ميرزا برادر شاه طهماسب	۲۱۸ - ۲۱۶ - ۱۷۰ - ۱۳۵ .. .. .	رومي خان	۱۵۱ - ۱۴۶ - ۱۴۲ - ۱۳۲ - ۱۳۱ .. .. .
سلطان مارنگ گکهر	۳۲۴ - ۱۹۵ .. .. .	روشن بيگ	۱۵۲ - ۱۴۹ .. .. .

قوم درلکین .. .. ۶۳ - ۶۷  
 امیر درویش محمد ساریان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰  
 دریا خان .. .. ۱۰۰ - ۱۳۳  
 درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۴۰  
 درویش علي کنابداری .. .. ۱۴۱  
 دلاور خان .. .. ۱۰۷  
 دلپت رای .. .. ۱۱۰  
 دلداری آغاچه بیگم والدۀ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶  
 .. .. ۱۶۰ - ۲۳۱  
 دومین ( دوتمین ) خان بن بوقا قاک .. ۴۹ - ۹۷  
 دواخان بن براق خان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶  
 دولتخان .. .. ۹۳  
 خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۶  
 دوست بیگ ایشک آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۴۱ - ۱۴۹  
 دولت خان برادر نصیر خان .. .. ۱۴۷  
 خواجه دوست منشی .. .. ۱۶۷  
 ملک دولت چک .. .. ۱۹۹  
 حافظ دوست محمد خانی .. .. ۲۱۱  
 دوغان بیگ .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳  
 دولت سلطان دامن میرزا کامران .. .. ۲۵۸  
 دوست محمد پسر میرزا قلی .. .. ۲۹۷  
 دوندو ( فتح خان ) نگهبان چیتہ .. .. ۳۴۷  
 دولت خواجه .. .. ۳۵۷  
 دیب باقوی بن النچہ خان .. .. ۴۹ - ۵۹  
 دیومیرزا .. .. ۲۱۸  
 دیوسلطان .. .. ۲۱۹  
 دیندار بیگ .. .. ۳۰۵

\* حرف د \*

خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶  
 خضر خان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۳  
 .. .. ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۳  
 خضر خواجه خان ( سلطان ) ۲۳۴ - ۲۶۳ - ۲۸۱  
 ۲۹۰ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۳  
 میرزا خضر خان .. .. ۲۶۲  
 خضر خان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰  
 خلج بن یافت .. .. ۵۸ - ۵۹  
 خلج ( از لقبهای ترک ) .. .. ۶۰  
 خلیل بن میران شاه .. .. ۸۲  
 سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳  
 میرخلیفہ .. .. ۹۶ - ۱۱۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹  
 محمد خلیل آخته بیگی .. .. ۱۰۸  
 خواجه خلیفہ .. .. ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷  
 میرخلج .. .. ۲۲۷ - ۲۲۸  
 خنجر بیگ .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲  
 خواجه احرار ناصرالدین ( خواجه عبیدالله )  
 .. .. ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ ( شفیعین )  
 خواجگی اسد جامدار .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸  
 خواند میر مورخ .. .. ۱۲۰ - ۳۵۹  
 خواص خان رئیس افغانان .. .. ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۳  
 .. .. ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۳۳۶  
 خواجه حاجی کشمیری .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹  
 قوم خواجه خضریان .. .. ۲۷۷  
 خواجه پادشاه مریض .. .. ۳۴۲  
 \* حرف دال \*

داؤد خان .. .. ۹۳  
 دده بیگ هزاره .. .. ۲۳۴ - ۲۴۲

۴۸ .. .. . حکیم خاتانی	۲۶۷ .. .. . حسن قلی آقا
۲۳۰ - ۲۲۶ - ۸۵ خانزاده بیگم همشیره بابر شاه	۲۸۷ .. .. . حسین سعید بی ملازم پسر محمد خان
۲۴۲ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۳ - ۲۳۱ ..	۳۰۰ .. .. . حسن صدر
۲۸۲ - ۱۱۱ - ۹۱ - ۹۰ .. خان میرزا برادر بابر شاه	۳۰۵ .. .. . حسن آخته
۹۶ .. .. . امیر خان بیگ	۳۶۰ .. .. . خواجه حسن وزیر سرکار آبی
۱۰۷ .. .. . خانخانان	۴۴ .. .. . حکیمه دایه
۱۴۲ - ۱۱۱ ( فتح خان مروانی )	میرزا محمد حکیم ( ابوالمفاخر - ابو الفضائل )
۳۴۷ ( شف فاء )	پسر همایون ۳۴۰ - ۳۳۲ .. .. .
خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق ۱۶۸	حمیده بالو بیگم مریم مکانی ۱۸ ( شف میم )
۲۵۳ - ۲۴۴ - ۲۰۰ - ۱۷۱ .. ..	حمید خان ۹۴ .. .. .
۲۳۶ .. .. . خانم بیگم کوچ میرزا کامران	حضرت هوا عم ۶۵ - ۵۳ .. .. .
۲۷۱ .. .. . خالق بردی	حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ ۹۴ .. .. .
۲۹۱ .. .. . خالدین	مہتر حیدر رکابدار ۱۰۴ .. .. .
۳۰۷ .. .. . خانم صبیغه میرزا سلیمان	میرزا حیدر کورگان بن محمد حسین ۱۳۵ - ۱۱۵
خالدین دوست سہاری بابا دوست ۳۱۶ ( شف باء )	۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۴ - ۱۶۲ - ۱۳۶
خانم بیگم زوجہ همایون صبیغه جوجوق میرزای	۲۸۴ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ ..
خوارزمی ۳۳۲ .. .. .	حیدر بخشی ۱۵۲ .. .. .
خدبچه سلطان بیگم ۱۱۲ .. .. .	حیدر سلطان شیبانی ۲۴۱ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۱۹
خداوند خان وزیر سلطان مظفر ۱۴۱ - ۱۳۲ ..	۲۴۴ - ۲۴۳ .. .. .
خدا دوست پسر مصاحب بیگ ۲۶۴ .. .. .	ملا حیرتی شاعر ۲۲۱ .. .. .
خراسان بن عیلم ۵۸ .. .. .	حیدر محمد آخته بیگی ۲۸۱ - ۲۷۵ - ۲۴۲ - ۲۲۳
ملا خرد زرگر ۳۱۴ - ۲۷۵ .. .. .	۳۵۴ - ۳۵۱ - ۳۴۲ - ۳۳۳ - ۳۱۲ - ۲۹۰ ..
میر خرد ۳۶۶ - ۲۹۹ .. .. .	حیدر محمد خان ۲۵۲ .. .. .
خزین یافت ۵۸ .. .. .	حیدر دوست مغل ۳۰۵ - ۲۷۲ .. .. .
خسرو شاه ( بوقت بابر بود ) ۲۶۰ - ۸۸	حیدر قاسم کوه بر ۲۹۶ .. .. .
خسرو کوکلتاش ۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۹۶	حیدر قلی بیگ شاملو ۳۴۴ .. .. .
۱۵۴ .. .. .	<hr/>
خسرو ملازم شاه ایران ۲۵۳ .. .. .	* حرف خاء *
	خالد ارنگه مادر سعادت یار کوک ۴۴ .. .. .

حسن خان میوانی .. .. ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰	راجه چنگامن برهن .. .. ۱۵۳
حسین خان نوحانی .. .. ۱۰۰	چولي بهادر .. .. ۲۰۳ - ۲۵۹
حسن ولد مکن .. .. ۱۰۳	چین بن یافت .. .. ۵۸
امیر شاه حسین .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸	چین تیمور سلطان .. ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۲
خواجه حسین .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸	● حرف حاء ●
حسین خان ( دیگر ) .. .. ۱۱۱	حام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸
شاه حسین ( حسن ) بیگ ارغون ولد شاه بیگ ارغون	حاتم خان .. .. ۹۳ - ۹۵
.. .. ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۵۷	حاجي محمد خان ( کوكي ) ( بابا قشقه ) ۱۴۱
حسن پدر شیر شاه .. .. ۱۴۷	۱۵۴ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲
حسن خلفات .. .. ۱۶۴	۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۱
رای حسین جلوانی ملازم شیر شاه .. .. ۱۶۴	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
میرزا حسن خان ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۱۱ - ۳۴۲	۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶
حسین خان سروانی ملازم شیر شاه .. .. ۱۹۷	۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
حسین ماکری پسر ابدال ماکری .. .. ۱۹۹	.. .. ۳۰۹ - ۳۱۰
خواجه حسین مروی ۲۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴	حاجي بیگم ( مهد علیا ) زوجة همایون ۱۵۹
.. .. ۳۶۷	حاجي محمد مس .. .. ۲۵۸
حسین قلی میرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو	حافظ شیرازی لسان الغیب .. .. ۲۷۱
.. .. ۲۱۸ - ۲۰۳	قاضي حامد .. .. ۳۲۶
حسن بیگ کوه .. .. ۲۰۳ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۵۹	حاجي محمد سیستانی .. .. ۳۳۴ - ۳۶۶
میر حسین کر بلانی فاضل .. .. ۲۱۳	حبش بن حام .. .. ۵۸
حسن سلطان شاملو .. .. ۲۱۹	میر حبش .. .. ۳۰۹
حسین علی ایشک آقا .. .. ۲۲۳	حبیب خان رئیس افغانان .. .. ۳۳۹ - ۳۴۴
میر حسین ولد میرزا بیگ .. .. ۲۲۴	حرم بیگم زوجة میرزا سلیمان ۲۳۷
سلطان حسین خان ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲	خواجه حسین خمر عمر شیخ میرزا .. .. ۸۶
حسین بیگ قوزچی شاه ایران .. .. ۲۵۳	مولانا حسامی قراکولی .. .. ۸۶
حسین ( حسن ) قلی سلطان مهرداد ۲۵۳ - ۲۷۸	سلطان حسین میرزا ( هم عصر بابر ) ۸۹ - ۹۰
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰	.. .. ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۲۲۱ - ۲۳۳
حسام الدین علی ولد میر خلیفه .. .. ۲۵۷ - ۲۵۹	شاه حسن ( بابری ) .. .. ۹۳

۹۳ .. .. . قبيلہ جود	۲۵۳ - ۲۵۲ .. .. . جعفر بيگ
۳۴۶ - ۲۲۴ .. .. . مہتر جوہر آفناچي	۵۱ - ۵۰ .. .. . قوم جگلي
۲۸۷ .. . چورچک ميرزا ملازم پير محمد خان	۷۲ - ۶۸ - ۶۷ .. .. . قوم جلاير
( شف باء ) ۳۲۵ - ۳۰۱ .. .. . بابا چورچک	۷۳ سلطان جلال الدين ( بوقت چنگيز خان بود )
۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۰۷ .. .. . جوگي خان	۱۰۷ جلال خان ( از اولاد سلطان علاؤ الدين )
۳۳۲ .. . جوجوق ميرزاى خوارزمي	جلال خان ( اسلام خان ) ( سليم شاه ) پسر شير خان
۲۱۹ - ۸۲ .. . ميرزا جهان شاه بن قوا يوسف	۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۴ - ۱۵۲ - ۱۴۳
۹۱ - ۹۰ - ۸۸ - ۸۵ .. . جهانگير ميرزا بن عمر شيخ	( شف مين ) ۱۹۶ .. .. .
۲۸۲ .. .. .	۱۵۹ .. .. . مولانا جلال تتوي
۲۲۲ - ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۲ - ۱۴۹ .. . جهانگير قلي بيگ	۲۶۴ - ۲۳۱ - ۱۹۰ .. .. . جلال الدين بيگ
۴۴ جيچي انگه کوچ شمس الدين محمد غزنوي	۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۴۱ - ۲۰۲ .. . خواجه جلال الدين محمود
۲۲۵ - ۱۹۴ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ .. .. .	۳۲۶ - ۳۲۲ - ۳۰۹ - ۳۰۷ - ۲۹۶ - ۲۹۲
۱۰۴ - ۱۰۲ .. .. . قاضي جيا	۳۶۶ - ۳۶۰ .. .. .
۱۸۱ .. . راي جيسلمير ( راي لون کرن )	۲۰۰ - ۶۰ .. .. . جمشيد سابق
۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ .. .. . جي بهادر اوزبک	۹۶ .. .. . شيخ جمال
* حرف ڇه *	
۱۸۱ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۸ .. .. . مولانا چاند منچم	۱۲۳ .. . جمال خان خاصه خيل سارنگ خاني
۲۸۲ - ۲۷۸ .. . چاکر بيگ خان ولد ويس قباچاق	۱۹۸ مولانا جمال الدين محمد يوسف خطيب کشمير
۲۹۳ - ۲۹۲ .. .. .	۲۲۱ .. .. . مولانا جمشيد معماي
۸۶ - ۸۴ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۳ .. . چغتای پسر چنگيز خان	۲۶۳ - ۲۴۳ - ۲۲۸ .. .. . جميل بيگ
۲۷۱ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۹۲ - ۸۸ - ۷۶ .. . الوس چغتای	۳۱۵ .. .. . صير جمال
۲۵۰ .. .. . چغتائي سلطان	۹۳ .. .. . قبيلہ جنجوره
۳۶۳ .. .. . چغتاي خان	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵ .. .. . سلطان جنيد برلاس
۳۳۱ - ۲۶۲ - ۲۰۴ .. .. . چلمه بيگ کوک	۲۶۲ - ۲۶۰ - ۱۴۸ - ۱۲۴ .. .. .
۲۹۶ .. .. . چلپي بيگ	۱۷۰ .. .. . جنيد بيگ برادر زاده مظفر ترکمان
۷۶ - ۷۴ - ۷۱ - ۶۸ - ۶۷ .. . چنگيز خان ( تورچين )	۶۴ - ۴۹ .. .. . جرينه بهادر پسر يلدوز خان
( شف تاء ) ۸۶ - ۷۷ .. .. .	۷۳ .. .. . جوجي پسر چنگيز خان
۱۱۰ .. .. . راي چندر بهان	۷۶ .. .. . الوس جوجي
	۷۱ .. .. . چوڪي برادر تيمور



• حرف تاء •

١٣٣ .. .. . بهریت رای ولد سلیمدی	٧٨ .. .. . برتان بهادر
١٣٦ .. .. . قوم بهیل	٨٦ - ٧٨ - ٧٧ ( بیسون تو ) بواق خان بن بیسون تو
١٣٦ .. .. . استاد بهزاد مصور	١٢٨ .. .. . برهان الملک ملقانی
١٤٥ .. .. . بهوئال رای حاکم بیجاگده	١٦٣ - ١٥٢ .. .. . برمزیده امیر افغان ملازم شیر شاه
١٥٦ - ١٥٥ - ١٥٣ .. .. . شیخ بهلول	٢٢٣ - ٢٢٣ - ١٧٦ میر برکه پسر میر عبدالله
١٦٤ .. .. . بهادر خان ملازم شیر شاه	٣١١ - ٣٠٣ - ٢٩٦ - ٢٨٦ - ٢٩١ - ٢٥٣
٢١٦ .. .. . بهرام میرزا برادر شاه طهماسب	٢٢٣ .. .. . قاضی برهان خانی
بهادر خان پسر حیدر سلطان شیبانی و برادر	٣١ - ٣٧ - ٣٥ - ٣٣ حکیم بطلمیوس ( بطلمیوس )
علی قلی خان ٢١٩ - ٢٢٩ - ٢٢٥ - ٢٥٩	١١٩ .. .. . ملا بقانی
٣٣٣ - ٣١١ - ٣٠٧ - ٢٩٦ - ٢٨١ .. .. .	٣٣٨ - ١١٢ - ٩٩ بکرمجیت ( راجه گوالیار بود )
٢٩٦ - ٢٨٩ - ٢٥٢ - ٢٢٣ ( دیگر ) شیخ بهلول	٢٠٢ .. .. . بلقیس مکانی شهر بانو بیگم
٣٢٠ .. .. .	٢٢٣ .. .. . ملا بلال کتابدار
٥٤ .. .. . قاضی بیضاوی	٢٧٦ - ٢٣٩ - ٢٣٦ .. .. . قوم بلوچ
٧٢ - ٧١ .. .. . بیسونکای بهادر پسر برتان بهادر	٦٧ - ٤٩ .. .. . بوقا قان بن بوزنجر قان
٨٦ - ٧٨ - ٧٧ .. .. . بیسون تو بن موانکان	٦٧ - ٦٦ - ٢٩٥ .. .. . بوزنجر قان بن آلنقوا
١٧١ - ١٦٧ - ١٥١ - ١٤٩ - ١٠٦ بیگ میرک	٥٨ .. .. . بورج بن سام
٢٨٣ - ٢٧٧ .. .. .	٥٨ .. .. . بوذر بن سام
١٨٥ - ١٥٢ - ١٤٩ - ١٣٧ خان خانانان	٦٠ .. .. . بوزوق ( از لقبهای ترک )
٢١٨ - ٢١٦ - ٢٠٨ - ١٩٢ - ١٩١ - ١٨٦	٦٦ .. .. . بوقون قنقی پسر آلنقوا
٢٢١ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٣٣ - ٢٣٥ - ٢٤٠	١٣٣ .. .. . بوزی ( نوزی ) اوزیک
٣٠٩ - ٢٩٦ - ٢٥٨ - ٢٥٧ - ٢٤٨ - ٢٤٢ - ٢٤١	٣٥ .. .. . بهاول انکه
٣١٠ - ٣١١ - ٣٢٢ - ٣٣٣ - ٣٣٣ - ٣٣٥	بهارخان ( سلطان محمد ) امیر افغان پسر دریا خان
٣٣٦ - ٣٤١ - ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٤٥	١٥٢ - ١٠٠ .. .. .
٣٦٧ - ٣٥٥ - ٣٥١ - ٣٥٠ - ٣٤٦ .. .. .	١٠٦ .. .. . بهاریمیل یدری
١٧٢ .. .. . بیگ محمد بکاول	١٠٧ .. .. . سلطان بهلول لودی
٣٣٢ - ٢٩١ - ٢٢٠ .. .. . بیگ محمد آخته بیگی	١٣٠ - ١٢٩ - ١٢٨ - ١٢٧ - ١٢٦ - ١٢٣ - ١٢٢ - ١٢١
٢٨٧ .. .. . بهرم اوغلی سابق	١٣٧ - ١٣٦ - ١٣٥ - ١٣٤ - ١٣٣ - ١٣٢ - ١٣١
٣٠٠ - ٢٩٧ .. .. . بیگ بابای کولابی	١٥١ - ١٤٨ - ١٤٦ - ١٤٥ - ١٤٤ - ١٤٣ - ١٣٨

مولانا باقي يرغو .. .. . ۲۶۸	بايسنغر خان بن قايدوخان .. ۴۹ - ۶۸
بالتو بيگ تواجي بيگي .. .. ۲۸۵ - ۲۸۱	بالجوق ( از لقبهای ترک ) .. .. ۶۰
باباشاهو .. .. . ۲۸۸	بايسنغر ميرزا بن شاهرخ ميرزا .. .. ۸۳
بالتو سلطان .. .. . ۲۹۰	بابای کابلي اتاليق عمر شيخ پسر ابوسعيد ميرزا .. .. ۸۳
باقي محمد پروانچي .. .. ۲۹۱	بايسنغر ميرزا پسر سلطان محمود ميرزا .. .. ۸۸
بابا قچقار .. .. . ۳۰۹	ملا بابای بشاعري .. .. ۹۰
مولانا بابا دوست صدر .. .. ۳۱۵	بابا قشقه .. ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱
بابا خزاري .. .. . ۳۲۰	شيخ بايزيد .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴
بابا بلاس ( ولي مجذوب ) .. .. ۳۲۲	بايزيد .. .. ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۴
باقي بيگ ياتيش بيگي .. .. ۳۴۲	بابا بيگ جلاير پندر شاهم خان ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۹
بالتو خان .. .. . ۳۴۴	.. .. ۱۸۱
بين ( بين ) افغان ۹۴ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴	بابا جوجک .. ۱۷۰ - ۲۷۷ ( شف جيم )
.. .. ۱۲۴ - ۱۴۷	مير بابا دوست .. .. ۱۷۱
بچلي خان امير افغان .. .. ۳۵۲	امير مريد محمد باقر حسيني .. .. ۱۷۲
امير بچکه ( بوچکه ) بهادر ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۴۹ - ۱۵۲	بابرقلي مهر دار ميرزا شاه حسين .. .. ۱۷۷
بخشوي لنکا .. .. . ۱۷۲	باباحسن ابدال .. .. ۱۹۵
بخشي بانوبيگم همشير اکبر .. ۲۲۵ - ۳۰۶	بابا دوست بخشي .. .. ۲۲۲ - ۴۰۲
بدیع الزمان ميرزا بن سلطان حسين ميرزا ۹۰ - ۱۲۳	بحرطامي شيخ بايزيد بسطامي ( ولي ) .. ۲۱۵
.. .. ۱۶۸	بابای سهرندي .. .. ۲۲۸
بداغ خان قچار ( قچار ) ملازم شاه طهماسب ۱۳۶	بابا دوست يساول .. .. ۲۲۹ - ۳۰۰
.. .. ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱	بابوس بيگ ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۵۳
بدرخان استجلو .. .. ۲۱۸	۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
شاه بداغ خان .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۶۳	.. .. ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۴۹
امير برکل بن النکیر بهادر .. .. ۴۸ - ۷۷	مولانا بايزيد .. .. ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۳۱۷
قوم براهمه .. .. . ۵۱	بابا ششير ( ولي ) .. .. ۲۶۱
برهما .. .. . ۵۲ - ۵۱	بابا معيد قباچاق .. .. ۲۶۲ ( شف مين )
برير بن حام .. .. . ۵۸	باقي صالح ملازم ميرزا کامران .. .. ۲۶۳
الوس برلاس ( لقب - بمعنی شجاع بانسب ) ۶۴ - ۷۱	



اسحق سلطان .. .. ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳	احمد سلطان الاش اغلي استجلو .. .. ۲۱۹
مولانا اسد .. .. ۳۶۳	شيخ احمد يسوي .. .. ۲۲۳
اشرف خان مير منشي .. .. ۳۶۴ - ۳۶۳	احمد بيگ .. .. ۲۵۲
اغور خان بن قراخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲	احمد خان مور ( سکندر ) بزنگه سليم خان ۳۳۹
اغزخان .. .. ۱۲۲	.. .. ۳۵۲ ( شف سکندر )
اغزوار خان اتاليق سام ميرزا .. .. ۱۳۵	اخنوخ ( يعني ادریس عليه السلام - اورياي سيوم
افغانان ۸۹ - ۱۰۰ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵	هرمس الهرامسه ( بن يرد .. ۴۹ - ۵۵ - ۵۶
۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۵	بختيار خان قلضي زاده .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸
۱۹۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۳۰۷ - ۳۱۱	خواجه اختيار .. .. ۳۰۸
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵	ادهم خان کوک .. .. ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۳۶۳
۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳	ادهم ميرزا ولد ديو ميرزا .. .. ۲۱۸
۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۵ - ۳۴۶	ورغشيد بن سام .. .. ۵۸
سيد افضل پسر مير سلطان علي خواب بين .. ۸۹	ارم بن سام .. .. ۵۸
افغانان خليل .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸	اران پسر بوذر .. .. ۵۸
افغانان مهند .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸	ارمن پسر بوذر .. .. ۵۸
افغانان دجد الرحمانی .. .. ۳۲۳	لوقيل خواجه وزير اغور خان .. ۶۱
افغانان بومزیدی .. .. ۳۲۳	قوم ارفون .. ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۶۲
افضل خان مير بخشى .. .. ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۹۴	اسقيلنوس حکيم .. .. ۵۶
اقليميا ( اقليم ) خواهر قابيل .. .. ۵۳	اسود بن سام .. .. ۵۸
الوس اکتای ( اوکدای ) .. .. ۷۶	شاه اسمعيل صفوي .. ۸۵ - ۸۶ - ۲۱۸ - ۲۹۵
مولانا الياس اردبيلي .. .. ۴۰ - ۲۲۱ - ۳۴۲	ميد اسحق ( شتاب خان ) ملازم سلطان بهادر ۱۴۳
النکیر ( ايلنکر ) بهادر بن ايجل نويان ۴۹ - ۷۶ - ۷۷	اسمعيل ولد محمد شاه .. .. ۱۹۷
النجه خان بن گيوک خان .. .. ۴۹ - ۵۹	اسکندر سلطان پسر ميرزا حيدر .. ۱۹۸
النجه خان بن ترک .. .. ۴۹ - ۵۹	اسمعيل سلطان جامي .. .. ۲۲۹
القان خان .. .. ۷۰	اسمعيل بيگ دولدي .. ۲۳۴ - ۲۴۱
النکر ميرزا بن ميران شاه .. .. ۸۲	۲۶۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰
ميرزا الغ بيگ ابن عم ابوسعيد بن سلطان محمد ۸۲	اسکندر سلطان ( خان ) .. ۲۶۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰
۲۵۵ .. .. ۰۰	اسمعيل کور ( کوز ) .. .. ۲۶۲

۲۴۴ - ۲۲۶ .. .. .	۹۷ .. .. . ابو مسلم مروزي
۲۳۴ .. ابوالحسن بيگ برادر زاده قراچه خان	سلطان ابو سعید که پيش از تیمور در ايران سلطنت
۲۵۹ .. .. ابوالقاسم قورچی شاه ايران	داشت ۷۸ .. .. .
۳۲۵ - ۳۰۷ .. ابدال کوکه ملازم ميرزا کامران	ابا بکر ميرزا پسر ميران شاه .. ۸۱ - ۸۲
۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۳۳ - ۳۱۱ شاه ابوالمعالي	ابا بکر ميرزا بن سلطان ابو سعید ميرزا .. ۸۳
۳۶۶ - ۳۵۵ - ۳۵۰ - ۳۴۶ .. .. .	سلطان ابراهيم بن سلطان سکندر لودي .. ۹۳ - ۹۴
۳۱۵ - ۳۱۳ .. .. خواجه ابراهيم بدخشي	۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۳۳۲ .. .. سلطان ابراهيم پسر همايون	.. .. ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۳۵۴ - ۳۳۹ - ۳۳۷ خان سور پسر غازي خان	ابوالمحمد نيزه باز .. .. ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۳۴۲ .. .. خواجه ابوالقاسم	مير ابوالبقا ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵
۳۵۰ .. .. ابراهيم خان اوزبك	شيخ ابوالوجد فارسي خال شيخ زين .. .. ۱۱۹
۳۶۵ .. .. ميرزا ابوالقاسم پسر ميرزا کامران	مير ابو تراب رئيس گجرات .. .. ۱۴۹
اتکه خان ( شمس الدين محمد غزنوي - شف شين	ابراهيم شيراخيل جد شهر شاه .. .. ۱۴۷
و غين ) ۱۹۳ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۳۳	ابراهيم بيگ چابوق .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۵۲ - ۳۴۸ .. .. .	ابن علي قراول بيگي .. .. ۱۵۷
احمد جام ( ژنده فيل ) پدر مریم مكاني حمیده بانويگم	ابدهال ماکري امير کشمير .. ۱۷۰ - ۱۹۷ - ۱۹۹
۲۱۵ - ۱۸ .. .. .	ابراهيم بيگ ايشک آقا .. .. ۱۷۹ - ۲۲۳ - ۲۵۰
سلطان احمد ميرزا بن سلطان ابو سعید ميرزا ۸۳	مير ابوالقاسم حاکم گواليار .. .. ۱۸۶ - ۱۹۶
۸۸ - ۸۷ - ۸۳ .. .. .	ابوالخير ملازم ميرزا سکري .. .. ۱۹۰ - ۱۹۲
احمد يوسف .. .. ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۹۰	مير ابوالحسن صدر .. .. ۱۹۲
احمد قاسم کابلي .. .. ۱۰۳ - ۹۰	ميرزا ابراهيم ولد ميرزا سليمان ۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷
امير احمدي پروانچي .. .. ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰	۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰
احمد شاه نبيير سلطان ناصرالدين .. .. ۱۱۲	۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۳
سلطان احمد جلایر ( در زمان تیمور بود ) ۱۲۸	.. .. ۳۰۶ - ۳۱۱
ملك احمد لای ملازم سلطان بهادر .. .. ۱۳۶	ابوالقاسم خلفا .. .. ۲۱۸
استاد احمد رومي .. .. ۱۶۳	ابوالفتح سلطان افشار .. .. ۲۱۹
احمد سلطان شاملو حاکم سيستان ولد محمد خليفه	شيخ ابوالقاسم جرجاني .. .. ۲۲۱ - ۳۴۲
۲۱۸ - ۲۱۴ - ۲۰۵ - ۲۰۳ .. .. .	ميرزا ابراهيم ( ميرزا ابوالقاسم ) پسر ميرزا کامران

فهرست نامهای مردمان و مواعع و قلعهجات و آبها و غیره ( که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند )  
 بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه بتکرار واقع شده اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه  
 بریکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضه ناصره را باید که آن صفحه را بنمایانم نظاره فرمایند - تا برهمگی  
 حالات مندرجه آن صفحه آگاهی یابند - و چون قلعهجات بلفظ قلعه یا حصار و جزآن و آبها بلفظ آب یا دریا  
 و جزآن تمیز می یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای  
 مردمان - و دومین برای مواعع و غیره - و چون این کتاب در بیان مواعع و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریباً  
 هر واقعه مرقومه این کتاب را صراحةً یا ضمناً بذاتش نسبتیست و نیز صفحه از ذکرش ( که بحضرت شاهنشاهی  
 یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم برین نمط آمده ) عاری نیست الا یک دو صفحه فلذا از برای احتراز از عیب  
 در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته اینجا مودود را کار بستم •

• شعری • حسبی الاله العالمین فانه • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسمای مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •	سلطان آدم گهر ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷
آلنقا بنت جویینه بهادر و مادر بوزنجرقاآن ۱۲ - ۴۹	.. .. .. ۳۴۱
۶۴ - ۶۵ - ۷۲ - ۱۲۲ - ۱۶۶	آق ( آقا ) سلطان .. ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۳۰۴ - ۳۰۷
آبی خان پسر کن خان .. .. ۴۹ - ۶۱	آدینه نقبائی .. .. ۳۱۵
حضرت آدم صفی علیه السلام ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴	آوازخان پسر سلیم شاه .. .. ۳۲۵
۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۹ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۲۴ - ۳۶۸	آدم خان قیام خانی امیر افغانان .. .. ۳۵۲
آغازیمون مصری ( اوریای ژانی ) .. .. ۵۵	شیخ آذری شاعر .. .. ۳۶۳
آذر بیجان پسر بوذر .. .. ۵۸	ابوالفضل مولف ۹ - ۳۱ - ۴۷ - ۵۲ - ۱۸۸ - ۲۵۶
آذر خان بن منل خان .. .. ۶۰	.. .. ۳۲۴ - ۳۴۷ - ۳۶۹
آبی خان پسر اعررخان .. .. ۶۰	ابرخس حکیم .. .. ۴۱
آونگ خان .. .. ۷۲	سلطان ابومعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر
آل مظفر .. .. ۷۹	عمر شیخ میرزا .. .. ۸۲ - ۸۳ - ۸۹
آدون حسن آق قویاو .. .. ۸۳ - ۸۲	شیخ ابن عربی .. .. ۵۲
آرایش خان .. .. ۱۰۷	ابن جوزی .. .. ۵۴
آذق ملازم بابر شاه .. .. ۱۱۲	ابومعشر بلخی .. .. ۵۶

مصحح	سطر	غلط	مصحح	سطر	غلط
مصحح	۱	هت	تشریف	۲	مصحح
هت	۳	ونی	دلخواه	۳	۳۳۴
ولی	۴	حقائق	خنک	۹	ایضا
حقائق	۱۸	از جمله	بتغلب	۱۳	۳۳۶
و از جمله	۱۵	ودو	مرچ	۱۱	۳۴۰
دو	۲۶	]]	را	۱۴	ایضا
]	۱۴	رباطاً	جانستن	۱۵	۳۴۵
و باطناً					

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیب	۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
۲۵۴	۱	برهمزدگی	برهمزدگی	ایضاً	۹	پنجشیر	پنجشیر
ایضاً	ایضاً	روزگار	روزگار	۲۷۹	۱۹	سعادت	سعادت
ایضاً	۲	طلب	طلب	۲۸۰	۱۴	عالم	عالم
۲۵۵	۸	کاهمرد	کاهمرد	ایضاً	۲۷	بدولت	بدولت
۲۵۶	۳	اسماء	اسماء	۲۸۲	۱۰	دولتخانه	دولتخانه
ایضاً	۱۴	هنگام	هنگام	۲۸۴	۲۱	جهانبانی	جهانبانی
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهان	۲۸۶	۶	حال	حال
ایضاً	۱۷	معتدیان	معتدیان	۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکم
۲۹۰	۳	بارجور	بارجور	ایضاً	۱۱	متحصنان	متحصنان
ایضاً	۶	تیه	تیه	ایضاً	۲۰	گنجایش	گنجایش
۲۹۱	۴	نزول	نزول	۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضاً	۱۹	متوجه	متوجه	ایضاً	۱۹	اعراق	اعراق
۲۹۴	۵	برسر	برسر	۲۹۵	۵	تمام	تمام
ایضاً	۲۳	ازین	ازین	ایضاً	۹	قدر	قدر
۲۹۷	۲	ازراه تملق	ازراه تملق	۳۰۱	۱۱	کنف	کنف
۲۹۸	۱۷	اتکه	اتکه	۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیم	۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمان
۲۷۱	۱۰	ع	ع	ایضاً	ایضاً	امّا بواسطه	امّا بواسطه
ایضاً	۱۵	مقدم	مقدم	ایضاً	ایضاً	قندوزرا	قندوزرا
ایضاً	۱۷	لوازم	لوازم	۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجید
ایضاً	۲۲	نبرد	نبرد	۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۲۷۲	۱۵	روگردان	روگردان	۳۲۳	۱۹	بار	بار
۲۷۴	۱۹	پنجشیر	پنجشیر	۳۲۹	۱۸	سخندان	سخندان
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک	۳۳۲	۴	مخدرات	مخدرات
ایضاً	۲۴	تشریف	تشریف	ایضاً	۹	ظالم	ظالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۴	در ضمیر	در ضمیر	۱۹۴	۱	وسیع	وسیع
۱۹۱	۹	جنب	جنب	۱۹۵	۷	داده	داده
۱۹۳	۱۷	پسران	پسران او	۱۹۷	۲۲	تنگ	تنگ
...	...	الخ میرزا	الخ میرزا	۲۰۰	۱۹	ندارد	ندارد
۱۹۵	۱۴	خورده شود	خورده شود	۲۰۲	۹	تاباز	وتاباز
۱۹۷	۲	بعرض	بعرض	۲۰۴	۷	درین	درین
۱۹۹	۱۹	سوه	سیوم	۲۰۷	۱۱	قوت	قوت
۱۷۰	۱۱	رچمند	ارجمند	۲۱۲	۲	بانو	بانو
۱۷۲	۲۱	شیرخار	شیرخان	۲۱۸	۷	دوازدهم	دوازدهم
۱۷۳	۴	پندپذیر	پندپذیر	۲۲۳	۲۰	کارخانهای	کارخانهای
۱۷۷	۱۵	باکری	ماکری	۲۲۵	۸	شایسته	شایسته
۱۷۹	۱	نام	ناصر	۲۲۷	۲۳	افشا	افشا
۱۸۳	۱۸	جاجگان	جاجگان	۲۳۰	۲۴	شاهزاده	شاهزاده
۱۸۴	۹	زمین	زمین	۲۳۱	۸	توانید	توانید
۱۸۷	۲۰	واصل پور	حاصل پور	۲۳۲	۲۳	تنگ	تنگ
۱۹۰	۱۱	بطن	بطن	۲۳۳	۲۲	بیکه	بیکه
۱۹۳	۱۳	هردوار	ماتروار	۲۳۴	۲۱	انصاف	انصاف
۱۹۴	۱۲	میکشت	میکشت	۲۳۵	۲۵	لشکر	لشکر
۱۹۵	۱۲	مستنگ	مشتنگ	۲۳۶	۴	از هر طرف	( از هر طرف )
۱۹۳	۲	اشا	حاشا	۲۳۷	۲۱	مهمات	مهمات
۱۹۴	۱	لوزم	لوزم	۲۳۸	۱۸	نداخت	نداخت
۱۹۵	۹	اتکه	اتکه	۲۳۹	۱	زولانه	زولانه
۱۹۵	۱۵	کهر	کهر	۲۳۷	۱	بمیرزا	بمیرزا
				۲۳۸	۱۰	صاحبان	صاحبان
				۲۴۰	۲۰	مزاباشیه	مزاباشیه
				۲۴۰	۲۲	ومت	ومت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا	۱۸	رضا جوئی	غلط	رضا جوئی
۹۳	۶	مال آن	مال امان	۵	باتفاق	باتفاق	باتفاق
ایضاً	۲۰	برهنمونئی	برهنمونئی	۱۱	رنتهنپور	رنتهنپور	رنتهنپور
۹۴	۵	مرکب	مرکب	۱۲	تاتارخان	تاتارخان	تاتارخان
ایضاً	۱۶	محمد علی	و محمد علی	۲۳	مرد	مرد	مرد
۹۵	۱۳	یافته	یافته	۲۲	بغلچه	بغلچه	نعلچه
ایضاً	۲۱	تلافی مشاق	تلافی مشاق	۲۰	دیب	دیب	دیب
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاه گران	۱۸	گورگان	گورگان	گورگان
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوش	۲۳	آچ	آچ	آچه
ایضاً	۴	هنگام	هنگام	۹	کواران	کواران	گواران
۹۹	۳	آرامشی	آرامشی	۲۳	برین	برین	برین
ایضاً	۹	هفاد لک	هفاد لک	ایضاً	بشیده	بشیده	بشیده
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطورات	۲	نرباک	نرباک	نرباد
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب	۳	معتمدان	معتمدان	معتمدان
ایضاً	۲۳	اشقات	اشقات	۱۱	هالول	هالول	هانول
۱۰۳	۲۵	برفاقت	برفاقت	۱۴	حکم	حکم	حکم
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمول	۲	بشیده	بشیده	بشیده
۱۰۷	۷	قورچین	قورچین	۱۰	محمد پرغلی	محمد پرغلی	پیر محمد علی
۱۱۱	۱	قورچی	قورچی	۱۰	سرکیچ	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۸	بابا تشقه	و بابا تشقه	۱۴	بروج	بروج	بروج
۱۱۷	۱۲	عدس	عدس	۴	قبل	قبل	قبل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید	۱۷	چنانچه	چنانچه	چنانچه
۱۱۸	۲۱	اشعار	اشعار	۲۳	امور	امور	امور
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّب	۱۱	چند	چند	چند
ایضاً	ایضاً	براهین	براهین	۷	بابا جلاير و تردي	بابا جلاير و تردي	بابا جلاير
۱۲۲	۱۳	احصار	احصار	..	بيگ و قوچ بيگ	بيگ و قوچ بيگ	بيگ و قوچ بيگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً ۲۵	برموز	برموز	۹۱	۹	جورنگار	جوانگار - جورانگار	صحیح
۲۴	عاقبة	عاقبة	ایضاً ۲۰	۲۰	بیدار	بیدار	بیدار
۲۶	بنظر	بنظر	۹۲	۱۶	تور بن	تور بن	تور بن
۲۸	انواع	انواع	ایضاً ۱۷	۱۷	فدا بیانه	فدا بیانه	فدا بیانه
۲۹	زائجه	زائجه	ایضاً ۲۱	۲۱	خل	خل	خل
۳۰	بے اندازه	بے اندازه	ایضاً ۲۵	۲۵	دانسته	دانسته	دانسته
ایضاً	متصرف	متصرف	۹۶	۹	اندراج	اندراج	اندراج
ایضاً ۲۶	( ۳ )	( ۲ )	۷۱	۱۸	کارساز	کارساز	کارساز
۳۳	دوارده	دوازده	ایضاً	ایضاً	نظام بخش	نظام بخش	نظام بخش
ایضاً ۲۱	مدکر	مدکر	۷۲	۱۵	ورطهای	ورطهای	ورطهای
۳۴	بسر الطائر	بسر الطائر	۷۳	۱۶	تفکوز ایل	تفکوز ایل	تفکوز ایل
ایضاً ۲۰	مذکر	مذکر	۷۵	۷	خانزادهای	خانزادهای	خانزادهای
۳۵	نحو	نحو	۷۷	۱	بایرون	بایرون	بایرون
ایضاً ۲۲	ج دره	ج دره	۷۹	۲۷	بعزم شاه	بعزم شاه	بعزم شاه
۳۷	حد خود	حد خود	۸۰	۵	ملزم	ملزم	ملزم
ایضاً ۹	خانه	خانه	۸۶	۱۴	هم	هم	هم
ایضاً ۱۱	نادرست	نادرست	۸۷	۱۹	محمود <sup>(۳)</sup>	محمود <sup>(۳)</sup>	محمود <sup>(۳)</sup>
ایضاً ۲۰	انتظام	انتظام	ایضاً ۲۰	۲۰	درزی <sup>(۵)</sup>	درزی <sup>(۵)</sup>	درزی <sup>(۵)</sup>
۳۸	خانه	خانه	ایضاً ۲۶	۲۶	[ د ] - ( ۴ ) نسخه [ د ]	[ د ] - ( ۴ ) نسخه [ د ]	[ د ] - ( ۴ ) نسخه [ د ]
۴۰	رم دبند	رم دبند	ایضاً	ایضاً	( ۵ )	( ۴ )	( ۵ )
۴۶	موکب	موکب	ایضاً	ایضاً	( ۵ )	( ۴ )	( ۵ )
ایضاً	ایضاً	شاه	۸۸	۷	آمد	آمد	آمد
ایضاً ۷	انجلی	انجلی	۹۰	۱	کهمو	کهمو	کهمو
۴۸	لواج	لواج	ایضاً ۷	۷	موکب	موکب	موکب
۵۸	تسلّی بخش	تسلّی بخش	۹۲	۲	عیسی خیل	عیسی خیل	عیسی خیل
۶۰	زیانزد مردم	زیانزد مردم	ایضاً ۶	۶	مندراول	مندراول	مندراول

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرکار	۱۲	۴	بمساعت	بمساعت
ایضاً	۱۶	مورد	مورد	ایضاً	۱۷	دولتمندان	دولتمندان
۲	۲۳	تنگنای	تنگنای	ایضاً	۱۸	بنوید	بنوید
۳	۷	عزایت نکردی	عزایت نکردی	ایضاً		قدیم	قدیم
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاه	ایضاً		اقدام	اقدام
۴	۴	آفرین	آفرین	ایضاً	۲۲	مترصد	مترصد
ایضاً	۷	زبان	زبان	۱۴	۲۲	منور	منور
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایم	ایضاً	۲۶	خان اعظم	خان اعظم
۵	۷	افتاد	افتاد	۱۵	۷	نعمت	نعمت
۶	۱۲	قدردان	قدردان	ایضاً	۲۴	نژادان	نژادان
ایضاً	۲۶	وثقی	وثقی	۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانان
۷	۱۰	نوائیر	نوائیر	۱۷	۱۳	نیر	نیر
۸	۲۶	دنیی	دنیی	۱۸	۷	بوارق	بوارق
۹	۱۶	حرائد	حرائد	ایضاً	۱۴	شعری	شعری
۱۰	۱	فروع	فروع	۱۹	۲۷	باده	باده
ایضاً	۱۰	گنجوری	گنجوری	۲۰	۶	نظام بخش	نظام بخش
ایضاً	۱۷	مکونات	مکونات	ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۰	کافه	کافه	ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
۱۱	۵	دور بین	دور بین	ایضاً	۲۴	سپیددم	سپیددم
ایضاً	۱۱	خلوتیان	خلوتیان	ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۲) (۳)
ایضاً	۲۱	ترقیات	ترقیات	۲۱	۱۶	قهقهه	قهقهه

( هر دو طایفه مقصود حقیقی شناختند ) دروسیده - امید به درین کار شگرف کامیاب آرزو گردیم •

• نظم •

• کلام که سرش زبان غیب است • گنجینه گشای کن غیب است •

• زانکس که نگه کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تپسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که اینچنین باد •

( ۳ ) نسخه [ ح ] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ ط ] که هیچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

شمسی •	قمری •
۱۸۷۷ ع	۱۲۹۴ هـ
اتمت بفضلہ جل اعطاء - و لا ختمت	اتم الجزء بخیر
• دیگر •	• دیگر •
۱۸۷۷ ع	۱۲۹۴ هـ
• ح • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع	• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)
• دیگر ظاهراً و باطناً •	• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۷۷ ع	۱۲۹۴ هـ
بهاء می یکہزار ہشصد ہفتاد و ہفت عیسوی	در جمادی الاول بسنہ یکہزار و دومد و نود و چار ہجری

بآئین تنقیح و طرز اختصار عبارات تازه ( که خامه آورد بهمچنان قالب انشا نشده ) انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذره هوا مرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بعد از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز مازنه کتابه گردد انتخابی لبالب از مغز دانش \*

- جام میه ماختم از خون خویش • نی خم سرکه که کند سینه ریش •
- هست بهر نکهده دقایق بهر • تاش نسجد نشاند کمر •

اگرچه [ نظر بمخاطبان رسمی آنچه ] تا حال از هرگز منت بزرگان گذارش یافت ( طفیلی دانانده سخن سرا بودم ) اما حقیقت شناسان افجهن تقدس نیکو دانند که درین محمّدات نامم ایزدی از آغاز تا انجام ( که هرگز چشم مرصاد ) یک حرف بطغیل نیارده ام - بیان پرده چند ( که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند ) کرده در هر پرده پردگیتر وجه همت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حمن امت که چندین تنوع ظهور دارد - و باطن یکتا همت در گرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیرامت •

• داند از آنجا که سخندانیت • کین چه نمودار سخن رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بکونین گراید - تا بدالیف تاریخ چه رسد - چنانچه در شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراکنده خاطران هرجائی را قیاس مکن که این بیدلان خاک مرشت را دل کجاست تا قیاس را مزد - لیکن من معتب بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند - و این رمیده ملک اسباب را بکمند ارادت در آوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان قضا ( که ابواب سعادت را از نیکذاتی اینکس سرانجام میدادند ) جمال جهان آزادی شاهنشاهی را در مظاهر این سلسله علیه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز هرگز ساخت - هم هنگامه سخنوری گرم شد - و هم گلشن نکتہ پیرائی شاداب گشت - و هم فتورے در یکدلی این بادیه پیمای حقیقت نرفت - هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت •

آنکون آنچه آنرا مجازیان رمیی استطرادی میدانستند مبری شد - و نوبت سخن بآنچه

( ۲ ) در [ لغت ] باسه چی بمعنی مصور و نقاش آمده ( ۳ ) نسخه [ ح ] تا که نسجد ( ۴ ) نسخه [ ط ]

چشم بد مرصاد ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] در گرد آن ( ۶ ) نسخه [ ح ] چه نمود از چه سخن •

از گوشِ خوبش شنوی کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدنی ست

- و میر عبدالحی این تاریخ یافت • • مصرعه • • ای دای پادشاه من از بام افتاد •  
 و مولانا معمود حصاری این را در ملک نظم آورد • • ع • • واصل حق شد همیون پادشاه •  
 اما برسم خطی که نام اقدس را بے الف نویسد - و مولانا قاسم گاهی این تاریخ را در رشته نظم کشید •  
 • ع • • همایون پادشاه از بام افتاد •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وئیات  
 و جمع این مصراع تاریخ یافتند • • ع • • وارث ملک جلال الدین باد •  
 کمالات موزی و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانه روزگار بیش از آنست که بتحریر آید  
 از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را  
 پایه بلند بود - و همواره بلرباب حکمت صحبت میداشتند - و ممتازان علم ریاضی در پایه سرپر والا  
 کامیاب معادت بودند - و آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود - و بهیچ از آلات رصدی  
 ترتیب داده بودند - و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند - و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند  
 و از آنجا (که طبع موزون از خصائص نظرت ملیم است) در خلال اوقات واردات قدسی را (چه از  
 حقیقت و چه از مجاز) در سلک نظم میکشیدند - و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانه عالی  
 موجود است - و این چند رباعی از آن دیداجه کرامت مرقوم میگردد • • رباعی •

- ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب • حال دل خود مگوی با هیچ طبیب •  
 • کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصه مشکل است و بس امر عجیب •  
 • دیگر •

- ای دل ز حضور یار فیروزی کن • در خدمت او بصدق دلخواری کن •  
 • هر شب بخمال دردم خرم بنشین • هر روز بوصل یار نوروزی کن •  
 • دیگر •

• ای آنکه جفا تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •  
 • هر غم که رصد از ستم چرخ بدل • ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است •  
 الملة لله که ذکر این سلسله رفیعہ ( که چون سلسله سموات تأیید الهی و اعتصام قدسی دارد  
 و یک سر این سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفي - و سر دیگر بطولوع نیر وجود شاهنشاهی )

( ۲ ) در همگی نسخ چنین است - پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست ( ۳ ) نفعه [ ا ح ] ولف •

این دو نصبت تفرقه نکرده گله کرده آید - میر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا امتیصال سکندر ( که در مانکوت و آسحدون می بود ) نمایند •

چون بغواهی هر هانه موکب اقبال نزول فرمود قاصد تیز رو رسید - و بیرام خان را از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزی چند دران خطه دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیه ناگزیر بمسامع اجلال رسید از اجتماع این قضیه جانکاه گریه و زاری ( که لازم عالم محبت و درستی اری ست ) از آنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفندگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطة خیال بشری بیرون باشد - و بیرام خان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلایز تسلی میدادند - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایه تسلی میدادند بعامت مزید اندوه میشد - و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کس ( که راجع از اخلاص و عقیدت و هدمندی دارد ) چگونه متأسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب ( که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد ) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم ( که نظیر ایشان جز بر محسوس نباشد ) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف و میل اهدای جمهور اقام شود - و این اهدا ذریعه شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد - و اگر نه این معنی بود در دعوت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشته که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساند - آخر بتائید عقل در اندیش خود بمان صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات ( که بمسافران عالم بقا سودمند آید ) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیه و تاریخها گفتند - از انجمله خواجه حمید مریدی ترکیب بنده در مرثیه آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت از انست •

• اشعار •

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی هست • صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی هست  
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی هست  
این نام زندگی که نهادند مر ترا • نام ترا بطرف ممات کشیدنی هست  
غره مشو باین گل و بستان زندگی • باد خزان درین گل و بستان وزیدنی هست

(۲) نسخه [د] میدادند از فرط محبتیکه بود آنچه ( ۳ ) این اشعار در هیچ نسخه موای نسخه [ز] بافته نشد •

## موانع دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه

### بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجموعه از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه انگه خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافتند چنانچه ایمائے بآن رنمت - و چون موکب اقبال بپهروند رسید جمع از ملازمان پادشاهی ( که بکمک شاه ابوالمعالي تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان برلاس - و مصاحب بیک و خواجه جلال الدین محمود - و فرحت خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شریچی ) چون از صحبت بد مستانه نا هموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند - و بمعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره مکندر ( که از کوه برآمده بود ) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید - و میر بدصحت ( که از لاهور بجهت دنع او برآمده بود ) مراجعت نموده بلاهور شدانت - و چون بتحقیق پیوست ( که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند ) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و از آنجا ( که میر تنک شراب مصیجره دنیا شده بود ) بعد از آنکه ( رخصت یافته بمنزل خود رفت ) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی با حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم تکیه نمید برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحدہ برای من ترتیب داده شد - آنحضرت ( که معدن دانش و مرآت بودند ) به یخردی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی ( که پیغام آورده بود ) فرمودند - بگو توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبتی ( که حضرت جهانبانی را بشما بود ) مرا نیست - عجب که در میان

بواطن کمرِ سعی بر میانِ همت بمتذد - و آنچه درین وقتِ تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این انکسار و جمعِ این افتراق آنچه مقدورِ وقت بود بجای آوردند - و عقدِ دولت ابدِ قرینِ این دودمانِ عالی چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای وجودِ اقدسِ حضرت شاهنشاهی خلفِ صدقِ ملطنت شریف سربرِ خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیعِ الکمال رفیعِ القبال ( که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معنی بود ) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دربرین می گنجید که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - اما چون وقتِ آن رسید ( که جهان آفرین عالم کهن را از مرئو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگی ترتیب دهد - که در بسیاری از قرون سابقه نبوده ) لجومِ قصدِ اظهارِ کاملِ عبارتی بزرگ نهاده ( که اکملِ افرادِ جهانیان باشد ) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیه ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بینان دست آویزِ سوگواری و ماتم داری ست اما در نظرِ بالغِ نظران کارشناس گنجینهٔ سرور و سرور تواند بود - چه از وجودِ باجودِ این گوهرِ والیِ ملطنت بتجدیدِ عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوری و معنوی رواج یافت - و ( چون عقلِ والی این خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعۀ دولتِ عظمی بنامِ این خه‌اوندِ جهان آمد ) باوجودِ ابرالابائی معنوی چون طرازِ فرزندی داشت اگر ( فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بینی و نیک طوبئی در تیدِ حیاتِ صوری داشتند ) بواسطهٔ تبعیتِ اشرف ( که در آئینِ خردمندی لازم است ) هرائینه این بزرگ زمانه را تبعیتِ این نور پرورد فرض عین بود - و ( چون خلعتِ پدری خلعتِ ست گرامی از ایند بیچون که تابعیتِ ابنا را شایسته نیست - و بر خورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری ایشان سرنوشتِ قلمِ تحریر نشده ) ناچار مقدمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را پدرود نماید - و بالجملة بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیت اولیای دولت ( که در دارالسلطنهٔ دهلی مجتمع شده بودند ) بجهتِ جمعیتِ دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقامِ خود شتافتند - و تودی بیگ خان ( که باتفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهم این بلاد در دهلی اقامت داشت ) اسباب و ادواتِ ملطنت و دارائی مصحوبِ غلامِ علی شش انگشت و جمعهٔ دیگر از مردمِ اعتمادی بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم بحر میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت \*

( ۲ ) در [ چند نسخه ] میگذرد ( ۳ ) در [ چند نسخه ] رسد ( ۴ ) نسخه [ ج ۵ و ] سالقه ( ۵ ) نسخه [ ج ۵ و ط ] بیعت \*

ضمیر غیب‌دان داشتند بجهت تعلی و نظام عالم در ماعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت

مزاج مصحوب نظر شیخ چولی پیش آن نور پرورد اقبال فرمودند •

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در ادا مطیع همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نصبت بیک از بزرگان زمان آسید عظیم رمد - و همانا که ازین جهان در گذرد - و در لخواهان ( که در حضور اقدس بودند ) در اخفای این واقعه هایل کوشیده در فرمانان خبر بجا نشین مسند خلافت و جمع ساختن آمرای عظام ( که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند ) سعی نمودند - و تا هفده روز بونور عقل این واقعه جانگذا را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبران عقبه خلافت خضرخواجه خان و علی قلی خان و لطیف میرزا و خضر خان هزاره و قوندوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان ( که در سلاک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت ) و خواجه حسین مری و میر عبدالحی و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز ترمی بیگ خان ( که نقش امیرالامرائی بر لوح خاطر می نگاشت ) و سایر آمرای جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بغام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند - هم کار نمایان عالم قدس ( که در انتظار این بودند ) کامروا شدند و هم کار گذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند •

۱۰۴ ۱۵۳

اگر نوروز عالم رفت برباد • گل صد برگ سوری را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یک از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گله را بیافزوده شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید - و در ایام اخفای این امر جانگاه یکبار ملا بیگمسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی ( که نشین آنحضرت بود ) برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب و قلق که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی ( که لازمه این هنگام است ) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تحکیم خواطر و اطمینان

( ۲ ) نسخه [ ب ] لطیف خان ( ۳ ) نسخه [ ز ] درهم خورده را ( ۴ ) نسخه [ د ] ملا بنگشی را ( ۵ ) در بعضی نسخه [ اولیای دولت ]

آنحضرت را می بردارد - چون بیدار میشوند واقعه را بمآدم انگه والده ادهم خان درمیان می آرند ایشان جمعی از معتبران کردان را طلبداشته امتفهار تعبیر میدمایند - و چون از حضرت جهانبانی میپرسند جواب میدهند که بلائی از هر ایشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگی از قضیه ناگزیر خود خبر داده تسلی میدهند - و همواره دران ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی (که همه را گذاشتنیست) بمشام دورینان آستانه عزت میرمید - و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت - از انجمله در طاق رواقی (که آنحضرت میبودند) بخط خویش این مطلع شیخ آذری را نوشته بودند •

• شنیدهام که برین طایفه زرانود امت • خط که عاقبت کار جمله محمود امت •  
و در قرب انتقال افیون کم میکردند - تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا بچند روز دیگر چنان شود که بدر سه حب رسد - خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذ پیچیده به بندهای خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین امت •

و در روزی (که اول مغزلی سفر ملک تقدس و تجرد بود) چار حب مانده بود که طلبداشته بکلاب میل فرمودند - آخر روز جمعه ربیع الاول (۹۴۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳)  
و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند - و چغنی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض مرگداشت میکردند - و پهلوان دوست میریر و مولانا احمد باعرائض منعم خان از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه (که درین نزدیکی ترتیب یافته بود) برآمده مردم را (که در مسجد جامع مجتمع بودند) بمعادت کورنش مشرف ساختند - و تا خیل وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند - و بعد ازان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنه طلوع زهره بود - مشخوامتند که ملاحظه فرمایند - و نیت حق طوبت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت معمود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمنصب علیه امتیاز بخشند - اراذل شام آنروز خوامتند که بمعادت فرود آیند - چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان بیهنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند - چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در هین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید - و عصای اشرف لغزید - و از پای درآمده بهرآمدند و شقیقه یمینی آزردهگی تمام یافت - چنانچه قطره چند خون از گوش راست برآمد - از انجا که

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهات او را ظالمه غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بغغان آورد - و اگر با کس دعوی خون داشته چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانید \*

آثار طبع مخترع این هدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیار است - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح<sup>(۲)</sup> مقصود در آید \*

## پرتوانداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی

### جنبت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضامین خبرت گزین پوشیده نمازد که در آن نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت - و برخلاف عادت پسندید خویش [که این معنی را (که منافق عالم انتظام است) مکرر داشته مذکور مجلس عالی نمیشد] درینو باذکر آن خوشوقت میگذشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتوانداخته بود \* از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی منانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرت فردوس مکانی در محفل انص خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلبو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) ببعض از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات محرری غیب<sup>(۳)</sup> دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد \*

یا رب بکمال لطف خالصم گردان \* واقف بحقائق خواصم گردان

از عقل جفاکار دل انکار شدم \* دیوانه خود خوان و خالصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغییر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و در آن نزدیکی (که دهلی مخیم مرادات جلال بود) آن فروغ انزای چشم خلعت یعنی حضرت شاهنشاهی شب بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس

(۲) نسخه [د] به مقصود گراید (۳) در [بعضی نسخه] غیبی \*

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون ( بدارالخلافة آگره نزل فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی متالی فردوس مکانی درآوردند ) آنحضرت بغایت پسندیدند \*

و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت خرگاه بود که بعد از برج مهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برج مشتمل بر پنجره ها که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک ( که محیط فلک ثوابت است ) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبرامت این خرگاه نیز از پنجره معرا بود \*

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساطت مستند بر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایره اول ( که منسوب بود بفلک اطلس ) سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم ( که محل برجیس است ) مندرلی - و پنجم ( که متعلق به بهرام است ) لعلی - و ششم ( که خانه نیر اعظم است ) زرین - و هفتم ( که منزل ناهید است ) میز روشن - و هشتم ( که جای عطارد است ) سوسنی - زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان محتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایره نهم ( که منزل قمر است ) سفید است - و بعد از دایره نهم کره نارهوا بترتیب مرتب گشته - پس کره خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعة وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایره زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سربر آرای خلعت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعة میاره را در دایره ( که بازی آن وضع کرده شده ) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً آمرای هندی را در دایره زحل - و سادات و علما را در دایره مشتری - و مردمی ( که در دوائر می نشستند ) بانداختن قرعه ( که در هر جانبش صورت شخصی بر روضه غیر مکرر مصور بود ) مامور میگشتند - و از سمت هر کس هر صورت که بر می آمد بهمان صورت دران دایره متمثل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد می ایستاد - و اگر نشسته می برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد \*

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مرتب از ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند - که منسوب به نیر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس \*

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواه را با کسی مخالفتی میشد یک نوبت

سرکار هوائی می نامیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند - و سامان شربتخانه و شویخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند - و وزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بحرکار خاکی مرسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یک از مرکارهای مذکوره یک از امرا را دخل داده بودند - مثلاً (امیر) ناصرقلی میرسرکار آتشی بود - و همواره جامه مرغ می پوشید \*

و از جمله اختراعاتی ( که دران زمان ترتیب یافت ) ( یکم ) آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ درمیان آب چون مرتب ساخته در هر یک ازان کشتیا چهار طاقه مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیا را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در محاذی یکدیگر وقوع یافت - و درمیان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقه دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه درمیان کشتیا حوض ممتن نمودار شد \*

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیا شده بود - که حیرت افزای عقل نادره کران بود - و درحال ( ۹۳۹ ) نهصد و سی و نه ( که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انکچیان و اعیان در کشتیا نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند ) هم چنین بازار آراسته بر روی آب چون روان بود - هرکس هر متاعی که میخواست دران بازار می یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان بانچه بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جعری روان بود \*

از جمله بدائع مخترعه آنحضرت قصر روان است - و آن قصر بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان نجار اجزای آنرا بروجه بر یکدیگر وصل کرده بودند که هرکرا چشم بران می افتاد می پنداشت که تمامی او یکباره است - و حال آنکه هرگاه میخواهند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشوره که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقه اعلای آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده می نمودند منقبض میگشت \*

و از جمله مخترعات عالیله آن قدسی فطرت تاج بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال حاشیه ( که برگرد تاج میگردد ) مشتمل بود بر دو فرجه نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه ( رقم دو هفت هفتاد و هفت است ) موانق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نماده بودند

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سرچرخانه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] میر ( ۴ ) نسخه [ ج ] یکی آنکه استادان \*

همه بر جمع مال مقصور مازد) تیر تدبیر او بهد ف مراد نارحیده و تم عزل بر صغیفه حال او کشیده  
 بجای لایق رحانیده آید - (۱) میرخواند میرموتج در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان  
 ملازمت من مهم السعادة من حیث الامتثال بعمده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی  
 تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بهط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب  
 (۳) درس و علم و تحقیق امتحقات ارباب عمام و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف  
 و میوزغات بجانب او مهم اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدولة بعمده السلطنة  
 امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهم اعظم امرا و اکابر وزرا و تمامی  
 متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان  
 درگاه مقوض بار بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر و بی استقرار داشت - و او (چنانچه باید)  
 بمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر  
 و عظمت می پرداخت \*

و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هر کدام از طبقات انام را بیکه  
 از تیر معین ساختن - و اندازه مراتب طوائف خلایق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم  
 (که موافق نهایت عیار طاعت) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب  
 باقربا و اخوان و زمره از سلاطین نژادان که ملازم عتبه دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات  
 و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرة از مقریان و انجیانیان صاحب منصب  
 تیر هفتم بسایر انجیانیان - تیر ششم متعلق بصرخیان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر  
 تیر چهارم بتکویلهاران - تیر سوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پدشگان - تیر اول بدربانان  
 و پاسبانان و امثال این مردم \*

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات مرکب سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش  
 ساخته بودند - آتشی و هوایی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمات هر یک ازین چهار مرکب  
 وزیر مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر امور بیکه افروختن  
 آتش را دران دخل باشد مرکب آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکب خواجه عبدالملک قرار یافته بود  
 و مهمات مرکب اوق خانه و باروچخانه و امطبل و سرانجام ضروریات امدرخانه و شترخانه را

(۲) در [ چند نسخه ] میرخواند (۳) نسخه [ د ] درس علم (۴) در [ حاشیه ] ایچکی بمعنی سردار

نوشته - و در [ بعضی نسخه ] ایچکیان - و در [ بعضی ] ایچکیان (۵) در [ چند نسخه ] مهید الملک \*

حسین صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالمیان است - و همچنین  
 بقسمت ایام هفته پرداخته بیک از اهالی دولت و سعادت و مراد منصوب ساختند - برین موجب  
 که روز شنبه و پنجشنبه بادل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالی با ناظران منظم  
 علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز بادل سعادت آنکه شنبه منصوب است بزحل  
 و زحل مرتب مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتری - و آن کوکب  
 علما و مایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و سه شنبه بادل دولت و سرانجام مهم پادشاهی  
 و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعین این دو روز آنکه روز یکشنبه  
 تعلق بذیر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت اوست - و سه شنبه تعلق بمریخ دارد  
 و مریخ مرتب مهمای است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند<sup>(۲)</sup> - و دران دو روز بعضی از ندما  
 و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بغایات خاص مخصوص میدهند - و نکته در خصوصیت  
 این دو روز آنکه در شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هر دو را بامور بدونات  
 منامیت خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام  
 از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند •

و از مختوعات ( که در روزهای دیوان مخصوص بود ) یکی آنکه ( چون مرید خلعت  
 مقبر سلطنت میشد - و آنحضرت مرید آرای فرماندهی گشته بنم دیوانی می آراستند ) با آواز نقره  
 طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپیان بصدای بندوق  
 خلایق را آگاه میکردانیدند - و دران روز کرکیراچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدره زر  
 نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیر فرود - و چند کس از ملازمان  
 شجاعت پدیده جوشن در برانگنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند •

دیگر از جمله اختراعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلقا ( که کنایه است از سهم السعادة  
 و سهم الدولة و سهم المراد ) ساخته شده بود که بهر یک ( از ارکان دولت و غیر آن ) تعلق میگرفت  
 مهمات آن سرکار بحسب اهتمام او سرانجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب  
 هر یک ازان مهم در تمشیت اموریکه متعلق بان مهم است بر وجهی کوشش نماید ( که مستلزم  
 رضای الهی و مستوجب دولخواهی باشد ) منظور مغایت بوده برمسند اختیار ثابت و پایدار ماند  
 و هرگاه ( از شراب جاه بدست شده جاده اعتدال گذارد - یا بواسطه غرضی نظر از دولخواهی بود )

فرسیده در بازار سوداگری در ماند؛ سود و زیان اند ( بدادن مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد •

و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق مندیعه توجه داشته - از آنجمله دران وقت ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند ) روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح الله را ( که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت ) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از همه کس ( که درین راه پیش آیند ) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اماس دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهم غیبی در دل چذین القا میکند - بعد از طی اندک مسافتی مردی در حق کهنوت پیدا شد چون از پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگری ( که بر درازگوشی هیزم بار کرده بطرف میبرد ) پیش آمد - چون از امشش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [ اگر نام شخصی دیگر ( که پیش آید ) سعادت خواجه باشد ] از غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود - و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی ( که گارے چند میچرانید ) در نظر آمد - چون پرسیدند ( که نام تو چیست ) گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند و نزد همگان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلیم بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید •

و ( چون این مؤنه غیبی از قوت بفعل آمد - و گلشن امید از جویبار معدلت سرمبز و تازه گشت ) اماس انتظام مهمام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان عتبه اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محرومه را بجهت تقسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا است که بے مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست - و حکما و علما و مدور و مادات و مشائخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند - زیرا که اکرام این سعادت مندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استماع بسعادت ابدی است - و از باب بیوتات و اصحاب

در هرفن و هر صنعت استاد یک‌فنده اند ( استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامه‌های غریب (که دفترها متضمن بیان آن نقواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان منظر کمالات بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شایبه تکلف هر شخصی [که در هرفن از فنون اقسام دانشوری (چه از حکمت پروران بالغ نظر - و چه از صنایع پردازان صاحب هنر - چه در امور کتبی - و چه در اشیای جزوی) سالها مال پیش استادان دانا درزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه باب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می‌آید - و بخاطرش میگردد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی که را نتواند بود موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و عنعنکران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانه صحبت دارند - این دریافست بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری ننگد - بلکه طاقت ملکی برنتابد - ایند تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد •

### ذکر تمة احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و شرح

#### بعضی از جلائل مخترعات<sup>(۱)</sup> و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب بنهضت مرکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یانت) حضرت جهانبانی پدوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهم ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکرے بسرداری یکی از هوشمندان دورین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار حوار در رکاب معالی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندوقهای مرتع از طلا و نقره میفرمائیم که بهازند که دربار عام شاهزادهای کامگار و مردمی (که در بساط قرب بمزید عنایت حراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا (که بدولتصرای اخلاص

## نهمت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب

### بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی

درین اثنا ( که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود ) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت - که از باد ناگوار دنیا بد معنی کرده در آزار خلائق می‌کود - و بر ممالک خلاف حکم پادشاهی ملوک می‌نماید چون حضرت جهانبانی را بار توجه خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بیفتان فرود می‌آوردند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت - و نیز یقین پیوست که این سید زاده بدمست فرحت خان حاکم لاهور را بحکم تغیر داده که خود را بجای او مقرر ساخته است - و در خزینة پادشاهی دست درازی میکند - بخاطر اقدس حضرت جهانبانی ( که آئینة صواب نمای ملک و ملکوت بود ) بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب ( که از اعظم صوبهای هندوستان است ) بمیان حرمت و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکت رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین نزدیکی مخدرات تنقی عصمت را از کبل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مذموب دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دنع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کمک مذکور ساخته اراذل مال ( ۹۶۳ ) نهصد و شصت و سه در ماعت مسعود ( که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زبید - و ملطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید ) حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را بآئین ملطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بپیرام خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت بمیان توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد - و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکب نصرت اعتضاد آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند •

چون موکب قدسی آن نور پرورد الهی بمهرند رحید ملازمان عتبة اقبال ( که در حصار فیروزه بودند ) سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد عزیز سیستانی<sup>(۳)</sup> ( که بوسیلة حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خانی شرف اختصاص یافته بود - و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرین لداغت ) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریانت - و آغاز بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصت ( چنانچه

( ۲ ) در [ چند نسخه ] اسفامریز - و اسنا مخفف اسناد است ( ۳ ) نسخه [ ح ] شبانی •

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد - او این فرستاده را مقید ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی با خود متفق ساختند - و بفروغ و نصوص مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را احیر کردند - علی قلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد - و توقع این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب آمیز بلعلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بعلازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد از آنکه بدست افتاد چرا به حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بیند - اگر از مواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم \*

و از سوانح ( که درینو بظهور آمد ) نامیاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان ( که اندراب و اشکش در جایگیر او بود ) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال ( که بجایگیر تردی بیگ خان بود ) نمود - اولاً از راه گریز درآمد - که بدینرنگ پردازی مقیم خان را بخود دهد چون آن صورت نه بعت میرزا پردۀ آفرم برداشته بمحاصره انهراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد \*

و از واقعات ( که دران ایام بدید آمد ) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی برد غازی خان پور ابراهیم را که سر سرور میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانۀ فرمانده غازی خان ( که حاکم آنحدر بود ) تاب مقاومت نیاروده در حصار بیانۀ متحصن شد و بمهود و ایمان ( که از حیدر محمد ظهور یافت ) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و امباب او درخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بے اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمصاح قدسیه حضرت جهانبانی رحیمه متحصن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون ( دردمت بود و اوائل درآمد هندوستان ) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور ( که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود ) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را ( که میر بیوتات بود ) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدرمت و اقبال همواره دو رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرشدات الهی میفرمودند \*

و از وقائعی ( که دران نزدیکی بظهور آمد ) قضیه قنبر دیوانه است - و آنکه از گفتگوی  
 بهیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود - و قنبر ( که رباب نصرت  
 بعد از فتح مهرند بجایب دهلی نهضت فرمود ) این قنبر جمعی از ارباش را گرد خود فراهم آورده  
 خدمت بقاغت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آورد - و بمردم داد - و از روی گردن  
 پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشت - و از نواحی مهرند تاخته تاخته منبل را در تصرف درآورد  
 و خود در منبل نشسته پسر خوانده خود را ( که عارف الله نام نهاده بود ) ببدان فرستاد  
 درانحدود رومی حسین جلوانی ( که از اعظم امرای افغانان بود ) بے جنگ ویران شد - و قنبر از آنجا  
 خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحی را نهیب و غارت کرد - و درانحدود با رکن خان ( که از رؤسای  
 افغانان بود ) جنگ بے تزکانه کرده شکست یافت - و از آنجا ببدان آمد - و هرچند ( که این دیوانه عاقل  
 پیوسته عرائض فرستاد - و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کرد ) اما فعل او با قول او موافقت  
 نداشت - با از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خانی و سلطانی داد - و علم و نقاره  
 بخشید - تنها مستحق دنیا نداشت - مردای جنون نیز ضمیمه حالت او بود - بارها از دیوانگی  
 یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج داده بود - و همواره از حرکات نامنتظم  
 ( که شرکت بمجانین داشته باشد ) بظهور آمده - چون مکرر این معنی بمصاحبه عز و جلال رسید  
 فرمان قضا جریان علی قلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد - و اگر سر از اطاعت  
 بیچد تنبیه نماید - و در همین اثنا ( که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببدان آمده بود )  
 علی قلی خان از مهمات میرت<sup>(۴)</sup> فارغ شده بمنبل رفت - و بعد از فراغ مهمات آنجا ببدان آمد  
 هرچند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت - و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی  
 من هم از غاشیه داران این موکبم - و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام - آخر الامر علی قلی خان بجنگ  
 پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بدان متحصن شد - و عرضه داشت  
 بدرگاه معلی فرستاد - چون احوال او بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند  
 که او را محتمال عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر از آنکه ( قاسم ببدان آید  
 و این مرده نجات رحماند ) علی قلی خان او را کشته بود - و مجملی ازان سرگذشت آنکه چون ( قنبر  
 قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتداد یافت - و کار نمی گشود ) علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان

( ۴ ) نسخه [ د ] ببدان - و در [ بعضی نسخه ] ببدان ( ۳ ) نسخه [ ح ] مرگ - و میرت نام موضع است

سوی میرته که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشی •

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کاسروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته  
میر آزادی خلافت بودند •

و از موافقی ( که دران ایام موجب مزید مرور باطن اقدس شد ) آمدن شاه ونی آنکه بود  
از دارالاقبال کابل - که خبر ملامتی مختارات تنقیص عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس  
معروض داشت - و مرده مسرت بخش رسانید - که از خدیو مطهر ماه جوجک بیگم ایزد  
هفتی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور  
شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند  
و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بمزدگانی این عطیه غیبی خطاب ملطانی  
کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناشیر توجه و التفات معادت  
اختصاص دادند •

و از وقایع ( که دران ایام روی داد ) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان  
انتظام داشت - و مجمل ازین قصه آنست که چون آنکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت  
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان  
در دروگرهی حصار نزول معادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمد رهنمی  
و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیامخانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده  
عرصه پیکار را آراستند - و باوجود آنکه ( افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اریای دولت قریب  
چهارصد کس ) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف  
در میدان بقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیعت و مهرورز  
بمحاصره آن پرداختند - چون کار برودشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها  
قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او  
با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس مریند شد - و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را  
جایگیر مناسب نمایند - اما بهرط آنکه فرزندان خود را در بگرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت  
معلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ماده مرد کوزه اندیش ازین شرط دولت  
( که سرمایه استحکام سلطه عبودیت بود ) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه  
خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقتید ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند •

( ۲ ) نسخه [ ح ] چوپک ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مصحوب میر لطیف - و نسخه [ ح ] مصحوب علی قلی  
میر لطف الله ( ۴ ) نسخه ( ح ) فرزند خود را ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] بیگ محمد •

بلاهور تعیین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دُست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبه پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رحید که روزی چند دران سرزمین داکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رحید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنه دهلی در آمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سر بلند گردد - بامتماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گدشه ( که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده ) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درین شهر مستقر اورنگ خلافت شد •

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ باصره خلافت نیله گاو را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی ( که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استغناح می نمودند ) امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوان میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عتبه خلافت بمناصب عالی و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد - و تفاؤل گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار مهرند و دیگر برگذهای متفرقه عنایت شد و ترمی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را باگره - و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه ( که نزدیک بدارالخلانگه آگره واقع است ) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکت انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بومستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلایق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بهر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دست دراز کند ( ۳ ) نسخه [ د ] آنروز ( ۴ ) نسخه [ د ] دانسته بدوام دولت

روز افزون آنحضرت •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - اما ازان جهت ( که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد ) از قسم اهل و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بنائید ایزدی اینچنین موهبت کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانمبار و خدمت هرکدام از ندائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رساند - شاه ابوالمعالي ( که سرمست باد غفلت بود ) از بیفکری اراده آن کرد که منهور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان ( که در آمدن هندوستان را بمعنی خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تعخیر این ممالک و امتیصال مخالفان اهتمام میکرد ) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کار آگاه معنی ( که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الهی میدانستند ) گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشا میخوان میگردند - و معامله همان انصاف گزین این فتح بزرگ را ( که در روز نوبت منصوبان این نور حدقه خلافت لعمه ظهور بخشید ) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منهور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده معرفت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقایع عجیبه ( که دران ایام سعادت فرجام مانع شد ) گرفتن خواجه معظم است و مجمله ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد - که از کونه اندیشی و تباد خردی بحکندر مخنان نایق نوشته اظهار دولخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولخواهی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت عایسته گردانند - حضرت او را مقیده فرموده بمیرتالی سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمات مهرند از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون زیارت نصرت بحامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمع از ملازمان درگاه ( مثل محمد قلی خان برلاس - و اسمعیل بیگ دولدی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر )

کالاهار برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود ( که جنگ بزرگ سرانجام یابد ) اما ( چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود ) رفته رفته نایره نبود در اشتعال افزود - و آتش بیکار بلندی گرفت - انواع نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائط حزم مردانه ایستادند - و نقش مصاف دلخواه نشست •

• شعر •

- دو گوه آهنین از جای جنبید • زمین گفتی ز مرتا پای جنبید •
- دولشکر روبرو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
- تراک تیر و چاکچاک شمشیر • دریده مغز پیل و زهره شیر •

و بدین اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم روی داد - و آجای فرزان بدست اریای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شناختند - سکندر با جمعی خود را بدامنۀ کوه پنجاب کشید<sup>(۲)</sup> - یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید ( که شخص قصد او دارد ) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد - آری کار بدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهانپانی در عین کامیابی دنیا ( که بادۀ مردافکن است ) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کار بر مراد میسازد اول نیت درمت بهم میرسد - ثانیاً کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثاً باوجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر<sup>(۳)</sup> را جز دادار دادگر نمی شناسد - خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب مپاسداری برشکر معنوی اکتفا فرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدهات نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [ درین مراتب گذشته ( که فتح هندوستان شد ) فتح حضرت گیتی متانی فردوس مکانی کارنامه بود - چنانچه سابقاً سمیت گذارش یافت ] اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح ( که باندک کم با چنین غنیمت بخشش بود والا از درگاه کبریا الهی ) در زمان باستانی کمتر نشان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت ( که باعث هلاکت گروه انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود ) از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] چو کوه آهنین ( ۳ ) نسخه [ ب ] کشید - خواجه مسافری خود را ( ۴ ) نسخه [ ج ]

و کارگذارها جز داده دادگر نمی شناسد •

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراران خاصه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت ( که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختلفی میساختند ) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما لوازم خورشیدی و شمائی مشکی را در حجاب نتوان داشت - آنروز ( که بخت مرا بدانش آموزی و دولتمندی میکشید - و بسعادت ملازمت برده رو شناس کمالات این برگزیده الهی میساخت ) چه سجدهای شکر بجای می آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابها داشتم - تا بمراتب صوری و معنوی سر بلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فصول پاک ساختم - اکنون ( که نوبت شکرگذاری رسید - و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش هر راه تاریک روان نهاده آید ) بے تکلف ازین ( که در خدمتم - و معامله داد و ستد در میان است ) آزرده ام - کاشکه آشنای صوری نبودم - و در ملک ملازمان ظاهر منسلک نگشتم تا هرچه گفتم و نوشتم ظاهر بینان کور باطن این کس را از گروه خوشامدگویان ندانستند و از محررمی صوری<sup>(۴)</sup> من جهانیدان پی بمقصود برده کامروا گشتند - سبحان الله چپاس نامهای باستانی [ که در باب ارباب تجرد ( که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراخته چیز نداشته باشند ) رقم پذیرفته است ] جهانیدان معامله ناهم بواسطه آنکه ( در میان داد و ستد نیست ) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز ( که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود ) من پی پرده مزاج زمانه را بار ناهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول بران افتاد ( که اندک از بسیار از شکر لازم بجای آورم ) ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم - و چرا باشم و حال آنکه بنیت درست خود کامروا شده مشعله دار شبگیر گرم روان گشتم ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند - اکنون ازین ماجرا ( که آخر شدنی نیست ) باز آمده بمرسخن ( که بودم ) میروم •

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانیدانی کار فرمائی محاربه را ( چنانچه آئین اقبال باشد ) بتقدیم میبرمانیدند - و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند - تا آنکه بتاريخ دوم شهر شعبان سال مذکور ( که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود ) خواجه معظم و آنکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند - و ازان طرف

## ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی

### و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهی صغیر من را نقاب خود داشته در پرده آرائی می بودند) اما ایزد جهان آرا چون میخواست (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے اختیار امور بدیهه (که هر یک شاهدی است عدل بر علو امتداد و ممت فطرت) بعالم ظهور می شتابد - و از جمله خوارق عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهی (که باطن فیض موطنش مظهر امرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکر با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشه کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بحاط عزت (که بدور بینی امتیاز داشتند) و بارها ازان نور پرورد الهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند - آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید - اما حق پرستان معنی بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند •

و درین ایام خواجه غفر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استماع ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میفرمایند - و اهل هند را بیش آن یکنه روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجه فوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چینه میل شد - و چینه شکری در نظر اقدس درآمد) اینجا بود - که دلی بیگ پدر خان جهان چینه (که در جنگ ماچھیواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح باز نام داشت) پیشکش آن شیر شکار میدگاه اقبال کرد - و دور بینان گردان (که نزدیک بحاط عزت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بے اندازه بی بردند - و نگاهبان آن چینه دوندو نام شخص بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد - و امروز (که این شکرنامه والا بخامنه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

(۲) ص [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بینی و پیش بینی (۴) نسخه [۵] الهی  
(۵) نسخه [۵] فتح بار (۶) نسخه [۵] زوژو - و نسخه [ح] کوندو •

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دهمان روز فتح بود - سجدات لشکر نتاج غیبتی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند •

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با تعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سهند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید - و عرائض متوالی بدوگاه والا ارسال داشته اعتمادی توجه نمود - چون دران هنگام عنبر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن آرای خلعت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در وکاب دولت است) تعیین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت معویت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرخت خان شقار لاهور و بابوس بیگ نویدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصه سهند بموکب پادشاهی فور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بمعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند هائزده روز امرای شجاعت آئین در مقابل چندین لشکر گران نهسته قلعه داری میکردند که طلوع ایات جهانتاب شد - و در باغ که نزدیک شهر بود مرابره اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یک بنام گراسی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگره باسم والی حضرت شاهنشاهی معادت پذیر شد - و دیگره را بهاء ابوالمعالی و دیگره را به بیرام خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بپایان جان بسته معاضی جمیله بجای می آوردند - و بهادران جان نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طریق مردان نبرد آزمای انجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده میبردند کوه بینان احباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشههای نا صواب خدوک دلهای حاده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائینی خلائق میکشیدند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی ( که جهان تمکین و اطمینان بودند ) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند •

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بپیرام خان احساس یافت  
و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرانغار بتودی بیگ خان قرار گرفت  
و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار بهراول می معین شد - از آنجا ( که نیت شهریار جهان  
بر آئین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود ) کار منتهیان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت  
افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده بالشکر فرادان از راه  
مهاجرت رمیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم  
قائم شد - دانش پیدهای دورین لشکر فتح نزدیک بجزای جنگ را بخود قرار داده  
پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمتهای کارگشا درین نبرد مرد آزمائی کل پردازها کردند  
تا آنکه شب در آمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند \*

و از اتفاقات حسنه ( که مقدمه فتح شد ) این بود که دران نواحی ده واقع بود بغایت بزرگ  
از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده ( که خانهایش از خس و خاشاک بود ) افتاد - و در معنی  
هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الهی بومیله سعی  
اهل خلاف شد - و هرگاه لمعه اقبال درخشد آنچه ( اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند )  
مرمایه زبان آن گروه 'گرد' - القصه ازین روشنائی ( که طلوع نصرت بود ) دلاوران ظفر پیشه  
بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخندنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان  
از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشقت در تاریکی می انداختند - تا آنکه قریب سه پاس  
از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده مراسیم فرار اختیار کرد - و فتح عظیم  
روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیلی دولت افتاد - غنائس غنائم با عرائض اخلاص روانه  
درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سپهر رفته طرح اقامت انداختند  
و علی قلی شیبانی را ( که از عقب آمده ملحق شده بود ) با جمعی بیشتر فرستادند \*

و از عجائبات آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان بالشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچیهواره بمسامع  
جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مصافحت بحیار است - تا رسیدن ما دران لشکر  
هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید - پس همان بهتر که پناه بعقبه کبریا برده بدریوز  
فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان  
موکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

جهانباني فرستاد - و شکرانه اين نعمت گوارا بجای آورده از انجا روانه پيش شد - چون بنواحي جالندهر رسيد افغانان گريختن را صلاح رقت خود دانستند - و بواسطه منازعتي (که درميان لشکر نصرت پيوند بديد آمد) اسباب و اموال نفيس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و اندک ازان مرگزيشت آنست که تردي بيگ خان ميخواست که پيشتر رفته با افغانان گريخته خود را برساند بيرام خان صلاح دران ندیده رخصت نميداد - تردي بيگ خان بجهت اين معني بالتو خان را پيش بيرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پيغام گذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پيش آمده دشنامي چند داد - بالتو خان نيز جوابهای سخت گفت خواجه شمشير انداخت که بدست بالتو خان رسيد - چون اين خبر بمصامع عليه پيوسف منشور نصيحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقريب افضل خان نمودند - او رفته شرايف کلمات و نصائح هوش انزاي پادشاهي را بامرا رسانيده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بيرام خان در جالندهر طرح اقامت انداخت - و هر کدام را برگنهای نواجي جدا ساخته جابجا تعين نمود - سکندر خان چون بماچهيواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خيال کرده پيشتر روان شد - و مهرند را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درين اثنا تاتار خان و حبيب خان و نصيب خان و مبارک خان و جمعی کثير از لشکر افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در مهرند بودن صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بيرام خان اين معني را مناسب دولت خيال نکرده بر آشفته - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراسه مهرند اهتمام مينمود و ما را خبر ميکرد •

و بعد از گفت و گوی بمبار امروای عظام اعتصام بقتراک اقبال ابد پيوند پادشاهي نموده از جالندهر پيشتر روان شدند - چون بمحدود ماچهيواره اتفاق نزول افتاد تردي محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب متلج نميدادند - که چون موسم باران نزديک رحبهه ليق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائيم - چون شدت باران سپري شود و هوا در باعثال نهه از آب بگذريم - بيرام خان و جمعی از دوربينان مرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسنديده ازين جانب گفتند - آخر بهعي ملا پير محمد و محمد قاسم خان نيشاپوري و ولي بيگ و هيدر قلي بيگ شاملو بيرام خان از آب عبور نمود - تردي بيگ خان و ماير امرا ناگزير از آب

(۲) در [ بعضی نسخه ] رسيد - و نسخه [ ط ] معروض داشتند (۳) در [ بعضی نسخه ] بودن خود را (۴) نسخه [ ح ] آورد •

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استبعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدة فاخره لاهور ( که در معنی سواد اعظم هندوستان است ) بقدم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یانت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود ( که عمره بر شاهراه امید انتظار آن داشتند ) رسیدند \*

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیداپور اندیشه‌های فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان شیبانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جالیر و جمعی دیگر از یگهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالقان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالی ( که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت ) تنگ شده بود که علی قلی خان و یگهای مفشکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلوری و جانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را ازان مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند - سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجمل از احوال نصرت قرین عساکر اقبال ( که بیاشایه بیبرام خان تعیین یافته بود ) نوشته قلم وقانع نگار گردن \*

بر متفحصان سوانح تقدیر متخفی نماند که چون بیبرام خان نزدیک پرگنه هرهانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیبرام خان بواسطه ندری که از حضرت جهانبانی شنیده بود ( که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بقد واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند ) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحی ( که مقدمه فتوحات بے اندازه تواند بود ) تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفائس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

( ۴ ) نسخه [ ۵ ] برشاهراه امید آن انتظار داشتند ( ۳ ) نسخه [ د ] جان سپار - و نسخه [ و ] جان باز ( ۴ )

در [ بعضی نسخه ] شایان سخن ( ۵ ) نسخه [ د ] نگاشته ( ۶ ) نسخه [ ا ح ] معتمدان ساخته پیش \*

خصوصاً که در ملائمت و معذرت میزند - و چون موکب عالی بعطوت تمام دریای سند را عبور فرمود  
 افغانان ( که در حدود رهناس جمع شده بودند ) پربشان شده هر کدام خود را بفاحشه کشیدند  
 و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائے دلگشا و هرزمینه نشاط<sup>(۴)</sup> بخش  
 پیش می آمد. و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و معشرت آسایش در می یافت •  
 و چون سخن باینجا رسید پیشتر از موانع اسمی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام  
 ( که بقرب منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند ) نوشته میشود • بیرام خان - شاه ابوالمعالي  
 خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک  
 میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلی خان شیبانی<sup>(۵)</sup> - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم  
 علي قلی خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولتی  
 میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جالیر - سلطان حسین خان - قندوق<sup>(۶)</sup> سلطان  
 محمد امین دیوانه - شاه قلی نارنجی - توک خان - کاکر علی خان - باقی بیگ یاتیش بیگی  
 لعل خان بدخشی - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه  
 خواجه عبدالبهاری - خواجه عبد الله - میر معین - میر غنی - شاه فخرالدین - میر محسن داعی<sup>(۷)</sup>  
 خواجه حسین مری - میر عبد الحی - میر عبد الله قانونی - خنجر بیگ - عارف بیگ  
 خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرجانی  
 مولانا عبدالباقی - افضل خان میربخشی - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میرمنشی  
 قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بدوات • خواجه ابوالقاسم • شهاب الدین احمد خان  
 معین خان فرخودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار •

و ( چون موکب جهان آرای بحدود قصبه سعادت پیوند کلانور رسید ) شهاب الدین احمد خان  
 و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند  
 و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاردانی کرامت نمایند  
 و بیرام خان و تردی بیگ خان و سکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولتی  
 و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیبه ( که در قصبه هر خانه اقامت داشت ) رخصت فرمودند

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] دلکش ( ۳ ) نسخه [ ۶ ] نشاط افزا ( ۴ ) نسخه [ ۱ ب و ط ] میستانی ( ۵ ) نسخه [ ج ۵ و ]  
 قوندوق - و در [ بعضی جا ] قیدوق ( ۶ ) نسخه [ ح ] عبد الباقی ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] میر حسین - و در  
 [ بعضی ] میر حسن ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ] دافی •

اگرچه ( خرد مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارت شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند ) اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مزده سلطنت عظمای حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران علو این طایر قدیمی اقامت فرمودند - و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عذایت الهی و استمهاک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندک از مردم ( که بسه هزار نکشد ) بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی ( که در شمار محاسبان عقول نگنجد ) نهضت فرمودند - بپیرام خان بهجت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یراق خود رخصت یافته بدار اقبال کابل ماند - و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآئین عیش و عشرت بجاله موار شده از آب گذشتند - و سلج محرم سال ( ۹۶۲ ) نهصد و شصت و در عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد - مکندر خان اوزبک ( که خدمات پسندیده کرده بود ) مورد جلائل عذایات گشت و دران روز بمنصب خانی امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سند ( که به نیلاب مشهور است ) مهتقر رایات نصرت شد - و سه روز درین منزل خاطر گشا مقام بود - و درین مرحله ( ۴ ) عشرت آرا بپیرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریافت - و در همان روز بمبشران اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان کُشی ( که با لشکر گران بحراست قلعه رهناس منعین بود ) با وجود امتداد قلعه داری و استحکام قلعه ( بمجرب شنیدن طغنه ارتفاع رایات نصرت بحدود سند ) پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظربه نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم گهر مشهور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زمیندارانه آورده عرضه داشت که با مکندر عهد شده است و پسر مرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بدم هلاکت است - اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت ( که معدن مروت و فتوت بودند ) فرمودند که از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدداً خدمت شایسته ( چنانچه سابقاً گذارش یافت ) بظهور آورده - درینوقت تنبیه او را لایق دولت روز افزون نمیدانیم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کشند ( ۳ ) در [ چند نسخه ] مقام عشرت آرا ( ۴ ) نسخه [ ب ] عشرت افزا ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] کاسی

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (مورای امپ  
نمیدانست - و همواره او را بر صندوق نیل بار کرده میبردند) بوسیله جرأت و جعالتی که داشت  
زرهای مفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف ( که در اندیشه  
اهل روزگار نگذرد ) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت از بجانب بهار  
و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را  
بسلطان جلال الدین ملقب بیدمعنی ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو  
تصد بنگاله داشته شطرنج از اوقات بدنع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفامیل این موانع  
( که گرای گفتن نكند ) در نهانخانه اهلال گذاشته بمقصود اصلی میبرد \*

### یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج  
هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان ( که اندک بر سر و ایما گذارش یافت ) مکرر  
بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید ] یورش هندوستان ( که در مکمل ضمیر  
پیش بین تصمیم یافته بود ) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تنقی عصمت را  
در دارالملک کابل بحمايت ایزدی مهرد شاه ولی بکول بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته  
در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمات مرید کابل برای رزق منعم خان تفویض نموده  
در اوامط ذی الحجه ( ۹۶۱ ) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر ( که حرکات افلاک  
بآن انتخاب نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند ) عنان عزیمت والا بصوب مراب ممالک  
هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را ( که صبر عنصری  
آنحضرت دران هنگام معادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین  
از احاطه احصا افزون ) مقدمه جیش فتوحات صری و معنوی ساخته باد پای اقبال را  
بجولان درآوردند - و در روز توجّه عالی بدیوان لعان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون  
( امر عظیم از پرده غیب و جلباب خفا جلو ظهور می نماید ) منادیان بشارت ( از انفس و آنان )  
بهزار زبان بلند آوازه میگردند - از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر مر صیغه اولی ( که مرنوشت  
پیشانی دولت تواند شد ) عنوانی مظهر فتح نمود \*

• شعر •

• دولت از مرغ همایون طلب و مایه او • زانکه با زاغ و زغن شهر همت نبود •

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موافق داشتند - حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند - اگر ( این دوکس از ملازمان عتبه علیه اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معالی به پدر مقروض میشد - و اهتمام مرحد ها به پسر او نامزد می بود ) هرائینه مشمول مراجع خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی ( که بزرگان دانش آنها حیات شمارند ) یافتند - آنچه کار کزان را اینچنین کار فرما بایستد و ریاست عامه ( که بچنین حرام نمکی بدست آید )<sup>(۲)</sup> دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می نمایند \*

و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکند و احمد خان مور یزنه سلیم خان ( که ریاست پنجاب باهتمام او بود ) مدعی فرمانروایی شد و خوبشتن را مکندر نام نهاد - و محمد خان ( که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود ) هر بر ریاست عامه برانراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنحبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان ( که بهجاول خان در الهند عوام اشتهار داشت ) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و اوباش اناغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر بالشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد دارالخلافه آگره کرد - و مبارز خان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروبه بازی هیمو مبارز خان شرق رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت - و پدر او غازی خان سور ( که بر ولایت بیانه تسلط داشت ) بقلعه رفته متحصن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از مند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طغنه توجیه ریای جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحرامت پنجاب تعین نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگنه<sup>(۳)</sup> بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت - و خزائن شیرخان و ملیم خان بدست هیمو افتاد - او دو متمتعات جسمانی و معتلذات نفسانی فرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان او را با ابراهیم

( ۲ ) در [ چند نسخه ] آمد ( ۳ ) نسخه [ د ] که طغنه ( ۴ ) نسخه [ ح ] چپرگنه ( ۵ ) نسخه [ ح ]

دران جنگ کشته شد - و نسخه [ ط ] بمسالک نیستی در گذشت \*

خود را از مالِ مظالم بصورتِ می آرامت - <sup>(۲)</sup> حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ وبال سرانجام میداد و بدستِ خود تیشه برپای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی را بعبار خطا می افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) به ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مخفیۀ مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدی در باطنِ خود می کنند (که بوسیله سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیشِ دولخواه نشود) اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایده خود بجهرب زبانی قصدِ دولخواهان می نمایند - و این طبقه علیّه احیاناً بواسطه افزونیِ مشاغلِ ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بدولخواهان به گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند •

و بالجمله این بدنهاد باندک فرصتی از کمالِ غلط نمائی در خاطرِ ملیم خان جلی گرفت و در اکثرِ مهماتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و [چون پیمانۀ عمرِ ملیم خان پرشد - و نوبتِ ریاستِ تبه کارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذکور (که بهرِ عمرِ ملیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را ببلخبر از کارِ جهان یافته جمیعِ کارخانه حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عظمی رسید - و از مبارزخان (که در آنواء و الحنه بعدلی اشتهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و هند از پیشِ خود گرفت - و از درویشینها که داشت - خزائنِ شیر خان و ملیم خان و فیلخانه آنها را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوخته های آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پستِ نظرتِ معامله نافهم ادرا پرمتش نموده در رواجِ کار او معی میگرداند - ورزے چند بخطابِ نسبتِ رائی هر نخوت برافراخت - و لختی اسمِ راجگی بر خود بسته بهمنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوتاه حوصلگی نامِ بزرگان بر خود بست - و از درویشی نامِ سلطنت بر عدلی ابقا نموده با مخالفانِ او محارباتِ عظیم کرد - و از جرأت و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامه های شگوف در مرامِ پیکار از بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سرکردنِ زبان زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائے کشید که روی جرأت و جلالت بجانبِ موکبِ عالی حضرتِ شاهنشاهی آورد - و (چون ذاتِ مقدس معیارِ جمیع نیک ذاتان و بدنهادان امت) عبارِ این قلب گرفته آمد و بانوایِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او فرونشست - چنانچه بجایِ خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکی از احوالِ خسرانِ مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ تَمَمِّ احوالِ هندوستان می پردازد که چون مهماتِ خلقِ بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان از آنچه بود بیشتر

(۲) نسخه [ ۵ ] دین را (۳) در [ بعضی نسخه ] اینها را (۴) نسخه [ ح ] شمه از احوال •

اما مياهي را بغایت آزاده ميداشت - و بتاریخ بیست و دوم ذی القعدة ( ۹۶۰ ) نهصد و شصت  
 بسبب سمیت قرحه ( که در یک از اعضای سفلی از انصباب ماده حادثه دیده بود ) رخت هستی  
 بر بست - برصیت او فیروز خان نامی پسر او ( که خرد سال بود ) جا نشین شد - و بعد از  
 چند روز مبارز خان ( که خالوی این فیروز خان بود ) این بیگناه را بزاویه عدم فرستاده خود دم  
 حکومت زد - و نام خود محمد عادل نهاد - او پسر نظام خان ( که برادر خرد شیر خان مذکور امت )  
 بود - از غرائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسید - و شوهر  
 آن سه دختر بپایه ایالت رسیده اعتلا یافتند - یکی سلیم خان مذکور بود - و دیگری سکندر<sup>(۴)</sup> مور  
 و دیگری ابراهیم مور که احوال این دو برهم اجمال مذکور خواهد شد - و هیمو<sup>(۵)</sup> که از بدگوئی  
 و بداندیشی و معایت [ که در مزاج رؤسای جهان ( که متفحص احوال جهانیان مینباشند )  
 خوش می آید - بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب بد نهادی و شرارت ذاتی را از نظر دور بین شان  
 میپوشد ] از پایه ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کالت این متم پیشه را ( که پیومته بلهو و لعب  
 و تمتعات نغمائی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود ) پیش گرفت - و شورش در جهان  
 پدید آمد - سخن باینجا گذاشته بمجمله از احوال هیموی مذکور بیان را شاداب کردن  
 مناسب می نماید •

**احوال هیمو** - ای جویای بدائع قدرت الهی نظری دور انداز - و عبرتی از احوال هیمو بگیر  
 او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهره - و نه از حیرت نصیبه - همانا که ایزد بیچون  
 او را بجهت کمال معنوی ( که از دیده درئی بالغ نظران روزگار پوشیده بود ) بپایه بلند رسانید  
 یا بواسطه مزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت - بارے آن بد قیانه کوتاه قد دراز اندیشه  
 در ریواری ( که از قصبات میوات است ) در زمره بقالان فرومایه منسلک بود - و از روی نسب در جماعه  
 دهمور ( که فروترین طایفه بقالان هندوستان اند ) انتظام داشت - در پس<sup>(۶)</sup> کوچهها بهزاران بے نمکی  
 نمک شور فروخته - تا آنکه بلطائف اخیل خود را در سلک بقالان مرکب سلیم خان ( که اندک از احوال او  
 گذارش یافت ) درآورد - و بکارنامهای گریزت<sup>(۷)</sup> رفته<sup>(۸)</sup> رفتی<sup>(۹)</sup> بسلیم خان خود را ببدگوئی و کاردانی  
 و شناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پیومته مردم را در بلا انداختی - بظاهر را نموده  
 که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم - و بباطن برای خود بازار اخذ و جرگرم میداشت - و خانه

( ۲ ) نسخه [ ح ط ] حکومت ( ۳ ) نسخه [ ا ح ] سکندر خان مور ( ۴ ) نسخه [ ح ] می آمد ( ۵ ) نسخه

[ ح ] می پوشید ( ۶ ) نسخه [ ج ] در سر کوچهها ( ۷ ) در [ اکثر نسخه ] رفته بسلیم خان •

معنوی این خدیو عالم می نمایند) از دید امثال این امور چه تعجب - آنکه (معدن بوالعجبیهای معنی باشد) از ظهور عجائب موری چه قدر کار باشد - بیدرام خان در باب قبوق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید - و این مطلع از آن قصیده است •

• عقد قبوق ربود خدنگ تو از کجک • کرد از هلال صورت پروین شهاب حک •  
و در همین ایام انبساط (که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میدهد) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عزو جلال رسید •

### مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رفته کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویسن آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجموعه از احوال هندوستان آنکه ( چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنجم سال و دو ماه و میزده روز بختب و تسلط حکومت بامتقلال کرده بعدم خانه شنافت ) پسر خود ار سلیم خان بعد از هشت روز بتفاتی آمو را بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می نمود - لختی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخت - از غلامین شیرخان بود - و بابل طرازی و گریز و تصرف کردن اموال مردم و اندر خت های عالم را بادانی و اسافل دادن در خواطر گره عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود ( هر چند او باطل باشد ) میمنت ندارد ] ارباب خلاف را کار بجائ نرسید - و زمانه با طبقه نیازیان ( که ایالت پنجاب داشتند - و سر کرده آن مردم هیبت خان بود ) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در گو هلاک فرورفتند - و شطریه از اوقات بفزاج طبقه گهران مشغول بود - و ( چون این طایفه از ملازمان این طبقه متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دردمان مقدس میزدند ) کاره ساخت - و دست بر ایشان نیافت - و بنای قلعه رهناس ( که اساس آن شیرخان نهاده بود ) باتمام رساند - و در میان جبال سواک فال بد بخود زده ماسنه و پناه بخود انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد - و زمانه دراز از ادبای افغانه و بد معاشی خود منوهم شده در قلعه گوالیار بهر میبرد - اگرچه با رعیت ملوک بهنجار میکرد

و معادلت بخش زمین فرآسمانی گرفت - در آن ایام منعم خان را با تالیقی حضرت شاهنشاهی باید امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برهم و عادت این نام بران پیر نهادند اما در معنی آن پیر را طفل وار بدانند آموزش دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشن دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده احباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد - و درین حال الغ بیگ پسر هلهل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان ( که بولایت اشتهار داشت ) جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت جهانبنایی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاعل گرفتیم - چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینده و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاعل مثل آن تفاعلست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که در آن سال ( که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده بودند ) چون موکب منصور باند خود رسید سنگی<sup>(۱)</sup> اتا نام درویش در آن تصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینده گوسفند را بر سر حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است - آنحضرت به قربان بهاط عزت فرموده اند که ما ازین سینده بفتح خراسان تفاعل گرفتیم - چه خراسان را سینده روی زمین گفته اند - و درم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استعاده یافت - و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایت که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشن دلکش تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روز بهجت افروز ( که عیار چابک حواریان بادپیما و تیراندازان موشگاف میگرفتند ) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانه از نشاط آباد خود را بقبقق انداختن مشغول دارند - و تیز دمتمی و تیراندازی خود را بر ظاهر بدنان هویدا ساخته صورت پرمهتان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعه اول تبقی را ( که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند ) نشانه تبرتوجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشگاف دوختند - از وقوع این امر غریبواز حاضران بارگاه عزت برآمد - امثال این امور در دیده ظاهر بین بدیع نماید اما آنان را ( که با بخت بیدار بدیده معنی تماشای احوار

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] هلال سلطان - و نسخه [ ح ط ] هلیل سلطان ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] سنگی نام درویش - یا سنگی

با نام باشد •

مشرف شد - و مهتر قرا ( که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود ) نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریضه عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد - و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار تمرغه انکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصید مرادات گرفتند \*

و از قضایای نا ملایم ( که در قندهار سائج شد ) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی - و مجله ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ بدر قرا بیگ میرشکار بدرخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی ( بدصمت باد ) تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده ( بدصحتیها کرده - و از انجا که تعصب خنک اهل خروج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود ) مکرراً در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رانصیب را خواهم کشت - و آنحضرت از توجه که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدصمت باد تعصب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بمیار ناخوش آمد - لیکن علاقه خاص مجازی ( که ماطر عیوب است ) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت \*

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیومت و بر جهانیان روشن شد ( که برجاده اطاعت و نیکوخدمتی ثابت قدم است ) قندهار را ( که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود ) ازان اندیشه اذان گردانیده به بیرام خان محققیم داشتند - و زمین دادر را از خواجه معظم تغیر فرموده بهادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدارالملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودترین وقت خود را بموکب والا رساند و دلی بیگ و حاجی محمد سیستانی را ( که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند ) قرین ركب دولت ساختند - و نزدیک بعرضه غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلی خان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند - و در اواخر سال ( ۹۶۱ ) فصد و شصت و یک نضای دولت فزای کابل بقدم وافی آن فرمانروای زمان

( ۲ ) نسخه [ ز ] واقع شد ( ۳ ) نسخه [ ح ] ببقرا بیگ - و در [ اکثر نسخه ] ببقرا بیگ - و در [ بعضی نسخه ] ببقرا بیگ \*

و نور پرورد ایزدی قرة العین خلافت قرة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت مشرف معادت ارزانی داشتند - و دکلای آنحضرت (که منظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حقیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدم میمنت بخشش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعت معادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دل مملو از اخلاص پا از مر ساخته <sup>(۱)</sup> بدو فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس مر بلندی یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشتند - و در ساعت معهود قندهار از فرموکب عالی رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان و کاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محبت علی خان میر خلیفه و اممعلیل دولتی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل معادت خواجه حسین مروری و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر معادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیاز پاشی دقیقه فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خامه پادشاهی درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده مدت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مقوض ساخته بود - همیشه حضرت جهانپانی دران چندگاه در تزیینات حسی و عقلی و ترفیات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطر بیغش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زوایای درویشان و کلبههای صفاکیشان را با تمام عقیدت می پیمودند - و فراخور حالات و مقامات اناضات و امتفاضات رو میداد - از انجمله مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزان مر شکن نفس اماره بود) میر میزدند و کلمات قدیمی از طرفین مذکور میشد - و اشارات و بشارات بر حصول مهمات <sup>(۲)</sup> و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازی (که برهالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین دار آمده بخدمت عالی

(۲) نسخه [ ز ] بدو فرسخی قندهار (۳) نسخه [ ز ] ملا زین الدین - و نسخه [ ط ] شیخ زین الدین

(۴) نسخه [ د و ] و اشارات بشارات (۵) نسخه [ ح ] مهمات مرادات (۶) نسخه [ ج ] قدوم

مبارک موکب عالی •

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد از آن  
 افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد - و افغانان  
 به بهره پریشان گشتند - و ( چون اوائل سال ۹۹۱ ) نهصد و شصت و یک کابل بفر قندوم پادشاهی  
 رونق تازه یافت - و مستدرات تنق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادها فرمودند ( <sup>۲</sup> )  
 آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - اما قضیه  
 میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باولایی دولت مناشیر  
 عظمت شرف صدور یافت - و بعد از رشید خان حاکم کاشغر ( که پیوسته مذکور قرب و قرابت بوده  
 در مراسم یکجتهی اهتمام داشت ) سوانح احوال نوشته مصحوب گردانان روان ساختند - و در همین  
 ایام ( که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و تهر کار مظلوم و ظالم ساخته  
 در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند ) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال  
 بعد از گذشتن دودانگ بطالع قوس از متر معلى ماه جوچک بیگم فرزند گرامی متولد شد  
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و ( چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر <sup>۱۹۱</sup>  
 و بعضی ابوالفضایل یافته بودند ) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب خادمی و مسرت گشاده  
 مراسم شکو ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمه دودمان عصمت خانیش بیگم  
 عبیده جوچوق میرزای خوارزمی فرزندسه بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودی  
 آهنگ عالم قدس نمود \*

\* شعر \*

\* بود برتر ز آسمان کرم \* زادن و مردنش بهم نزدیک \*

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنقوان زمستان این سال بجهت آنکه ( جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخندان  
 غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند ) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان  
 تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلي قلی خان اندرابی تفویض فرمودند

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] و پیرایش ( ۳ ) در نسخه [ ط ] صورت مکتوبی ( که بعد از رشید خان تحریر یافته بود ) بچشمه  
 آورده - اما ( بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت افلاط نسخه مذکوره ) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد  
 ( ۴ ) نسخه [ ط ] تخمیناً دودانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] خانیش مبدی  
 ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] تقدس \*

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود ( که میرزا در حضور اظهار رقت نکند ) خود را حفظ میکرد - و همین ( که حضرت متوجه دولتخانه شدند ) میرزا بهای های بگریخت - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائی همراهی نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوختی میزدند ترک آشنائی کردند - جمله کوکه ( که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید ) ایستاده بود - و درانوا سفرچی حضرت و منظور عوطف خسروانی بود - حضرت جهانبانی فرمودند که جمله کوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما میباشی - او باوجود سبق خدمت درگاه و شرط عنایت پادشاه طریق وفاداری بر لذات موری مقدم شناخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم - آنحضرت ( که محک آدم شناسی و میزان حقیقت منجی بودند ) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود (۴) رخصت دادند - و آنچه ( از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود ) حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیک ملوک بآن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای هند به تته رنت - و از آنجا بمقصد شتانت - و سه حج دریافت - و در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال ( ۹۶۳ ) نهد و شصت و چهار لبیک گوید

اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بهت •

چون سلسله سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکثرون بسر مقصود شتافته تحریر میروند که [ چون موضع بگرام ( که به پشاور شهرت دارد ) مورد خیام نصرت شد ] قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است - و امرا ( که مشتاق کابل بودند ) نمی خواستند که بهیچ وجه در اینجا توقفی واقع شود - حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه معادت اساس را تعمیر فرمودند بهلولان دوست میر بر حکم عالی مورچلها را بجمیع امرا قسمت نمود - و بزودی صورت اتمام پذیرفت

(۲) در [ بعضی نسخه ] جمله کوکه (۳) نسخه [ ح ] پسندیده بودند (۴) نسخه [ ز ] پانزدهم •

یوسف مدّیق برآمد - و از رخصت یافتنهای سخن ( که در ملازمت بودند ) هر کدام در تعبیر آن سخن میکردند - و تامل داشتند - خواجه حمین مرّوی بعرض رسانید که آنچه در باب کهمید میگفته اند ( که حکم چاه و زندان دارد ) رامت بوده امت - چه قصّه یوسف ازین هر دو معنی مخبره است روشن •

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بے اختیار نصح عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنار دریای هند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون ( درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود ) مرخص ساختند شیّه که رخصت میفرمودند از آنجا ( که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنماست ) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام آلا این بیت خواند •

• کلاه گوشه درویش بر فلک ماید • که سایه همچو تو شاه نکند بر مراد •

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت •

• برجایم از تو هر چه رعد جای منت است • گر ناوک جفاست و گر خنجر مسم •

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت ( که جهان مردمی و مهربانی بودند ) اینها منظور نداشته رفته فرمودند - و بر زبان الهام گذشت که عالم الاسرار و الخفیات آگاه است - که ازین کار ( که نه با اختیار من واقع شده ) بغایت شرمند ام کاشک این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شده - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازد گناه خود و مقدار مراسم خسروانی دریانت - و در مقام نیاز مندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرمید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حمین مرّوی و میر عبدالحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یازان همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستم در چنین وقت شریف ( که آنحضرت تشریف دارند ) بحل کردم اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرده رخصت مفرح حجاز می نمایند بر تقصّل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می آرم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکانات نفرموده اند - و بعد ازان بهقارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده رویی و خوشخوئی

روانگ خدمتش هاخفتند - و میرزا کمال توجه ( که بار داشت ) دستهای او را گرفته

بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند \*

\* هرچند که چشم برخت پرده کشیده است • بیناست بچشم که به روی تو دیده است \*

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمره بپراهنه جانویه ( که سنگ راه

بودند ) مصروف داشتند - و آن بیدمعاتان گردنکش ( گردن ارادت از قلاده اطاعت عاطل داشته

و بیهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانگ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی

و چنددی دیگر بیایه شهادت سربلندی یافتند \*

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر ( که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود )

مصمم گشت - و امرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بجایه زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر

سخنان میگفتند ( که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید ) که درینوقت ( که از اجتماع

ططنه نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده ) سلیم خان بااعداد

غراوان متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ ( چنانچه باید و شاید ) بعمل نیامده

اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد

که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سردرها اعتکام نمایند کار بجای

می انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند - و ( چون اهل نفاق از میان ما

در ر شده اند ) متوجه دارالملک کابل شده و بر اصل تهیه جنگ نموده قدم همت برکاپ نصرت

در آورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند

آنحضرت بعد از اجتماع این سخنان اصلا گوش برنگذاشت و مصلحت بیغی گذارندگان سخن نداشتند

حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست دارالملک کابل با جمع از اعیان دولت وداع فرمودند

و خود عیان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزی

امرای سوداگر مزاج ( که جز بر منفعت خود نظر نیندازند ) اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان

خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند

ازین حرکت شنیع ( که از راه اخلاص و انقیاد به دور بود ) جمعیت آباد خاطر اشرف

مشوش گشت - و جمع از معتمدان معتبرا حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند

و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصه

از چنگال و پال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظلّ عدالت آمایش بخشند  
 حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت معتبب اسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند  
 که آن مبدع جهان آزای باوجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید - البته مبنی بر غرض  
 و مصلحت است - و با این همه باریک بینی نصائح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور  
 نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند - آمارا باز از انجا ( که افواج خونریزی  
 و فتنه انگیزی ازان متفکک بپاک دیده بودند ) مکرر در ملتصص خود اهتمام و اجتهاد نمودند  
 و درین باب استغنا کرده بهجات مفتیان مسجل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعظم ملک  
 و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کمران فرستادند  
 میرزا چون نامه اعمال و محضر مکانات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم  
 ( که امروز بر قتل من مهر کرده اند ) هم ایشان مرا باین روز نشانده اند - حضرت را عرق مهربانی  
 بحرکت آمده گذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند  
 مدتی مدید سر بگریبان تأمل و تفکر داشتند - عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او  
 حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت این کار علی دوست باریکی و سید محمد پکنه  
 و غلام علی شهن انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که  
 بقصد کشتن می آیند - در ساعت مشیت کشیده درید - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید  
 حکم بر قتل نهاده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت ( که شما پیش ازین  
 سید علی و جمع دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید ) بچشم خود مکانات آنرا به بینید - میرزا  
 ( که این سخن شنید ) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کھیدند  
 و هر دو چشم میرزا را ( که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند ) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان  
 فرمان بر جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بهکرانه جان بخشی دم نزد - و آنحضرت  
 از عطوفت ذاتی رقتها فرموده پیهتر روان شدند - و بها سخنان بلند مهر افزای بر زبان  
 حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیه در اواخر ( ۹۴۰ ) نهصد و شصت و هجدهم - و خواجه  
 محمد موسی فرخودی تاریخ این قضیه را بیشتر یافته بود - و میرزا همان روز کس پیش منعم خان  
 فرستاد که میخوام که بهر زبانی ( که دانی ) و بهر روشی ( که توانی ) بیگ ملک را  
 برای خدمت من از حضرت التماس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتصص میرزا را مبدول داشته

که پایه قدر او را بادراک بهاط بوس سربلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه ( که رنگ خلاف و شقاق را از آئینه دل او بزداید ) خاطرنشان سازد - و بعد از آنکه رایات اقبال از آب مند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشه‌های زمینداران نامواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسختن دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنی چند ( که راهبر معادیت او بود ) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهره حال تقرس نموده حقیقت خبیات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته کارنامه دانش خود بظهور آورد - و بعد از انصون و انساذه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم ( که هر یک مستوجب عقوبت عظمی تواند بود ) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگر چه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند ( که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد ) اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان رفع شود - شایسته دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یک را ( که بدخواه باشد ) بر آسایش چندین خلایق ( که بشرف دولخواهی اختصاص داشته باشند ) نگزینند - اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینهریشان نقش نامد ظالم از نگارخانه عالم محو سازند دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت بطلان مطابقی رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بآمید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند - و نامه اعمال او سیاه تر نگردد - چه مدتی مدید میگردد که از آشوب این شریر نفس فتنه مرشت اموال خلایق در معرض فحش و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان بیاد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک بها گشته - و جوهر اخلاص ( که زیور اعتناق زمره خواص است ) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چنین کسی را

( ۲ ) نسخه [ ح ] صلاح هزاران مندرج باشد ( ۳ ) نسخه [ ط ] نقش بطلان \*

ببایا معید قرارداد که تا زمان دراز چیز میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرف مرابره بدر رفته بمامن قرارداد شتافت و راجه او را بتأیید لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجه کهلور (که در آن نواحی محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جموران ساخت - و راجه جمو از دور اندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او درآید - میرزا مرامیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی (که امپ جلاب بود) بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گهرا را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نومیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط عرضه داشت (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گهران را در فتنه اندازی با خود متفق مازد) صورت نبهت - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرر نداشت - و نیز از حرمت این قوم و از اماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولت را (که تأیید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهبانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه (که در حق او نماید) خاسرو خایب گشته در نکال ابد فروماند - و هر چه آنرا سود خود اندیشد زیان بیند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه مجمل گذارش یافت \*

و چون ابلجی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه جلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت نمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند - و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شر او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بخود سند رسید قاضی حامد را (که قاضی اردوی ظفر قرین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کلور ( ۳ ) نسخه [ ۵ د ] اندوزی ( ۴ ) نسخه [ ج ۵ ] مفری ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ]

بدخواه تیره رای خاسرو خایب گشته \*

که کار چنین درصت بزرگوار تپاه سازد - و خوارها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمردن گاری او با ولی نعمت خود متمیزه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشه‌های نادرست میرزا را برین آورد و با معذرت راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بود - فرستاده میرزا آنجا رسید - و ادای رحالت نمود سلیم خان انجام مرام میرزا را از حوصله خویش افزون دانسته مدارائ پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستیم و خزینه تعیین میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد امپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن ( که کوتاهی ازان لایق تر ) چون میرزا بچهار گروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعی از امرا را با استقبال فرستاد و بروی ( که لایق دشمنان و مگان درگاه نباشد ) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوگک بود - و ملا شفا<sup>(۲)</sup> و بابا سعید قبیاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد امپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوک و جمعی دیگر از اادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها نابره به - و ( چون کردار حق ناشادمان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد ) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوت شاه بداغ را ( که تحریض و ترغیب درآمدن کرده بود ) مرزنش کرد.

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را ( که بچشم نگاه میداد ) و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمایی بهت ( بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشه آنکه در یک از قلاع حصینه هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیمت اندیشه گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را ( که از معتمدان میرزا بود ) پیش راجه بگهو<sup>(۳)</sup> ( که در دوازده گروهی مایه‌یوآره بود ) فرستاده در استخلاص و امتعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزی ( که سلیم خان از آب مایه‌یوآره گذشت ) میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته

( ۲ ) نسخه [ ط ] حاصل کلام آنکه ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] کرچک ( ۴ ) نسخه [ ح ] ملا شفیقا ( ۵ ) نسخه

[ د ح ] آنها - و نسخه [ ه ] ایشان ( ۶ ) نسخه [ د ] جوگی خان ( ۷ ) نسخه [ ۱ ] مکهر - و در [ بعضی نسخه ]

مکهر ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ] در خانه خواب خود •

آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلان پسر او جانشین پدر شد  
و بعد از پسر او پیر نام کلانی آلوس خود یافت - و بعد از تار ناظم قبیلۀ خود شد - و او را  
بشیر خان افغان و ملیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبان این دودمان  
میدانست - چه در زمانه ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند )  
در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بنقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگ رانا مانکا  
جانشانی نموده - و او را در پسر بود - سلطان حارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی  
آن گروه به سلطان آدم رسید - و پسران حارنگ کمال خان و سعید خان گهر متابعه بنفاق میکردند  
القصة مقارن ایلچی سلطان آدم گهر جوگی خان ( که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود )  
زمین بوس نموده عرضه داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهایی بے ته گذرانید - مکرر این مجموعه  
هوشمندی ابوالفضل ( که مباشر تصدیق واقعات این دودمان گرامی ست ) چون [ همت در شرح  
احوال و نشر اخبار دولت پدراى حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت سیرابی تشنه لبان  
این دامن گرامی از آدم تا این دم ( که عهد ولی عهد عالم امت ) از سلسله علیۀ این دودمان  
خلافت بطفیل می آورد ] ذکر مجمل از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودش  
ناگزیر است - اگرچه این شکرنامه را پایه ازان بلندتر امت ( که امثال این امور داران اندراج یابد )  
اما برای سرانجام سخن در نهیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی ست •

بر مسامح مستمعان این سوانح غیبی ( که هر یک ازان واعظ منابر قدس است ) پوشیده نماند  
که [ چون میرزا کامران دران سحرگاه ( که پیش ازین ابلاغ یافت ) شکست یافته بهزاران تک و پوی  
خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت ] دیگر بخود قرار بودن نداد  
و از تباهی خرد ( که نتیجۀ حق ناشناسی ست ) با وجود چندین ادبارات ( که هر یک هادی شاهراه سعادت  
تواند بود ) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بعیار بخش فرماید - و درین هنگام ( که بایسته  
گرد نداشت و پشیمانی بر چهره احوال او نشست - و بوسیله عجز و خجالت خود را بآمتان بوس  
مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود ) از بخت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش ملیم خان  
پسر شیر خان ( که بفران نعمت ذاتی از بادۀ غفلت و سرخوش غرور آشفته دماغ بود )  
رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان الله چه عقل امت اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

( ۲ ) نفع [ ج ۵ ] پر نام - و نفع [ و ] سر نام - و در [ چند نفع ] بر نام ( ۳ ) نفع [ ط ] مکرر این  
خجسته دامن ابوالفضل ( ۴ ) در [ اکثر نفع ] و نزل مکافات یافتن او ( ۵ ) نفع [ ح ] از بادۀ غفلت  
سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

عنصر مقدس آنحضرت آزردهای تمام دریافت - از آنجا (که هوشمندی قرین دولت و ارجمندی ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عزامدار فرمودند و بقدم میمنت آثار آن قدسی نژاد (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند) عنصر قدسی آنحضرت را کمال محبت و عافیت کرامت شد \*

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - ونادیب  
گردن کشان - ولوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن

میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح<sup>(۲)</sup>

در زمستان اواخر سال ( ۹۵۹ ) نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رویه مصمم گشت که آنحدود به نسبت کابل قشاق امت - و در ضمن این نهضت تذبیده سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر نیز مطوع ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگی و فرخندگی مرورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازل حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود هاخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائف افغانان متمدن تذبیده و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقترا انقاد - و اول قبیله ( که بداخت رفت ) قبیل افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمریدی بود - و قتل شاه افغان ( که از حمق و نادانی گمان دانائی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت ) بمنعم خان و جمع کثیر ( که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند ) دوچار شد - جمیع اموال و اسباب او نصیب این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج و کلاهی سلطان آدم گهر ( که سر و سردار گروه گهران بوده ) عرضه داشت او را آزاده شرف بار عزت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باینحدود آمده امت - و مرا ( که هوای دولتخواهی در سر است ) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بهربرد - اگر اینحدود مخیم سرادقات اقبال گردد او را بشرف بحاط بوس مشرف هاخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبه دولت گردانم - و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم \*

پوشیده نماند که گهران را طوائف بحیار امت - و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین الدین گهمیری ملک کدنام از آمرای غزنین ( که بحاکم کابل نهضت داشت )

( ۲ ) نسخه [د] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود ( ۳ ) نسخه [ج] زین العابدین \*

تا هم عیارِ بزرگیِ این گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهرِ رحمت معلوم همگنان شود و هم در آدابِ فرمانِ روانیِ دروغِ بهم رسد - چه در هنگامِ صغیرِ سن و آنگاه در ایامِ جدائیِ هر که (هوشمندی را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوارِ سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بپردازد - و باتصالِ معنویِ اکتفا فرموده از دوریِ صوری ملول خاطر نباشد ) هرائینه آن ذاتِ بدیعِ گوهرِ یکتایِ خلانت تواند بود - و ( چون جلالِ صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشانیِ مظنون بل متیقن بود ) در اوایلِ سال ( ۹۵۹ ) نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرتِ شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - آنکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمامِ ملازمانِ میرزا همدال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولتِ اعتصام بودند - سر رشتهٔ سرانجامِ جمیعِ مهماتِ صوری برایِ رزینِ خواجه مقوض بود - مدتِ شش ماه با گاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائیِ صورت و معنی از نامیهٔ اقبالِ ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده ( که در سنِ بزرگی از مالِ خوردانِ جهان دیده پدید نیاید ) از آن جوانِ بختِ فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته بنیتِ درخت از حق پرستی گرد دلها میگشتند - و همواره در گردِ آدریِ پراکنده دوان سلسلهٔ صورت توجهِ عالی می گماشتند - و پیوسته در امتراضایِ طایفه ( که در شهر حنّان تجرید تصرفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایند کمرِ اجتهاد بر بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذمِ اهلِ عالم یکموشده معاملهٔ خود را با یکتایِ بهمتا درست کرده اند ) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس از مسجد بان حق شناس مستغرقِ بحرِ شهود و محو درامِ امتغراق بوده در کنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بینِ کارخانهٔ تقدیسِ پیشوائیِ صورت و معنی از مواضعِ پیشانیِ مطالعه نموده بیادشاهیِ ظاهر و باطن تهذیبها میفرمود - و بشارتهایِ طولِ بقا و مرزهایِ علؤ مراتب میداد - و چون خاطرِ اقدس از حیدر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد ، بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی بمستقرِ جاه و جلالِ بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سببِ طلبِ آنکه حضرتِ جهانبانی پیوسته در کابل انتظامِ بخشِ مهمات بودند - و اوقاتِ گرامیِ تقسیم و توزیع فرموده لمحّه از روز و شب ببطالت و تعطیلِ مصروف نمیشاختند - و با وجودِ داد بخشی و دلجوئیِ شکسته دوان و سایرِ کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساطِ بهر و شکار نیز توجه میداشتند - روزی بعدون زمه ( که موضعِ مت از مواضعِ دلگشایِ کابل ) بر سرِ شکار موار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسب جدا شدند

( ۲ ) نسخه [ ط ] این جوهر فرد نیک گرفته آید ( ۳ ) نسخه [ ج ] پلاس - و نسخه [ و ] هلاس .

چون پرنو موجب در پرده دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک امت - که میرزا را بار رابطه نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندی از افغانان او را بش (مثلاً شیخ یوسف کرانی) و ملک هنگی و چندی دیگر) بچنگ ایستادند - و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اعیان و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحه چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و [چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمر و تنبیه ارباب عصیان فراخ یافت - و بعنایت ایزدی فتحه غریب (که مقدمه فتوحات تواند شد) میسر آمد] ازین سرزمین ظفر آئین درستگام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و [چون بیقین بدو مت که میرزا بحالیکه (هزار ناسپاس حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجه هندوستان شده امت] حضرت جهانبانی ازان منزل بمسعدت کوچ فرموده بداغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بنم آفرور مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوبه بهار و طراوت خیابان و لطافت جویدار گره گشای ضمائر) جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرانی بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را باتفاق مخدرات تنق عصمت و مطهرات مرادفات عفت بحضور اقدس آرند - تا بوسیله مشاهده بدائع نوبهار و مطالعه محائف گلزار بهر ابرده شناخت نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرمتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود معادت فرمودند - و آنحضرت شکر مؤاهب نامتناهی (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است) بجای آوردند - و بعد از بعضی بمطایب انبساط و انراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعت بدارالملک کابل نازل اجلال فرمودند •

### توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین - و آن سرزمین را

#### بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون (حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رشد و کردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند) درینولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباره چمن خلافت را بظاهر روزه چند از خود جدائی تجویز فرمایند

(۲) نسخه [ح] کرانی (۳) نسخه [د] از خود تجویز دوری فرمایند •

قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانبداران کارداران را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقه از دور بیژان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعث دال نهاده ( اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بتاخست و تاراج روند ) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش ( که سرمایه ننگه و نهاد اند ) تذبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران ( که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد ) بدست می افتد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بدورقه فتح و نصرت سوار ممنت دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر مر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند - جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرّار مثل محمدخان جلایر و سلطان محمد فواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند - و در آن شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود - بجهت آمایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند - و محرکه بدولت سوار شده متوجه گشتند \*

چون قبائل جابجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری ( که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندرای می رفتند ) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله ( که میرزا در آنجا بود ) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخست و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم ننگه نهاد را بند کردند - و در خیمه ( که میرزا بخواب رفته بود ) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آینده آن خیمه من بودم - و دو کس در آن خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] هواها ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] طایفه ( ۴ ) نسخه [ د ] قزاق ( ۵ ) در [ چند نسخه ] برگردند ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] ماهم علی قلی قزاق ( ۷ ) در [ چند نسخه ] خرازی ( ۸ ) نسخه [ ط ]  
مساکر دولت \*

خداوند معموره عالم را در حیطة تحذیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که ( چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید ) فرو رفته حیرت شدم و هیبت عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشه رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف مرائی فرمودند •

و دران ایام وضع پندیدند آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تیره رای ( که جز خود و زیان خود نشنامد - بلکه سود خود را در زیان خود داند ) اظهار کرده ( که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند ) بغایت ناخوش می آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را در تلخواه می نمایند هاشا که از دولخانه دولخواهی خبری داشته باشند - بشنقار شدن حضرت جهانبانی بدین می اندیشند - و خود دنیاوی مرا در زیان دین می اندرزند - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائی دارند - چه معاد دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آموذگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنارزند خرد والا و طیلت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را - و باجمله بزرگی و بختیاری از طرز ماند و بود و نشمت و خامت آنحضرت میدرخشید - آنچه ( بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند - و بدست آرند ) این پرورش یافته نظر ایزدی را باندنی توجه در بدیهه مبسوط بود - و هردانش و حکمت ( که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رمد ) این مظهر غرائب قدرت را بے تأمل و تفکر دمت میداد - حکمت بالغه ازین نور باصره ملطفت و خلانت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و بر امتقاصت رای و متانیت دانش این نور پرورد الهی ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلانت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مخفی بوده همواره درین حصن معنوی و حرز الهی از دسمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبائل افغانان

که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون ( در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صواب مرما بانها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدود در قبائل افغانان بسر میبرد ) اکثر اُمرا برین شدند که اکنون میرزا را

بر عشرت اسب تاری ( که اعظم اسباب ریاست و مراقرای ست ) می گماشتند - و گوی کمال  
و هنر پردازیهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند - و گاه  
از بل گشائیهای همت در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده  
جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشانند - و از شوق و وجد ظاهری این مشتیه بال و پر بمواجید  
ذوقی شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایران اوج علو  
دل بر بلند پروازیهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت مامان میفرمودند  
و گاه بسک درانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت سگبازی بود - و بمعنی نفس آرائی  
بظاهر دل بهک بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکی او حاضران بصاط را راهبر میگشتند  
و هرچند ( در پرده بیگانگی تکبوی میفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند )  
اما خوشبختی و روشنائی را نتوان پوشید - پیوسته فرایزدی از ناصیه معادت پیرای آنحضرت  
میتافت - و شمائل پیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود \*

روزه بدامن کوه مفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یک از خدمتگاران نزدیک  
سگان شکاری سپرده بودند که تسقارل باشند - و چنده را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را  
رانده به بیابان آرند - و چون آهو بتسقاوان رسید جمع ( که بهک نفس شوم گرفتار بودند )  
از کونهی دریانت صغری صوری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند - و سگان را بوقف  
نگذاشتند - چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد - و حکم فرمودند  
که گردن آنها را چون سگان بطغاب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر معند قهر نهشتند  
که کهن حالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند - چون این واقعه بجمع اقدس  
حضرت جهانبانی رحید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی  
رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند - شاهم خان جلیبر میگفت که روزی حضرت جهانبانی  
به بنده حکم فرمودند - که رفته خبر بیار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند  
چون رفته دیدم که بر بستر استراحت آمده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است  
و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدمان ملاطفت در گفت و شنود اند  
دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید  
بظهور میرسد - و گاه در همان حال از زبان گوهر افشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

( ۲ ) نسخه [ ط ] خداپرستی و حق شناسی ( ۳ ) نسخه [ ح ] همایون ( ۴ ) نسخه [ ز ط ] در همان حال که  
اندک از بهار گفقه آمد از زبان \*

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمیخواست ( که بعلومِ صوری رسمی آلوده گردد ) خاطرِ او را ازین داعیه پرداخته متوجهِ کارِ نمی ساخت - و ظاهرِ بینانِ تقصیرِ اربابِ تعلیمِ فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک ذات بودند سخنِ شکوه بدرجه قبول نمی رسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقاتِ الهامِ ربّانی چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّانی قرعه در میانِ ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولتِ بنامِ هر که برآید او در آخوندی <sup>(۴)</sup> متفرد بوده به عادتِ این خدمتِ سربلندی یابد قضا را قرعه سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت \*

بر خردمندانِ دقیقهِ شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلمِ درینجا از بابِ رسوم و عادات است نه از قلمِ اکتسابِ کمالات - و گرنه دانش پروردِ ایزدی را بتعلم از مخلوق و توجه به سبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدس متوجهِ تعلّمِ صوری نبود - و عمده حکم و مصالحِ بے میلی آنحضرت بحرفِ آموزیِ رحمی آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریانتِ بلند این خدیو زمانِ آموختگی و ساختگی نیست - دادِ الهی است - که تکاپوی بشری را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بختوریِ ظاهری و فراوانیِ دولتِ صوری اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنوی خود تجاهلِ عارف نموده اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندی میکردند - بطوریکه در بینانِ روزگار را بران نظر می افتاد - و از آنجا ( که همتِ بلند امت ) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمه ظاهری می ساختند - و دل درکار می بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمی بود اما اهلِ معنی ازان حکمتها می دریافتند از انجمله پیوسته بر خلقتِ شکرِ عجیبِ فطرت نظر گماشته تفرجِ گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ عجوبه شکر ( که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است ) نظارگی و تماشائی بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانّه او ( از بارِ کُشی - و بردباری - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بهمتِ کودک باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے آبی ) اندیشه های معنوی در صورتِ بازی و پرده مجازی می فرمودند - و همچنین خیلِ خیال

( ۲ ) در [ چند نسخه ] متفرد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تعلیمِ صوری - و در [ بعضی ] بعلمِ صوری ( ۴ ) در

[ چند نسخه ] نمی افتاد \*

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدين دوست سهارى بابا دوست هم از ملازمان ميرزا بود - ليكن ( چون در قانون تربيت هيچ چيز بدتر از صحبت بد نداشته اند ) او را از خبيت طينت همراه نساختند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان ميرزا بود اما بااحتياط آنکه قندوز را نتوانست نگاهداشت. مردود نظر حقيقت بين شد - و درين بوزش سعادت همراهي نيافت و ( چون درگاه اين فروغ بخش گيتي عيار جوهر انصانيت است ) ازين مردم هرکه ( ليک حيرت پاک طينت خبر نهاد بود ) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقام عاليه خود رسيد - و آمدن چنان است که دران نشاء نيز فرخنده عاقبت و نيك سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پره از کار او برداشته شد - و کارش بجائى رسيد که موجب عبرت جميع بدصفتان غفلت گشت .

و چون موضع بهمود مخيم سرادات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مباني دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمايند - و خود بدولت و اقبال پيوسته درانحدود کامياب نصرت ايزدي بوده از احوال ميرزا کامران متفحص گشتند - و قريب پنج شش ماه آن مرزمين جلوه گاه موكب عالي بود - ميرزا از اين استطاعتي هر روز مهمان قبيله ميشد - و هر شب بزميگذارى پناه ميگرفت - و از منقصت فطري ( در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنين ولي نعمتي محروم بوده ) همواره اندیشه های فاسد و خيالات محال بخود راه ميداد .

و درينولا طايفه ظاهر بينان ( که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند ) از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دريافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنايت فرمادند و نصائح و مواظ ( که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابروت باشد - نه بر وجه تنبيه و احتياط ) رقم زده کلک عنايت فرمودند - چه تربيت يافته دبستان ايزدي را بنصيف جهانيان چه احتياج - و خدا پرورد را بامثال اين پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطونت اين بيت شيخ نظامي مسمور بود .

• غافل منشين نه وقت بازي مت • وقت هنر است و کارمازي مت •  
اول پيش ملا زاده ملا عصام الدين درس ميخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان متبئه عليه حضرت شاهنشاهي ازين آخوند شکايت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

( ۲ ) نسخه [ د ] بهاري ( ۳ ) نسخه [ د ] که درانجا عشرت پيرا بوده ( ۴ ) نسخه [ ط ] بر وجه تنبيه •

## اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی - و ارتفاع

### منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [ آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوباد شجره سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) از صغیر من و ربیعان حال ظاهر بود ] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت حال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جایگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند - تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحام (که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند) دمتار آن نور دیده دولت (که انصر تارک معاد کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان های آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین مانحه تغافل بسته ایام تاجداري و فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرد و معرفت پیرای خاطر بودند - حق جل و علا از یمین این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجه شهادت (که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست) سربلند گردانید - و حضرت شاهنشاهی (که نور پرورد الهی اند) در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند •

• شعر •

- الهی تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتی را درنگ است •
- منتع دارش از عمر و جوانی • ز هر چیزش فزون ده زندگانی •

و عمده ملازمان میرزای متغور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منظم گشتند) امامی گرامی ایشان بدین تفصیل است - محب علی خان - ناصر قلی خواجه ابراهیم - مولانا عبداللہ - آدینه تقبائی - سمانچی - قرغوجی - (۳) جان محمد تقبائی - تاج الدین محمود باربکی - تیمورتاش - و مولانا ثانی که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

(۲) نسخه [ اب ] ناصر قلی خان (۳) نسخه [ ج ] قرغوجی (۴) در [ بعضی نسخه ] خان محمد •

( که نظر بران شصت آریز افتاد ) دانست که قضیه چیست - دمنار بر زمین زد که میرزا هندال بههادت رسیده است •

القصة روح میرزا دران تاریکی شب بنادافستگی بمعم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قابلهش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآمد - که افتاده قلعه سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و غورش باقی چنانچه باید منوجه نهد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبه سیاه پوئیده بردند - برمبگردن و ملاحظه میکند - میرزا را می شناسد - از روی مبر و آهستگی ( که شعار خرد منشان است ) میرزا را برداشته بخراگاه ایهان آورد - و در آنرا بدربانان سپرد - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و ازیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردد بهیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخم رسیده - که درین نواحی شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیه برآمده از جانب میرزا مبارکباد می فتح میرساند - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی ثابت القصة ثابت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقه مقدس حضرت گیتی منانی فردوس مکنی پایان پای آنحضرت مدنون ساختند و مآخذ زرگر ( که از منتسبان میرزا بود ) مرثیه گفته - مطلعش اینست • شعر •

• شب خون جگر بر مردم چشم شببخون زد • سیاه دیده از آمدن خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازوست • شعر •

• هندال محمد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شببخون بههادتش چو گردید مجب • تاریخ شهادتش ز شببخون بطلب •

و میرامانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصراع • • مروه از بوستان دولت رفت •

و ولادت میرزا در ( ۹۲۴ ) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال •

و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا به بهسود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

( ۲ ) نسخه [ د ] سیاه دیده ( ۳ ) نسخه [ ط ] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میرامانی قطعه در رشته نظم در آورده بود • قطعه • شاه هندال سر و گلشن ناز - چون ازین بساط بچنت رفت - عالم را بیاد سرو قدش - برفلک دود آه حسرت رفت گفت تاریخ قمری نالان - مروه از بوستان دولت رفت - و در [ چند نسخه ] و میرامانی منجمله بطریق •

و نور فتح و نصرت از نامیده دولت درخشیدن گرفت - و مپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشه و کنار بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیت برانرا خند - خواطر همگان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرد کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمصامع عز و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت - آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفس بشادی برآید زمانه دیگر درد اندوه از سینه سوختگان علم برآرد •

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادی را دران مجال مهلتی - و نه اندوه را دران رخصت اقامتی - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات گذاشتنی و ازین سرای بے بقای گذشتنی در گذشت - اما معاد شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلند پایه گشت - زه از ناک پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین در لتهای پایدار بخش - آنحضرت ( که معدن حق شناسی بودند ) از فوت چنین برادره اجمند آن مقدار متحسر و متأثر شدند که بعبارت و اغارت در نیاید - و از اینجا ( که خرد والا و دیده دروین قرین روزگار آنحضرت بود ) از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده بنزهدت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند •

و شرح این سانحه جانگاہ آنکه میرزا هندال از استماع خبر شیخون اهتمام مورچلهها کرده هر بر بمشتر امتراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچله چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگند - و جمعی کثیر از افغانان درون مورچله میرزا در می آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبردارئی اسپان خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود رو بروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمند نامردانگی و خجالت زده بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکم بنفیس نفیس آریخت و بزور بازوی همت آن از مادر مدبر را انداخت - برادر آن تیره بخت جرنده نام افغان از قبیلۀ مهمند به پیکان زهر آلود میرزا را مصافر ملک تقدس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کمران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شمت آویزه ( که شتهای خاصۀ میرزا دران می بود ) گرفته پیش میرزا کمران برد - و ندانست که با که این نرد بیدولتی باخته است - و تقریر واقعه نمود - میرزا را

(۲) در [ بعضی نسخه ] از گوشه و کنار بدر رفت (۳) نسخه [ ۱ ] آن مدبر را - و نسخه [ و ] آن ازدها سر

مدبر را (۴) در [ بعضی نسخه ] خریده •

از خبر شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از مادر و وارد بمساج علیّه رسید که باز از حدوّه نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش درحدود جوی شاهی سرفتنه برداشته امت آنحضرت میرزا همدال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر داران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا همدال بعزیمات بوس سرافراز گشت - و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناکامی خود را بگوشه کشید - و در زمانه ( که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید ) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمنصب هراتی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب ( که در میان سرخاب و کندمک واقع است ) فرود آمده بود - میرزا کامران ( که در خود مقارمت جنگ صف نمی دید ) بر شبیخون آورد حیدر محمد از روی هزبرچی خود داد دلادری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان ( که طغرای مرخروئی صوری و معنوی باشد ) باور رسید - و ثبات پائی نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بهیاره از امباب بتاراج رفت میرزا کاره ساخته سرامیمه باز گشت - و بعد از چند روز [ که موضع چپر بار ( که از تومان نیک نهار امت ) مضرب خیام دولت شد ] از آنجا ( که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست ) مورچلها قسمت شده خندق و دیوار بسنم سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد حضرت جهانبانی آئین آگاهی بجای آورده هر جا مردم تعین فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی القعدة ( ۹۵۸ ) نهصد و پنجاه و هشت رجب از شب گذشته بود که میرزا کامران با بهیاره از افغانان بر اردوی ظفر قرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیه ( که عقب درلخانه بود ) سوار دولت شده ایستادند - و غره جبهه عظمت و دره انسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتیقه علیه هر کدام در مورچل خود قواعد خراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دسب اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یحاول ( که در مورچلها گشته اهتمام میکرد ) تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر ( که آئینه دار عالم است ) از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را بپرتو شمع جہانتاب روشنی ساخت

( ۲ ) نسخه [ ۵۱۵ ] چربار ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] نیک بهار ( ۴ ) نسخه [ دج ] پسته ( ۵ ) در بعضی نسخه [ ملچارها ]

بهیمی و سبعی را ( که در پنجره هیلوانی انسانی ایشان سربان داشت ) ببند کمنند از پیکر آدمی صورت انسلخ داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمه جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آنحدود بهیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار ( که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود ) افغانان بے اعتدال ( که همواره در آنحدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزی و فساداندوزی میکردند ) جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستاندوس سرافراز گشتند - و گروهی بوحیلۀ عرائض و پیشکشهای لایق در زمره اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانبانی از راه بادنج بآب باران نزل سعادت فرمودند - و در آن شب ( که موکب عالی بنواحی بادنج بود ) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیغای میر و شکار دارالملک کابل معتمر دولت شد - بیرام خان بانظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز ( که میرزا داشت ) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر از آنکه ( میر برکه بآنجا رسد ) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فغانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخته آن محال را باو وا گذاشتند - و درین ایام بوحیلۀ خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالی در مجلس معلی پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتصاب میداد - و حسن صورت او نیکاسیرتان خیراندیش را در اشتباه لیک ذاتی می انداخت - و بدیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه محمل از بد مستیها و از مر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

### نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین

#### شورش میرزا کامران بار دیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بهرمیبرد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

نمود - و بعد ازان به چهار پنج روز بجانب لغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد  
 باوجود آنکه (بنازگی چلبدین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قبائلی خود را ناکرده  
 شمرده باز در فکرهای تباہ تر کام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر  
 مقدس را آزردہ ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فُحْل عمیم درگذرالیدند - و چون رایت اقبال  
 بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کُتور نورکل گریخت - و هر کدام از متمردان نژده اندوز  
 بگوشه خزیده - خان خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود  
 کُتور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب عثمانیت - و خان خانان مراجعت نموده در دکه  
 بزمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش  
 شاه محمد را (که در بد آموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند  
 و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آرز  
 طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فرادان چشم داشته کفران نعمت مینمودند)  
 گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای شرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان  
 بخت فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بپلم آرند - و یکی  
 از حقیقت شناسان بحاط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت  
 حقیقت احوال این دو بد مرغت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنہ ایشان نانوشته ماند  
 و از حیات آنچه (در محضر تحریر آمد) مدد و دو گناه بزرگ بود - که هر یک ازان باستقلال سبب  
 بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی ست که از نیکو خدمتی مرافکنده  
 و لرزان میباعد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوح را مظنه خدمت فروشی  
 یا بد مصمتی در حق او احتواری گردد - و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار فرادانتر  
 و یک آدمی ست که ناکرده را بیهای کرده میفرورشد - و بد کرداری را به نیکوکاری آرایش داده  
 و از ابله طرازی چشم بر احوال داشته در مقام خود آرائی می درآید •

و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت مزاور  
 بادفراہ بدیهای خویش اند - و وقت است که از خبیث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

( ۲ ) نَحْضَةُ [ ز ] فیض عمیم ( ۳ ) نَحْضَةُ [ ح ] کنور بورکل - و در [ بعضی نسخه ] کنور پورکل - و در

[ آئین اکبری ] کدیر نورکل ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] قاساده لوح را •

و بعد از آمدن دروغ رخصت داد - و قاصد پیش میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین حدود رسانید - تا باتفاق کار ساخته آید - قضا را بیرام خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجی محمد (که با خان مذکور توان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهار محبت نمود - که ببهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید - و خان متوجه قلعه بود - میرهیش<sup>(۲)</sup> (که همراه حاجی محمد خان بود) اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذر در پیش آورده<sup>(۳)</sup> فسخ عزیمت رفتن قلعه نمود - و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد - و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است) بسرعت تمام متوجه کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سرامیده خود را بجانب لغمان کشید - روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین کابل درآید - خواجه جلال الدین محمود (که حکومت کابل باو مقوض بود) نگذاشت که درون قلعه درآید - و بهخاندان درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را و هم غلبه کرد - و ببهانه شکار قراباغ روان شد - و از کتل منار گذشته خود را ببابا قچقار رسانید و از دامن کوه بهزادی و بلندری بطریق ایلغار بغزنین شتافت - مقارن این حال رایات فصرت اعتصام حضرت جهانبانی (که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود) در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود - و بیرام خان بعز بساط بوس سر بلندی یافت - حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید - که تعاقب میرزا می نمایم - تا یکبارگی خلق خدا از تفرقه هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را بحاجی محمد تعیین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد - و بهر رنگی که بیاید حاجی محمد را بیاورد - بیرام خان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خان خانان را دریانت و خان خانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استعفا جرائم او

(۲) نسخه [و] میر حسن - و نسخه [ط] میر محمد حمید (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه

(۴) نسخه [ح] [لندره و در] [چند نسخه] [لندر] (۵) نسخه [و] کلنگار

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمول سفر حجاز ببرد - میرزا سلیمان مقدم فرستاده را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرنگداشت - و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راهله ناشکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد - و دو سال ( ۹۶۵ ) نصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانه عمر او پر شد - و مسافت زندگانش آنجا سپری گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشته مشتمل بر عجز و انکسار آینده را با احترام باز گردانید •

## توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفاى نایره

### فتنه میرزا کامران بار دیگر

از آنجا ( که عادت را طبیعت خامسه گفته اند ) هر که ( بعد از بد معناده شد ) مثل کزدم در نیش زدن بے اختیار است - فکبف جمع که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد - بنابراین مقدمه حق احساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله مزای خویش گردانید - و جمع از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از او باش ( که نیک از بد جدا نتوانند کرد ) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی ( که آرام بخش زمین و زمان بودند ) فرو نشانند این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر امل قرار دادند - خواهه اختیار و میر عبدالحی را ( که از مقربان بساط عزت بودند ) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چنده از او باش بے سرو پا قلعه را ( که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال آباد است ) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمدان مقید نشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سرامیمگی فرار نمود - و باز خود را بصبر درهای کوه کشید - و از آنجا براه بنگش و گردیز هذانت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکم داشت •

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه های ناسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستاده های پادشاهی را بحرف و حکایت ناراست

بیدترین حال ( که از نتایج حق ناشناختی توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت ) با هشت نفر ( که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا معید قبیاق و نمرتاش اتکه و قتلوق قدام و علی محمد و جوگی خان و ابدال و مقصود قورچی باشند ) از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید - و میرزا همدال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی ( که بتعاقب آنها شتافته بودند ) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - ( افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشه آنکه ( مبادا کسی بشناسد ) چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندر آوری ( که از ارباب معتبر لمغانان است ) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث ( که هر یک نزد هوشمند تازیانه ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن ) املاً متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - و طایفه از سپاهیان آدم صورت ( که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیا سرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حيله اندوزی بود ) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی ( که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود ) حاجی محمد خان به رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانبانی به مقتضای زمانه سازی و کمال قدر دانی اینچنین حرکت شفیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دنع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبه علیه مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانسپار را تعیین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک به میرزا رسید میرزا خود را بسردرهای علیگار و علیشنگ کشید - امرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهماند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند ( که برو گرد آمده بودند ) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزو عهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبت به خاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیحه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نعمت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگی استحکام یابد - و میرزا عسکری را

از آنها حرام نمکی ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیایا رسانیدند - و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا ملیمان را مشمول عرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بمطابق نشاط بسرانرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان معهود بآئین شایسته عفت قباب بخشی بانو بیگم را (که صبیحه قدسیه خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت النظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص بخشیدند \*

### اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی

#### و تفاؤل نمودن دوربینان بمطابق آگاهی \*

درینولا (که بتائیدات الهی دارالملک کابل مقر اراک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل لزم عطیه غیبی بفرمان برداری چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و کالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از آنجا (که او از تنگ حوصلگی بد مصیبت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشههای نادرست او را همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته ناسپاهی کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور می آورد - و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله (که جهان بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دمت پرورده منع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است) بهر لغزش از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسیکه در میان اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتبار دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدولت از تیره بختی و بلخردی این را زبونی افکاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره انماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند \*

و بالجملة دران ایام معادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و امباب لطف و قهر (که سررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده مرور آرای فرماندهی و فرمانروائی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشتراکرام

اما خاطر قدسي مظاهر از رهگذر آن گوهر تاج شهرباري و اكليل تارك تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - كه بسمع اقدس رسانيده بودند كه اين نوبت ميرزا كاهران آن والا قدر عالي شكوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزع و تفرق به هيچ گونه تهلي نميدشد تا آنكه حسن آخته آن گلبن گلشن اقبال و مرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن نور دیده را مقدمه معادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدهات شكر بجای آوردند و از غايت شوق بے اختيار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند - و بعد از ادای آداب شكرگزاری بصدقات و خیرات ( كه شكر عملي ست ) اقدام فرمودند - و دلهاي غریبا و فقرا و اوامل و ایتام را بغیض احسان و انعام بدست آوردند - و هریک از بندهای جانسپار را ( چه از رهگذر کامیابی دیدار آن قره العین خلافت - و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیا ) بتفقدات خسروانه پاینده امتیاز بلند ساختند - و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت كه بعد ازین در هيچ يورش ازین نوباوه چمن خلافت جدائي نگزینيم - كه در قدم معادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطوي ست و درین يورش اين فتح ارجمند را از میامن قدوم اين گوهر والا میدانيم - و مقارن این حال مسرت طراز دوشتر مزدوق بار بے ساریان در جنگ گاه پدید آمد - حضرت فرمودند كه هر كس ألجا ميگیرد ألجای ما همین دوشتر باشد - پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند كه شتران را بنشانند - و بارگشایند - و به بینند - كه درین مزدوقه اچيست - از اتفاقات حسنه آنكه كذب خاصه پادشاهي ( كه در جنگ قبیحاق از دست رفته بود ) بتمام و كمال درین چند مزدوق بود - دیباچه هزاران شادمانی شد - و خواجه قاسم میریدیوتات ( كه افروزنده آتش فتنه بود ) در اشتعال نایره این قتال باتش اعمال خود سوخته موجب تسكين سورت شور و شر گردید - و دران روز بفتح و فیروزي در باغ چاریكاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند •

چون ( بمیامن توفیقات ایزدي ابواب نصرت گشوده گشت - و شورانگیزان فتنه اندوز سزا یافتند ) بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدم گرمی و مورد سعادت جاودانی شد - اول در ارک کابل نزول معادت اتفاق افتاد - و مختصات تنقی عصمت معادت حضور در یافته شاد کامیها بظهور رسانیدند - و بعد ازان بطریق معتاد آرتنه باغ را بقدم میمنت بخش طراوت بخشیده درانجا بهر انجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و برانداختن منافقان در رویه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر دوست و مغل قانچی و مهت علی قورچی را ( كه بکرات

و قلب و مقدمه ( توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر و الا بوجود مقدس پادشاهی  
 مجد و جلال یافت - و برانگار باهتنام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانگار بحسن اتفاق  
 میرزا هندال صورت گرفت - و هرارول بشجاعت و دلوری میرزا ابراهیم منظم شد - و التمش  
 بتدبیر حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت - و از انجانب قلب  
 میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکری - و میمنه آق سلطان - و هرارول قراچه خان - افواج طرفین  
 بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر مهابکه و جمعی از ملازمان  
 اخلاص انتخاب ( که بضرورت بعد از قضیه قنچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند ) جلوریز  
 یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلوری  
 پیعدهستی نمود - بعد ازان مایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و مپاهیان جان سپار از جانبین  
 در آویخته بحملهای مرد آزمائی سرگرم کارزار شدند - درین اثنا هر قراچه قرائحت بریده پیش رخس  
 جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد  
 که هر شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران  
 نفاق پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود ( که سرما هست و کابل ) آن قول بعمل درآید  
 و از ثقات چنین مجموع شده که مخدوله از مخاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست  
 ( که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد ) که قنبرعلی مهابکی ( که از ملازمان  
 میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود ) از عقب میبرد - و طایفه او را برداشته  
 شمشیر بر فرق او میزنند - و می شکانند - و سر او را بریده بملازمت می آرد •

درین عرصه داررگیر و مصاف زد و برد ( که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی  
 کمر همت بسته بودند ) میرزا کامران قاب مقاومت نیاروده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج  
 بجانبا افغانستان اداره شد - لشکر نصرت قرین دمت بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد  
 و اعدای دولت اسیر کند مطوت و قتل تیغ قهرمان گشتند - و جمعی ( نقاب عرق خجالت  
 بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته ) بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت  
 انحلاک یافتند - و میرزا عسکری بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین نتیجه ( که مقدمه  
 فتوحات بے اندازه تواندهد ) بتائید کارساز از پرده غیب روی نمود - و سرمایه هزارگونه شادمانی شد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مهابکه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] در آمد ( ۴ ) در [ چند نسخه ] بهاری ( ۵ ) نسخه  
 ح [ بارنج ] •

چون موکب عالی نزدیک اشترکرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله فهمی آماده پیکار گشت - و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد - چون مسافت اندک ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را ( که از اجله سادات ترمذ بود ) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند ( که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد ) فرمودند - خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزندی دوراست - حیث باشد که بر هر کابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته طریق مصالحت و تبذیل مخالفت پیش گیر - و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین - سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - اما بشرط آنکه ( چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد ) کابل بمن متعلق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردد - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که ( اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است - و میخواهی که راه یکجبهتی سپری ) صبیحه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت ( یعنی حضرت شاهنشاهی ) درآر - تا کابل را بآنها عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفای و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را ( که محمل شرور و آفات شده ) مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد لیکن قراچه قریبخت ( که مدار کار و بار میرزا بر او بود ) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •

القصة درین روز چون شکر یلدرز مقابل میرزا بود ( که بتجارب دانایان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادن است ) میرزا بلطائف التحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت - و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجی محمد خان نمی خواست حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند - و دولتخواهان همادان همت در نصرت بسته عرصه آرائی نبرد را سعی میدمودند - درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر ( که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند ) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند - و تدبیب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند - فیما از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف و ترتیب آداب جنگ ( از میمنه و میسره

و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند ) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را ( که در ذات اقدس ودیعت مپرده ) برکت او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه موانع قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است •

### معادوت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین قتم نزول اقبال بکابل

چون ( بمعادوت روز افزون و همت جهانگشا عرصه اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهمنویی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت ) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق شناس و نیت نظام بخش از راه کذل هندو کوه عزیمت توجّه مضمّن فرمودند - چون گروه از منافقان تیورهای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته موگنده ( که در ظاهر پرمغان سلسله صورت معتبر است ) در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروه را بطرزه مخصوص موگند دهند - که در یکجتهی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که ( اگرچه نگارنده صور حقائق اشیا قلم منع الهی است - و پذیرد آرند اوضاع اهل وفا در امتقاسات و ثبات بر جاده صدق و صفات توفیقات ازل - و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع است ) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار ( که جز مبیب در نظر ندارند ) اندک بحقیقت گراید - و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمد خان کوگی ( که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین ) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ( ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاره به بینیم - و بعرض رسانیم ) گوش توجّه داشته بعمل درآرند - میرزا هندال ( که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فیهی نصیبه داشت ) گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت ( که معدن مروت و بحر نقوت بودند ) فرمودند که همچنین باشد - هر طور ( که خاطر حاجی محمد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند ) آنچه از کزیم - بعد از تشیید مبانعی عهد و تاکید معانی میثاق از انجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

و در اینجا شخصی جیبۀ خاصۀ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آردن جیبۀ اندیشهای تبار  
 بے ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه ننگید - و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود  
 قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبنای قلعه داری اهتمام نمود  
 و هر چند میرزا او را بمواعید کاذب مدق نما فریب میداد او حبل الہدین عقیدت و اخلاص  
 حضرت جهانبانی را نمی گسیخت - تا آنکہ اراجیف جانکاه را درین میان شہوت داد - و جیبہ  
 آنحضرت را فرستاد - و بصد عہد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده  
 قلعه را گرفت - و آن نوبارہ چمن کائنات و گلدستہ بہارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را  
 ( کہ بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید - و انوار خلافت ایزدی از مرآت  
 نامیہ اقبالش میتافت ) از ناپہمیدگی و کوتاہ بینی مقید ساخت - اما حمایت ایزدی ( کہ مقارن  
 احوال دولت اشتمال آنحضرت است ) بر سر قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی  
 در کنف حراست و از روی صورت در پناہ عطوفت خود داشته پیوستہ نگاہبانی میکرد •

میرزا کمران در دارالملک کابل بودہ مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می بود  
 و میرزا عسکری را جوی شاهی ( کہ اکنون معادلت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی  
 یافته بجلال آباد مشہور است ) جایگیر کرد - این موضع ست دلگشا - و برزخ ست میان ہندوستان  
 و ولایت مشتمل بر خویہای ہند و مبرا از ناخوشیہای ولایت کہ منعم خان بنام اقدس منسوب  
 ساختہ معمورہ والا گردانید - و غزنین و آنحدرد را بقراچہ خان داد - و غوربند و آن نواحی  
 بہ یاسین دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفہ تقسیم نمود - و باولیای دولت  
 پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد - خواجہ سلطان علی دیوان را مقید ساخت - و دمت تطاول گشادہ  
 بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوستہ از توجہ  
 موکب پادشاهی اندیشہ مند بودہ روزی بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچہ  
 و خواجہ قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدی سامانے ( کہ سر بے سامانیہا باشد )  
 بہم رسانید - غافل ازینکہ •

• درم بزور ستانان زر بزیئت دہ • بذای عمر کنانند و بام قصر اندای •  
 قریب مہ ماہ باین خال گذرانید - تا آنکہ ططننہ نہضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان  
 بصوب کابل بلندی گرفت - میرزا از سپاہی و زمیندار از ہزارہ و غیر آن فراہم آوردہ باستعداد  
 تمام روان شد - بابا چوچک و ملا شفائی را در کابل گذاشت - و حضرت شاہنشاهی را ( کہ آثار  
 سعادت و اقبال از نامیہ دولتش بمثابہ ہویدا بود کہ در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و درین منزل میرزا هندیال بدولت ملازمت مریلند شده بتقدیم مراجع پدشکش سرافراز گشت  
و از آنجا اندراب مخیم مرادقات اقبال شد - میرزا ملیحان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده  
لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید بیشتر از آنکه (حضرت جهانبانی  
مرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب  
تا برآمدن او از کابل (که مقدمه جزای کار است) ناگزیر است - تا تخته لاهان بادیه سخن را  
از منهل این تنمّه میرایی حاصل شود •

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان  
اصحاب نفاق آنچنان فتح در لباس کسر و آن طور شادیده در روش غم از ممکن بطون بموقف ظهور  
آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه فتحاک و بامیان شدند) میرزا کامران  
از منوج این امر غریب (که در مخیله او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده  
میدیدند - و آن معامله نانهم از آمدن این هرزه کاران بیونا مرگرم و خوش وقت گشته  
دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروه اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان  
محل محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده  
از حقیقت حال وخامت مال او پرمید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده  
آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بیونا را تسلی داد - بعد از آن حسین قلی سلطان مهردار را  
(که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یحارل و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص  
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه  
اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات عدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین  
سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تا خجی بیگ را (که از امرای معتبر  
چنتی در گرده اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بے ملاحظه او را فیز به تیغ گذرانید - بعد از آن  
بیگ بابای کولبی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده  
یامین دولت و مقدم کوک و جمعی را بتعاقب تعیین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی  
و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که مذاقان نادرست را دامگیر است) پناه  
بدامنه کوه برده ایستاد - و از سرامیگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر  
و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد

دربین راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچی و سانقاجی ( که در آنحدود توطن داشتند )  
 از اسب و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته  
 بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی یرت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت هوار شدند  
 خبر رسیدن کاروان عظیم بهرکردگی میر سیدعلی سبزواری رحید - سوداگران عراق و خراهان از اسب  
 و امباب فرادان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز  
 عدهای کاروان بمعادت تقبیل رکاب دولت هوارش شدند - و روز این رفو غیبی مقدمه فتوحات  
 آسمانی شد - و سوداگران هوشمند عاقبت بین معارفت و امداد این چنین والا حضرت را سرمایه  
 سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و امباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلی  
 دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند - و بجمع  
 ملازمان رکاب دولت و مقربان بمطابق قربت تصمت کردند - و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را  
 نیز جدا فرمودند - و تلمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند  
 روز دیگر کمهرود مورد موکب اقبال شد - طاهر محمد بهر میر خرد آنجا بود - قدوم گرامی را  
 نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - اما از خسته ( که داشت ) یا از سامانی ( که نداشت )  
 در آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد - و از آنجا شب در میان  
 کنار آب بنگی نزل دولت فرمودند - و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت  
 که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه امت - چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند  
 که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که توجه کسی - و فرستاده کیهنتی - و در میان شما از پادشاه  
 چه خبر است - او جواب داد که من فرستاده نظری سال آلکم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه  
 فرستاده - و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند - دیگر که  
 ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جیبۀ خاصه پادشاهی ( که در آن روز پوشیده بودند ) یافته پیش  
 میرزا برده اند - میرزا ازین واقعه خرمیها کرده - و بزنها آراسته - حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته  
 فرمودند که مرا می شناسی - بعرض رسانید که فرزند پویشده نمی ماند - گفتند برو - و بنظری  
 خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده  
 خدمت پهنیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادی خنجان فرود آمدند

( ۲ ) نسخه [ ا ح ] تولکچی و سانقاجی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تنگی ( ۴ ) در [ چند نسخه ] اری خنجان  
 و نسخه [ ح ] اری چشمان •

جیبہ را از بالای والی خود فرود آورده بهمدل خان سپردند - او از سادہ لوحی جیبہ خاصہ را انداخت روز دیگر بهیارے از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتحان یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجذون قاقشال را ( کہ مجموع آن دہ نفر بودند ) بچنداولی و خبرگیری کابل رویہ فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکہ برنگشت - و او دران روزبازار امتحان مشمول عنایت گشتہ بمنصب توربگی مرفراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداختہ کنکش فرمودند - حاجی محمد خان (کہ غزنین جایگیر او بود - و نفاق را پختہ تر از دیگران در کانوں دل میداشت) رفتن قندہار صلاح دید و پایہ قبول نیافت - و گروسے از درست بیدان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ہندال و میرزا ابراہیم را ہمراہ گرفتہ و سرانجام لشکر نمودہ توجہ کابل را مصلحت دانستند - و طایفہ از بہادران جانشینان فراخور بردہای و قوت شجاعت سخن کردند - کہ امروز میرزا کامران از بادہ درد آمیز نفاق کوتہ اندیشان تنگ حوصلہ مست و مدہوش غفلت امت - و ماسعادت یافتہای بارگاہ جانشیناری و فدائیان عرصہ حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - لایق دولت آنکہ ہمہ یکدل و یکجہت شدہ در رکاب نصرت متوجہ دارالملک کابل شویم - امید واثق کہ بے رفتن بدخشان مہم میرزا کامران ساختہ و پرداختہ آید - چون (فریب و نفاق جمعے کثیر از تربیت یافتگان درگاہ بنازگی معلوم شدہ بود ) اعتماد برین رای فرمودہ حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانستہ از راہ یکہ اولنگ نہضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفتہ بغزنین فرستاد - آنحضرت بدمت مقدس خود منظور سلامتی خود آنحضرت شاہنشاهی نوشتہ بار سپردند - کہ بہر وضع کہ تواند رساند - و بزبانی نیز پیغامہای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند - و حکم فرمودند کہ زودتر خود را بغزنین رساند - و تا ہنگام مراجعت ما (کہ انشاء اللہ تعالیٰ بزودی میسر خواہد شد) در نگاہداشت غزنین مساعی جمیلہ نماید - ہرچند (مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند کہ اہل نفاق را از خود در چنین وقتہ جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدمت این بے ثباتان - پردن است - و صلاح کار بدخواہان مفہم بعمل آوردن - و ہمہ بگنایہ و مریح معروض داشتند کہ او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد - و خود میخواست کہ جاجوس درخانہ و فریب دہ سادہ لوحان عقیدت شود) آنحضرت برین مقدمات گوش نہادہ رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمہرد عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و ہمہ (کہ نگاہبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامی بودہ کم رخصت بعزم درست بر میان رفاہاری بستند •

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلی رخسار رنمی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بیدرمت برآورد، در ازدهام کُشاکش و هجوم کُشاکش زخمی از اسب جدا شد پهرش درمت محمد اورا بکام دشمن نتوانست دید - بنصرتش درید - و در حیات پدر کار غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضطرب و متلاشی گشت - و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده اندازه سپاه موانق و مخالف می نمودند - تا آنکه از طرز کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان نوپ نوپ بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدمی صفات شد - شجاعت ذاتی و بحالت نظری در جوش آمد - میان جان منان از مهر قهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاخند - و فوج دشمن از هیبت و شهادت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشه تیره بر اسب خامه رسید - و بیک بابایی کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر مکهایی (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گریزانده میرزا نجات اسب ابلق (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخسار معادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهاب (که از یسارلان معتبر بود) آمده شرح پیومتن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خامه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاه دلیر مراد از زلال آمال مالا مال است - و گاه از گردش چرخ دولابی نهی گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیر ازل (که منظم سلسله درویشی و پادشاهی - و مرتب دایره سفیدی و سیاهی ست) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و مریدانها را نتیجه انتادگیها کرده است - تا در ظلمت مرای شبهای تاریک نذرانند قدر جهان انروزی خورشید عالمتاب ندانند - و تالبتشنه سراب فیاض طلب نگردند بسیرایی چشمه مقصود نرسند - مصداق این حال و منطوق این مقال واقعیه است که درین روز مانع احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد - و آنحضرت بجانب شاک و بامیان (که جمع کنیز از امرای اخلاص مرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجه شدند - و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبدل خان و چند دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند - بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند - و بواسطه ضعف بهیاری تردد و آسیب زخم

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] اندازه کار سپاه ( ۳ ) در [ چند نسخه ] از هیبت آن پادشاه ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]

بیک بابایی کولابی •

در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند ( تدبیر این حرام نمکان شور و خفت بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه‌بر و شاه قلی نازنجی را بصوب فتحاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را برای مال اولنگ تعیین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی ( که در ملازمت اقدس مانده بودند ) روز نامه‌چشمه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و نسون بعرض حضرت جهانبانی می‌رسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست •

چون [ از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامه اهل نفاق ( که در لباس عقیدت حبله‌پرداز بودند ) گرم شد ] میرزا کامران ( که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت ) از نفاق این گروه بے شکوه آگاه گشته بدلاّت منافقان از راه فتحاک و بامیان بجانب دره قبیچاق ( که از توابع غوربند است ) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را همراه ساخت - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزی بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید - قراچه ( که سرنقشه بداندیشان بود ) بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آنجماعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرائینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تبدل این منافقان تاریک‌درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفتاده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی ( که همراه اند ) سوار شوند - و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت نهادند در اندک فرصت معرکه قتال گرم شد - پیر محمد آخته ( که از فدائیان درگاه بود ) و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یگهای جانشینار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخته ( که تشنه جگر زلال جانپاری بود ) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جان ستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد

چشمداشت آن دارند ) اما مغلوبِ خویِ تباہِ خود گشته این چنین نردِ دغل بازی و بیونائی با چنین صاحبِ پاکباز می‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره دلی مت - و این چه خیره رائی - انگاشتم که جلائلِ خوبیها و شرائفِ بزرگیهای این ذاتِ قدیمی را در نمی‌یابند معامله‌فهمی رسمی چه شد - آنچه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که موردِ چندین الطاف و عنایات اند - که یکم از آنها تمامِ عمر برای حق گذاری کافی ست) با صاحبِ دلی نعمت برخلافِ آن سلوک میکنند - و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پیدش می‌آیند آری کسیکه (بمخالفت و شرارت مرسته شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاد را از پرتوِ خورشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قوم (بسببِ نفاق بے نور شده - و هیئتِ محبتِ این فرقه بورم غرور تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای دلی نعمت را کی توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهی - تو من نفسِ اماره این خود کامان نه آنچه‌ان خود رای ست که بزورِ بازوی مرزنش لجامِ او را توان کشید - یا بنیروی مرینج نصیحتِ عنانِ او را توان تاب داد •

بارے بمقتضای سرنوشتِ آسمانی از کابل کوچ فرموده قریباغ را محطِ موکبِ مقدس ساختند و از اینجا بچاریکاران و از اینجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسپ راندند - و جمعی از ملازمان (که در فراخی بودند) از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف رفته سالکِ محالکِ خویشدن داری گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد بجهتِ سرزنشِ این فرقه تفربه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائی شاه اسمعیل صفوی (که خود را از فرازِ کوه آسمان ارتفاع بگرفتند رویاکی بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جان سپاری بلند ساختند معمارِ احساسِ حقیقت گشتند ) بر زبانِ اقدس راندند گمانِ صالحِ آنحضرت در حقِ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشدن داری تیره روزگارانِ باین درجه - القصه قراچه قریبخت و مصاحبِ منانق و گروسه دیگر ( که شعله انروزِ شراره شرارت بودند ) بواسطه و بواسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معامله کوه درمیان است - و شعابِ جبالِ متعدد - میرزا بامعذرت خواهد بود - دولتخواهانِ جان سپار را براههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راه بدر نرود - و همگی خیالِ این بدانندیشان آنکه سپاهِ فراهم آمده را پراکنده سازند تا کارِ میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانبانی ( که از لطافتِ سیرت و حسنِ تربیت

## نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران - و دیگر وقایع صبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بخوردن کابل نزدیک شد جمعی از دولخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدّ و نهایتی می باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندی مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سرپرده اقبال بیرون زنند - ولوی نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و مپای نصرت قرین استعداد بر اصل نماید - هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود - اگر ( فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجته پیش گیرد - و بعزیمات بوس استماع یابد ) هرائنده بغض و عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت - و اگر ( درین مرتبه نیز همان سودای فامد در دماغ غرور و متمکن است ) ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند ( که راه آمدن میرزا بود ) مصمم گشت - و در اواسط ( ۹۵۷ ) نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آنصوب صواب گشتند - و آن والا کوهر گرامی محضر یعلی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین هفت اورنگ راحت و مسندگزین چار بالش عافیت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون ( که پیوسته انگیزش شورش و آشوب پیش نهاد همّت فتنه مرشد ایشان بود ) خوش دل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یکجته پادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاریم که از کمال نا انصافی آنچه از اقران و همسران بخود روا نمیدارند ( از عهد شکنی و بداندیشی و نادرستی ) همه آنرا بے محابا بصاحب و ولی عهد خود بعمل می آرند و چشم نایبای خود را بر تبیح آن نمیگشایند - بلکه آن قبائح را از محسنات میشمارند - و از تدبیرات و گریزهای خود حساب میکنند - هر چند ( اخلاص و درست معاملگی را نمیدانند - و از نوکران خود

( ۲ ) نسخه [ ط ] بکرات و مرات بتجربه پیوسته ( ۳ ) نسخه [ ط ] تا آنکه در اوسط سال چهارم و هفتاد جلالی موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجری آنحضرت از کابل ( ۴ ) نسخه [ ه ] شورش و فتنه •

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند  
 میرزا همدال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان ( که در معنی هذمونوی شاهراه مقصود است )  
 تدبیر پسنیدیده انگیزت - و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید  
 عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیّه - و بروش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصد داد که عمداً  
 خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کوش قاصد ( چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن  
 بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیّه را هدف تیر بلا واسطه کنند ابتدا خواهند ساخت )  
 اوزبکیّه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه  
 ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری  
 شکست خورده در قلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحق سلطان یکم شده قلعه ظفر را  
 در تصرف خود آورده - و اسحق سلطان را ( که بار متفق شده بر ) وقت ساخته - میرزا کامران  
 ازین اخبار سرامیده شد - و از کار قندوز ناامید گشته بپسند دولت و بابوس را با جمعی بر سر  
 میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکذازه کشید - میرزا عسکری  
 برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی الیه را هزاره گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد  
 و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیّه ( که بسراچی سعید بیگ بیژن تارلی آمده بودند )  
 گذرانها بر آردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل  
 با معدودی بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب  
 معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا همدال  
 و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان  
 صلاح ندیده بخیر متوجه شد - که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد - و از انجا  
 حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و چون امرای نفاق پیشه  
 حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند ( از فرط فریب و فسون ایلیچیان را  
 بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته  
 عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از هر گیرم - امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی  
 بعفو مقرون گردد •

• شعر •

• باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم •

امید که درین مرتبه بوسیله نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای  
 طینت ( من زر اندود اورا بعد از زور خالص فرا گرفته ) بصدق مقرون داشتند •

مبدول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را ( که برسم رحالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود ) فرستادن او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرحمید علی ( که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادره ادوار بودند ) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علی را ( که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت ) از عهد مشرفی خزانه بمنصب وزارت مرافراز ماخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت \*

و حال میرزا کامران آنکه ( چون حضرت جهانبانی از نرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را بار مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ماخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند ) فرصت نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدملوکوی نموده او را از انجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را بر طاق نهمیان نهاده اندیشه های تباہ بخود راه داده مترصد فرصت بود - در هنگامیکه ( حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند ) همیشه بوعده های دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طوبیت و نیک گمانی ( که شیمه کریمه بزرگ نهادان امت ) سخنان ناراست او را راحت انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشه بغی و فتنه ( که مخمّر طینت او بود ) نزدیک بظهور رسید - و بتحریر یک سلسله مکر او آمرای تنک مایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش ( چنانچه گزارش یافت ) انواع نفاق بعمل آوردند - و ( چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دارالملک کابل اذاختمند ) میرزا کامران میرزا امیری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا ملیمان شد - میرزا ملیمان بجهت جنگ از طایقان بقلعه ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا ملیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعه ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم<sup>(۴)</sup> رفته منتظر پاداش الهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا ملیمان نحوه فراغ حاصل کرده متوجه قندهار شد - و بمیرزا هندال اول از راه فریب درمندی نما درآمده حرف یکجتهی در میان آورد - میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با متعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیق فرونگذاشت - و میرزا کامران ( چون کار نتوانست ساخت ) باز بکینه متوسل گشته

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلیبر - شاه قلی نارنجی - محمد قاسم موجی  
 لطف الله سهرندی - عبدالوهاب (۲) - باقی محمد پروانچی - خالدین \*

و بعد از سه روز بر مریخ چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - و درین منزل محمد قلی شیخ<sup>(۴)</sup> کمال  
 ( که برای راست افتاده بود ) خبر موکب معلی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطوفت  
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تنقیص<sup>(۵)</sup> ( که در دارالامان کابل بودند ) مرقوم  
 خامه عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر ( که پیروخته  
 ملسله جناب عقیدت و اخلاص بود ) مفارقه عطوفت ارمال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند  
 که برادر بدینیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب  
 محبت و دولتخواهی را بالکلیه فرو گذاشت - و بسیاری از همراهان را همت یاری نکرد - لاجرم  
 این سفر بخاطر خواه اجبای دولت میسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید  
 و شکرانه سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند ( که تسلی بخش خواطر محبت افشا تواند شد ) دران  
 مفارقه قدس محبت اندراج یافته بود - و از آنجا شب در میان بغور بند نزول دولت کرده شب دیگر  
 بخواجه میاران ورود اقبال فرمودند - و از آنجا بقرباغ و از آنجا بمعمره ورود سعادت اتفاق افتاد  
 و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار  
 عنایات شدند - و از آنجا بهاعت مسعود بچتر اقبال حایه گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا  
 ملیمان از راه بیدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و مذم خان نیز بهمراهی  
 میرزا بقندوز آمد - و امرا همه پی هم بکابل رحیدند - و شاه بداغ خان ( که داد جلالت و مردانگی  
 داده بود ) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشی و خواجه ناصرالدین علی مستوفی و میر محمد منشی  
 و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد  
 و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز ملامت ماندند - و [ چون ] اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه  
 ( که در ایبک بدست افتاده بودند ) خلاصی یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم  
 پادشاهی بیان کردند [ پیر محمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهی را ( که پیش او بودند )  
 بملوک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در معتقر خلافت متمکن گشته  
 این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی

( ۲ ) در [ چند نسخه ] اودجی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خالیدی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] شیخ کمان - و در [ بعضی ]

محمد قلی و شیخ کمال ( ۵ ) در [ چند نسخه ] خان بیگ \*

( که بجانب دره کز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد - و اتفاقاً رو بکابل داشت ) معاودت بصوب کابل اشتها ریافت - و رفتن میرزا کامران در السنه صوام مشهور شد - مردم روی در پریشانی نهاده سو بگو متفرق شدند - هرچند [حضرت جهانبانی حسین قلی سلطان مهردار ( که از مخصوصان بباط عزت بود ) و جمعی دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند ] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد - و الحق رقم مهبت حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل متمکاران و آسیب جفا پیشگان محفوظی گراید - و مهبط برکات ذات قدیمی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد - و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسط غبرا و ریاض آمال مخلصان انشائه آید و خلاصه سخن آنکه این جهان آرا این چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت و خیرت هوامندان گردد ) بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعه ناملائم بظهور نیامده در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق مانده و سرانجام این ممالک ( که مامن متوجهان هفت اقلیم است ) در حجاب تاخیر افتاده و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خورد خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانبانی بلفظ نفیس مبارزتهای شگرف و محاربههای بزرگ ( که وصفش کارنامه تنال روزگار را دیباچگی بخشد ) بظهور آوردند - و دران بیشه شیران نبرد رخس جهان گرد زرین قام ( که تهرالناظرین نام داشت - و آنرا محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود - و آنحضرت بران موار بودند ) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمد آخته امپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت مربلند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب هریر مروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دوزن همئی هرطرف پراکنده شدند \*

تفصیل عمدهای مرکب عالی رقمزده کلک بیان میگردد - میرزا هندال<sup>۱</sup> - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلی خان جلیبر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته بیگی - عبدالله خان اوزبک حسین قلی خان مهردار - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] حسن قلی ( ۳ ) نسخه [ ط ] [ محمد خان شرف الدین اعلی حاکم هرات ]

القصه روز دیگر از بکیده هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیدشمتی شدند عبدالعزیز خان بهر عبید خان قول شده بود - و پیر محمد خان برانغار - و سلطان<sup>(۱)</sup> حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا همدان را بجرانغار تعیین فرمودند - و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آرامتگی انواع باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درگزر بود و جوانان نبرد آزمای عزم و همت پیموده داد دلوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوه بزند بلخ درآوردند - حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت و متانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوتاه اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوتاه بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و مخنان نادرست کم همتانه در میان آورده گاه کمی لشکر خود و بمباری - پناه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال پناهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ماخته مراجعت را تحریض می نمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفی خود بلین راضی شدند که بجانب دره کز (که از جاهای محکم امت) شتافته روزی چند درانجا باشند و اویمات آنحدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح مرانجام دهند - و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا باینحدود کافتن مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماراء النهار بآمانی میسر خواهد شد - و بتائیدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همراکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید - بهمه حال دمت از جنگ باز داشته بجانب دره کز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر جمهور بے علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخ گرفته را از بے اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و از بک را رانده در شهر بند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چنداول تعیین فرمودند \*

چون ( همگی نیت حق ناشناسان تیره درون برهم زدن پناه بود ) این مراجعت

( ۲ ) نسخه [ د ] سلطان شاه محمد حصاری جرانغار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جمعی کثیر \*

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فرادانی میوه باعث توقف بود اما عمده امباب توقف ناآمدن میرزا کامران شد - و خردمندان پیش این حسابدان از روی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد پیرمحمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرآینه مستاصل میشد - یا بر حسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه کمک نمیتوانستند رسید چون توقف بامندان کشید آنجماعه فرصت یافته کمک غنیم آمدند - و امرای اوزبکیه را ( که بدست افتاده بودند ) مصحوب خواجه قاسم مخلص ( که یکی از معتمدان درگاه بود ) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم مذوجه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاه و نزول اجال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانه ( که سر منزلت مشهور ) معسکر دولت آراخته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بحرکردگی و قاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد پکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اریکن اغلان را ( که از اوزبکان نامی بود ) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمد خان ترکمان و محمد پکنه مناقشه شد - هر کدام نسبت این دعتبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اریکن امتفاسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مرد از اسب جدا شدم - و چون خود را راست کردم و ایستادم این مرد دیگر ( و ایما بسید محمد پکنه کرد ) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خان است - تو بیمر و تنی کردی - که بر صید دیگر شمشیر انداخته - جلد را بمحمد خان عنایت فرمودند - و اریکن را به پیرمحمد آخته میدردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند - و با وجود آثار نتج و نصرت امرای نفاق سرشت بے اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراحت از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند اگرچه [ هر شذیه (که بمیرزا نسبت کنند) از بهی (که ماده قابل بود) راست می نمود ] اما اینجا خلاف واقع مخدان بر می بستند \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بابا ساهو ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] از هول باد شمشیر این مرد ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] گرفتیم ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] تقصیر \*

و در اثنای آن شیر محمد<sup>(۱)</sup> پکنه ( که یکی از یسارلان بود ) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد  
 حسین قلی مهرداد بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند  
 و معروض داشت که ( چون مرا<sup>(۲)</sup> بذر<sup>(۳)</sup> اوغلی مقید ساخته پیش<sup>(۴)</sup> کیستن<sup>(۵)</sup> قرا حاکم بلخ آورد  
 و در چچکنو<sup>(۶)</sup> میمنه استعداد رفتن هری می نمود ) شخصه پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشی  
 در توقف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاد و همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند \*

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه ماق اذالقی  
 خود را با جمعی از مردم کار آمدنی ( مثل ایل میرزا - و حسین سعید پی - و محمد قلی میرزا  
 و جوجک میرزا ) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که در آن حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد  
 و میدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات فرصت قرین شد - امرای بغیر از درآمدن در قلعه ایبک  
 و محکم کردن آن چاره دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند - و در لوازم تسخیر  
 قلعه کوشش فرموده مورچلهها قسمت نمودند - و در دو سه روز محصلان قلعه امان طلبیده  
 بآمانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانبانی جشن  
 خمر وانه ترتیب داده از اذالقی در باب تسخیر مادره<sup>(۷)</sup> کنکش طلبیدند - اذالقی بموقف  
 عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستی  
 در تو پیدا است - آنچه بخاطر تو رسد بملاحظه بعرض رمان - مشار الیه معروض داشت که مردم  
 کار آمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته  
 قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که مادره<sup>(۸)</sup> کنکش بے جنگ و جدل در حیطة تصرف و قبضه اقتدار  
 خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همت والی خود فرمودند - که در آئین فتوت نقص عهد از اهل کمال  
 ناستوده است - خصوصاً از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر می باشد - این گروه را  
 امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر من اوار گنجایش باشد - اذالقی معروض داشت  
 که اگر حضرت این کنکش درست و رای متین را بعمل نمی آرند - پس مرا<sup>(۹)</sup> نگاهداشته مصالحه  
 فرمایند که از خلم این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی  
 در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیت ازلی و ارادت قیومی برخلاف  
 این در شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - و چند روز اقامت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بکه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پرم اغلن ( ۴ ) نسخه [ ب ] اکین - و نسخه [ ح ] کیسین

( ۵ ) نسخه [ ح ] و در چچکنو و میمنه ( ۶ ) نسخه [ ب ] امرارا \*

و بجهت تنصیف امور و انتظام مهم و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یک ماه در یرت چالاک توقف اتفاق افتاد - و ازین منزل خواجه درمت خازند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردیوی معالی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیدگ (که دیوان حال بود - و از بزرگواران او خواجه غازی مهمات را بکاروانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علی (که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود) و چندی دیگر بومیله میر برکه تقریر حال خواجه غازی و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمد قلی خان برلس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی مدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند - و محمد قلی سلطان (که از مقربان درگاه بود) مقصود این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندگانی متغلب را گیرادند - و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند - و خواجه سلطان علی (که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز شده بود) از مشرفی بیوتات بمصوب دیوانی بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برهم ایلغار دریاست آمدند بوس نمود و بنایات ممتاز شد \*

بعد از فراغ خاطر از مهمات ضرورتی این یورش موکب عالی باهتلاف نزول اجمال نمود و درینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آمده میفرستند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رحید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم مرادقات عزت فرمودند - و در منزل (که حضرت صاحبقرانی درانجا احساس نهاده بودند) سه روز برهم تبعیت آنحضرت کامروائی فرمودند - و ازانجا بناری اتفاق منزل افتاد - و از کتل ناری گذشته بسیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز دارد) توجه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و عزاولی سپاهی آن دیار نیز کند - و از نواحی بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعمری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

بر سر هزارها برد - که تاخت و تاراج این گروه ( که همواره برهنه و غارتگری اشتغال دارند ) نماید - و از به تدبیری ( که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد ) آئین پیکار منظور نداشته جنگ جرات نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت و آبسین در کشید - آنحضرت تندی محمدخان را اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجایگیر او مقرر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مبانئ آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعیدخان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرانی بنظر اشرف گذراندند - و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرا عباس سلطان ( که از سلاطین ازبکیه بود ) با سنانبوس استعمار یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبه او را بلند ساخته بعفت قباب گلچهره بیگم ( که همشیره خرد آنحضرت بود ) عقد ازدواج بستند - و از وقایع ( که درین حال روی نمود ) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الخ بیگ است - ( از اشترکرام ( که در جایگیر او بود ) عزیمت آمانبوس داشت - چون بکندل منار رحید شاه محمد برادر حاجی محمد باننقام آنکه ( در هندوستان کوکی عم حاجی محمدخان را میرزا محمد سلطان کشته بود ) کین کرده در سر آن کتل تیر زده و میرزا را دران عقبه بدرجه عالیّه شهادت عروج داد •

### نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ - و رجوع عالی از به اتفاقی میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند ( تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون ) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را ( که سابقاً تصمیم یافته - و تهیه آن فرموده بودند ) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال ( ۹۵۶ ) نهصد و پنجاه و شش ( که هوا رو باعثدال آورده بود ) بالترویگ را ( که یکی از معتبران درگاه بود ) پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم - باید که ( اتفاق و یکجتهی را پیش نهاد همت ساخته - و این معنی را سرمایه معادت جاوید دانسته ) هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گردانند - و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ( دراختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن ) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد

از نزدیکان دولت ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت بدیدار معادته پرتو آن قرآلعین خلافت و غرة الوجه جلالت ( که معادته کونین از جبهه ایشان میخاست ) مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدهات شکر الهی جلالی جاردانی دادند - و در جمعه دوم رمضان ( که وقت مختار بود ) بفتح و نصرت مایه ورود بر شهر انداختند - و بر زمین نیاز جبهه مای گشتند - و عراقی مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینو ممدد از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معالی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس میر گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلگشا ببالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان مخزن درمت معروض داشته تحریف همت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطاوت و صنوف مرحمت بمیرزا فرمودند - و توجه باطن بتسخیر هندوستان دران دیداجه هوهمندی ایراد فرمودند - و در معتقر خلافت همواره بر تمشیع امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزه ( که دواعی اوقات معنده می بود - و مصالح ممالک مقتضی ) برای مایب همت گماشتند از آنجمله قراچه خان و مصاحب بیگ ( که مرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع میامت عده بودند ) ایشان را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت ( که سوهان زین ناهمواریهای نفس است ) از ایام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه عده در میان هزارها توقف نموده - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی مذرهای نامموج این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید - و در همین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت ( که لازمه فتوت و مروت است ) فرموده خواجه جلال الدین محمود را بر سر رحالت بانحاف و هدایا رخصت عراق فرمودند •

و از سوانحه ( که درین حال روی داد ) شهادت میرزا الخ بیگ امت ولد میرزا محمد سلطان و مجمل ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین دار ( که جایگیر او بود ) باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز باراده عنبه بوسی و تلافی تفصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجد کرده

( ۲ ) اگر چه در نسخه [ ط ] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخه ط پر از اغلاط است که تصحیح خبله دشوار و نیز در دیگر هیچک نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد •

فیز همراه میرزا ساخته قرائتگین بجایگیر از اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جایگیر راضی نبود اما بملاحظه اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نکرد - و قلعه ظفر و طایقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند - و قندوز و غوری و کمهر و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند - و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقذات پادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهد و موافقتی (که شعار منتظمین سلسله صورت است) در میان آورده هر کدام را بخدای انتظام بخش عالم مغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطف برادری پیکال شربت طلب داشته اندک ازان تذال کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند - و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند - و پیمان یکجہتی و یکدلی را وثوق بخشند - و بموجب امر عالی باوجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلعت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت انتظار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکب عالی متوجہ خوصت شد - و درانجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند و از راه پریان متوجہ کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا احلام آید نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند \*

چون خاطر جهان آرا از مهم قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمی آید - و ازانجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اشقر کرام محل مرادق دولت اعتصام شد - و اوائل زمستان (که زمین از برف بنیاد رو مفیدی کرده بود) عرصه حدود دارالملک کابل بقدم گرامی حضرت جهانبانی فرو بها یافت - و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت معهود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهی (که هزاران میمنت و معادت در مقدم آنحضرت است) اقبال وار استقبال فرمودند - آنگه خان و جمعی

این گروه جادو منهن نزدیک بقور نهشته نغمه پردازی نمودند - و از یگها کاکر علی و شاهم بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعی دیگر عقب قور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حصن قلی مهرداد از میرزا کامران پرسید - شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یک نارنج بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بنده باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا به درهم شد - و گفت پس مردم مرا خارجی تصور نمیکردند باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت - و حضرت جهانبانی بنواد کلمات گویرانهان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منظم بود - و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا به رحمت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولخانه ایستاده شد - روز دیگر دو باب رفتن بلخ با میرزایان و امرای مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرف در میان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناری موضعی است از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل \*

روز چهارم ازین منزل مهتر بخش کوچ فرموده شب در میان بهرچشمه بندگشا ( که نزدیک اشکمش است ) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزله عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سراطاعت بر خط فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس مکانی ( در باب نزول اجلال باین موضع فرج بخش - و آمدن برادران - و اطاعت نمودن ایشان ) بر سر نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگ نقش فرموده اند - حضرت جهانبانی جنت آشیانی ( که باین نزهتگاه رسیدند ) بر سنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در اینجا نیز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منهن بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است - و از اینجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را ( که مشهور بکولاب است ) تا مرحد موک و قرائتگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته به راهی او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

( ۲ ) نسخه [ ح ] که پیر محمد خان ( ۳ ) نسخه [ د ] زده اند ( ۴ ) نسخه [ ح ] قرائتگین \*

مشرف شد - و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبداللّه زبان را بشکر عنایت پادشاهی التذاف داد - و از چندین بے ادبیها ( که از حوصله میرزا بیرون بود ) گذراندن و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد - میرزا عبداللّه پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید - گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد - میرزا عبداللّه گفت اکنون فرصت کاره ( که پاداش آن تواند شد ) در دست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد - مناصب آنست که بامعوضه ایلغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده عذر گناهان خود بخواییم - و خدمات پهنیدیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و بامعوضه روان شد چون بنواهی اردوی معلی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ توچی بیگی و تاخچی بیگ و جمعه دیگر بروند - و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و امکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعه دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا همدال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند •

مباح آن بقانونه ( که حکم عالی نغان یافته بود ) میرزایان و أمرا رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بهای بوس مشرف شد - و تملیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرط رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمام حضار مجله عالی را دل بدرد آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جرانغار نشست - و بتزکی فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و أمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعه از نزدیکان بهای دولت ( مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته ) در دنگل قرار یافتند - و جشن عظیم انتظام یافت - قاسم چنگی و کوچک خجکی و مخلص قبوزی و حانظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حانظ مهری و سایر

( که دران نزدیکی بود ) نزول اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکم عالی بهدور پیوست  
 که حاجی محمد و جمع حاضر باشند - که میرزا با معهودت ( که مقرر شده ) بدر رود - و تا برآمدن  
 از قلمرو حافظ خرد گردند - و علی دوست خان باریکی و عبدالوهاب و سید محمد بکده  
 و محمد قلی شیخ گمان و لطفی مهرندی و جمع را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده  
 امرای فرار نموده را بپارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد  
 میرزا برآمد - و درانتهای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از  
 خدمتگاران میرزا کامران سواره میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کمان فرستاد  
 که آن اسپ کشیده آورند - چون بجمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از نیک سبزی  
 این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی  
 بے رخصت برخاسته بخود کش رفت - و حاجی محمد نیز معاتب شد - که چون بدانشنگی تو  
 این بے حرمتی بمیرزا رحید - و فرمان عطفوت ( که متضمن معذرت باشد ) باطلعت و اسپ  
 مصحوب خواجه جلال الدین محمود میزبوتات فرستادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه خان را  
 شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن  
 فرود آورند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزز ساختند - و بتوکی گفتند که عالم  
 سپاهگیری است - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دست چپ فردی بیگ خان حکم شد  
 که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک  
 بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را  
 آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایر امرا  
 نوبت بنوبت می آمدند - و نوید بغشش می شنیدند - آخر همه قربان قراول ( که حقوق  
 خدمت داشت ) بفرط خجالت و سرانگندگی آمده کورنش کرد - حضرت بتوکی فرمودند  
 که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتی - و نیز بتوکی جواب داد - روی جمع را  
 ( که دست قدرت ایزدی هیاه کرده باشد ) از آنها چه باید پرسید - حسن قلی سلطان مهردار  
 ( که همه وقت راه محسن داشت ) این بیت دران مجلس خواند •

• بیت •

• چراغ را که ایزد بر فرزند • هر آنکو پف کند ریشش بموزد •

و تمامی امرا بخصیص قراچه خان ( که ریش دراز داشت ) شرمندگی کشیدند - روز دیگر  
 از آنجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان ( که آنکس دالگشا بود ) نزول اجلال واقع شد •  
 روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بمطابوس

خدمت و شایسته ملازمت گردانم - و آمید از عواطف آنست که این درات بوسیله میر عرب  
متکی مشخص شود - و میر از جمله متباحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت - و یکمیدگری  
منسوب بود - و حضرت جهانبانی جنت آشنایی بار توجه داشتند - و درین یورش ( قرین رکاب  
نصرت اعتصام بوده ) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضه داشت تصریح او بمسامع عز و جلال  
رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درین قلعه  
میفرستم - و این عبارت نوشت ( اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - والسلامة فی التسليم  
والسلام علی من اتبع الهدی ) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت  
و انقیاد - و سلام است بر کسبیکه راه راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته  
اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت  
جهانبانی از انجا ( که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود ) میر را رخصت فرمودند - میر  
بقلعه رفته لوازم تبیان حق ( که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود - و در ادواق حسی  
از عصاره حنظل طعم تلختر داشت ) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت  
از هر باب سرزنش ( که میر میکرد ) میرزا ( چون از صداع خمار بد مستیهای خود تنبیه  
یافته بود ) سر تسلیم پیش انکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان  
میراند - میر گفت چاره این کار آنست که برخیزید - و بادل اخلاص گزین و خاطر مستمند  
همراه من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستی یا حیلله پردازی روان شد - چون نزدیک  
بدر قلعه رسید میر ( که مبصر مزاج زمانه بود ) میدانست که این اصل ندارد - و همین مقدار  
اطاعت در عالم ظاهر کافیست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید  
از دایره عذاب برآمدید - و از بنی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناصب ندامت آنست  
که آمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبه آنحضرت بخوانید - و غایبانه  
رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت  
از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواستیم که تلافی  
آنچه بار کرده ام درین سفر بجای آرم - میر چون ( مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت  
حال را بموقف عرض رسانیده اتمعافی جرائم میرزا نمود ) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظری  
تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند •

روز جمعه دوازدهم رجب سال ( ۹۵۵ ) نهصد و پنجاه و پنج درین قلعه مذکور  
مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت از انجا سوار شده بیانه

( که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهربار تعلق داشت - و بندوقها بمردم قلعه می انداختند ) بندوق بمبارز بیگ رسید - و قالب تپید کرد - آنحضرت ( که معدن مرحمت بودند ) تاحف عظیم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او کشته میشد - و آنحضرت ( بمقتضای برادری - بل بموجب رانت عامه ) با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و الذفات آمدند - و فرمان موعظت نشان ( که تعویذ بازاری دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود ) بمیرزا نوشتند - و بعد از اتمام نصاب هزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگ جو از تدبیر این کار ( که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است ) باز آی - و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت \* \* شعر \*

\* بود خون آن قوم در گردنت \* بود دمت آن جمع در دامنیت \*

\* همان به که بر صلح رای آوری \* طریق مرورت بجای آوری \*

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند - چون میرزای محبت غفلت رو گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصاب سعادت لوائج مفید نیامد - و در جواب آن طومار عنایت و دیباجه درایت این بیت بر زبان راند \* \* شعر \*

\* عروس ملک کس در کنار گیرد چست \* که بومه بر لب شمشیر آبدار دهد \*

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید - حکم بضبط مورچها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باهتلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکرخان ولد و پس قبیچاق با مردم گولاب نیز آمده ضمیمه عمارت اقبال گشت - و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب فیروز مندی بر روی اولیای دولت گشوده تر میشد - و عقد مهمات میرزا کامران بهته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسام حیل گری و کید روزی نا امید شد - و از کمک پیر محمد خان اوزبک ( که از کوتاه بینی چشم میداشت ) مایوس شده ب اختیار دست بفرارک اطاعت و انقیاد زد - و بوسیله این حیل خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گزشت و کشتی عنایت را ازین موج خیز ساحل نجات رسانید - و باین قصد انواع الحاح و استدعای پیش آورد روز خطه بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته بشیمانم - و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند - تا از معصیت بغی و گدازت کافرانه منی پاک شده خود را معتقد

و هنوز ( موکب پادشاهی از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود )  
 که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف  
 دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معبودی بر سر همان بلندی ایستاد - درین اثنا  
 حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برگزار آب رحیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند  
 بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب <sup>(عجبه)</sup> جمعیه ایست - نیم کوه از آنجا بالاتر  
 آبنائیت - و آن زمین سنگلاخ است - عبور از آنجا به سهولت میسر - لاجرم بدولت و معادت  
 بآن سمت متوجه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را  
 ( که کلان تر خواجه خضریان بود ) گرفته آوردند - بجمع از تنقطاران ( که در سر جلو می رفتند )  
 حکم شد که این حرام نمک گریزی را بزنند - چندان بمشت و لک زدند که بر نظارگیان  
 یقین شد که جان تیره اش را تعلق بدن نماند - آنکه اممیل بیگ دولتی را دستگیر ساخته  
 بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند  
 و بار هپردند - و متوجه بلندئی ( که میرزا کامران آنجا بود ) شدند - و فتح الله بیگ برادر  
 روشن کوک را هراول ساخته با جمعی از ندائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست  
 فتح الله از امپ جدا شد - و مقارن این حال کوکبه پادشاهی ( که مقدمه جهانگشایی  
 و طلوع کشور ستانی است ) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیارزد - و فرار  
 نموده خود را بقلعه طایقان رسانید - و در استحکام مبانعی فبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهی  
 مشغول تاخت و قاراج شد - و بر هر اسباب کار قلچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند  
 یعنی آنچه هرکس را بدست افتد از او باشد - و دیگر طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را  
 هر مؤنه زخم نهد - مگر علی قلی خان را که زخمی بار رسید - و اسحق سلطان و تردی بیگ  
 ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر ( که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور  
 پیش برده بودند ) دستگیر شدند - و میرزا همدال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند  
 و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را  
 بلطف و قهر اختصاص دادند - و مجددهای نیاز بدرگاه کارماز حقیقی ( که جوان بی ضمت  
 و مفیض بی منت است ) بتقدیم رسانیدند •

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قحمت فرمودند - روزه از مورچل

ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدهشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته از مستعی غرور پیوسته بمیرزا باده بانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا همدال اهتمام می نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا همدال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شب پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند - و او گرفته خود را در جوی آب انداخت و یک دمت او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا همدال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناخایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خامه مکرمت نموده غوری را نامزد او نمودند - چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمی و دریاست اندازه کار آمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه ( که هر کدام مستوجب سیاست بود ) گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسی امیاب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند \* و بعد از آنکه میرزا همدال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان مطاع بصدر پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر بر مرمر منقلا پیش روند - و میرزا سرگزده آنها باغد و جمیع مردم از اطاعت میرزا ( که هرائینه مؤید دولت خواهد بود ) عدول نمایند - و در لوازم نیکو خدمتی از خود بتقصیر راضی نشوند - تا هر یک فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردند - و در اواسط جمادی الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النک قاضیان ( که از مواضع اندراب است ) مضرب مراد قات مجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم ترقبای و سالقانیچی و بلوچ و جمعی از میاهای و اریماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهی شدند - و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطایقان روی نمود - اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتحسان میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا همدال و امرائه ( که همراهش تعین شده بودند ) حکم معلی شد که از آب تنگی<sup>(۱)</sup> گذشته دستبرد شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه و خیم العاقبت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندئ ( که آنرا خلغان میگویند ) در میان این مردم جنگ شد

(۲) در [ بعضی نسخه ] آویخته (۳) در [ چند نسخه ] بنگی (۴) نسخه [ ج ح ] جلیپان - و نسخه [ ه ]

چلهان - و نسخه [ و ] جلسهان \*

موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس امت - چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بهیار فرموده فرزند خواندند - و جلال اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهمام نبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم مرادقات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبه عالی مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکانی و نور دیده سلطنت و گلشن بهار خلافت حضرت شاهنشاهی را از موضع گلبار رخصت دارالسلطنه کابل فرمودند - و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از تومان پنجشیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا تشقه و قاسم حمین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میرلطیف و حیدر محمد چولی را برسم منقلا فرستادند - بمحرقه آنکه فرستاده از کتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه ( که در قلعه اندراب بودند ) رو برگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شتاندند - که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار فرار نموده که آنچاست بدست آورند میرزا کامران هرمخت باده غرور بحدود قلعه ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ ممالک و مد طرق کابل اهتمام مینمودند بجائز نمیرسید - و ملا خرد زرگر ( که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره باعث شوارت و فتنه بود ) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکر از کابل در آمد و این مردم امیر شوند - و مقارن این حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماص عین کرده باشند • و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا همدال از قندوز بشرف ملازمت استعماذ یافت - و شیرعلی را مقید بنظر در آورد - حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت<sup>(۳)</sup> بخشیدند - از انجمله حکم شد که سواره اهراز دولت ملازمت نماید - و مجمله

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] علی قلی سلطان و میرلطیف - و در [ بعضی ] علی قلی سلطان میرلطیف ( ۳ ) نسخه [ ۱ ]

این یورش نصرت توین بر امرای لازم ( لجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی ( ۹۵۵ ) نهصد و پنجاه و پنج یعامت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النک چالاک مخیم اقبال شد - و بعد از دوسه روز از انجا بقربابغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالحی درین سرمنزل اقامت شد - و حاجی محمد خان با وجود آنکه ( اخبار بیرونی او اشتهار یافته بود ) هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قائم حسین سلطان ( که در حدود بنگش بود ) نیز باستان بوس شناس - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنموننی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر فاضله دولت او تافت - و از عجائبی ( که مرده رسال فتوحات بے اندازه تواند شد ) آن بود که دران ایام ( که نهضت موکب عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود ) آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطوط نمود که [ اگر این مرغ سفید ( و آن مرغ بود که همواره درین کارخانه می بود ) برکتی ما برآید - و آواز کند ] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطوری این نیت مرغ سعادت بال پرواز آمد - و همای وار بال زنان برکتی عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند •

و از مواعی ( که مقدمه الفتح را هزارار باشد - و بمیام اقبال روز افزون بظهور پیوست ) آنست که چون میرزا ابراهیم بدواهی پنجشیر رسید تمرشغالی میرزا گرفت - ملک علی پنجشیری با قوم و قبیل خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرشغالی جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانبانی آورد - و این دولخواه ساده لوح بفکر ناتمی زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدود همراه داشت دستبرده عظیم نموده جریده خود را باستاندوسی والا رسانید - روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمرشغالی را فرستاد - آنحضرت او را بخامت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور امتیالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولخواهی

( ۲ ) نسخه [ ج ] چالاک ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] روزگار او ( ۴ ) در [ چند نسخه ] آفتاب خانه ( ۵ ) نسخه

[ ۱ ] درین خانه •

بکابل مراجعت نماید - و از آنجا حاکمان و سرانجام یورش والا دلاخواه نموده متوجه بدخشان شوند و کوه‌اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را ( که وکیل قراچه خان بود ) در پنجشیر گذاشتند که در آن حدود با خبر بوده اخبار کابل می‌رسانیده باشد - و خود از کتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده اُرته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را ( که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بحرام نمکی سربرد داشتند ) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قراخت و اسماعیل خرس - و مصاحب منافع - و بابوس دیوت - و مناشیر اقبال بمیرزا همدال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند - و فرمان شد که حاجی محمدخان از غزنین خود را زود بعثه بوسی رساند \*

درین ایام ( که استعداد لشکرکشی بدخشان پیش نهاد همت عالی بود ) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور ( که جوهر اخلاص از نامیده احوال ایشان میتنافت ) مشورت می‌فرمودند - جمعی ( که نه دل شجاعت‌ترین و نه خرد دور بین داشتند ) برفتن قندهار ترغیب میکردند - تا از آنجا حاکمان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند - و گروهی ( که منشور فرزانی با طغرای مردانگی بدست داشتند ) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می‌نمودند - ( روزی از محمد سلطان پرسیدند که توجه می‌گوئی - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن این حدود پیشدستی نماید - چنان بخاطر می‌رسد که ( اگر موکب پادشاهی پیشتر از کتل هندوکوه گذرد ) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانبانی فرمودند که خامت عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان رانند \*

\* مبادا کس بزور خویش مغرور \* که مغروری کلاه از سر کند دور \*

و فرمودند که توقف ما چه صورت دارد - انشاء الله تعالی در همین زودی از کتل عبور خواهیم نمود \*

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بدخشان - و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون ( پیش نهاد همت جهانگشا نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود - و تقدیم

و درینوقت قراچه خان ( که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود ) ازانجا ( که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان ) پیمانۀ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایۀ حالت خود و مرتبۀ والی صاحب نشناخته پا از جادۀ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کمخردی ( که لازم حال طویل قامتان بے اعتدال است ) سخنانی ( که مستان و دیوانگان نگویند ) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازی را ( که بجایزۀ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دمت نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رحیده ) بهتدۀ پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی ( که مصدر عدل و رافت بودند ) صورت نمی یافت ازانجا ( که بخيال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست ) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعۀ کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخ خواجه خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی ( که از قریب دادهای او بودند ) از راه کتل ملار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند •

و چون این خبر بمصامع علیّه رسید خواستند که همان لحظه بنقض نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را ( که از قبلۀ سعادت رگردان شده اند ) تادیب فرمایند - بملاحظۀ ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجہت می آمد دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولخواهان بی یکدیگر شناختند - و نزدیک به نیم روز ( که ساعت معمود در آمد ) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمنند<sup>(۳)</sup> شدند - جمعۀ از یکۀ جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچغداول آن خودمران گریز پای رحیده دستبردے نمایان نمودند - و آخرهای روز در مرجوی سوری بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب در میان جان این تاریک دلا در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوریند گذشته پل را ویران کردند - و جمعۀ ( که تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند ) مراجعت نموده در قراباغ بشریف آستان بوس امتصاع یافتند - و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

( ۲ ) نسخۀ [ د ] تعین ( ۳ ) نسخۀ [ ز ] شوکت •

و فارسی بغایت موافق افتاده در دقائق تخیلات شعری نکرده سنجی و موشگافی میفرمایند - از کتب  
نظم منظوم مولوی و دیوان لسان الغیب خود به سعادت روان میخوانند - و از حقائق و لطائف آن  
التذاتی می یابند - و این بیت گرامی از نتایج فکر آنحضرت است \*

نیست زنجیر جنون در گردن مجنون زار • عشق دامت دوستی در گردنش افکنده است  
و بزبان هندی نیز معانی رنگین منظوم ساخته اند - که کارنامه این فن تواند بود \*

• مصراع •  
ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم •  
القصة ( چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زبونت را از ناخواندن اشتغال داشتند )  
اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند - و آن بیچاره را معزول ساخته  
خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند - و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر  
الهام پذیر آن نور پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع مواد علوم ظاهری نگردد •  
و بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنة کابل انتظام بخش  
ممالک بوده توجه کشورگشای بدورش بدخشان و تأخر رساندن کار میرزا کامران مبدول میداشتند  
میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید شده بخيالات فاسد متوجه بلخ شد  
که باستعانت پیرمحمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا  
نیک پیش آمده نگاهداشت - و حقیقت حال به پیرمحمد خان اعلام نمود - پیرمحمدخان مقدم  
میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورد  
و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - و خود همراه میرزا شده بدخشان آمد - میرزایان بقرار داد خود  
بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد - پیرمحمد خان  
جمعه را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و میرزا بحدود کشم و طایقان آمد - و زنبق کوکه  
و خالق بریدی را باجمعه از چغتایی و اوزبک بروستاق تعیین کرد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم  
جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند - و از جانب قلعه ظفر و خملنگان رمیده با رفیق کوکه  
و دیگران زبرد مردانه کردند - و بسرنوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان  
کشیدند - حضرت جهانبانی در دار السلطنة کابل مسرت پیرای باطن انور بودند - و قرار داد  
خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان فہمت عالی فرمایند - و چون دلهای ملازمان را  
بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعویق و توقف میماند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] افادت پناه ( ۳ ) در [ جمیع نسخ ] میرزا همدان ( ۴ ) نسخه [ د ] خلکان - و نسخه [ و ] خامکان \*

آنحضرت بهمان عزیمت اول راحه بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کتل هندوکوه را برف منگ راه شد - و شورش عجزی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند •

### مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب خانۀ علم الهی (که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدی ست - و جمیع علوم و فہوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل ہدیوانی را در مبادی ظهور لطق بتعلیم حروف مرکبہ و اکتساب علوم مکتبہ (که بتلاحق افکار و تجارب انہام فراہم آمدہ) در آرند - و بتدریج و ترتیب خاص میر در محالک مآثر عقول فرمایند] در ہفتم شوال این سال (کہ از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چہار سال و چہار ماہ و چہار روز شدہ بود) بآئین رسم و عادت آن آموختہ درمگاہ الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملا زادہ ملا عصام الدین ابراہیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند - اگرچہ در نظر ظاہر بیڈان بآموزش فرستادن اما در دیدہ دوربینان بارگاہ ظہور آنحضرت را بیادہ والی آموزگاری بردند - و از غرائب آنکہ حضرت جہانبانی (کہ از علوم آسمانی آگاہ بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) بتفاق ستارہ شماران باریک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعت خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعین فرمودہ بودند کہ در ادار و اعمار بہم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مودب باداب الهی در لباس بازی در آمدہ در پردہ احتجاب مخفی شدند و با آن ہمہ توجه و اہتمام پادشاهی ہرچند تکپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاہ دلائل روشن ضمیر ازین مریہ بدیع دریافتند کہ مقصود ازین آنست کہ آن خداوند خرد والا (کہ مخصوص تعلیم ایزدی مت) بعلوم رموی روزگار مشوب و مغشوب نشود - تا در ہنگام ظہور این خدیونکندہ شناس بر زمانیان ظاہر شود کہ دانشوری این پادشاہ دانشوران از قسم موهبتی ست - نہ از جنس مکتسبی - و باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی (چہ از انچہ رقمزدہ قلم اہل فنون شدہ - و چہ از ان نکات و امرار کہ از مبدأ فیض بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشتہ) جلوہ ظہور دارد - و لہذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاہری و دارثان صنائع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائی خود مریخجالت بگریبان تامل فرد بردہ حیران میمانند - و طبع الہام پذیر آنحضرت بگفتن نظم ہندی

نمی‌آید - میرزا خواست که از غوری بگذرد - یکی از قلچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه میشوید ( و اشارت بمیرزا کرد ) که اگر نسبت بفوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشته هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشته - و او را مفت نگذاشته - میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بیصرفه گوئی میکنی - و حساب نمی‌نهمی - من از بے سرانجامی شما اندیشه مند شده باین روش میگذرم - اگر در شما سامان جنگ می‌بود کی چنین میگذشتم - آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت - میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد - و شکست بجانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد - و میرزا را بقدر سامان بهم رسید - و شیرعلی را درانجا گذاشته بدخشان متوجه شد - و کس پیش میرزا هلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمرب موافقت بر بندند - ایشان برهنمونج عقلی صایب دولتخواهی پادشاه را از دمت ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاهداشتند \*

میرزا کامران بدرقه او هام باطله متوجه بلخ شد - که به پیرمحمد خان التجا برده بکمک او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانبانی قراچه خان را بدخشانان تعیین فرمودند - که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندان و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند - قراچه خان بدخشان آمد - و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد - درانجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پیوست - و جوانان نیک از طرفین کشته شدند - از انجمله خواجه نور ( که از بهادران کارزار میرزا هندان بود ) افتاد و ملا میرکتابدار ( که از منظوران میرزا هندان بود ) نیز درجه شهادت یافت - آخر بدرقه اقبال محصوران قلعه تاب نیارده فرار نمودند - و قلعه بدست اولیای دولت درآمد - درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیرمحمدخان از بلخ رسید - میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد - و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان اجتماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غور بند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود - و بجهت آنکه ( اهاب قراچه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود ) رخصت دارالسلطنه کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غور بند کوچ کرده بموضع گلباران نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغولی بسیر و شکار داشته باشند - و بعد از آنکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

بومیله میرزا مله‌مان ( و اگر آن نباشد بامداد اوزبکده ) کاره تواند ساخت - حضرت جهان‌بانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعه را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دارالسلطنه کابل را ( که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود ) بقدم گرامی عشرت سرای آنس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامنداهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب معادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بهاط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهان‌بانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوره و حضوره تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدۀ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بومال چنان جگر گوشه دل چنین صاحب‌دله آرام گیرد - بر شکر ملامتی ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید - و بردل‌های افکار خلایق ( که از آسیب حوادث خون بود ) مرهم تازه نهاده آمد و هر یک بصدگونه پرورش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دل‌های دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و معند عزت بفر دوله و شکوه اقبال حضرت جهان‌بانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر ( که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند ) اگر چه باو رسیدند اما بانصرون و انعامت کهنه عملۀ بدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت اندادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بعزا رسید - از انجمله سلطان قلی اتکه و ترمون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یزغ<sup>(۵)</sup> و مولانا قدم ارباب و جمعه دیگر ( که سرفتنه و فساد بودند ) بیاسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه امتانف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده امباب جنگ آماده میگردد - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد<sup>(۶)</sup> دره پناه‌نی متوجه بدخشان شد - و بعد از رمیدن هزار گونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راه پیش گرفت - میرزا بیگ ( که از معتبران میرزا بود ) و شیر علی با چنده در نواحی فتحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رمیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلای پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرمندان که از من حرام نمکی ( که شمار بدگوه‌ران است )

( ۲ ) در [ چند نسخه ] ذوات ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بتقسیم ( ۴ ) نسخه [ ح ] آقا سلطان ( ۵ ) نسخه [ ا ح ]

برغو - و در نسخه [ و ] این لفظ نیست ( ۶ ) نسخه [ ح ] نچد دره •

جَد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشه‌های او نا درمست آمد از راه روباه بازی بشقی چابلومی و گربه‌لابگی زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیله تراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک آیام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزه این ندامت و صلح این ضراحت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول داشته در مهام اهتمام سخت‌گیری تجویز تخفیف فرمودند (و چون میرزا همدال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند) بقصد گرمی هنگام خود ( که شعار کهنه عمل آشوب طلب امت ) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [ که آن گوه‌رست بے بها و گوه‌رست کم‌یاب - اگر در تورانیان ( که دایم آنجا زیاب است ) کم باشد چه عجب ] عقل معامله فهم که در گره سود و زیان ظاهری خود است ) نداشتند - تا پاداش نیکی میگردند - این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی مرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته ( باندیشه تباہ آنکه بزرگی ایشان زیاده شود - و روزی فراخ ) مرمایه آشوب و فتنه گشتند - چه عقلا هم آغوش ایشان بود - و چه خیالها هم زانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند ( که چه دولتها در دست ) هوائینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبری نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی شنود کاشکی وبال دل آزاری دانستند - تا تیشه تیز چنین بر پای خود نزدند •

باری این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رماندند - و گفته فرمودند - که بآئید که در قلعه می‌باشی - و بکدام آئید بدرگاه می‌آئی - روز بروز اسباب قلعہ‌گیری آماده‌تر میشود باید که نزد تر خود از فلان مورچل ( و بمورچل حسن قلی آقا نشان دادند ) بیرون روی میرزا باشارت این جماعه از دروازه دهلی برآمده از همانجا ( که نشان داده بودند ) شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] رماندند ( ۳ ) نسخه [ ط ] شب هیزدهم اردی بهشت ماه جلالی سال چهار صد و شصت و نه موافق شب پنجشنبه •

عبرت سایر ناجق شناسان گردد. و هرائنده چون بدیده بصیرت نظر میروند این قسم مجازات و مکافات (که ببدارچ و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام سخت تر و جانکاه تر است \*

و چون این امر ناپسندیده ازان طایفه بیباک بظهور آمد دست قدراندازان در لرزه شد و تیرها برای اعوجاج رفت - و فتیله‌های تفنگ انصرده گشت - سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودت تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه می‌کشایند) آن وسیله کمال و دمت آویز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحرپرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان می‌دلد و پدیده هدایت معترضان آگاه درون شود و ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادت گردد که آنشها سردی نمایه - و فتیله در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر محفظ تیر افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند - و سر این معامله بدیع را سنبل خان دریانت که مرد شدن آنشها را موجب این بوده - در ماعت دمت از توبخانه باز داشت - و فرقه متفرقه باغیه زمانه از شدائد توبخانه عالی نجات گوفه یافتند - هر جا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکائد بشری را چه یارای آن که با او متیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح ستر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد - تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید - و بمقدار دریانت خود از خبر و شر در یابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری (که بابشان متوجه بود) گردانیدند - و دور بیژان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند \*

درین اثنا میرزا الخ بیگ از زمین داور و قاضی حسین خان شیبهانی<sup>(۴)</sup> از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده بود) و شاه قلی سلطان (که به بیرام خان خورشیدی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه یارک عنایت فرمودند و این جماعت معادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت اساس

(۲) در [ چند نسخه ] آلام - و بران تقدیر اتعاب بالفهم باید خواند (۳) در [ بعضی نسخه ] میستانی \*

چه می‌ترسائی - اگر فرزندان ما را امری واقع شود عرض آن بآمانی میسر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند - و بغنایتهای تازه نوازش فرمودند - میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد - زن محمد قاسم خان موجی را بختان بسته آریخت - و چون میرزا بیمار رنج و حسد بود هر مخالفتی (که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد) در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادر جهان آفرین پیش گرفته بود - و این چنین ستیزه کار هرکارے که اختیار کند لاحاله بهیچ وجه راست نیاید - و بسر در افتد - و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود \*

### ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی - و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نو باره بوستان سلطنت و باکوره بهارمتان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در چنان مقامی (که از قدراندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - این چه آدمیت و مردمی است - و آئین کدام ددی و دیوکاری است - زبان گوینده این گفتار چگونه لال نشد و دمت برنده این کار چرا از کار نرفت - که آن درجه اقبال را باین نیت برگیرد - و باین قصد بنشاند چشم [ که حقوق صوری حضرت جهانبانی (که برادر بزرگ - و بجای پدر بزرگوار - و ولی نعمت او بودند) نه بیند ] جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی (که در نقاب عزت مخفی بود) چگونه در هنگام صغر و ایام صبا تواند دید - دلّی (که از اندوه حسد پایمال غم بوده باخدای بزرگ در منازعت باشد) مواضع نور الهی (که در مظهر بشری مودع بود) چون در یابد کسیکه راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر بشناسد - و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظلّ حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه روزگار شده بود (این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بهزای اعمال و جزای انعال خویش نرساند - بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقدر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گذارش آورد و کردارهای ناهموار آن متم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد - تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت

(که باعث این فتنه بود) به تدبیر بندوق آتش بخرمین هندی او افتاد - و جلال الدین بیگ را (که از معبران میرزا بود) زخم کاری رسید - و اکثر مردم زخمی شدند - و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند - شیرعلی از در آمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولتی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند - که بپایمرکبی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستاده‌ها در کذل مجارند بشیرعلی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهی نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسبان بدست افتاد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیرعلی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد - فرستاده‌ها مظفر و منصور با غنائم فراوان رحیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند - و مورد اكران تاراج شده (که التبتا بدرگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هر که (اسباب و اسبی خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسبان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معنی باعث تازگی اقبال شد - و باغیان احیر را در برابر مورچله‌ها آورده علفیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداری غنوده بخندان بمتر ضلالت شود \*

میرزا کامران (چون از همه دروازه‌های تدبیر آمد و شد نمود - و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت - و بجز ناکامی راه نگشود) همت ناقص خود را بر سیاست کودکی معصوم و طفلان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یک هفته ساله - و دوم پنج ساله - و سیوم سه ساله بود) بعد از تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا درست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پینگام فرستاد که آمده مرا به بیند - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصه تلف اند - و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشه‌های نادرست بگذر - و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن - که مرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیر خواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - و گرنه ما را بکشتن فرزندان

محمد قاسم و محمد حسین ( که خواهر زاده‌های پهلوان دوحسین میربر بودند - و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سنگ امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیّه شرف اختصاص دارند ) بدستیار بخت بیدار از برجی ( که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود ) خود را انداخته در عقابین پادشاه گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بی‌غایت گشتند •

و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت بچارکاران آمد - امپ و امباب بخیار دران قلعه بود - میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن امباب بگیرد هر چند [ تردی محمد جنگ جنگ ( که از معتمدان میرزا بود ) منع کرد - و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده هر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - و هم حال ما بتباهی میکشد ] میرزا ( که چشم بر اموال مردم درخته بود ) این سخن را بگوش هوش در نیارود - و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمهاجع علیّه رسید - حاجی محمد باین خدمت مقرر شد - که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد - حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان درچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچله و هر راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم ( که بسوادگران رسیدند ) امباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیاری از متاع سوادگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد - تردی محمد و شیرعلی باهم بگفت و گو درآمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راه ( که توانند بقلعه در آمد ) نیافتند - هرگردان شده خود را بکنار کشیدند - و منتظر فرصت شدند که بحیل خود را درون قلعه اندازند •

روزه باقی صالح ( که از یک جوانان مردانه حصاری بود ) بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورد - و بگراف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آید چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچله محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقی صالح

نموده بدروازه آهنین خود را رماتیهند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغوتیان راه هزارجاته گرفتند - و شهر بند بناصر اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد هرا انجام ( که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند ) بیایا رسیدند - شیرعلی<sup>(۴)</sup> سرآمد بقلعه درآمد - و مضطربان<sup>(۵)</sup> قلعه را اطمینان حاصل شد \*

و حضرت جهانبانی از آنجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین ( که بر قلعه کابل مشرف است ) نزول اقبال فرمودند - و توپها و ضرورتها نصب کرده هر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چیقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویشتن او و بابا سعید قبیچاق و اسمعیل کور و ملا<sup>(۶)</sup> مبتلانی<sup>(۷)</sup> اوجی و تیره بخته چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازه یارک<sup>(۸)</sup> جای اردوی معلی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت امت - و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلهها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادهها در جست و جوی منزلگاه بودند که می چهل کس بیکبار از دروازه یارک بیرون آمده ایستادند - حاجی محمد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چیقلش نمایان کرد - و بدست راست از زخم کاری از دست شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزانند و حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه او بردند - و مدتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که و دیعی حیات سپرده امت - حضرت کس پیش او فرستادند که هوار شده بمورچلهها خود را نماید - بموجب اشارت مقدس هوار شد - و بازار شمات اعدا کساده یافت - روزی میرزا<sup>(۹)</sup> سنجر پسر سلطان جنید ( که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود ) از قلعه برآمده تاخت - امپ میخ جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورده - قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزنندگان خانه فرستادند

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بپراخه ( ۳ ) نسخه [ ط ] و دلداد های قلعه را ( ۴ ) نسخه [ د ] کوز ( ۵ ) نسخه [ ه ]  
 ملا بلانی اوجی ( ۶ ) در [ اکثر نسخه ] اوجی ( ۷ ) نسخه [ ا و ح ] بارک - و در [ بعضی نسخه ] پارک ( ۸ )  
 نسخه [ ه ] سنجر برلاس \*

متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے مرمایه حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهد  
 خاطر واماند ایشان را بجای آورده مجلس کنگش منعقد ساختند - رخصت یافتهای سخن  
 بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده امت لایق آنست  
 که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزی اثر  
 میرمیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه حواری دولت شدند - بقدر راه که آمدند  
 بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر  
 مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بهیاری بے اختیار جدا خواهند شد - و جمعه را بخاطر  
 خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همت گماشته  
 شهر بند را متصرف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند  
 و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل میشود - حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون  
 بلطن الهام پذیر را با او در میان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت  
 حاجی محمد خان و جمعه براه کتل منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجه  
 فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزی مآثر بسرکردگی میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک  
 روضه بابا ششپرسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد  
 و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نماند  
 میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگی و جانفشانی داد  
 چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعه دیگر از مردم مثل  
 شاه قلی نارنجی و امثال آنها اشارت عالی بنقاد پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را  
 تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و میر برکه از همه  
 پیش تاخت - درین اثنا حاجی محمد خان و جمعه دیگر (که ازان راه تعیین شده بودند)  
 بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف انتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند  
 آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواهند (که او را روزی چند در بند و زندان بند پذیر  
 ساخته در سلک ملازمان در آرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعه از دولتخواهان  
 (که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس ب سیاست رسید  
 و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاقب گریختها

(۲) در [ چند نسخه ] خواجه بسته (۳) نسخه [ د ] باریدگی برف (۴) در [ بعضی نسخه ] بابا شمشیر \*

## نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

### از بدخشان بکابل - و محاصره آن

چون ( قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدمیه حضرت جهانبانی رسید ) با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا ملیمان فرماده تقصیرات او را بخشیدند و آن هیرت زده تیه آوارگی را بنازگی خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا ملیمان مکرمت فرموده بودند ) به بخشش آن میرزا را فرق عزت بر افرافتند - و قندوز و اندراب و خوست و کههر و غوری و آنحدود بجایگیر میرزا هنداله مقرر گشت - و بیدرت توفیقات الهی بمسعود ترین ماعت عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجای و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس موکب عالی بیغمی روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان از آنجا براه کذل شبر تو گذشته بکذل ریگ عبور فرمودند - و در خواجه میاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلی ( که خود را از معتمدان و بیربایان میرزا میگرفت ) تنگی آب دره را عظیم محکم کرده بود - اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقارمت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پهن مانده دست درازی نمود - و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر ( حقوق نعمت سابقه و لاحق و عهود و مواتیق موکده مسجده منظور نداشته ) از بخت برگشتگی جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی ( که در معنی درکات تنزل بود ) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا منجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی - آنحضرت در حدرد زمزمه توقف فرموده در تمکین خواطر

( ۲ ) نسخه [ ح ] بکابل بدفع فتنه میرزا کامران و محاصره آن ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] قرار ( ۴ ) نسخه [ ح ]

قرار نموده گوشه گرفت ( ۵ ) نسخه [ ب ] روه - و در [ چند نسخه ] زمه .

( که غلامان خاص پادشاهی بودند ) میل در چشم کشید - و حمام الدین علی ولد میر خلیفه  
 ( که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند - و جایگزین او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی  
 بکابل آمده بود ) بانتهای استقامت زمین دار اعضای محسنه او را قطع کرد - و بناخوشترین وضع  
 در چنگ اجل داد - و چولی بهادر را ( که از دولخواهان پسندیده خدمت بود ) بقتل رسانید  
 و خواجه معظم و بهادر خان و انکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بهاطر قرب را در بند کرد  
 و وبال موری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقام  
 تبلیغ افعال و اغوی مردم میکرد - از انجمله شیرانکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه  
 و سلطان محمد بخشی را بتزئیر جدا ساخت - و بے حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک  
 گمان فایده خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بے حقیقتی پیمودن گرفتند - و همانا عمده اسباب  
 گرفتن کابل بے اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمد علی  
 تغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود - اما پیوسته راه غفلت می پیرد - و شرائط حزم  
 بجای نمی آورد - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علحده برجیده گمان استقلال  
 میبرد - و بایکدیگر از کوتاهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه  
 بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع مپاهی و سرانجام  
 فتنه اهتمام می نمود - و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند - روزی بر بالای ارک نشسته بود  
 ولد بیگ و ابو القام و جمعی دیگر از قورچیان شاهی ( که رخصت یافته عازم عراق بودند ) بدیدن  
 میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پر نور خود بزم افروز میرزا بودند - معتمدان  
 و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته - و مردم اطراف ( که در معنی مگسان دکانچه  
 حلوائی اند ) بر یکدیگر می ریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید - بولد بیگ  
 آمده گفت که حق نمک خوردن آنست که ما می جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده  
 کار میرزا تمام سازیم - و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را  
 ببرزگی برداریم - ولد بیگ ( که مرد نبرد نبود ) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم معافیم  
 مارا باین فضولی چه کار - و چون سر رشته هر کار بوقت خاص باز بسته اند چه امکان  
 که پیشتر از وقت بظهور رسد •

خهزهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود - حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعه را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرمی بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام پیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش‌نهاد خود ساخته بهای بیباکی شنانت - و بعد قلات بجمع از افغانان هوداگر ( که اسب می‌بردند ) رسید - و از به اعتدالی اسبان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و از انجا بصوب غزنین شنانت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید - در آن شب ( که میرزا بغزنین آمد ) زاهد محبت طایف بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود درآوردند - و زاهد بیگ را محبت بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعه از مردم بکر بحرکردگی ملک محمد ( که یکی از معتبران حاکم تته بود ) بکمک گذاشته خود بصحبت تمام روانه کابل شد و محرمه به سلفه خبر بکابل رسید - اول بدروازه طایفه درزان آمد - و از محمد ثنائی ( که حکومت کابل باد مقرر بود ) خبر گرفت که در آب و آتش حتما است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی‌تلی اوغلی ( که یکی از قورچیان میرزا بود ) درون حتما در آمده محمد علی را برهنه از حتما برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر ( که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود ) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کمران درآمد - و در آن محرقه ( که این قضیه مانع شد ) حاجی محمد محسن آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نهیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کمران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات به اختیار در رفیق و ملاصت شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را ( که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند ) از کوته رانی و تلک چشمی بمردم خود میبرد \*

چون میرزا کمران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش‌نهاد هست خود داشت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دمت تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

تصویر این حال آنکه چون [ مرکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد  
و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم ( از نوید قدم میمنت بخش حضرت جهانپانی خوشوقت شده  
و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند ]  
میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطراب سرگردان شده  
راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود - میرزا همدال  
و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد  
و ( چون اثری از میرزا پدید نشد - و گردی از راه او بر نخاست ) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی  
مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بصورت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی  
و موالی آن دیار را بخت یاروی کرد - قلعه غزنین را محکم ساخته در خواش را برو نگشودند - هر چند  
میرزا تزییر کرد بجائز نرید - از آنجا بخانه خضر خان هزاره شتافت - خضر خان آداب و رسوم مهمانی  
بجای آورده میرزا را به تپری آورد - و از آنجا بزمین داور برد - حاتم الدین علی ولد میر خلیفه  
در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت  
چون این خبر بمصاحب علیّه رسید غزنین را بمیرزا همدال مکرمت فرمودند - و زمین داور  
و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند - و علم و نقاره و تمن توغ ضمیمه تفضل ساخته او را  
بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا  
( که بدو تلخواهی آنجا آمده است ) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشور  
باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید  
و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتفاق  
از قندهار متوجه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردی میرزا رسید  
هزارها پراکنده شده دشت بدامی صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر  
شتافته بشاه حسن ارغون التاجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیری خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا  
اجرا از ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود  
چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را ( که پیشتر  
نامزد شده بود ) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست - که خبر  
شدت ضعف حضرت جهانپانی ( که در حدود بدخشان روی داده بود ) شنود - و بعد ازان

و ایزد جهان آرای بے منت تعلیم فردے از افراد انسانی امتداد دانا دل و روشن ضمیر در بدن  
آفریده است [ ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفعانیت  
و بشریت سوختن بود - بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابل و آثار اعماء متضاده بمقتضای  
کمال و اکمال برده گشائی داشت - و لهذا منوج این وقائع در عنقوان صغیر من بظهور آمد - که  
دران وقت خاطر قدسی متأثر از دریانیت ناملائم فراغ داشت - و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند  
بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از انصاف تعلیم  
و اضافات تفهیم است - و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم  
( هرگاه یکی از درمندگان درگاه احدیت را سرگردان تیره حیرت ساخته تلخابه بلا بکامش ریزند )  
بیشتر چین شکوه در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند - و مظهر  
اقسام بیداد و ستم میسازند - تا در عذاب مختل و نکال موید اندازند - و این تمثال حال  
میرزا کامران است - که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و برگزیده حق  
و پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای  
خدا را در معرض تلف می آرد •

مجملاً درین هنگام محسوس ( که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف  
بیغمی و فارغی بستانسرای عیش بود ) چشم زخم غریب رمید - و خبر رحلت اثر آمد که  
میرزا کامران از راه بے اعتدالی گرد فتنه انگیزخته است - و ناگهان بر سر دارالسلطنه کابل ریخته  
و آنرا در تصرف خود آورده - و شیرانکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است - خاطر  
قدسی متأثر حضرت جهانبانی [ اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی - و دوم از جهت غمخوارگی سکنه  
و رعایا ( که بدائع و دائع حضرت جهان آفرینند - و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد  
نباید ) و میوم از ممرطغیان میرزا و امور مترتبه بران ] برهمزده گشت - و همت آسمانی نهمت  
در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند  
و راقم این شگرفنامه ابوالفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفصیل سوانح  
صرف عنان قلم از حمیت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد - بنابراین مجمل  
بطریق جمله معترضه تحریر می نماید - طالب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند •

( ۲ ) نسخه [ ۵ د ] دانا دل روشن ضمیر ( ۳ ) نسخه [ ب ] افادات ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] علیم و قدیم

( ۵ ) نسخه [ ۱ ] مناظر •

و ( چون در موضع شایخدان آثارِ صحت بر مزاج و حاج حضرت جهانبانی ظاهر شد ) در محققه  
 محفوفه الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شدند - مولانا بایزید ( که از طبابت بهره مند بود  
 و بمعلمی حضرت شاعنشاهی نامزد - وجد او در ملازمت سکندر مکانی ارمطو نشانی  
 میرزا الخ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود ) درین بیماری خدمات پسنیدیده  
 و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصت مزاج اقدس  
 باعتدال طبیعی رحید - و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست  
 آرزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزل  
 صحت افزا بوده کامروائی و داد بخشی فرمودند - و از آنجا شیرانکن ولد قوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک  
 و بامیان عقیبت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون  
 موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غریزند اضافه جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت  
 بشکار تسقاؤل ( که بزبان بدخشان شکار نهام گویند ) انبساط میفرمودند - و از هیبت اقامت  
 آنحضرت بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - اوز بکته باجمعهم جمع شده اندیشه مند  
 بودند - و هیچ تدبیر موافق بچنگ نمی افتاد •

## پرده گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیزن

### میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادی مستمر که ایند جهان آفرین چون خواهد ( که برگزیده را  
 بر مکتد فرمانروائی جهانیان جای دهد - و بر هریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان  
 بقبضه قدرتش سپارد ) جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی ( که بجهت او آماده  
 عالم غیب است ) در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد  
 اصناف فوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بعت و قبض  
 و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه برواقیان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای  
 دیرین روشن است - و [ چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی  
 ( یعنی حضرت شاهنشاهی ) بمقتضای سر نوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائی مت

( ۲ ) نسخه [ و ] محفوفه الطاف الهی ( ۳ ) نسخه [ ب ] سقاؤل ( ۴ ) نسخه [ د ] و از سبب ( ۵ ) در [ اکثر  
 نسخه ] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] شورش ( ۷ ) نسخه [ ح ] جان بخش جهان آفرین  
 ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ] بر فراز معند •

بشکرانه صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرهمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن نازنه نهال جویبار ملطفت و سرو بن نوبهار اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) رزمده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الهی شود - و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رحید - و از رسانیدن نوبد صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگان شد و نایب آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شگانت - و هر کس بجایگزیر خود معارفت نمود •

و از موانع ( که درین سال واقع شد ) گشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدیست که منصب وزارت داشت - و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از ارباشان ( که دماغ خرد ایشان پریشان بود ) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بد مذہبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه ( که غورے در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظی در پیچیده اند - نه مشام جان ایشان را از رائحه حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازار معرفت نمرے ) در میان آورد - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب همشیر نادانی بشریت و ابعین افطار داد و از قهر پادشاهی ( که انموده سه از عقوبات الهی ) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتار آن بے اعتدال منعین شدند - و فرمان قضا جریان بتصدیان مهمات ممالک کابل ( که مقر آن بد اختران بود ) صادر شد - محمد علی ثنائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر ( که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرانراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند ) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند •

( ۲ ) نسخه [ د ] خلیفه ( ۳ ) نسخه [ ح ط ] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] مقرر ( ۵ ) نسخه [ ح ط ] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داری پادشاهی بسزای خود رسد محمد علی ثنائی •

خلائق بودند - و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درسک شدند - و در آنحدود شکار گنجشک بدامی ( که مخصوص آنجا ست ) کردند - و از آنجا بگلرگان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با چندی در آنحدود سرگردان بود - و از سوانجی که در کشم واقع شد آنست که خسرو ناسی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهراً از حرف نامغامب نسبت بشاه سرزده بود - دزغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ ( که از جمله قورچیان شاهی در رکاب معالی بودند ) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودمیری ناپسند آمد - آنها را گیرانند - و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهر دار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد \*

و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگزین ملازمان رکب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خومت مقرر فرمودند - و بابوس را بتحصیل اموال طایقان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهمات بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجه آنحدود شدند - چون بموضع شاخدان ( که ما بین کشم و قلعه ظفر است ) نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه در آن مغزل اقامت روی داد - در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت - و مردم محال جایگزین خود را گذاشته آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محال خود باندیشه ناصواب بانفاق امرای دیگر برآمده تا سر آب کوچک<sup>(۵)</sup> رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان بانفاق جمعی از یکجہت<sup>(۶)</sup> آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را ( که احتمال فساد با او بود ) مقید ساخته در خرگاه خود در آرد - و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمار داری اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواجه خازن محمود و خواجه معین کسی نمیرفت - روز پنجم ( که عفو<sup>(۷)</sup> صحت بود ) اقامت روی نمود میربرکه بگورنش درون آمد - چون نظر آنحضرت برو افتاد میراضطرار بها در مقام ندا ساختن خود

( ۲ ) نسخه [ ج و ] ورسک - و نسخه [ ز ] درشک ( ۳ ) نسخه [ ه ] بکاوکان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] گذاشته گذاشته ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کوچک ( ۶ ) نسخه [ ب ] بر در عالی \*

و میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندق را پناه خود ساخته در جنگ و جدل  
 راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان از آن طرف دادِ مردانگی و کمانداری  
 میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه  
 معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین<sup>(۲)</sup>  
 و احمد بیگ و دوغان بیگ ( که قورچیانِ خاصه شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش  
 در ملازمان درگاهِ معلی انسلک داشتند ) بواسطه افتادنِ اسب بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین  
 تراز شده بود که جمعی از فدائیانِ رکابِ دولت و نبرد آزمایانِ کارگاه ( مثل شیخ بهلول  
 و سلطان محمد نوات و لطفی مهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان  
 و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادرِ حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی ) تکیه بر فتاح  
 غیبی نموده بجانبِ میرزا بیگ تاختند - و پیایمردی عنایتِ ایزدی از خندق گذشته شمشیرها  
 علم کردند - و چست و چالاک بصغوفِ غنیم رسیدند - مخالف تابِ مقاومت و تحملِ مصدات  
 این گروه اقبال نیاورده راهِ گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی  
 پریشان شد - از هر طرف دلاورانِ میدانِ کار و هزیرانِ بیشه کارزار قدم بعمره گاه فتح و نصرت آوردند  
 و حضرت جهانبانی هنوز بر بادهای جلالت سوار نشده بودند که طنطنه فتح و نصرت بگوشِ هوش  
 رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند  
 و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگیِ خوست شد - و تولک طاقانی و میرزا بیگ برلاس  
 و اویس<sup>(۳)</sup> سلطان ( که از نژاد سلاطین مغولستان بود ) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس  
 پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتنِ گریختنها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال  
 روان گشتند - اسب بدخشی فراوان بدست شیردلانِ معرکه افتاد - و آنحضرت بآئینِ بزرگی از راه  
 کذلِ حاشان بدره خوست در آمدند - میرزا سلیمان بامعدوده راهِ آوارگی پیش گرفته بصوب  
 کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز دهم فوج فوج آمده احرارِ دولت زمین بوس  
 نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخورِ حالت و قدر معتمل فرموده بعواطفِ خمرروانی  
 اختصاص بخشیدند - و بتقریبِ میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

( ۲ ) نسخه [ د ] خراچین ( ۳ ) نسخه [ ه ] فدائیان درگاه و نبره آزمایان کارگاه ( ۴ ) نسخه [ د ] قزاق

( ۵ ) نسخه [ ب ج ] غنیم ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] طایقانی ( ۷ ) نسخه [ د ] روشن سلطان - و در

[ چند نسخه ] اوس سلطان ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ] شاشان \*

( ۹۵۳ ) نهصد و پنجاه و سه عذای عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اعیان انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب (که در تصرف میرزا بود - و بیکه از ملازمان دوگاه مکرمت فرموده بودند ) میرزا در تصرف خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرمید) آنحضرت میخواستند که قندوز و آندود را نیز تغیر داده بیکه از ملازمان عالی جایگیر نمایند - و برآنچه ( حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده بودند ) اکتفا فرمایند - و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند - میرزا از معامله ناهمی از ولی نعمت خود رو گردان شده علانیه در مخالفت زد - و خطبه بنام خود ساخت - حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند - و حضرت شاهنشاهی را در دارالسلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند - و بدولت و اقبال در یرت چالاک (۳) نزول سعادت فرمودند - میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکب همایون بالنک تراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند - که فدیله فتنه و شراره شرارت او نزدیک امت که دودمانها بسوزد - محمد علی تغائی ( که حرامت کابل بار مفوض بود ) امضای قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد - مشار الیه را از کمال مادی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشک را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ماده لوحی او در گذشته این خدمت ( که محض صلاح بود ) بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند - و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید \*

چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت بیدرت توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانان شدند - و ( چون آیات نصرت بحدود اندراب رسید - و باغ علی قلی اندرابی مخیم اجلال شد ) میرزا سلیمان از نامساعدی بخت زانجام خود با جمعی کثیر بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران ( که از مواضع اندراب است ) فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود - چون این خبر بمصامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند همدال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند - و در میان فوج پادشاهی

(۲) نسخه [د] مراعات او (۳) نسخه [ج] چالاک (۴) نسخه [و] فرمان (۵) نسخه [د] ملخ را (۶) در [بعضی نسخه] تیرگران \*

بسمع اعلیٰ رسید - و از مخبران صادق بعجل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شینخ [ ۴۵ ]  
 از یگهای معتبر بود - و از گریزی درین کنگاش ( که مورد مفاسد بود ) محرمیت و مشارکت  
 داشت [ نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت { خاطر قدیمی مآثر  
 حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفست - مظفر کوکه را گرفته بیاما رسانیدند - و یادگار ناصر میرزا را  
 طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عذاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود  
 که درین مرتبه ( که بنازگی از عظام جراثیم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم )  
 عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلای کنی - کفران نعمت را هم حدی و اندازه می باشد  
 میرزا سر خجالت پیش انداخته گاه بسکوت و گاه بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت  
 بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمع را فرمودند که او را  
 مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحله ( که میرزا عسکری در قید بود ) نگاهداشتند •  
 و از جمله وقایع ( که دران ایام حادث شد ) فوت چغتائی سلطان است - که جوانی بود  
 از ملاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ  
 و بحسن التفات منظور - پدر در شهن او ازین جهان بر خاطر اقدس بنایت گران آمده - اما نظر  
 بر قهرمان حکم الهی ( که بقا را خاصه ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است )  
 بمشورت عقل درست اندیش خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی  
 در تاریخ او گفته •

• شعر •

- سلطان چغتائی<sup>(۴)</sup> بود گل گلشن خوبی • ناگه اجلش موی جنان را هنمون شد •
- در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد •
- تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر

بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون (الکراک میرزا سلیمان بعثت پیوست - و محقق شد که مر از فرمان برداری پیچیده  
 اندیشه سروری درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل<sup>(۵)</sup> برنج اندرامت ) حضرت جهانبانی اوائل<sup>(۶)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ح ] چغتای سلطان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پرورد کردن او این جهان را ( ۴ ) نسخه [ ح ] چغتای  
 ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] برنج اندرامت • ح • زهی تصور باطل زهی خیال محال ( ۶ ) نسخه [ ط ] اوائل چهارم  
 و هشت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه •

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هر یک و انعامهای لایقِ هر کدام و خلعتهای موافقِ هر فریقِ شرفِ امتیاز بخشیدند - از انجمله غزنین و آنحدود بمیرزا همدال - و زمین داور و تبری<sup>(۲)</sup> و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده هریرِ آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرقهٔ الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند \*

و از جملهٔ قضایا ( که درین آئین بِنَدی چهره گشا گشت ) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاهِ ظهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آردنِ تحف و هدایای لایق - و سرگرد<sup>(۳)</sup> آنها ولدِ بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خهروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاهِ قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه ( در نا آمدنِ خود معروض داشته بود ) بعزِ قبولِ مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجتهی و اخلاصِ خود را در توجهِ بهعادتِ ملازمتِ منحصر داند - و از جملهٔ وقائعی ( که متصل بانقضای ایامِ آئینِ بِنَدی وقوع یافت ) آمدنِ میرِ مید علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین داری و حقیقتِ ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی ( که از توابع و اعمالِ همدالست ) اقامت داشت - بقدیمِ صدق و فراقِ اخلاصِ بهعادتِ آستانِ بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خهروانه شد - دوکی را بارِ مکرمیت فرمودند - و در همان نزدیکی لونکِ بلوچ ( که از اعیانِ طوائفِ خود بود ) با برادرانِ آمده زمین بوس نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مشنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روستا پروردان مهتولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید \*

و از جملهٔ سوانحی ( که در قربِ آن ایام واقع شد ) آن بود که یادگارِ ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درونِ عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از رویِ مکاره بر جادهٔ بد درونی و عذابِ ایستاد - و برگشتِ میه بختان ( که عمدهٔ آنها مظفر کوک<sup>(۴)</sup> میرزا عسکری بود ) گوش داشته پیومنه خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معنی متواتر

( ۲ ) نسخه [ ۱۱ ح ] تبری - و نسخه [ ۱۰ د ] تبری ( ۳ ) در [ چند نسخه ] سرگروه آنها ( ۴ ) نسخه [ ۱۰ د ]

بانهقاد ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سند ( ۶ ) نسخه [ ۱۰ ] دوکی آباد را ( ۷ ) نسخه [ ۱۰ ح ] لومک ( ۸ ) نسخه [ ۱۰ ح ]

بشرفِ کورنش سربلند گشت \*

نعمت بخشِ صوری و معنوی بتقدیم رساندن گرفتند - هر روز بروش تازه و آئینه شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجای می آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت میشدند - از آنجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت - و محمله از احوال او آنست که در مبادی طلوع ریای اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شده ( چنانچه نگاشته آمد ) بیدخشان رفت - و از آنجا کرے نه ساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - و تئذیکه ( موبک عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود ) میرزا بعد از احتمال شائد روزگار بقندهار رسید - بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا آمده بامتلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد - و ادراک جشن خسروانی نمود - و بهعادت بهاط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت \*

و درین آئین عشرت آئین ( که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت - و اوان پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود ) در ساعته ( که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند ) مجلس نهال پیرای گلستان الهی ( یعنی خنده سورجی حضرت شاهنشاهی ) به هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست - اسباب کامروائی عالمیان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند - و وضع و شریف اکثاف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفت های روزگار بالفات انجامید و تفرقه های عالم بجمعیت خواطر بدل شد - امرا ماچقه با نظر اشرف گذرانیدند - و بانعامات گرامی سرافراز شدند - و در عین آئین بندی آنحضرت بجهت تشییط خواطر و التیام قلوب ( که رکن اعظم ملک ستانی و فرمان روائی ست ) متوجه خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکم جهان مطاع مدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند - و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همهران را در زور جدا می فرمودند - و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجای آوردند - و بعد ازان بهیر ارغوان زار بخواجه میاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند - و ملازمان آئین رفعت پیوند را

( ۲ ) نسخه [ ح ] میرزا ست که شرف ( ۲ ) نسخه [ ط ] که هنگام طراوت بهار عیش و عشرت و اوان ابتسام غنچه دولت بود \*

و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را (که در صغیر من با هزاران لمعان فر الهی از ناصیه احوال متعالی بود) بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سادات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند - و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکمل عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بردوش عزت گرفته بر معنای سعادت آوردند - و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بے تشخیص و تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهی بران رفت که آن نور حدیقه سلطنت والدۀ ماجده خود را از میان چندین گروه عفاف بشنامند - آنحضرت بنور الهی بے مزاحمت سهو و خطا و بے کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدۀ مقدسه خودش و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند - از مشاهده این امر شگرف (که حیرت افزای عقول و انهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود) غریب از حاضران بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و أعجوبۀ کارگاه تقدیر گشتند - و معلوم همگنان شد که این دریانت از اعمال حواس جسمانی نیست - که در صغیر سن و کبر عمر تفاوت کند - بلکه بمحض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست - که بوسیله این نوباره چمن اقبال از مکمل نور مقدس بمشرق ظهور شتافته امت \*

آرے پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود - و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیکرد - و چون تأمل کنند بعد را چه گنجایش - که درین ربعان گلبن عمر کمال قرب بمبدأ حاصل است - و انوار افاضه وجود و تکمیل صورت عنصری و تصفیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - و نهایت مناصبت بعالم تجرد و تقدس (که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینان عالم احوال مخفی نیست که این صاحب فطرت عالی (اگرچه در نشأه عنصری و مواد هیولانی مولود نماست) اما از بدو فطرت و اصل پیدائی آبا و امهات از مآثر تولید او یابد - و او در مسالک معنی و مکمل باطن ابوالآباست - و بر حضرت جهانبانی (که پرده دار و موز آسمانی بودند) هویدا بود که چمن پدای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را (برای دریانت مقادیر مراتب جهانیان اولاً - و بجهت گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً) بعرضه ظهور آورده امت - و بالجمله در لباس رم خنده سور آداب شکرگذاری

آرایش جشن دولت پیرامی ختنه<sup>(۲)</sup> سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن

بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیزنده هنگامه بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصه امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که مرآه آن دلها بدست آوردن و دست بردلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینوا (که نسیم اقبال بتازگی وزید - و گلستان مقصود از سرنو شگفت) مراسم ختنه آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ماخذه در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز \*

\* بنفشه سر برآورد از لب جوی \* زمین گشت از ریاهین عنبرین بوی \*

\* نسیم صبحگاه از مشک بوئی \* هزاران ناله در برداشت گوئی \*

به آرتنه باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیگوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتغارت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر همی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مهافتی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب منافع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصت آنچنان آئین بفتی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هر یک را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خمرروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت \*

( ۲ ) نسخه [ ح ] سور ختنه ( ۳ ) در [ چند نسخه ] زمین بست از ریاهین عنبرین گوئی ( ۴ ) نسخه [ ح ]

میان جان بسته ( ۵ ) نسخه [ ح ] بدکان تشریف آورده \*

ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند - نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود - و دیگرے این • • مصراع • • بے جنگ گرفت ملک کابل از وی •

چون ( بمیامن آثار ذات قدیمی همت حضرت شاهنشاهی ابواب محسرت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بتازگی نهاده آمد ) حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را ( که در آن زمان بحساب مدت عصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند ) بدربانت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش محسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدهات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دربارت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند - و درازای این خجسته دولت و حذای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روی روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان آنروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدریوزه دعا بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت لوی سلطنت از عتبه کبریا در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلامای خلایق کوشیدند - و از وقایع ( که در آن نزدیکی مانع شد ) رحلت یونس علی و مرید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند - و در همین ایام بمصامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواست که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظیر التفات و اعتبار انداختند - و بيمين توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مہبط رحمت یزدان گشت •

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] کابل را گرفت - و در نسخه [ ب ] کابل برگرفت آمده - و از هردو بوی غلطی می آید زیرا که از اولین ( ۹۵۴ ) و از دومین ( ۹۵۵ ) می برآید - و مطلوب ( ۹۵۲ ) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است

( ۳ ) نسخه [ ح ط ] بر روزگار اهالی و افاضل و ایام و ارامل گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهده نور الهی که از جبین آن برگزیده عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن ( ۴ ) نسخه [ ح ] کبریای حضرت عزت ( ۵ ) نسخه [ ط ] و بيمين توجه فضل و احسان آنحضرت •

با جمعیت خود و شاه بردی<sup>(۲)</sup> خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلق بود) آمده آداب زمین بوس بجای آوردند - و مستمال عنایات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بهیار از مردم آمده دولت ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه می آیند - حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را ( که در تعزیت پدر بودند ) بر آورده مشمول مرحام ساختند و بعد از زمانه قراچه خان آمده معادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خازند محمود و خواجه عبدالحق را بجهت استعفا جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضی ملتزمات بوسیله خواجه معروض داشت - نیم کرده راه مفاصله میان انواع قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نموده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتزمات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را با احترام رخصت دادند - و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند - و ( چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود - و انتظار سپاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنار تواند کشید ) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر ( دریافت معادت ملازمت بخود قرار نداده ) بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد - و چون قرار نمودن او بمصامع علیّه رسید حضرت جهانبانی بابوس را باجمعی از معتمدان بکابل فرستادند - که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رمد - و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند - و میرزا هندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود به همعنائی نصرت و همراهمی اقبال متوجه شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کوراک<sup>(۳)</sup> اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را به پیر مکوکب رساندند و در شب میزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل ( که مقدمه فتوحات بے اندازه است ) روی داد و ادواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلایق گشوده شد - در ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تردی خان ( ۳ ) نسخه [ ب ] چون خبر فرار نمودن ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] کوس - و در [ اکثر نسخه ] کورگه •

مهاجر شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان از پنجمه بود - چون ( مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه ) میرزا همدال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوایل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزه نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیله میرسید برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه ( از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم ) توکل بر الطاف الهی نموده بصمت کابل توجه داشتیم - اکنون ( که قضیه چنین باشد ) توقف را موجب چیست - اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین دار و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآمایش بگذرانید - و چون عهده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزم درست و آمیده واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در اندای راه جمیل بیگ برادر بابوس ( که میرزا کامران را را اتالیق آقا سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود ) آمده باستان بوس سربلند شد و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتصال یافت \*

چون [ موکب عالی در یرت شیخ علی ( که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده ) نزول اجلال یافت ] میرزا کامران از استماع توجه ریایات جهانگشا سرامیمه شده قاسم برلاس را باجمعه پیشتر روانه ساخت - و قاصد مخلص تربتی را ( که میر آتش میرزا بود ) فرمود که توپخانه را بجله دوری ( که نزدیک خانه بابوس بیگ بود ) برده تعبیه نماید - و عیال مردم ( که در بیرون قلعه کابل بود ) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانعی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیه چمار قاسم برلاس باجمعه پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبرد شایسته نمودند - و بتأیید الهی ( که طلایه دولت قاهره بود ) قاسم برلاس تاب مقاومت نیارده رو بگردن نهاد - و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا همدال بموجب التماس بمنصب هرارلی اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] رنج کشی خود ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] آق سلطان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نکه خمار - و نسخه

[ ۵ ] نکه خمار - و نسخه [ ح ] نکه خمار \*

و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قافلۀ بزرگ از هندوستان آمده بود - و سوداگران  
 سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریدۀ بودند - چون انوار اقبال از وجنات حال  
 میثاق کلاتران این قافلۀ آمده التماس نمودند که ( اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی  
 بگیرند - و بهای آنرا بعد از نتیجہ هندوستان مرحمت فرمایند ) اشدّ رضا داریم - و سرمایۀ  
 معادّی خود میدانیم - زہ دولت ما کہ باین مقدار امداد خود را از زمرہ دولتخواهان درگاه عالی  
 معدود مازیم - حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند  
 و التماس ایشان را بذرد قبول موصول داشته حکم فرمودند کہ بقیمت دلخواہ فروشندگان  
 تمسکات ابتیاع اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتۀ کوہ ( کہ نزدیک  
 بابا حسن ابدال است ) برآمدند - و بہ الغ میرزا و بیرام خان و شیرانکی و حیدر محمد آخنہ بیگی  
 فرمودند کہ اول بجهت اصطبل خاصہ اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای امرا و ہابز ملازمان  
 بترتیب انتخاب نمایند - و ہزار اسپ ( کہ در مرکز خاصہ شریفہ ابتیاع شدہ بود ) بحسب  
 بمقتضای حال ہریک بہ تقسیم و انعام پیوست - و دلہای سوداگر و سپاہی معمور و مرقہ شد  
 دودہ بیگ ہزارہ ( چون مبلغی کہ بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد ) بجانب قلعہ تہری  
 ( کہ حشم او آنجا بود ) شب راہ سرکردہ برد - و چون موکب عالی دران حوالی رحید کلاتران  
 احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند - و مصدر خدمات پهنیدہ گشتند - چون  
 آن حوالی آنکھای دلگشا داشت چند روز جهت نزہت خاطر و تطہیب دماغ اقامت فرمودند  
 و حضرت مہد علیا خانزادہ بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد - و بامداد کشید - و برحمت  
 جارید پیوستند - آنحضرت قواعد عزاداری بجای آوردہ تمسک بحبل المتین صبر ( کہ شان  
 عالی منشان کار آگاہ و نشان والا دانشان خبرت مرثت است ) نمودہ جهت ترویج روح  
 آن مخدّرہ مکرمہ خیرات و مہرات ( چنانچہ لایق خانوادہ ملطنت تواند بود ) بتقدیم رسانیدند  
 و آنجا برہنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجہ دارالسلطنہ کابل شدند  
 و میرزاہندال بنزدیکی قندہار بآئین عبودیت و حسن عقیدت معادّی بمطابوس دریافت  
 و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشہای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدن ار بغایت  
 خوشوقت شدند - و مقدمہ آمدن بسیاری از مردم شد - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند  
 و بواسطہ اختلاف و امتزاج هوا درین راہ بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیاری

و در مقام بستن در شد - حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندی دیگر از عقب رسیدند - و جمعی از قزلباشان ( که در آن نزدیکی بودند ) بجنگ پیش می آمدند و بقتل می رسیدند - و بیرام خان از دروازه کندگان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نیمروز حضرت جهانبانی خود از دروازه کندگان بدولت و اقبال در آمده بدرج آنچه<sup>(۲)</sup> صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئین بفرو<sup>(۳)</sup> رود عالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد - و بداغ خان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عذایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که ( چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود ) قندهار را از گرفته به بیرام خان سپردیم - تعقیب بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت پادشاهی نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه مذمت - کس تعین شود که او را بطریقه ( که از من نداند ) گرفته آورد - حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند - فرستاده ها او را در خانه همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ( که در باب گفته برایا بخصوص برادران فرموده بودند ) بفطر عذایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتذاتی در گذشتند و او را بندیم کولتاش ( که از معتمدان خاص بود ) سپردند - و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند - ولایت تهری به الغ میرزا مقرر شد - و برگشت لهر در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت - و زمین داور باسمعیل بیگ - و قلات بشیر افکن - و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را ( که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود ) بمیر محمد علی<sup>(۴)</sup> گیرانند - و ( چون خاطر اقدس از انتظام مهم قندهار فراغ یافت - و بمیدان تائید الهی و مآثر صوابدید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد ) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند \*

( ۲ ) در [ چند نسخه ] آنچه ( ۳ ) نسخه [ د ] بهز ورود عالی ( ۴ ) نسخه [ ح ط ] فراخور حال و مناسب مقدار ( ۵ ) نسخه [ ه ] قلی \*

فرو هشته اند - لایق دولت آنست که دمت تعدی ایشان را از دامن احوال عجز و مساکن شهر  
 ( که اولین عطیه ایزدیست ) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشه صواب انما غباری بخاطر  
 شاه رسد - و چون ازینجا تا کابل مسافت بیدار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملج  
 بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کاسران سخن درمیان دارند ) بدست  
 آوردن مامنه ( که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند ) نخستین کار است - و بالفعل بهتر ازین  
 محکم ( که باین کار مزاور باشد ) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عرف و عدل  
 بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص  
 فرموده محبت نامه موافق ماجرایی روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت  
 و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را  
 از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه  
 بود - حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم - اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً  
 یکطرف کشتن از حماقت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما  
 این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ خان ضایع خواهند شد  
 ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بدنماست - همان بهتر که بوسیله عقل دورانیش  
 تدبیر بایند اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابراین کس پیش بداغ خان  
 فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر  
 ازو جمع باشد - مشارالیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد - و مقرر شد که درویشان کار دیده  
 و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته در کمین باشند - و ناگهان وقت یافته پیامرسانی  
 همت و دستباری جلالت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازه کنگار مقرر شدند  
 و الخ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند - و موید بیگ و جمعی بحدود  
 دروازه نو جای یافتند - و این شیران بیشه شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند  
 وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید - اتفاقاً شتره چند  
 علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را  
 بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب  
 فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف نایده نکرد

آزرده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند •

و چون یورش کابل محتمل شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پهلویان مرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و احباب ضروری) منازل چند از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم - اما از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم) گزیر نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتداع نمود - و بر طریقه اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغله که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکت ناستوده ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه نمایند - و چون عمده در مسارعیت تسخیر کابل شوق دیدار معادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقه خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکت وجود معادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و امدتقای این امدت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و احباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان وا گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنیز جمع خود سر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدوام نطایق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای باد غفلت در قبول احکام مرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موانق ساخته نقاب بے آزر می پیش رو

( ۲ ) نسخه [ ط ] دست نظم ( ۳ ) نسخه [ ح ط ] ضروری که محفوظ و مطبوع ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر

کابل شوند منازل چند ( ۴ ) نسخه [ ح ط ] دیدار پر انوار ( ۵ ) نسخه [ ح ط ] بمخالفت آرامته نقاب •

اصلاً قبول مشرب او نیست - به مجرد اظهار آن آزاده خواهد شد - و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت \*

حق دولخواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند - و باهمال و اهمال نگذرانند - که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد - و نتیجه خیانت کنگاش ( که اعظم خیانات و اقیح جفایات است ) روی دهد - و خال بیدبانتی و خوشامد گوئی ( که نیل بیدولتی و بے سعادتست ) بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر ( در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایم متفان طبعیت برمد ) آنرا سعادت روزگار خود شناهند و بآن خوشوقت بوده چین قبض در ناصیه انبساط نیفکنند - که هر چند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا جذابان تحمیل فرماید - و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه میرده میشود لیکن در معنی هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود - و هم در نظر مانتبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید - القصه میرزا کمران را از انعدام عقل مصلحت آموز و نقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد \*

## نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

### از قندهار بتسخیر کابل - و فتح آن ممالک

چون خاطر قدمی متأثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نہضت نموده بالا تر از مقام حسن ابدال<sup>(۳)</sup> در گنبد سفید نزل اجلال فرمودند - پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر مبتذات - و با دولخواهان دور بین و جان سپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد - فرمایشه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضی برخاست ابرامی جدا شدند - بداغ خان و جمعی دیگر ( که در ملازمت فرزند شاه بودند ) از ولایت مبالغت دست تعدی و تجاوز بر رعایا و احشام میکشادند - و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند - وضع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرچیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متروک بودند - که اگر تنبیه ستمگران نموده آید خاطر شاهی

( ۲ ) نسخه [ ب د ] منافی طبعیت ( ۳ ) نسخه [ ز ] با با حسن ابدال ( ۴ ) نسخه [ ب ] اخلاص گزین \*

و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا هلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و آلا این مردم را ( که گرفته ایم ) بقتل رسانده ملک بدخشان را بارزبک میسپاریم - بنابراین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و <sup>(۱)</sup> بیکم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان بهای مزار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شغوده متوجه شوند - میرزا هلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت فامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از انتفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارحال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجه بدخشان شد - رحیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت •

( و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین مرای مکافات تدارک اعمالش نماید ) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از همدال میرزا کسی درگرو<sup>(۲)</sup> او نماند بضرورت او را احتمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعده موکده قرار داد که هرچه ( امروز در تصرف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرف در آید ) سیوم بخش آن از آن تو باشد - اما چنان اهتمام نماید که از لوازم یکجهتی و برادری دتیغه فرو گذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را ( که بچشم نگاه میداشت ) رخصت داد - میرزا همدال ( که از بد سلوکی او بتنگ آمده بود ) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای مزار گذشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - میرزا کامران را از حدود این وقائع سراسیمگی روی نمود - و سر رشته صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه ( بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید ) نبود - اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمذ غفلت جوشیده بود - سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروه ( که صلاح حال دریافته بودند ) قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارای<sup>(۳)</sup> عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند - چه یقین ایشان بود که از خود رائی صلاح کار

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خرم بیکم - و در [ بعضی ] حزم بیک ( ۳ ) در [ چند نسخه ] در گرد او ( ۴ ) نسخه

کرده بکورشش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلی سیستانی را فرمودند که زرلانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا صفیده دم سحری ( که هنگام ورود فیض عالم بالامت ) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اندای این صحبت نوشته میرزا عسکری ( که در همین توجّه آنحضرت برای چول و اختیار عالم غربت باهشام بلوچان فرستاده بود ) بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند - زندگانی بر میرزا تلخ شد - و عیش منتقص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورشش می آورده باشند - که ( چون گداهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد ) چند روز در بند بند پذیر گردد - و روز دیگر ماهیچه ریاات فتح<sup>(۱)</sup> شب امروز تاریک نشینان ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امرای چغتایی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایونی آن بلده فخره مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی ( که در کنار ارغنداب واقع است ) نزول اجال فرموده از اشجار لطائف آثار امتلاذ و امتظال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری ( که گرد آورده روزگاران بود ) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده بپهادران سپاه ( که رقم تهیدمتی برنامیده احوال داشتند ) مرحمت فرمودند \*

چون (خبر فتح قندهار و توجّه موكب والی حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهی را از خالّه عصمت قباب خاوندزاده بیگم بخانه خود آورد - و بکوچ کلان خود خانم بیگم سپرد - و شمس الدین محمّد غزنوی مشهور باتکه خان را مقتد ماخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا حلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق<sup>(۲)</sup> ( که بمیرزا نسبت استادی داشت ) و بابوس ( که در امور ملکی دخل میکرد ) گفتند که مناصب آنست که میرزا را دلافا نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی<sup>(۳)</sup> میر هزار تیشکانی<sup>(۴)</sup> و میر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند

( ۲ ) نسخه [ ح ] فتح آیات ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] خانم سپرد ( ۴ ) نسخه [ ط ] ملا عبد الحق ( ۵ ) نسخه [ ح ] تیشکانی ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] تبر علی - و در [ بعضی ] تبر علی \*

خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است - جمع بتفحص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پس سنگ پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهت گرفتن من تعیین بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بدامن خود شتافتم \*

(۲) چون (دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بیدان شد - و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده مرا میمید و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را با ولایت دولت میمیدم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفاى گناههای او نمودند - و بوسیله استدعای آن خلاصه دودمان عصمت رقم عفو برجریده جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوی عزت بودند - و امرای چغتایی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب ممت قیام داشتند - بپیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی با وجود آن همه خصومت جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد ملطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراحم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوظ مرادقات التفات و مشغوف جلائل عنایات ساختند - و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه قلی سیستانی و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

(۲) در [ بعضی نسخه ] اینجا عنوان است - و آن اینست - ذکر فتح قلعه قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخه [ ح ط ] نگاهداشت قلعه و نجات متحصنان (۴) نسخه [ ح ] چهارشنبه (۵) نسخه [ ح ط ] تضرع و ندامت و شرماری (۶) در [ بعضی نسخه ] مشغوف (۷) در [ اکثر نسخه ] شاه سیستان \*

(که از حادثاتِ بنیِ مختارِ سبزواری اند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراکِ معادیتِ آستانِ بوس نمودند - و سببِ گریخته آمدنِ ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالمِ احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بهیرافکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاقِ آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولتِ ملازمت دریافت - و حضرتِ جهانبانی این جماعت را بعواطفِ بیدریغ خلعتِ امتیاز بخشیدند زمینِ داور نامزد الغ میرزا شد - و قاصمِ حمین سلطان اگرچه همراهِ اینها برآمده بود اما شیبه راه گم کرده در میانِ هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیداه و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاصِ تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین به مبتلا شدی و بعد ازان دوده<sup>(۱)</sup> بیک هزاره باخیل و حشم خود آمد - و عرائضِ اعیانِ کابل نیز رسید - از رسیدنِ این جماعت و آمدنِ عرائض از اکثرِ امرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساطِ عظیم در اردوی معلی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردد خاطر بودند) مطمئن شده جد و جهد تمام از مرگرفتنه و تنزل در ارکانِ قلعه داری افتاد - و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید - ساکنانِ قلعه روز بروز احوالِ میرزا عسکری نوشته از مر دیوارِ قلعه می برتافتند - که کار بر قلعه نشینان دشوار شده - در گیر و دارِ خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همت محکم بر بندیده و دست از اهتمام باز مدارید که اهلِ قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیانِ لشکرِ میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند - و توپچیان و پیداه از بالا می افتادند - اولِ خضرخواجه خان نزدیکِ بمورچلیکه (مخیمِ اقبال بود) از قلعه خود را نداخت - و گریبانِ عجز بدستِ انکسار گرفته در پای مقدسِ حضرتِ جهانبانی افتاد - و بعد ازان مویده بیک ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرفِ زمینِ بوس حربلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیک (که از امرای حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی در دوروی و کنکاش مستم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیک برادرزاده قراچه خان و منور بیک پسر نور بیک همراه او آمدند - شیخ خضرخان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دوحه هزاره او را بر پشت گرفته بجانبِ کوه<sup>(۲)</sup> روان شدند که (چون کارِ قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابراین خواست که خود را برآورده عاقبت کشد - و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاره بسربرد - مگر آن در اردوی ظفر قرین

(۲) نسخه [ ۱ ] دوده بیک (۳) نسخه [ د ] موالکه - و شاید که موالک باشد \*

و هر شب تغییر میداد - که مبادا جمعی از مورچل خود حرف بکجهتی در میان انداخته  
خلای در مبنای نگاهبانی اندازند •

و ( چون محاصره بامتداد کشید - و از - لازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد ) امرای قزلباشیه  
از اهتمام خود باز ماندند<sup>(۱)</sup> در مراجعت دغدغه مند شدند - حضرت جهانبانی این معنی را  
از روزنامه احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر معنی و اهتمام فرمودند  
و ازان مورچل ( که مخیم اقبال بود ) شب کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه  
رفته ( این مقدار که سنگ دستی میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند ) مورچل مستحکم ساختند  
صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته  
پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکری سراسیمه شده بیدار عجز و زاری نمود  
و بهزاران اضطراب و بیقراری معروض داشت که ( چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند )  
تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد  
و عرضداشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاد  
حضرت جهانبانی ( که معدن ثنوت و صروت بودند ) ملتزم او را بموقف قبول جای داده  
چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته  
در باطن باستحکام قلعه می کوشید - و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از سر نو  
آنین مخالفت پیش گرفت - هر چند حضرت مهد معلی معنی فرمودند ( که میرزا عسکری را  
از اندیشه ناصواب باز داشته بتقبیل<sup>(۲)</sup> عتبه مقدسه مشرف سازند ) چون دماغ سعادت او  
پریشان بود نصائح گرامی بهیچ وجه در نگرفت - و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد  
و از فرط عناد حضرت مهد معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی  
تشریف آورند - بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت  
و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد - تکیه بر عزایت الهی ( که متکفل مهمات ارباب<sup>(۳)</sup>  
نوسل است ) نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمد سلطان  
میرزا ( که از نبائر دخترچی سلطان حسین میرزا بود ) و شیرافکن بیگ را که کوچ بیگ  
و فضیل بیگ برادر منعم خان و میربرکه و میرزا حسن خان پسران میرعبد الله

( ۲ ) نسخه [ دوط ] آمده ( ۳ ) نسخه [ ح ] عتبه مقدسه حضرت جهانبانی ( ۴ ) نسخه [ ب ] خصوصت

( ۵ ) نسخه [ ح ] ترکول ( ۶ ) نسخه [ ح ] میرزا حسین بیگ خان •

نموده دادِ مردانگی میدادند و چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند - و از راه حیرت  
 بودایی غیرت می‌آمدند •

روزی حضرت جهانبانی محبته خاص ترتیب داده بودند - و محرمان حرم اخلاص  
 از هر طرف در حکایت گشوده - و از هر سو سر رشته روایت بدست آورده ( صحبت را بحکایات دلاویز  
 و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکمیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عبار می‌افزود  
 و تنگ مایگان مردانگی را سرمایه همت بهم میرمید - درین اثنا حضرت شاهنشاهی را  
 از کمال شوق بیداد آوردند - که آیا آن تازه سر جویدار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان  
 چه حال باعد - و محمودان بیخرد و بد اندیشان تبه رای را در باره آن گلبن معادت چه خیال  
 و با دلم در نیم و خاطره پر امید و بیم بدرگاه کبریا ( که کام بخش مرگشگان بیقرار است )  
 دست نیاز گشاده بدعای برخوردار و جاندازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند - و باین  
 مضمون گره گشای آبله دل گشتند •

• شعر •

- خدایا تو این گوهر شاهوار • ز آئین بد گویان دور دار •
- ز دریای دانش بار آب ده • ز خورشید بینش باو تاب ده •
- بزم دور زد بر فلک آفتاب • که این نیر آمد برون از نقاب •
- بزم کرد انجم نظرهای معد • که این مه ز طلعت بر افکند جعد •
- بزم چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زمین نور شد بهر وسند •
- فروغ ازل باد منظور او • مبیناد تاریک دل نور او •

و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زاینچه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار  
 ( که لوح محفوظ امرار غیبی ست ) طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمود - و ملائمتی ذات  
 و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا و ناکامی بدخواهان  
 و کج اندیشههای ناراستان ازان دیباجه معادت معلوم فرمودند - و باندها را مربر آورده بر زبان  
 اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازیں دغدغه بالکلیه جمع شد - امید که عنقریب  
 بدیدار آن نور پرورد الهی خوشوقت شویم - و بدین طالع آن معادت پیوند بر جمیع اعدا  
 مظفر و منصور گردیم - سجدهات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند  
 و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت - و مورچها هر روز

روی داد - و مشاهده انوار الهی ( که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود ) جلا بخش  
بصر و بصیرت همگنان شد - شکر پروردگار کارساز بجای آوردند - و از آنجا رخصت یافته میرزا همدال را  
( که در منزل دلداری بیگم والدۀ ماجده خود می بود - و بچشم نگاه میداشتند ) دریافت  
و فرمان عطوفت و عنایت خلعت و اسب خاصه ( که بمیرزا نامزد شده بود ) رسانید - و به همین  
دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ( که در خانۀ قائم مخلص درون قلعه  
مقید بودند ) متوجّه شد - و در آن روز بموجب فرمودۀ میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده  
در باغ جلال الدین بیگ ( که در نزدیکی باغ شهر آراست ) برده بودند - بیدرام خان این دو بزرگ را  
درین باغ دریافت - و از عنایت و الطاف پادشاهی و شاهي ( آنچه آورده بود ) رسانیده  
خوشوقت ساخت - و از آنجا مرخص شده بجله میاه منگ ( که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود  
آمده بود ) رفت - و او را بعفو تقصیرات و محو زلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید  
و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان بآئینه ( که خردمندان را سزد - و لایق حزم بیدار باشد )  
یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیہ گردانید - و آنچه لوازم رسالت ( از تبلیغ صفوت  
و صفا - و تعلیم حقیقت و وفا ) تواند بود بجای آورد - میرزا کامران بیدرام خان را یک ماه  
بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوت مقاومت می یافت - و نه از بے توفیقی بصورت خدمت  
می توانست قدم زد - درین اندیشه مژدۀ خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک  
و نیم ماه رخصت داد - و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت  
بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را ( که در گفت من نیست ) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را  
ازو گرفته به ملازمان حضرت جهانجانی سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکری ( که بفرمودۀ  
میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید ) اگر او را  
روز بد پیش آید و قلعه بدمت او ایای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع  
و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آید - و چون میرزا عسکری ( از جادۀ نصاب انحراف داشت  
و عنان ارادت خود را در هوا داری میرزا کامران بدست بغی و عدوان مپرده ) در ضبط و استحکام  
قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده - و آن قلعه  
در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمع آن بغایت مشکل  
عرض دیوار آن شصت گز است - بهادران لکشر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

( ۲ ) نسخه [ ب ] خرد بیدار ( ۳ ) نسخه [ هـ ] ضرورت ( ۴ ) نسخه [ ح ط ] شصت گز است - نام اصل او کندهار

بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در کتب این فن معین شده است \*

چون میرزا عسکری ( از ادبای خود رشته کار از دست داده در مختصات اهتمام نمود ) بمقتضای رافت عامه و عطفوت اخوت بخاطر جهان آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید - تا به تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای هگرف ( که مکفون ضمیر صواب اندیش است ) ظهور یابد - بنابرین داعیه بیرام خان را بر رسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکذل روغنی و آب ایستاده ( که مابین قندهار و غزنین است ) رسید جمعی از هزاره‌ها سر راه گرفتند - و آخرهای روز جنگ در پیوسته - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزاره‌های بیدولت را تادیب نمودند - و بسیاری ازین بیدولقان راه نیستی پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آرامه بیرام خان را طلبید - باندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا ( که نشسته باشد ) دادن مناصب نیست - و آنکه ( میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد ) بسیار دور - که آنرا دانش درمت و بخت بلند باید - پس اندیشه کار نموده مصحف بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راحت ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن نکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواج سعادت ارقام ساخت - و تحف پادشاهی و هدایای شاهي را بآئین متوجه در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الخ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد - از آنجا بیرام خان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستانبوس حضرت شاهنشاهی ( که جانهای مقدس رونمای او سزد ) شد آنحضرت در باغ مکتب ( پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی سانی فردوس مکانی ) می بودند - ماهم بیگه ( که انگه آنحضرت بود ) آن نورپرورد الهی را از درون بیرون آورد - و رسیده‌ها بآئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای آمانت نمودند و از میامین دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

( ۲ ) در نسخه [ ح ] در اینجا عنوان نوشته - و آن اینست - ذکر فرمانان بیرام خان برسم رسالت پیش

میرزا کامران - و بعضی موانع که دران ایام واقع شده ( ۳ ) نسخه [ ح ] از مکمل کمون بجلوه گاه ظهور شهابه

جفت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه محرت ابتدا در روز  
 شنبه هفتم محرم ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود ( که منتخب انظار تقویم بود ) بدولت  
 سعادت با موکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه مشور  
 نزول اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچها تقصیم  
 یافت - و صاحب اهتمامان جاجا تعیین شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده  
 کارزارها میکردند - یکرور حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم  
 از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات ( که نزدیک شهر کهنه و کوچه بقد بود ) بردند  
 و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه  
 بابا دوست یحیوی با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بنیزه خواست  
 که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان  
 جامی ( که میرزا کامران بکمک فرستاده بود ) در برج آقچه ( که در برابر مقابر است ) پیش  
 میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسامت ( که تشخیص چهره ممکن نبود )  
 بعرض رسانید که این مرد ( که از دست او نیزه افتاد ) عجب نیست که حیدر سلطان باشد  
 چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم  
 و این دو انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکردم که او باشد - بعد از زمانه  
 ( که آن نیزه را آوردند ) اسم او نوشته بود - خواننده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد  
 درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر  
 مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکله میرزا کامران بجانب زمین داور  
 پسر کوه ( که در لب آب ارغنداب واقع شده ) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته  
 پیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگم ولد زین الدین سلطان شاملو  
 و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند - قدری جنگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع کوکله  
 گرفتار شد - و بسیاری از موانع استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دراب بدست  
 اولیای دولت افتاد - و بقدر محرت ( که در اردوی ظفر قرین شده بود ) بیسر مبدل گشت  
 و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاران اخلاص پیشه مبارزتها نموده  
 کامیاب میشدند \*

( ۲ ) نسخه [ ح ] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست ( ۳ ) نسخه [ اب و ] عبدالله خان

( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] و روایات \*

قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند - و شاهم علی و میرخلجی ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رافت ذاتی جرائم ایشان را بخشیده در ملک ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته میخواهد که بجانب کابل فرار نماید - جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانبانی) وا کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبررسانان در دست سخن متیقن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند (اما اینها بے جاوی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستی نمودند که مبادا میرزا عسکری از دست بدر رود - چون (از کمال عجلت بے ترک بجوای قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سردادند - جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند - و گروهی زخمی برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد ببا تشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتایی و دلاوران قزلباش داد دلوری و مردانگی دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکری بود) کس فرستاد (که میرزا عسکری خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد) میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خود را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازی نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایت ایزدی موبد و معارف لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود) آمدن میرزا کامران صورت نه بصورت - و فتح چنین (که مقدمه فتوحات بے اندازه تواند بود) روی داد - و دران روز از اهل قلعه بابای مهندي (که از یکهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید \*

(سیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار

و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتح روی نمود) حضرت جهانبانی

چنان برداشته بر زمین زدند که غریبوا از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد این آول نقره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی بود - که بوسطح قعه غدرا وزیر قبه میر خضر نواخته شد - میرزا کامران ( که این جنگ کشتی را جهت امتحان مال محبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود ) از مشاهده این صورت شگون بد گرفته بخود فرود رفت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقره را بزور بازی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا ( از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کمبتین برخلاف مراد نموده ) نهبت بآن قلع اقبال فکری ناشایسته و اندیشه های تباہ بخاطر راه داد - از انجمله آنحضرت را ( که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود ) فرمود که از شیر باز دارند - و ازین غافل که شیر و از مرزعه نهایت ایزدی و کامیاب قلع تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حرمت یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر.

### ۱۰. وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکرم سیر و فتح قلع بخت

بر متمدان اخبار و مستبصران موانح ( که دیده خبرت گشاده - و سرمه عبرت کشیده اند ) پوشیده نماند که چون رباب عالی حضرت جهانبانی و کمک ایران بکرم سیر ( سید ) علی سلطان تکلو را با جمعی از یگها بجهت تسخیر قلع بخت ( که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار است ) تعیین فرمودند - شاهم علی جلیور پدر تیمور جلیور و میر خلیج ( که در انحدود از جانب میرزا کامران جایگیر دار بودند ) قلع را استحکام دادند - و فوج پادشاهی رفته قلع را محاصره نمود در اندای جنگ تفنگ از بالای قلع به علی سلطان رسید - و در ساعت قالب تپي ساخت سپاهیان او پسر درازده ساله او را بجای پدر بکلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه ( قرار یافته بود ) نشان رسید - و رفته رفته ( چون کار بر اهل قلع تنگ شد - و مدد از جائی نرسید ) متحصنان قلع فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری گشودند - و بمقتضای عواطف خمرروانی امان یافته قلع را سپردند - و ( چون قلع به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواهی

و این دلیل بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و ( چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجماع فرمودند ) میرزا کامران آن نونهال خدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید •

### غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا

#### و بدستگیری بخت نقاره اقبال نواختن

چون میرزا کامران ( آن سرور استین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید ) از نظاره پیشانی نورانی آنحضرت ( که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میبافت ) از نامساعدی سعادت دوهم شد - و ( چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواست - و امباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را مرانجام میدهد ) هرچه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی خود خیال کرد از امباب ملال او شد - چنانچه درین روز ( که میرزا جشن داشته برای مباحثات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود ) اتفاقاً در آنجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بنقریب شب برات ( که متعارف و معمول است ) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمنامیت آنکه ( نقاره دولت جهانگیری و کشور گشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولتمنرای ایشان بلند آوازه مآخضنی ) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه ( میرزا ابراهیم بصال از آنحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر ) گرفتن نقاره را معلل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره از او باشد - آنحضرت ( که تأیید یافته ایزدی و تقویت داده ازلی بودند ) شکوه میرزا کامران را در نظر نیارده و کلان حالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از اجتماع این شرط ( که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود گردانیده بود ) خوشحال شده باعث غم انزائی میرزا گردیدند - و ببازری قدرت ( که بقوت سمادی مویده و معضد بود ) باوجود صغیر من ( که امثال این امور دران حالت بهی بدیع نماید ) بالقای الهی و تعلیم ربّانی بی محابا دامن برزده و آمئین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاروان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دمت بیابان کمر ابراهیم میرزا زده

( ۲ ) نحه [ ح ] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ( ۳ ) نحه [ ح ط ] پایسته شگفته گردد از نامساعدی

( ۴ ) نحه [ ح ] میرزا ابوالقاسم ( ۵ ) در [ چند نحه ] زور آزمائی کشتی گرفتن •

خضرخان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی ( یعنی حضرت شاهنشاهی ) را از قندهار بکابل آورند - فرستاده‌ها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش کرد - جمع ( که عقل درست داشتند ) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مقام آنست که ( چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک آمد ) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیله جمیل این گلدسته چمن سعادت و اقبال استغفای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دمت ندهید - چه آن امور ( که از شما برزده است ) روی آن نموده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله نتوانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت - همشیره قدسیه آنحضرت بخشی بانوبیگم و شمس الدین محمد غزنوی ( که بخطاب اتکه‌خانی سرافراز بود ) و ماهم انگه والده ادهم خان و جیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشناخت درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایندی را میگرد میخواندند - و همشیره شریفه را بیچه<sup>(۲)</sup> می گفتند - چون به قلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند - از فرزند بزرگی و شکوه دولتمندی ( که از نامیده اقبال آنحضرت هویدا بود ) بمحجود دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صبح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون ( برادر خضرخان ابن سخن را از صاحب خانه شنید ) فی الحال از اینجا روان شد - و بهرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان ركب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در غنچوان صغیر سن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند - از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزل ( که فرود آمده بودند ) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت ( که جوهر طینت ایشان بغور پیوستگی دارد ) از رحمت ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند ( که بدست آرند ) مود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار شگفتگی از وجنات احوال و صفات اطوار درخشیدن گرفت

( ۲ ) نسخه [ ح ] بیچه ( ۳ ) نسخه [ ح ] پیوستگی؛ تمام ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] از مشاهده نور ضمیر نور افروز

( ۵ ) نسخه [ ز ] انواع •

اعتبار یافت - و در مهرند باغ مطبوع ساخته که از تو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هر دو از معادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه منبر ناظر که خواجه خراسی مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک مالیک بود - و دعوی سبادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر توشکچی - و ملا بلال کذابدار - و مهتر تیمور شربنچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیل خزانهچی - و مهتر واصل و مهتر سبیل میرانش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جبهائی بهادر - دیگر تولک باتش نویس - و مهتر معادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده ( در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی ) خدمت وای نعمت بپایان رسانیدند •

• شعر •

• ندانم رفیقان چرا واپس اند • که مردان ز خدمت بجائی روند •

## مراجعت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از مراق

### و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون ( آوازه مایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و موطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت موبک عالی اشتهار یافت ) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلین غنچه امید امیداران شگفتی گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد •

• شعر •

• فیاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید ناامیدان خرم • شد باغ مراد نامرادان تازه •

میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام ( که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود ) از سر آغاز بد معاملگی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اول برادر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جهانبانی ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] حاضر ( ۴ ) نسخه [ ح ] جبهائی بهادر ( ۵ ) نسخه [ ح ]

صیت مقدم موبک •

و از تمام آن مردم او تنها به سلامت برآمده اندراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند - و بعد ازان بمزید التفات حضرت شاهنشاهی  
امتیاز یافت - و عمره دراز در طبقه دعاگوین میزدست - دیگر حسن علی ایشک آقامت  
در شجاعت و جلالت امتیاز داشت - و خدمات بهندیده کرده بود - بواسطه آنکه [ یعقوب نامی  
( که از منظوران حضرت جهانبانی بود - و حرفه نامناسب از زبان او ساخته بودند ) بعضی قزلباشان  
ببیداک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشتند - و چون میدان حسن علی  
و او شکرآبه بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد ] باین  
تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل معتقد سریر ملطنت شد  
بآستانبوسی فایزگشت - دیگر علی دومت بار بیگی ست پسر حسن علی مذکور - از عقب  
آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اول تا آخر در هرات بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت  
دیگر ابراهیم ایشک آقامت - از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی ست که  
خود را از اولاد شیخ احمد بسوی میگفت - مرده وارسته پسندیده اخلاق<sup>(۳)</sup> بود - دیگر شیخ بهاول  
که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدین  
که از هندسه و هیأت و اسطرلاب خبره داشت - همراه قاضی برهان خانی بشف بساط یوس حضرت  
گیتی سذانی فردوس مکانی استسعاد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - و حضرت  
شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند - دیگر محمد قاسم موجی ست  
در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود - خویش میر محمد جالالبان بود  
در بدخشان خدمت جالالبانی داشت - و در هندوستان در ایام دولت ابدقربین حضرت شاهنشاهی  
میربحر شد - و سرکنار آب چون مغز دلگشا داشت - و همانجا هفینده عمر بساحل فدا  
رسانید - دیگر حیدر محمد آخده بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر  
سید محمد پکنه است - جوان مردانده صاحب قبضه بود - و در هرات قبیله او زد - دیگر سید محمد قانی<sup>(۴)</sup>  
هروی ست - در بکر چندروز او را میر عدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالی بود  
دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بیت دانشین  
میخواند - رفته رفته داخل ایلیچیان<sup>(۵)</sup> شد - و در عهد دولت ابدقربین حضرت شاهنشاهی

( ۲ ) نسخه - [ ب ] پشوی - و نسخه [ ج ] بسوی ( ۳ ) نسخه [ ب ] افان ( ۴ ) نسخه [ ز ] قانی ( ۵ ) نسخه

[ ح ] از شرط خدمت داخل ایلیچیان ( ۶ ) نسخه [ ا ] ایلیچیان •

عظام حضرت گیتی متانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرّد داشت  
 شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید - در روز قبض اندازی او بقی زد  
 و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکبه امت - که کولتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی  
 بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - در آن ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد لاجرم  
 چند روز در بند بود - و بوسیله عفو خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکبه  
 او ( با آنکه کولتاش کامران میرزا بود ) بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت - کریم طبع  
 و خوش خلق بود - و محرم - در گذر چوسا<sup>(۴)</sup> غریقی رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروی مت  
 او مرده پاک طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت  
 و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود - طی الدوام در حوالی و دج آنحضرت  
 بوده التزام خدمت داشت - از دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کولتاشی بحضرت  
 شاهنشاهی دارند - یکی میف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شریعت خوشگوار  
 عبادت چشید - دیگر زین خان کوکبه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علوفهم  
 و ادراک و فرط فرزاندگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای  
 کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزی مت - که از دقائق مباح و حقائق علم حساب  
 و قوف تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالی از لاهور بجانب  
 سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرف دیوان  
 یافت - و بعد ازان مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت - و در آخر عمر ( که قوی و حواس او  
 اختلال یافته بود ) باستلام عتبه درگاه والی حضرت شاهنشاهی امتساع یافت - دیگر  
 خواجه امین الدین محمود هروی مت - که در فن مباح مباح فرمان قلمرو حساب بود - و خط  
 شکسته را بغایت درمت می نوشت - و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشگافی میکرد  
 حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت  
 ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالی رسیده - و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست  
 بخشی مت - او نیز بعلوم مباح ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی  
 صنوف گردانی بظهور می آورد - دیگر درویش مقصود بنگالی ست - او از زیارتگاه هرات امت  
 مرده ماده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند

(۲) در [ اکثر نسخه ] در آن ودیعت جرهر خیانت ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] جوسا (۴) در [ بعضی نسخه ] حمیده \*

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی ( که بغضائیل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند ) فرستادند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار مضطرب و منشرح گشتند - و مذاکره کذاب درة النجاف در میان آوردند و درین مدت ( که در مشهد تشریف داشتند ) پیوسته با دانشوران و فصیحای آنجا ( که بملازمت میرصدند - و از صحبت اکسیر منقبت مستفیض میشدند ) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معنائی ( که مجمع نضائل بود ) مکرر بشرف بساط بوس رحید - رزے ملاحیرنی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد \*

- \* شعر \*
- \* گه دل از عشق بتان گه جگر میسوزد \* عشق هر لحظه بداغ دگر میسوزد \*
- \* همچو پروانه بشمع سرور است مرا \* که اگر پیش روم بال و پر میسوزد \*
- \* آنحضرت ( که خلاق معنائی و معیار نکته دانی بودند ) نیکو تصرف فرمودند که \* \* مصرع \*
- \* میروم پیش اگر بال و پر میسوزد \*

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجد اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرغ و از آنجا براه قلعه گاه بسیدستان نزول اجلال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و از آنجا بگرم سیر و در اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرم سیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بمعادت کورنش شتافت - و عذر جریمه تقصیر و خجالت سابق ( که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود ) بعرض رسانید و از آنجا ( که خطاپوشی و عطاپاشی شیمه کریمه آنحضرت بود ) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعذایات مشمول گشت \*

چون سخن بانجا کشید ناگزیر امت از آنکه مجمل از اعیان ( که درین غایت ملازم رکاب دولت بودند ) نوشته آید - مرحله حقیقت گذاران و ناکیش ( <sup>۲</sup> ) که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جدت آشیانی بود ( بیروم خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیانی بحضرت مریم مکنی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - رفته رفته سقایی و بیدایی او بافراط کشید - و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب ولده از نیاثر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوایل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موموم گشت - دیگر حاجی محمد کولی <sup>۳</sup> ست - او برادر کوکی ست - که از امرای

( ۲ ) نسخه [ ب ] که بمعادت ( ۳ ) نسخه [ ح ] کونه \*

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان اندس راندند - و بعضی از ابیات سلف

متواجد گشتند - و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند •

• رباعی •

• افسوس که مرمایه ز کف بیرون شد • وز دست اجل بے جگرها خورن شد •

• کس نامد ازان جهان که تا پرهم ازو • کاحوالِ معانیران عالم چون شد •

ملاقطب الدین جلنچو بغدادی درین بلدة فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد

مقدس ملازم رکاب معلی بود - و نادره کار محمداثرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز درین

مدینه ناضله بملازمت اجتماع یافت - آن قدر دان بارگاه هوشمندی را بے پند آمد - و از

از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید - و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه

چون به تبریز نزل فرمودند از آنجا ( که توجه اقدس بامطرب<sup>(۱)</sup> و گره و سایر آلات رمعی

درجه کمال داشت ) بیگ محمد آخته بیکمی را فرمودند که درین شهر ( که محل آثار تدبیه

است ) گره تفحص نماید - آن ساده لوح کره چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده

بجهت تفاؤل خریدند - و از میر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند - چون ( مویک

عالی بقصبه شامی رسید ) جمیع شیخارندان ( که نصبت خروشی بهاء عالیقدر داشتند )

با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل

تشریف داشته از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند - و از آنجا بخرزبیل<sup>(۲)</sup> رسیدند - و چون ( هوا

و میوه آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه ) سه روز توقف فرمودند - و در سبزوار

باردوی معلی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکنی صبیته قدسیه متولد شد

و از آغاز مراجعت ( که بقاید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند ) بهر منزل ( که تشریف

می آوردند ) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میکردافزیدند - و مهمانیها میکردند

و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهمانی

بلدبازان آمده کار پردازها کردند - و چون ( ابیات عالی بمشهد مقدس آمد ) حاکم و بزرگان آنجا

بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت

انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواهی بجهت طلب

ساری ( که بر هرات نوشته بودند ) عبد الفتاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت

وخت همتی بر رعت - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

( ۱ ) و ایضا اسطرب ( ۲ ) نسخه [ ا ج د ] بیگ محمد ( ۳ ) نسخه [ ز ] بجزربیل •

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی قلی و بهادر پسران مشار الیه  
 مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرة جهان شاه میرزا مشهور  
 بشاه یزدی بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلق خواهرزاده محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار  
 حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موملو - احمد سلطان الاش اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد  
 صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاچار - و سه صد قورچی خاصه  
 بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت ( که  
 آخر منزل یدلاق سرلق است ) میوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کمرانی فرموده  
 آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصه دلگشای میانه ( که در لطافت هوا مشهور آفاق است )  
 شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و به مشایعت مبادرت جهته باحسن وجوه  
 و ایمن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند \*

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسنة منية حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت  
 و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم  
 از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت  
 هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار ( که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند )  
 رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون ( رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی  
 بآب هلمند رسد ) شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول  
 بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر  
 تا به دست [ که میرزا میرافشاه بر رودخانه ( که از دامن سهند تبریز می آید ) بسته اند ] باستقبال آمده  
 عزیمت بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرموده شاهي شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت  
 جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ درانی و چوگان بازی پیاده ( که در تبریز  
 مشهور و معروف بود - و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود ) بجهت مزید انبساط خاطر  
 اقدس بامر شاهي بتنازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیة آن شهر را ( که از آثار قدیمه سلاطین  
 ماضی ست ) و میرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان  
 خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گسستگیهای جهان بیدمقدار بخاطر حقائق متأثر آوردند

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] مقصود بیگ ( ۳ ) نسخه [ د ح ] بردی بیگ ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] چاقی ( ۵ ) نسخه

[ ۵۱ ] حسین ( ۶ ) در [ چند نسخه ] الاس ( ۷ ) نسخه [ ح ] عخانة \*

قراب معدین باغواهی بعضی از اهل فساد غبارِ خاطره از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامنداد نکشید - و بزلال صفا مصفی گشت - حضرت شاه همه روز امباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - از انجمله بجهت تشویط و تفریح خاطر صفاگستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرایی را رانده در چشمه (که او را ساروق بلاق گویند - که اول منزل ییلاق بلاق امت) شکار مجتمع شد - حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئین امپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی<sup>(۲)</sup> و شاه قلی سلطان مهرداد و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد - و از امرای شاهی مثل عبد الله خان استجلو (که بدامادی شاه والاشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند - و بعد از زمانی رخصت عام در دادند - هرکس از مپاه و لشکریان بگرفتن و بختن شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) در میان شکارگاه دانسته تیر برور زد - و او رخصت هستی بربست - و بملاحظه خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکر دولت را رخصت شد که رفقه نزدیک حوض حلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبیق اندازی نیز شطره از اوقات گرامی صرف شد و درین روز (که بازار قبیق گرم بود) بیرام بیگ بخطاب خان و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند - و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار (که بهمرامی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومار امباب کارخانهائی (که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود) بنظر در آوردند - آمامی اجله (که درین کمک عالی مقرر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بدانخان قاچار لله میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکم نراء - یار علی سلطان تکلو سلطان علی انشا - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدا بنده - سلطان حمید قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیحان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

(۲) نسخه [ دو ] ملق - و نسخه [ ح ] ملیق (۳) نسخه [ ح ] کوکه (۴) نسخه [ اب ] سوندک

(۵) نسخه [ ز ] کشن (۶) نسخه [ ح ] بهمرسانیدند

امر<sup>(۱)</sup> مهم است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون ما را برادرِ خردِ خود تصور فرموده ممت و معین داند - که ممت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و اعداد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از هفتانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار واریده مجلسِ غیرمکرر می‌آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می‌افزودند - ترتیبِ مجلسِ آرائی (که چنان شاه بذاتِ خود مظاهر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقش و خیمهای معلی چه مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهایی قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران مرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا (که امرهست ضروری) بچه آئین خود توجه میفرمودند - و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطلی و مرصع و عبائیه و زین پوشهای فاخر و استرهای بردهی آرامنه و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و ماده با پوششهای گرمی و چندین شمشیر و خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و تماشای نفیس و پوستینهای کیش و چلغاره و منجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بدوایت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرت جهانبانی در روز جشنِ عالی الماس گرانها (که خراج ملکه و اقلیمها بود) و دویمت و پنجاه اعل بدخشانی برهم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکامی شاهی تا زمان برآمدن بهرام و رمه (که از هرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد - و از انجا متوجه سلطانیه شدند - و در انجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده هامت

(۲) نسخه [۱] مهتر - و نسخه [ز] مهتم (۳) نسخه [ح] عنانها (۴) نسخه [اب] ماده

(۵) در [چند نسخه] و کمر خنجر (۶) نسخه [ح] چلغاره •

می بودند ) منزل داشتند - و از آنجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند - موكب شاهي  
 نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رحالت نموده از همان منزل بقدیم مسرت  
 معارفت نمود - و از آنجا توجه بسلطانیة واقع شد - مخیم شاهي میان ابهر و سلطانیه بود - چون  
 ( موكب عالي بآن حوالی نزدیک رسید ) اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد ازان  
 بیرام میرزا و ستم میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی ( ۹۵۱ ) نهصد  
 و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده ( با مراعات قواعد اعزاز و اکرام - و تقدیم آداب اجلال و احترام )  
 ملاقات فرمودند - و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید  
 و در محل عالي ( که در مدت مدید بتفهیم آن نقاشان باریک بین در بدائع  
 صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند ) اول مجلس آرائی آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق  
 حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محفل پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگی  
 و لوازم پرمشاهی گرامی همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح  
 دانسته ابواب مرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند - و میرزا  
 قاسم گونابادی در کتاب مثنوی ( که در احوال شاه انتظام داده ) در باب ملاقات این دو شهریار  
 کامکار چنین گفته •

- دو صاحبقران در یک بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید و ماه •
- دو نور بصر چشم اقبال را • دوعید مبارک مه و مال را •
- دو کوب کز ایشان فلک راست زین • بهم در یک عرصه چون فرقدین •
- دو چشم جهانی بهم همعنان • بهم چون دو ابرو توافع کزان •
- دو معد فلک را یک برج جای • دو والا گهر را یک درج جای •

شاه فرمودند که فتح هندوستان ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد ) حضرت  
 جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشور گشائی گردانید - و هر  
 قصور و فتنه ( که در مملکت داری و جهانبانی درینوا پیش آمد ) از نا مساعدی و بی اتفاقی  
 برادران بی اخلاص بوده - و شما را دران اختیار نبود - در عالم ابواب موافقت برادران

( ۲ ) نسخه [ ب ] ابهر ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] حدود ( ۴ ) نسخه [ د ز ] شام ( ۵ ) نسخه [ ج ح ] ملاقات ( ۶ )  
 نسخه [ ج ] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند در میان آوردند ( ۷ ) نسخه [ د ]  
 حضرت جان بخش جهان آفرین ( ۸ ) نسخه [ ب ] و بی اخلاصی امرا ( ۹ ) نسخه [ ۵ ] چون در عالم اسباب •

وخصمت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجه این سال بهجام رسیده زیارت مرقد مذکور حضرت زنده پیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استخوان (که ایالت آنحدود داشت) با اکبر سادات بدولت امتقبال مشرف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرم (۹۵۱) نهمد و پنجاه و یک بهمشهد مقدس رسیده زیارت روضه رضویه (علیه و علی عاقلیهما التثنیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند - و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند - همس الدین علی سلطان (که حکومت آنجا بدر متعلق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت میر کان فیروزه (که در آنحدود است) فرمودند - و از آنجا بسبزواری و از آنجا بدامغان رسیدند - و از عجائب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم در آن تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت اصحاب فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بحیازت ادراکات انهام و اوهام احاطه آن توان نمود - آنگاه از دامغان بهمصطام توجه ارزانی داشتند - و روضه مقدسه بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدس سره) در حر راه نبود - عذرا موبک منصرف ساخته زیارت فرمودند - و از آنجا بسمغان شتافته بصوفی آباد (که مرقد شیخ علاءالدوله سمرقانی است قدس سره) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انبیا آنحضرت چنان بود که پیروان زیارت خداپرستان توسل می جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلازل هدایا از جانب شاه می آمد •

چون موبک عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم بیدلاق از قزوین بجانب سلطانیه و خورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف امتقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزی چند در آنجا بهسیر موطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند - و در خانه های خواجه عبد الغنی (که کلانتر اهل آن دیار بود) و در اوائل شاه آنجا

(۲) نسخه [ ۵ ] الف التثنیه (۳) نسخه [ ۴ ] سمرقانی قدس سره است (۴) نسخه [ ۵ ] بلاق (۵) نسخه [ ۶ ] و در خانه خواجه (۶) نسخه [ ۷ ] عبد الحمیدی •

امرای عالیقدر بشرفِ استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه  
 تاپل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا ( که سه چهار فرسخ مسافت است ) تمام دشت و کوه را مردم شهر  
 و قصبات فرو گرفته تماشا می بودند - و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهیج بود که مگر در ایام عید  
 و نوروز بوده باشد - غرة ذیقعدة ( ۹۵۰ ) نهم و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود  
 فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد  
 و در مجلس اول مابر قاق ( که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود ) در مقام سه گاه  
 غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تنزل آمد - و الحق بسیار منامب  
 و بدائیر خواند - مطلعش اینست •

• شعر •

مبارک منزله کان خانه را ماه چنین باشد • همایون کشور کن عرصه را شاه چنین باشد

• شعر •

و چون باین بیت رسید که •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاه چنان گاه چنین باشد  
 حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متأثر شدند - و آنعامها در دامن آمید او ریختند  
 چون ( هری و میرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده ) روزی چند  
 آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر هواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده  
 آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقام  
 مشهور میرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود  
 مقرر بود - گاه عشرت سرای کابیز گاه نشاط پیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین  
 باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای  
 رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام ( خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله  
 انصاری قدس سره ) بنعت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش ( از بزرگان کامل امتعداد  
 و عالی فطرتان صدق نهاد - و خوش فهمن روزگار - و فضلی نامور ) از صحبت فیض موهبت  
 مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه  
 بمنشید اقدس فرموده از راه جام عزیمت خیر انجام فرمودند - درین روز ( ۳ ) احمد سلطان حاکم  
 سیستان ( که در درام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود ) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] خواهد بود ( ۳ ) نسخه [ ج ] میرگاه - و نسخه [ ز ] سه گاه ( ۴ ) نسخه [ ز ] روز ارجمند •

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر طباق و دیگرها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر دو تفوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود ( که مهمانی نمایند ) بدین طریق که طعام و حلوا و پالوده یک هزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسب و یک قطار استر و یک قطار استر ( که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد ) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج و گرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و مکتولات در محال سرای فرهاد ( که پنجم فرزندش مشهود است ) مهمانی نمایند - انتهای •

چون ( موكب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی نراه ( میبد ) ایلچی شاهي با فرماده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد - و حقیقت مغنم دانستن والی ایران مقدم گزینی را و مسرور شدن او بوضوح پیوست - آنحضرت را ( که معدن مروت بودند ) از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی ( که نزول اجلال می نمودند ) یکی از مشاهیر و اکابر خراسان بامتقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بصراط اقدس ملازمت میکرد - و صیت موكب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از انذار قصبات ( مانند جام و تربت و سرخس و امفراین ) بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند - و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان ( که استقبال نموده بودند ) به محمد خان اعلام نمودند ( که وصول موكب عالی بزیارتگاه نزدیک است ) محمد خان با اعیان امرا ( مثل رحیم سلطان و شاهنلی سلطان ) و اکابر فضلا ( مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کرمانی ) و سایر اعزّه و اعالی بادراک سعادت استقبال شتافتند - و بر هر پل مالان ( که سیرگاه مشهور هرات است ) بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهی و آداب تواضع ( که جوهر بزرگی است ) اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهبازا جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند • و چون ( رایات پادشاهی بمنزل در قرا رسید ) سلطان محمد میرزا بسعادت استقبال شتافتند آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینه که مامور بودند شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] قوشچ ( ۳ ) نسخه [ د و ح ] کوشو ( ۴ ) نسخه [ ب ] که بسیرگاه هرات مشهور است ( ۵ ) در [ چند نسخه ] ظرفای شهر ( ۶ ) نسخه [ ج ] و قرار - و نسخه [ ه ] قرار - و نسخه [ و ] در قرا و نسخه [ ح ] فراده ( ۷ ) نسخه [ ز ] محمود •

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در مریخیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازارے ( که آئین بهمه قالی و پلاس فرش انداخته باشند ) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آیفده و رزنده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی<sup>(۲)</sup> در آیند - و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را با استقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب معادت نهاده عوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت ( چنانکه سر و گردن امپ ایشان پیش باشد ) براه رود - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میفرزیده باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساطین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بمعادت بشهر در آیند چهار باغ را میفرمایند - و در باغچه<sup>(۳)</sup> ( که در هنگام سکن نواب همایون ما دران بلده طیده<sup>(۴)</sup> جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي ) نزل ایشان فرمایند - و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلای و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون ( ایشان بفراموش متوجه خواب شوند ) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانه درگاه معالی گرداند - و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنه هرات مردے خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزے ( که آن پانصد کس استقبال نمایند ) تا آنروزے ( که بشهر در آیند ) روز فامچه<sup>(۵)</sup> منقح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک ( که در مجلس گذرد ) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معالی گرداند - که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود •

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین دستور مربراه نماید - اول پنجاه چادر و بیست مایدان و چادر بزرگ<sup>(۶)</sup> الابنه<sup>(۷)</sup> ( که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود ) با دوازده زوج قالی دوازده ذرع و ده ذرع و هفت ذرع و هفت زوج قالی پنج ذرع و نه قطار مایه و دریست و پنجاه

( ۲ ) نسخه [ ح ] و خوش گوئی و ملائفت ( ۳ ) نسخه [ د ] طیده خچسته ( ۴ ) نسخه [ و ] اشره

( ۵ ) نسخه [ ا ] الابنه •

مرتبات لذیذ ( آنچه ممکن باشد ) و حلاوت و بالوده بکشند - پس ازان هفت راس امپ لایق و رعنا  
از طوائل آن فرزندان ارجمند جدا نموده جلای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بانوی  
ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل  
سبز بکشند - و باید که حافظ مایرقات و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی  
و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور ( که در شهر باشند )  
همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت  
مازند - و هرکس ( که قابل آن مجلس تواند بود ) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت  
طلب حاضر گرد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند  
و دیگر شفقار و باز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه ( در سرکار فرزندان و آن ایالت بنده  
یا اولاد عظام بوده باشند ) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس  
( هر رنگ علحدده علحدده فرا خور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکه کلابتون و طلا باف پوشانند  
و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزندان ارجمند در آورند - آن فرزندان  
بخلق کریم ( که میراث آبا و اجداد اومت ) بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سروپا  
و اسب فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقووز پارچه ابریشمی  
از مخمل و اطلس و کمخاب فرنگی و یزدی و بافته شامی و غیره ( که بغایت لطیف باشد )  
و سی صد تومان زر نقد در می کیمه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفر سه تومان تبریزی  
( که ششصد شاهی باشد ) بدهند - و هر روز در سرخیابان و کاربازگاه میر میفرموده باشند - و درین روز  
از در باغ چهارباغ شهر ( که منزل پادشاهانه است ) تا سرخیابان ( که در باغ عیدگاه است ) بفرمایند  
که محترمه اصناف چهارطاق بندی بآئین شیرین بندند - و بهر صنعتگر یک از امرای مذکور را  
شریک مازند - تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند - آنصوب  
آنست که [ چون پادشاه آن روز و بوم را بقدم فرخنده مشرف ماخذه اول بشهره ( که آن نور چشم  
عالمیان امت ) بوجه شریف خود آنرا مشرف خواهند ساخت ] بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع  
و شیرین گوی ( که در شهر هستند ) در آورند - که باعث مرور باشد - روز میوم ( که ازین چهار طاق  
و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد ) چارچیان را در شهر و محلات

( ۲ ) نسخه [ ب ] مودودی ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بهر رنگ ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] تافته شامی

( ۵ ) نسخه [ ا ب ج ] سه صد ( ۶ ) نسخه [ ج ] آن قدوة ملاطین و ارشد خواقین ( ۷ ) نسخه [ و ]

شیرین زبان و رنگین گوی \*

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هر جا ( که خاطرِ خاطر آنحضرت مهرور باشد ) و در هر گل زمین ( که در آب و هوا و لطافت و نزهت امتیاز داشته باشد ) رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم‌وار بر حینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن ارده و لشکر و اسباب تمام پیشکشِ نواب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطر اشرف را به‌مزیانی ( که در کمال استحکام باشد ) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور ( که فردا بشهر خواهند آمد ) رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعزازشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد - و هر پائے ( که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم ) پوشاند و یک از سفید ریشان و اریماقی تکلو ( که پهنیده و معتمد آن ایالت‌پناه باشد ) در دارالسلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را حوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت‌پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد - و چادر و شتر و امپ گذراند - که چون فردا نواب کامیاب حوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند ( چنانچه میدان میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد ) آن ایالت‌پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزند برخوردار را از امپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکب آن پادشاه سلیمان بارگاه برسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت ( آنچه مقدور و ممکن باشد ) بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از امپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بونه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد - که ( اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد امتفهار نمایند - و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد ) آن ایالت‌پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشنکه نزل نمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق محضر بمجلس بهشت آئین آورند - و بین الصلوات یکم هزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری ( که مشهور است بمحمدخانی ) و دیگر اطباق چینی طلا و نقره ( هر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده ) بمجلس آورند - و بعد از آن

و مرتبهای متذوق مطبوع و رشته خطائی خاصه ( که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد ) به مجلس برزد - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازه فرسخی ولایت مذکوره رسد آن ایالت پناه یکم از اویمای کردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفرانتر ( از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نکذری و غیره ) تا سی هزار کس ( که بشمار صحیح رند ) از ملازمان کومک آن ایالت پناه همراه بوداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و امداد ضروری از شتر و امداد قطار همراه ببرد - چنانچه نزدیکی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت هراقرار گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان روز ( که بملازمت ممتاز گردد ) بتذکر و قاعده لشکر و آرد و نزول نماید - و آن ایالت پناه بخدومت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خدمت فاخره ( که اطلس و کمخاب یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد ) مختل سازد - و مجموع را بالابوش<sup>(۱)</sup> محمل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تدریزی یوم الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرر شده هربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تدریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه ( که در دار السلطنه مذکور میرسد ) باز یافت نموده صرف ضروریات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمخدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [ این نوع پادشاه ( که هدیه ایست از هدایای الهی ) مهمان ما شده ] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند - و تقصیر نمایند - که هرچند انواع جانسپاری و خون گرمی<sup>(۲)</sup> نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پهنندیده تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طیبی<sup>(۳)</sup> و بالا منقالی امفغانی ( که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود )

( ۲ ) نسخه [ ب ح ] یکدلی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] که غای ( ۴ ) نسخه [ ط ] محمل که خوش رنگ باشد  
( ۵ ) نسخه [ ب ] دل گرمی ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] طبعی •

تا هزار کس بعد از سه روز ( که آن پانصد کس رفته باشند ) باستقبال فرسند - و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسبان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست - و مرد پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمان آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بومیده یک یک خدمت نمایند - ( که در هر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزرندگی بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محل ( که قرار یافته باشد ) تردد نمایند - و کتک خدمت در دمت گرفته بنوعی ( که در خدمت پادشاه خود کس خدمت نماید ) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت ( که برمند ) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلای و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان ( که لایق خوان پادشاهانه باشد ) در مجلس عائی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید - که سه اسب خامگی باشد - و دیگری بامیر معظم محمد بیрам خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس ( که لایق باشد ) بدهند - و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسب از ثواب کامیاب است - و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد ( که از فلان و فلان امیر باشد ) بگویند - که آن حکایت هر چند بدنامت لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور ( که مقدر باشد ) ملازمان رکاب ظفر اندساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخواری و بیجبهتی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را ( که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد ) بدلداری و غمخواری ( که درین نوع اوقات لایق و خوشنمات ) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسد - بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده ( که از قند و نبات طبع نموده باشند )

( ۲ ) نسخه [ ط ] باستقبال آن کوهر دریای عظمت و اقبال ( ۳ ) نسخه [ ب ] و احتیاط کنند که ( م ) نسخه

[ ز ] دور دور فوج •

و بدستور<sup>(۱)</sup> ( که درین نشان مذکور شده ) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون  
مطاع تخلف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده ( که هر کدام یک اسب  
کذل و امتر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد ) تعیین نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال  
رفته با صد راس اسب بدر ( که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد )  
و آن ایالت پناه نیز از طوائف خود عش راس اسب بدر آسوده خوشترنگ قوی جته  
( که لایق موازی آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد ) انتخاب نموده و زینهای  
لاجوردی منقش با عبدائیهای زر باف و زردرز ( که لایق اسپان موازی آن پادشاه  
جماه باشد ) بر بالای امپان مذکور نهاده هر اسب را بدر نفر ملازم خود داده روانه گردانند  
و کمر خنجر خاصه شریفه [ که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علمدین آشتیانی ( انار الله برهانه )  
شاه بابا ام بنواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکمل بود ] مع شمشیر طلا و کمر مرصع  
جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه مکندر آئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی  
و اطلس فرنگی و یزدی مرصع گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است  
تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب - و قالیچه مخمل دو خوابه طلا باف و نمد تکیه  
کُرگی آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوشکافی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی  
سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشرافه لذیذ و لطیف سربراه نموده  
با نانهای سفید ( که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد ) مکمل نموده  
جهت آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا  
ارسال می نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقام که نزل نمایند امروز چادرهای  
مصقای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکاخانه و مطبخ و جمیع  
کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون  
ایشان بدولت و اقبال نزل فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و برف و یخ  
سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مرتبهای حبیب<sup>(۲)</sup> مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره  
با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و سعی کند که اشرافه تمامی در نظر آن سلطنت پناه  
درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشرافه مقرر دارد  
که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت آل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] با عنوانهای ( ۳ ) نسخه [ ط ] خوش رنگ خوش قماش ( ۴ ) در [ جمیع نسخ ] چنین

است لیکن غالبکه سیب مشکین باشد \*

مراحلِ نشیب و فراز حق انصانیت بجای آورده دقیقه از آدابِ فتوت فرو گذاشت نمایند \*

### فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دختگاه شمس الایاله و اقبال محمد خان شرف الدین ارغلی نکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میردیوان باذوایع اعطاف و الطاف شاهي سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او ( که درین ولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قرا حلقان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود ) در تاریخ دوازده شهر ذیحجه رحید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه ( در باب توجه نواب کشیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامکاری - دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم امروز ایوان سلطنت و جلال - مرور سرافراز جویبار معادت و اقبال - شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت - ثمره شجره خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمناز فلک کمرانی - بدر بلند قدر ارج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبله ملاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نصب تخت سروری - پادشاه والاحصی ملک عدل گستری - خاقان سکندر نشان - جمجاه عالی شان - سلیمان تخت نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم ملاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیر الدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حصص الآمال - الی یوم المآل ) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود \*

\* بیعت \*

مرده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست \* خبرت رامت بود ای همه جا محرم دوست باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم \* بنشینم بمراد دل خود همدم دوست اقدام بملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمشتاق آن خبر خجسته اثر ولایت مبرزوار از ابتدای عمل تشقان ائیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید

( ۲ ) نسخه [ ح ] دقائق ( ۳ ) نسخه [ ه ] فرمان شاه جنت مکان علین آشیان شاه طهماسب روح الله روحه

بحاکم خراسان ( ۴ ) نسخه [ و ] نعمت \*

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرفِ اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان  
 شود ( که امثال این مقدمات تمهید داده از سفرِ عراق مانع می‌آیند ) بملازمتِ اقدس  
 آمده از مقامِ دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورشِ عراق بر ذمهٔ همتِ علما  
 لازم است - این گزیده ( که ازین سفر مانع می‌آیند ) بغیر از غدر و خدیعت غرض  
 ندارند - چون احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبدانی جای کرده بود  
 سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنگاش عمل فرموده متوجه عراق شدند - و باین تقریب  
 روزی چند حاجی محمد مردود بمطابق قرب بود - احمد سلطان ملازمِ رکابِ معلی بوده  
 میخواست که از راهِ کیلکی<sup>(۲)</sup> بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیرِ هری مکنونِ ضمیرِ اقدس بود  
 براهِ قلعهٔ ارک متوجه آن محنت شدند \*

چون ( مکتوبِ مودت و منشورِ اخلاص حضرت جهانبدانی جنت آشدانی بتخت آرای  
 ممالک ایران شاه طهماسب رسید ) مقدمِ سعادت التزام آنحضرت را نعمتِ غیر مترقب شناخته  
 خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فراهمی سعادتِ همایونی را بر فرقِ دولتِ خود جای دهد  
 و ادراک این سعادت را عنوانِ کار نامهٔ افتخارِ خاندانِ خود سازد - و بشکرِ این نعمت فرمود تا سه روز  
 در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند - و مکتوبِ در جواب ( مشتمل بر کمالِ توقیر و احترام و امتداعی  
 تشریفِ حضور در اسرعِ ازمه ) با الوفِ محامد و ائذیه و صنوفِ تحف و هدایا مصحوب  
 مقربانِ خاص ارسال داشت - و این بیت بر عنوانِ مکتوب ثبت نمود -

همای اوجِ سعادت بدامِ ما افتد • اگر ترا گذری بر مقامِ ما افتد  
 و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت - و اظهارِ انواعِ شکرگذاری و حق شناسی  
 و تذکراتِ محبتِ قدیمی نموده جلالِ تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحکام و ولایتِ بلدان و امصار  
 نوشت که در هر منزل و هر شهر ( که موکبِ همایونی نزول فرماید ) شرفِ روزگار  
 این خاندانِ عالی دانسته اعظمِ حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوزِ استقبال شتافته بنقدیم  
 مراسمِ ضیافت‌های پادشاهانه مشرف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه  
 تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایقِ نظرِ قبولِ اشرف گردانند - و منشورِ ( که بمحمد خان  
 حاکمِ هری نوشته بودند ) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستورِ العملِ اهلِ درایت گردن  
 و آگاهانِ راه و رسمِ مردمی ( نظر بران دیباجهٔ مروت داشته ) در تعظیم و تبجیلِ حادثهٔ پیمایان

( ۱ ) نسخهٔ [ ۱ ] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ ۲ ] نپس کیلکی ( ۳ ) نسخهٔ [ ۱ ] اعظم و حکام •

تعلق دارد) توجه فرمایند هرائینه از اندیشه آسپ این گروه بے عاقبت موبک عالی محفوظ خواهد بود - آنحضرت قلات ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران ولایت از طریق حزم ( که راه خرد پروراست ) دور دانسته به سیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار کول ( که این آب بآن در می آید ) نزول معادت فرمودند - احمد سلطان شاملو ( که حاکم سیستان بود ) مقدم گرمی را دولت ناگهانی شمرده بآیین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزی چند دران میرزمین عشرت انزا ( که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود ) بشکار تشقله اغ اشتغال نمودند - و برای تعلی خواطر همراهان وفاندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و از انجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی ( که درین یورش هودج اقبال و محمل اجل ایشان همراه بود ) فرستاد - و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندک ازان جهت انشراح خاطر از قبول فرموده تنه را برگردانیدند - و درین منزل حصین قلی میرزا برادر احمد سلطان ( که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد ) بشرف بساط برس مشرف شد - آنحضرت از در باب مذهب و ملت سخنان پرمیدند - بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود - و کذب فریقین بمطالعه میروند - آنچه شیعه اعتقاد دارد آوست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد متیان آنکه سب اصحاب کفر است - بعد از تأمل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کفر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بهیاری خوش آمد - و از فرط توجه مشمول عنایت و احتمالت ماخته تکلیف ملازمت فرمودند - او ( چون سفر پیش داشت - و احباب سفر سامان نموده بود ) از احرار این دولت منقاعد ماند - و درینجا حاجی محمد بابا<sup>(۱)</sup> تشقه و حسن کرکه از میرزا عسکری جدا شده بموبک عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میروند - و جمله بیگ حاکم قلعه بهمت نیز احرار سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

( ۲ ) نسخه [ ح ] بے عاقبت اندیش ( ۳ ) نسخه [ ب ] هیرمن - و نسخه [ ج ] هلند - و نسخه

[ ز ] هلند ( ۴ ) نسخه [ و ] و بابا تشقه ( ۵ ) نسخه [ ج ] جمله بیگ •

دپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بی اعتباری مصلحت ظاهر را بچندین دلائل خاطر نشان فرموده خراطی اصحاب تعلق را از تگپوی آن بازداشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی ( که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود ) میساختند - و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواد تغرید روز بروز در تزیید است گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بی همتا پردازند - لیکن مروت و مردمی نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزاده سازند - و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل ( که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل ) بیکبارگی دست از جهان بازدارد و سلسله سلطنت ابدترین را منقطع سازد - همگی خواهرش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افصال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق بدبحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر - و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم \*

القصة بمقتضای اراده ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عذای عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هوائینه یکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود - و آلا در اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیار باشند - بنابراین روز پنجشنبه غره شوال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوب بمصوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر ( که چندین مصالح و حکم در هر کار و دیعت نهاده اند ) سبب انگیزده آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید - و مجمله از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند \*

\* که گذشت از هر ما آنچه گذشت \* چه بدربا چه بکُهار و چه دشت \*

آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین اجتماع می افتد که میرزا عسکری جمعه کثیر را فرستاده است میبادا باینحدود برسد - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکلی میستان و آنحدود ( که بحاکم ایران

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تنه کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بنو بیگم و ولد ایشان میرزا منچر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تنه ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائے یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپ افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از در سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان سلامت برده خود را بقندهار رسانیدند \*

### نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

#### بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنای قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از میرود - و مجملے از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقه عنایت ایزدی قطع فیانی و طیّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول برخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند - و از فضل نامنظاهی الهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا درمت بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بها خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را فوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای رزین او مقوض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولت خواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند) نصائح

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبداللہ و جمعے دیگر از هواخواهان خود را بپردازی برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - <sup>(۱)</sup> خواجه حسین مریدی تاریخ این سانچہ را جمعہ ہفدہم ماہ جمادی الثانی یافتہ بود - و میرزا سلیمان را با والدش میرزا ابراہیم در قید نگاہ میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماہ شہر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند - نہ یاد معبود میکرد - و نہ دادِ مظلوم میداد - تا آنکہ کُوبک<sup>(۲)</sup> اقبالِ فلکِ صعودِ حضرتِ جہانبانی ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمدہ سزای او را در گذار او نهادند - چنانچہ گزارش می یابد •

ہرکہ با ولی نعمتِ خود طریقِ بے حقیقتی مہرہ مسلکِ بے اخلاصی شذاعت ہرائینہ در ہمین نشأہ پاداشِ اعمالِ خود دید - و ہم برین منوال است احوالِ میرزا ہندال - کہ چون در چنان وقتے با چندین فتنہ و فساد از ملازمتِ حضرتِ جہانبانی راہِ بیوفائی پیش گرفته متوجہ قندہار شدہ بود قراچہ خان<sup>(۳)</sup> ( کہ از جانبِ میرزا کامران حاکم قندہار بود ) آمدنِ میرزا شنیدہ از قلعہ برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشتہ بود کہ میرزا کامران آمدہ آنرا بتصرفِ خود درآورد - و میرزا را مقید داشتہ تادیب نمود - چنانچہ مجملہ مذکور شد •

و مقرر است کہ انجامِ حالِ بیوفایان چون آغازِ کارِ ایشان مردردِ دلہامت - ہوشمندان از اعتبارِ ناپایدار اعتبارِ نگرفته در انتظارِ جزای این حق ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن ( کہ اقتضای عہلِ حقیقی است ) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - کہ ہم سرمایہٴ عبرتِ جہانیان میشود - و ہم دستِ آریزِ ندامتِ بے سعادتان میگردد - از انجملہ چون یادگارِ ناصر میرزا ( کہ بغریب و فسونِ حاکمِ تنہ از راہِ رامتِ انحرافِ ورزیدہ در لہری توقف نمود ) بعد از توجہِ حضرتِ جہانبانی قریب دو ماہ دران حدود بود - آخر بررِ ظاہر شد کہ حرف و حکایتِ حاکمِ تنہ از مدق و صفا فروغے ندارد - و ہمہ آن مقدماتِ حیلہ پیوندِ مبتنی بر کذب و سفاکت است - ناچار ازان داعیہ باز آمدہ بصوبِ قندہار روان شد - ہرچند ہاشم بیگ ( کہ از دولتخواہانِ رامت گو و ہواپرستانِ رضاجوی ار بودہ ) گفت ( کہ رفتنِ بجانبِ میرزا کامران و گذاشتنِ ملازمتِ حضرتِ جہانبانی پھندیدہ نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشہٴ آن باید کرد ) از انجا کہ امرے مت ثابت<sup>(۴)</sup> ( ہرکرا روزِ ادبارِ پیش آید عقلِ او تیرہ گردد - و بازارِ ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحتِ خیراندیشان بادِ شمرده بگوشِ ہوش در نیارد - و مخفیانہٴ ملجیدہٴ دانشورانِ افسانہ و افسون پندارد ) بنابراین یادگارِ ناصر میرزا از بے توفیقی متوجہ قندہار شد - و در زمانے ( کہ میرزا کامران قلعہٴ قندہار را از محاصرہٴ بتنگ آورده بود ) آمدہ

( ۲ ) نسخہ [ ب ۵ ] کوبک ( ۳ ) در [ اکثر نسخہ ] قراچہ خان ( ۴ ) نسخہ [ ۵ ] بدیہی •

زدن فرونشیدند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار هریع انتقال - و بالجمله از راه دهکوت بکنر آب سند رسید - و درینجا محمد سلطان و آغ میرزا ( که بعد از هفتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت ) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا آمدن آنجا توقف نمود - و چون معرفت غله بطغیان کشید بل بسته از آب گذشت - و از آنجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر می برد - و مثلاً که از جمشید مرویست ( که تاثیر از بیدیه نرود چراگاه بر آهو فراح نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد ) در این واقعه بظهور آمد - غزنین و آنحدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا بدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که مکّه و خطبه او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را<sup>(۲)</sup> بمقصود برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر بدخشان برد - و در نواحی موضع باری<sup>(۳)</sup> میان فریقین جنگ پیروست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود را گشته مراجعت نمود •

درین اثنا خیر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تا شش ماه محاصره قلعہ نمود - و از بے آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعہ را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل عاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و لفاق در لباس اتفاق معموره جوی شاهی ( که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است ) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار ادبای غفایت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برآنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیروست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصّن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعہ را محاصره کرد - و از آمدن آذوق راهها را محصور ساخت - اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود ( که چشم وفا داشت ) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعہ بدشواری کشید بے اختیار

( ۲ ) نسخه [ د ] بے نیل مقصود ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] ناری •

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاريخ ( ۹۵۸ ) نهمصد و پنجاه و هشت هجري در شبيخون  
( که کشميريان آورده بودند ) مسافر ملك نيستي شد \*

و محمله ازين مانجه آنکه ميرزا از آئين عدالت ( که نگاهبان دولت است ) عدول  
نموده بمقتضای هوا و هوس خود زيست کردن گرفت - و هشاري و بردباري ( که دو بازي  
بختياريست ) از دست داد - مکر و غدر کشميريان ( که بتدبير و هوشمندی ميرزا از پاي  
درآمده بود ) باز پريا شد - و اين گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پيش گرفته در لباس  
دورستي کار دشمني ساختن گرفتند - و عهده اين کار آن بود که لشکر ميرزا را بجيلها از جدا کردند -  
و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند - طايفه را بجانب تبت و برخه را بجانب بکلي و چنده را  
بطرف راجوري فرستادند - و عيدي ريف و حسين ماکري پسر ابدال ماکري خواجه حاجي بقال  
کشميري را ( که سرگروه مهمات ميرزا بود ) از راه بوده بخود متفق ساختند - و جمعه کثير را بخود  
همداستان کرده بر سر ميرزا روان شدند - غازي خان و ملک دولت چک نيز آمده ملحق گشتند -  
و قريب خانپور ( که ميان هدره پور و سري نگر که اصل شهر کشمير و حاکم فشين است ) بر سر  
ميرزا شبيخون آوردند - ميرزا نزديک خانج خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را ( که در بند بود )  
خلاص سازد ناگاه بدست کمال دولي حيات را هپري کرد - و بعضی ميگويند که تيری از ملازمان او  
نادانسته رسيد \*

### ذکر محمله از احوال ميرزا کامران

چون مچاه از حال ميرزا حيدر گذارش يافت اکنون سرگذشت ميرزا کامران نگارش مييابد  
دران ايام نامساعد ( که ميرزا کامران از حضرت جهانباني جدائي اختيار کرده بصوب کابل روان  
شد ) چون بخدود خوشاب رسيد مري و سروري را رنجه داشته و زمانه لعبت باز را بکام خود  
پنداشته خطبه بنام خود ساخت - هرکه خرد دربين و مصاحب مصلحت آموز و همنشين دلسوز  
نداشته باشد هرآينه چنين کارهای ناشايسته ازو بظهور آيد - نه حق محبت شناسد - و نه طريق  
مروت داند - بدی ديگران را نيکی خود انگارد - و تخم بدی در زمين ديگان افشاند - ظاهر است  
که ازان کشت و کار چه بدورد - و درخت اميدش کدام ميوه مراد بار آرد - روزگار بے اقيمت انديش را  
بقائے نه - و دولت بزور برخورد بسته را پيوندی نه - سربلندی کاخ بے بنياد را چه اساس که  
چون منار برني زرد از هم باشد - و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بکلي ( ۳ ) نسخه [ ح ] عدي زيبا ( ۴ ) نسخه [ ج ] کمال دوی \*

( چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت ) زیاده از پنج هزار هوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کارے از بیش نرفته شکست یافتند - و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و گروهی دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آنست که یکبار میرزا فرستاده سعید خان حاکم کشغر از راه دره لار به کشمیر آمد - و در چهارم شعبان ( ۹۳۹ ) نهصد و می و نه در تصرف در آورده بود - و در پنج شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه ( که امیر حکومت بنام او بود ) صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راه ( که آمده بود ) مراجعت کرد - چون درین فووت فتح غیبی دمت داد و ملک کشمیر مستقر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود - و آن عرصه دلبذیر را ( که حکم خرابه داشت ) لباس شهری پوشانید - و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد - علی الخصوص مومیقی را بازار گرم گشت - و انواع ساز در میان آورد - م جملا صورت ظاهری آن مملکت ( که نشأه دنیائی اوست ) معنی پیدا کرد - اما بواسطه تعصباتی خذک بینمک میرزا ( که منشای آن نارمائی با دعوی رسیدگی ست ) متاع معنی کشمیر ( که عالم یکرنگی و دیداریست ) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم است - حیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد - امید که به یمن آثار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد - و متاع حق پرستی و خداشناسی بے شایده تکلف و تعصب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم ( که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت ) آن بود که باوجود فتح چندین خطبه و مکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت - بایسته که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدمی حضرت جهانبانی مشرف میساخت - همانا که با زمانه مدارات میگرد - نه بے اخلاصی را رواج میداد - و لهذا دران ایام ( که فتح کابل شد ) خطبه را بنام مقدس حضرت

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] که یکبار میرزا با فرستاده سعید خان - اما ( نظر بر قصه تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان ) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا ( که دران هنگام فرستاده سعید خان حاکم کشغر بود ) از راه دره لار ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] انتشار •

( چنانچه ممت گزارش یافت ) چون بنوشهر<sup>(۲)</sup> درآمد امرای مذکور ( که امامی آنها  
 پیشتر گذشت ) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را  
 مجدداً خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طری  
 عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی ( چنانچه مذکور شد )  
 راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران  
 ملحق شد - و مظفر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندس از ملازمان قدیم  
 میرزا حیدر و جمعی دیگر ( که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند ) همراه نشدند - اما  
 چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد به پشت گرسی مرغبات  
 کشمیریان در بیست و دوم رجب ( ۹۴۷ ) نهصد و چهل و هفت از عقبه بنوج<sup>(۳)</sup> درآمد - و بے  
 جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل  
 خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بریکه از مدعیان حکومت  
 آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملکانی میکردند - درین زمان نازک شاه نام شخص  
 بامم بے مستای حکومت اختصاص و اشتغال داشت - و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر  
 اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چله دی بود -  
 و باران باشنداد می بارید - کاجی<sup>(۴)</sup> چک چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند  
 بمقتضای فریب و خداع ( که کشمیری ازان گزیرندارند ) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت -  
 چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر  
 نشستن گرفت دست ازیں باز داشته در اندیشه دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر  
 اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علول<sup>(۵)</sup> خان  
 و حمید خان سروانی<sup>(۶)</sup> و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال  
 ماکری ( که استظهار او بود ) بعزت استسقا در گذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اقدرکول  
 ( که استحکام تمام دارد ) گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا  
 مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبود - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی  
 ( ۹۴۸ ) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بنوشهر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بنوج - و در [ نقشه ] پونچ ( ۴ ) نسخه [ ح ]  
 باری شاه ( ۵ ) نسخه [ ج ۵ ] کاجی چک ( ۶ ) نسخه [ ز ] عادلخان ( ۷ ) نسخه [ ح ] سروانی •

رسد هندیستان باید پرداخت - بنابراین مصلحت دید قلعه رهناس را بنیاد نهاد - و جمع کثیر را گذاشته کوچ کوچ برگشت - و باگرو آمد - و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود - میر بیچاره از بے آذوقتی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را موی بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ امپ سپاهی در میان آورد - و اندک از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدین را ( که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است ) شنیده بعمل آورد - و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایچین و چندیری رفت - و بعد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید - و از آنجا باگرو آمد - و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصله یک کروزه بناکرد - و بعد از بیماری جانکه ( که در آگرو برو طاری شد ) بر سر مالدیو ( که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود ) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و نمون ساخته بفواحی چیتور و رنتهپور شناسمت - و آنجا نیز زیرنگسازها نمود - تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و در آنجا جمع گذاشته در میان ولایت دهندیره درآمد - و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده سابطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرم ( ۹۵۰ ) نهصد و پنجاه و دو بشعله آتش ( که خود افروخته بود ) از دود آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او ( ز آتش مرد ) یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد - پنجم سال و دومه و سیزده روز برنگ و ربو حکومت هندوستان کرد - و بعد از جلال خان پسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام خان نام نهاده امپ شاهی را بر خود بهست - و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلط این دو فتنه مرشد خداع منش در جنب شعشه مسجده جهان افروز رایت این دولت ابدی اسامی مانند فروغ کرمکین شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت مصلحتی چند ( که در مکامین علم او منظومی بود ) روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از تنگ وجود این معریدان ستیزه کار درست \*

### ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته منوجه کشمیر شد

( ۲ ) نسخه [ ح ط ] و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خون گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکری نموده منزوی شد - و شیرخان از آنجا باگرو آمد ( ۳ ) نسخه [ ج د ] رنتهپور ( ۴ ) نسخه [ د ح ] ده ماه ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سلیم خان

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر  
گرفتن بعینه در پیش نظر امت - کسی را ( که در نزهت مرای دل چراغستان افروخته باشند )  
صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشته سخن بدینجا کشید برای میرایی سخن  
از بقیده مرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران ( که بکابل رفت )  
و میرزا همدال ( که بقندهار شرافت ) و یادگار ناصر میرزا ( که در بکر مخالفت کرده ماند )  
ناگزیر است - تا جوابی آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردایی  
و نیک عملی سپری کند \*

### ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیداه گذشته بآهستگی قدم پیش می نهاد -  
و با چندین امباب نبرد بملاحظه تمام میدود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب  
بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای  
تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآزند - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط  
جنگ غایب بملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز ( که بے آفتابی میرزا کامران  
و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست ) بلاهور آمد - و از اینجا تا خوشاب رفت -  
و در بهیروزه و آنحدود روزی چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککهر<sup>(۳)</sup> و سلطان آدم ( که  
از زمینداران معتبر آنحدود بودند ) فرستاد - چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی  
بودند و از دولت این دودمان عالی عمره کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا  
نشدیدند - شیرخان از اینجا بهتیاپور ( که از محال منسوب ککهرانست ) شرافت - و جمعی کثیر را  
بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند  
ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود  
مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه ( که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند )  
بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناصب آنست که درین حدود لشکر گران گذاشته شود -  
که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت ککهران بوده دست تاخت و تاراج دراز  
کند - و قلعه مستحکم بجهت انتظام این دو کار احساس باید نهاد - تا بمردم این مردم از  
تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

( ۲ ) نسخه [ ج ] چراغستان معرفت ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] ککر \*

کرده ام - که در چنین ایام تنهایی لوزم خدمتگاری بجای آورم - و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم - اکنون ( که مرا باین سعادت سرفراز دهیمازید ) نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهید که بحضرت گذرانم - میر غزنوی طایفه آن حضرت ( که اکلیل ماه سعادت بود ) ببهادر داده او را باین درامت سر بلند ساخت - و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هژدهم رمضان (۱۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت - ماهم آغا و جیجی آنکه و آنکه خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند - و استفاضه انوار قدسی میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را ( که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما می یافت ) بحلطان بیگم کوچ خود میداد - و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود - بظاهر نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود - و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید \*

هر کرا تائید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیت ازلی درین هنگام ( که عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید ) بدست دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانائی را پای ارادت محکم تر شود - و کوه اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربانی و حرمت آسمانی بر درمت و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکمالگی خود را علی الخصوص دران هنگام ( که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند ) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روز سه ماهم آنکه والده ادهم خان ( که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود ) به میرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون نرزنه را زمان روان شدن بپای رمد پدر یا پدر گان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن نرزنه گرامی میزند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید - اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون ( که بمنزل سپند چشم زخم است ) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بصوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایام برای تبرک و تیرم

و مبلغ کلّی از تردی بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی پاداش اعمال خود رسید -  
 حاشا! اما آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردد از نزل پاداش  
 دام نهند هنوز گنجایش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار

مرانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکم از برگزیدگان ازل را بنگین  
 سلطنت برآریند و تارک دولت او را بتاج خلانت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن  
 همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند \*

و از غرائب مبشرات غیبی و تغاولات آسمانی ( که درینولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور  
 آمد ) آن بود که چون میرزا عسکری باردی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی  
 و مامع آنحضرت شاهنشاهی را بردوش عزت و کداز عافیت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا ( هر چند  
 روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهر خند آمد ) آنحضرت ( که دران هنگام  
 مجموعه کمالات سالخوردان جهان بودند ) باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند - و قبض خاطر  
 از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزندان کیست - با ما  
 چگونه شگفته شود - و بعد از زمانه انگشتین میرزا را ( که در گردن او همایل بود - و علامه  
 گلگون آن نمایان ) بطریق عادت اطفال ( نی نی بلکه بدستداری اقبال ) دست بجانب علامه  
 برده خواستند بگیرند - میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شناسان  
 محفل اینمعنی را تفاول بر سعادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی  
 آنحضرت شود - و از چشمه سار انصال الهی آب رفته بجوی آید - و از آنجا حضرت شاهنشاهی  
 موبد بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم  
 و یقطه سواطع بزرگی و فرمان روائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خداشناسی از  
 لایحه اطوار و آثار هویدا بود - در اثنای راه کوکبی بهادر ( که یکم از معتبران میرزا عسکری بود )  
 نزدیک کجاده حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دعوی بحضرت پادشاه  
 میرسانم - میر مذکور جواب گفت<sup>(۱)</sup> که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت<sup>(۲)</sup> در گذاشتن  
 بود - و نیز بیهک عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزیمت ملازمت آنحضرت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که فرزند ( ۳ ) نسخه [ ب ه ] د ( ۴ ) نسخه [ د ] که مصلحت •

بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده‌ایم - و راه دراز پیش گرفته - فتح آن عزیمت نمیکنیم - مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال ( که دافع آفات و رافع مخافات است ) سپرده - و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته - و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده - بر تومن همت زین دولت بهند - و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری ( که بازدیشه تباه نزدیک بمستنگ رمید ) میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را ( اگر داعیه رفتن داشته باشند ) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت مواری حضرت جهانبانی میر مذکور میرمد - و میخواهد که از جانب میرزا بیغامی چند ساخته بگذرانند - و باعث توقف شود - آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهی از متوجه ناشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو<sup>(۱)</sup> را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجائے رود - و حقیقت خبرکردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میرابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد .

کوتاه اندیشه ( که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامرادی و بے آزر می پیش میگیرد ) در معنی تیشه بر پای دولت خود میزنند - و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگردانند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - مبرغزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - ( یعنی حضرت شاهنشاهی ) مبر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک هتر میوه از راکخانه بمیرزا ببرند<sup>(۲)</sup> - من هم می‌آیم - و شب در خیمه خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب ( که از مرکز پادشاهی آورده بودند ) میدید - و می نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان باقرس مایب دریافته معروض داشته بود - نردای آئروز چاشنگاه میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردی معلی آمد - و بر در دولخانه حضرت جهانبانی نزول نموده جمیع مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیونا را بمردم خود حواله کرد - و بتندهار برد - و جمعی کثیر را بقین و شلجه هلاک ساخت -

که راحت میگوید - جایگزین این حدود بوده است - او را فرمودند که پیشتر میفرموده باش -  
و راه را حرکت - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانب تر<sup>(۲)</sup>ون برلاس (که یکی  
از ملازمان او بود) اشارت کرد که امپ خود را باز بده - او بعد از تعلل کار خود را  
بدرستی رسانده امپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در ملک ملازمان پادشاهی  
منسلک شده بود) برهنه‌نوی معادت از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچادر  
بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت  
جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیش  
تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که امپ چند فرستند - آن تذک چشمان  
فرسایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ایبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت  
حوار شده آنها را ادب کنند - و عزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض  
رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمی‌تابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدی  
حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند - القماس او مسموع آمده آنحضرت  
با معدودے از مخلصان جاسپار راه دشت پیش گرفتند - و اراده قندهار و کابل  
از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان نورد راه فراق  
گشتند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم  
فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حرمت الطاف الہی است - غبار آسید  
بر دامن اقبالش نمیزد<sup>(۳)</sup> - بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموکب عالی  
رسانند - این معادت مژدان گرم شذافته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی  
شده بود که شیر تیره‌تر از دل کافر نعمتان حق‌ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف  
عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اہباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیر انور  
قیح است - درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دوسه نویسنده خود در خیمه نشسته  
تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می‌بیند - لایق دولت آنست که تکیه بر عذابت  
الہی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت  
ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت  
از روی حساب و معاملہ این کنکاش را تحسین نمودند - اما از پاک طینتی و خیراندیشی

(۲) در [ بعضی نسخه ] برسون (۳) نسخه [ ۱ ] نمی‌نشیند (۴) در [ بعضی نسخه ] معامله دانی •

میرزا کامران بار تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب ( از اولاد شیخ پوران ) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند - حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرموده طلب فرمودند - او از بے سعادتیی حرمان شریف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند \*

چون موکب عالی بخدود شال ( که از قندهار قریب سه فرسخ است ) فرود فرمود جلال الدین بیگ ( که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگیر در انحدود داشت ) بزبان گبری کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمان پادشاهی را ( که پیشتر بهرحشمه رسیدند ) دستگیر کرده بردند - یک ازان در کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان ( که از قراین احوال دریافته - و از زبان آنجماعه شنیده بود ) آمده بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی کفر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای ملاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند - و بجانب مشنگ عنان عزیمت ملعطف فرمودند - پاینده محمد و یحیی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عمکری مصدر باین عبارت ( که برادر کم مهر بے ارادت معلوم نماید ) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - و دل دانای درمت نهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عمکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا درینصورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از مخفان خوش آمد خانه برانداز ( که بظاهر صوفی دارد - و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید ) گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند - صبح آنروز ( که شام ادبار او بود ) میرزا بخیل نامد متوجه مشنگ شد - یک دو کرده راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است - جی بهادر اوزبک ( که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود ) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرر آمد و شد کرده ام - میرزا جواب داد

( ۲ ) نسخه [ ح ] سی ( ۳ ) نسخه [ ح ط ] جایگیر ( ۴ ) نسخه [ ج ] مشنگ - و نسخه [ ح ] مشنگ

( ۵ ) نسخه [ ح ] یوچی بهادر - و در [ بعضی نسخه ] جیبی بهادر - و در [ بعضی ] جیبی بهادر \*

ماحب اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید - و در اغماص وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشنایی است - که در اندک فرصت دامن اقبال آنحضرت ( که غبار آلود حوادث بود ) بمر چشمه انصال شمت و شویافت - جمیع کافرنعمتان بسزای نیات و اعمال خود رحیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان ببری قهر الهی سوخته شد - و نشان همتی این بیدولتان از صفحه روزگار سترده گشت - چنانچه مصائب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جایجا بتوافقی ترتیب زمانی و تدریجی مکانی گزارش می یابد \*

و بالجمله ( چون حضرت جهانبانی جنت آشنایی را باطن قدیمی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار انسرده گشته بود - و از ولایت مذکوره عالی برخاسته ) بخاطر اقدس رمید که بحاکم تله صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا آمد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایندیی پیروده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهاد - و بارتقای مصاعد شوق و شغف هموار اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند - و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبه گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند - و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعث تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تله این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرضه داشت صلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا پرگشاده بود و نظرم دروین از میدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان ( که کار برایشان تنگ شده بود ) از مروده صلح کلاه نشاط برنلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه میوی توجه فرمودند - میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شایده بفرموده میرزا کامران و بدعملی خود انحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد - که بیایمردمی شقارت رفته دستگیر گذد - درین اثنا امیر الله دومت ( که از فضلی عصر بود - و چندگاه وکالت

والفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عقبت مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازیں نورپرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود منجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرونست - الحق آنچه از والد ماجد میرزا عزیز کوکه منقول شده عبرت بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن •

## توجه موبک حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از الحدود

### سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازل و مشیت الهی برین رفته که پادشاه ( که خلعت والی دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز سازند - و توایم مربر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و معزز گردانند ) بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انما پیش راه او می آرند - و فی الحقیقت آن نمود نیست بے بود - و عقده ایست عاقبت محمود - که کوتاه نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در آرند - و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دهنع عین الکمال می سازند - دولت مند را آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات می شمارد - و بیدولت خهران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرو می رود - و رجعت کواکب ( که مربر آرایان هفت اقلیم افلاک اند ) نمودار بخت ازیں حال - و تمثال نیست ازیں نقش - هر چند آفتاب عالم تاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست - که بر چشم جهانیان فرو رفته میشود - و منقصت بآن بارگاه عالی نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک میاء می نشاند - و نیز هدایت طلوع و غروب نذر اعظم راهبر بخت مشعل در دست - چه همان نصبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نصبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین صمت الترام و زوال نصف النهار است بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متیقن - و این تفاوت نصبت برائیان خاکی نژاد و ساکنان مشته گل مخیل است - و الا ذرره جلال او ازان مقدس تر است که اندیشه های ارباب نقص پیرامون آن توازدگشت - بذا بر این مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه و جمعی دیگر آزرده گی خاطر داشت - و ازین ا که  
 بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که  
 حضرت شاهزاده عالمیان غیر ازو بشیر دیگر میل نمیفرمایند ( بغایت دلنگ بود -  
 درین اثنا وقتی ( که کس آنجا حاضر نبود ) آنحضرت خلوت دیده منکلم شدند - و زبان کرامت بیان  
 خود بمسئلی خاطر محزون جلیجی انکه مسیح وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار  
 که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه تو نور شادمانی خواهد بخشید -  
 و زهار این راز را آشکارا نکند - و این امرار قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی - چه  
 حکمت های غیبی و مصلحت های کتی در ضمن این مذرج است - جلیجی انکه میگفت مرا  
 این نوید جان بخش عظیم در شکفت آورد - و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت -  
 و ازین رهگذر ( که کفایت چنان نور پروردی و حضانت چنان فیض گسترده به مشارکت و مذاذعت  
 دیگر از درگاه صمدیت حواله بمن شد ) انشراح خاطر یک بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز  
 ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی  
 قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و دولت دوجاهانی بمن روی آورد - و این  
 راز مرهم را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سرپر آرای ملک کشورگشایی گشته  
 روزی از عمره دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند - در آنجا مارے بغایت  
 بزرگ و مهیب در هر راه پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین  
 مرتبه اعجاز موعوی ظاهر ساخته به اندیشه ( که بخاطر خاطر رسانند ) بد بیضا نموده متوجه  
 مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند -  
 یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کولکناش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب  
 بمن آمده نقل کرد - در آن وقت آن راز مرهمه و سر مرپوشیده ( که خود دیده و شنیده بود )  
 بفرزند ارجمند خود در میان آورد - و گفت آنحضرت در صغر من آن اعجوبه را نموده بود - اگر در  
 کبر من این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قول را محلی - این  
 راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیارده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد \*  
 بلکه مدعیان بسخافت عقل من نصبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها  
 تلخ می نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن  
 مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانه خرد مالی بود - و این نمونه کلان سالی -  
 ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین امت هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه ببقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمیت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان ( که از گجرات می آمد ) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را ( که بصورت و چهره نموده داشت ) گرفت - بیرام خان از نیکذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زهار دمیست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع •      • مرا بگنهار و دست یار من گیر •

در میان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن سورت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان ( که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند ) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و از آنجا بولایت هردوار<sup>(۳)</sup> شتافت - و از آنجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رمیده سر بلند گشت •

### ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفه علم ایزدی ( که لوح محفوظ ازل و ابد امت ) چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائه را از افراد کائنات در جلوه کاه سورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهاد از مبادی سعادت ولادت آن جلیل القاد بوارق حالات و خوارق عادات از مطابق احوالش پرتو ظهور یابد - که هر یک از ان منتهی غیب باشد که بیابان بلند طنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده ( که هفت ماه تمام از ولادت معصود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند ) امر بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه ( که پرتو تابش صبح دولت داشت ) عفت قیاب جلیلی آن نوپا باغ قدس را غیر میداد -

( ۲ ) نسخه [ د ] نخواهد کرد ( ۳ ) نسخه [ ح ] ملوور ( ۴ ) نسخه [ د ] و بیابان •

چنانچه تفصیل آن طرازِ عنوانِ کلام شد - و چون این معموره بر کنار آبِ مند واقع شده و در کثرتِ حدایق و انهار و لطافتِ فواکه و اثمار در بلادِ سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندانکه در ظاهرِ قصبه درمیانِ بساتین طرحِ اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می یافتند - و شیخ تاج الدین لاری ( که از منظورانِ حضرتِ جهانبانی بود ) درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید - روزی شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاختِ ناحیه نامزد شده بودند - سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ معامله نمود - شیخ علی بیگ ثباتِ قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم ( که بساطِ بزمِ شیرمردان بود ) شگفته روی شربتِ شهادت آشامید - خاطرِ مقدسِ حضرتِ جهانبانی از واقعهٔ چنین مخلصه بغایت مجروح شد - و بعضی امورِ دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدودِ بکر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمم ساختند - در خلالِ این ایام هفتم محرم ( ۹۵۰ ) نهصد و پنجاه پیرام خان از حدودِ گجرات تنها خود را بپایهٔ مریدِ مقدس رسانیده مرهمی بر جراحتِ خاطرِ اشرف نهاد - و موجبِ انس و الفت گشت - و از غریب آنکه چون مشاوران به معسکرِ اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد - پیش از آنکه سعادتِ ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه پیادهٔ نصرت‌ترین متحیر ماندند که همانا از جنودِ غیبی است - و چون ظاهر شد که پیرام خان است غریب از ایستادگانِ مصافِ نصرت برخاست - و باعثِ مسرتِ خاطرِ حضرتِ جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود \*

و محمله از احوالِ پیرام خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جانسپاریها کرده منبل رویه افتاد - و بر ارجه متمرین ( که از زمیندارانِ معتبرِ آن مرزمین بود ) در قصبهٔ لکهنور<sup>(۱)</sup> التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرموده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه بار رسید - در اولِ مجلسِ شیرخان برخاسته دید - و در جلبِ خاطرِ مخنان فریبده گفت - و درمیانِ مخنان اظهار نمود که

( ۲ ) نسخه [ ۵۱ ] بشگفته روی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] چشید ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] پیرام خان  
( ۵ ) نسخه [ ج ] لکهنور \*

بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالی ( که عید آسمان و نوروز روزگار بود ) و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والی حضرت جهانبانی و بعضی مواضع دیگر ( که لیاقت طفرائی این منشور معادت و عذوائی این مثال اقبال داشت ) در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرابی سخن - و پدید آمدن معنی بران باعث - و المنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطناً بعد بطن<sup>(۲)</sup> بطریق اجمال گذارش می یابد - و تا می رود نقاب از چهره تفصیل می کشاید \*

القصة از آنجا ( که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود ) برای خاطر اصحاب اخلاص اراده تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را ( که وجود ملاطین مخصوص این معنی است ) در نظر دور بین آورده متوجه رایت مال دیر شدند - مالدیو دیومال ددمیرت قدر این دولت بیدار ( که بخواب نتوان دید ) نشناخته آنچنان ناگایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانمهاران بارگاه ملطنت متوجه مند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالی نزدیک بانحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جاپر را ( که ابا عن جد بجانبازی و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی عام امتیاز می افراشت ) با جمعی از دلیران و دلوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه زبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس داد جلالت داده در کم فرمتی هنگام آن جماعه متفرق و منهزم ساخت - تابشیر صبیح ظفر از مشرق تبغ و افق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصه عبرت شد - و صاحب قصبه چون مخیم موکب عالی گشت - و درین قصبه رفیع عتبه ورود هودج عزت حضرت مریم مکالی و مهد عظمی حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت ( که مولد اشرف بود ) بمعادت و اقبال اتفاق افتاد -

خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده ازلی را  
 برای انتظام احوال جهان و جهانیان برمسندِ رافت و مریدِ خلافت مریلند دارد •  
 چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیرِ مایب تمکن داشت و وقت ظهور  
 صاحب زمین و زمان نزدیک رمیده بود بملاحظه اختیارِ ساعت معادت آثار غره رجب ( ۹۴۹ )  
 نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریب مکانی را با بعضی از جانمپاران دران  
 حصارِ معادت احساس بجهاندارِ جان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند •

### رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی بحضرت

#### جهانبانی جنت آشیانی و تئمه سخن \*

درین هنگام ( که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدی بر روی  
 روزگار فراز ) شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی روی نمود - و در شب یکشنبه  
 پنجم رجب ( ۹۴۹ ) نهصد و چهل و نه آن نور پرورد الهی چنانچه ممت گذارش یافت از بطن  
 کمون بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد - و دل حضرت  
 جهانبانی ( که آبله زده کلفت بود ) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانه صورت نظام گیرد -  
 و تفرقه زار معنی بجمعیت گراید - نظارگیان قوت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظران ملک  
 صورت و معنی کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدر مهربان شود -  
 تمیز را دوست دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عطوفت را جوهر شناس  
 خرده بین ظهور کند - قدردانی را بازار رواج گیرد - صلح کل را میانجی دانش نواز  
 پیدا شود - ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد - *المنّة لله* که بر حسب امید شب دیبجور  
 تفرقه را محرّ جمعیّت ماطع شد - و شام اندوه را مبع شادمانی طلوع نمود - آرزوی  
 آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارتق ظلمت سوز و لامعه  
 گیتی افروز از آسمان قدس دران گل زمین پرده کشائی نمود مرده رسانی تیزرو برمانیدن این  
 نوید معادت شتافتند - و در اثنای راه ( که چشم دور بین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه  
 غیبی نگران بود ) ازین مرده جان بخش یکدل هزاردل شده سجدهات شکر پروردگار ( که در  
 خارماتان نامرادی گل مراد شگفاند - و در تهیدمتی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد ) بجای  
 آوردند - و درون و بیرون جشیر هادی ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضع و شریف و غنی و فقیر  
 و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بگامیابی انطاب

کعبه - و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بود ( از بے آبی در آزار باشد - شیران بیغ حقیقت پیش آمده دستبرد می نمودند - و آن گروه بے شکوه را شکست دادند - و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار نیض الحصار امرکوت گشتند - دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین ( که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبالیست ) شرف نزل ارزانی داشتند - حاکم قلعه ( که راناً پرحاد نام داشت ) قدوم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پهنیده بنقدیم رسانید •

و از برکات وجود مقسّ حضرت شاهنشاهی ( که حیرت افزای دیدوران زمانه گشت ) آنست که در هنگام سعادت بخش ( که حضرت مریم مکانی بآن یگانه کارخانه تکوین حامله بودند ) روزی ( که در چوله درآمده گرم رفتی بودند ) میل اقدس بانار شد - دران محرابی بے آب و دانه ( که نهان غله بدشواری بهم رسد ) متحصّان بارگاه مقدّس حیران مالدید که نگاه شخصی آنان پُر از جوار بغروختن آورد - چون او را در بارگاه مقدّس حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند نگاه از میان آنطرف انار کلان میراب پدید آمد - و موجب عسرت و انحصار گشت - و جهان در حیرت فرو رفته حمل بر کرامات نمودند - روزی چند دران مرزیمی دلگشا توقف اتّفاق افتاد - و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر [ که مال و منال و اسباب و اشیا را ( که همه بدولت ابدترین بهمرسانده بودند ) در چنین عسرت و عدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ میداشتند ] باتّفاق رأی امرکوت گیرانند - و آنحضرت از کمال مروت و نفوذ ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان رکاب نصرت اعنصام برداشته قحمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند - سبحان الله از یمین برکت ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی گردن ابنای زمانه و رتبه اهل روزگار چگونه در قید کمت ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار بادنی درجه اخلاص مشرف نبوده - و در مال ( که از برکات عنایت صاحب بهمرسانیده بودند ) در چنین وقت احتیاج خفت نمودند - و امروز محقران و دورایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانمباری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - نکیف

( ۲ ) نسخه [ د ] رام پرساد ( ۳ ) نسخه [ ب ] آن بود که - و نسخه [ ح ] آنکه ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ]

جواری ( ۵ ) نسخه [ د و ح ] سات ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] مقدس •

القصة چون دران هنگام جهان آریان نگارخانه تقدیر در آرایش<sup>(۱)</sup> کار دیگر بودند هرکس که پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد - و چون زراوندی این سپاه نامره بمحک تجربه رحید و غدر این نادرمت اندیشان در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بدانندیشان را گرفته نگذارند که بآردوی معنی پای جرأت نهاده دمت اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند - و اگر قابو باشد دستبرد می هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانپاران حقیقت کردار و مخدرات مرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علمی بیگ جلایر و ترمون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیدهای وفا کیش - و از طبقه اهل معادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت تباب حاضر بودند \*

چون موکب عالی از پهلودی گذشته بماتلمیر رحید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفع این مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرف دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی ربات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خدا داد و خرد مادر زاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفا یف را پیاده ساخته امپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علمی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تنگی درآمده بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رحیدند - و بتائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانپانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسل میر شدند - غرض جمادی الاولی جیسل میر مورد موکب عالی شد - درین منزل امرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) معادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیسل میر (که رای لوفکرن نام داشت) از بیدولتی در مقام بدمدیدی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهی (که محنت چول

شهادت - و بر مکنونات ضمیر و مطوّباتِ خاطر او اطلاع یافته معارفت نمود - و بعرضِ اقدس  
 رسانید که هر چند مقدماتِ اخلاص تمهید می‌دهد (۱) اما ظاهر آنست که پرتو صدق  
 نداشته باشد - چون رایتِ اقبال نزدیک بر لایتِ او رسید ملکای ناگوری ( که از معتمدانِ  
 مالدیو بود ) بعنوانِ سوداگری در اردوی معلی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی  
 خریداری در آمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانبانی فرمودند  
 که باین مشتریِ خاطر نشان کنید که امثالِ این جواهرِ گران بها بخردین بهم نمی‌رسد - یا  
 بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته باشد - یا بعنایتِ  
 پادشاهانِ والا میسر میشود - و بالجملة از آمدنِ این مزور اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافتِ محذر  
 تحمین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط ( که دام<sup>(۳)</sup> کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص  
 در هنگامِ فترت و تنگدستی ) رایملِ سونی را فرستادند که بمعارفتِ خود را بآنجا رساند -  
 و آنچه بفروغِ فراغت در یابد عرضه داشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود  
 اعلام نماید - اشارتِ وفاء و نفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم بگیرد - و علامتِ  
 خلاف و نفاق آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالی از قصبهٔ پهلودی<sup>(۴)</sup> ( که در  
 سی‌گروهیِ جوده‌پور که موطنِ مالدیو است ) دوسه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگی نزولِ اقبال  
 فرموده بود که قاصدِ رایملِ سونی رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت  
 کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این میده بختِ تیره روزگار  
 مکر و غدراست - و جمعی کثیر را بعنوانِ امتنّقبال تعیین کرده خیالاتِ باطل در سر دارد -  
 آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودی منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند  
 ( که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطهٔ اطلاع  
 بر بی‌امانیِ پناه و قلتِ لشکر از نیتِ اصلی برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیز  
 شیرخان و ملاحظهٔ احتیالی او یا بحسبِ تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت  
 و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید ) و جمعی<sup>(۵)</sup> اتفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهار  
 بندگی نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود •

( ۲ ) نسخه [ ج د و ] منویات ( ۳ ) نسخه [ ح ] طریقه ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] پهلودی ( ۵ )

در همگی نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است •

نامردمی مردم گرفته آمد و به اخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخوردی انبیا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواهند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند - و حلقه کعبه مراد و مررشته دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزالتی گزینند - و زاویه فراغت از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان برآسب و جهانیان پرفریب برگران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش ( که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عذاب رفاقت بودند ) باحاج و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در انصاف که درینولا سایه همای دولت بر مروریات مالدیو انداخته نفقه رامت کنند که بارها عراض عبودیت فرماده لاف بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پهنیده گردد - و بتدریج آنچه ممکن و مامول خاطر و دلخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرمادند - که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مملکت ندامت پیموده باشد - و از آئین شقارت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطف و نشان این بیت رقمزده کلک عنایت شده بود \*

• ای برخسار چو من چشم و چراغ دگران • موختم چند شوی مرهم داغ دگران •  
میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام طبعی طریق بیونانی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم ( ۹۴۹ ) نهمد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و از آنجا هژدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عذاب عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعه دیوراوول نزول ابدال فرمودند - و در بیستم حاجت واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد - و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کرهیی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دروینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میسرانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط ( که عنوان منشور دولت است ) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر ( که از هوغمندان سرآمد بود ) بحکم عالی پیش مالدیو

( ۲ ) نسخه [ ج ] تجرد و تفرد ( ۳ ) نسخه [ ز ] هدایت ( ۴ ) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] مرادق •

کجروی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان می‌رزی کوتاه‌بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را ( که بیرون فرستاده بود ) برگردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاد \*

چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر مر ناسازگار است و تلکی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه منامب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی‌قعدة بجانب بکرو لهری توجّه فرمودند - و در خلال این حال یک از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغی حاکم تنه گندم و هاله ( که از زمین‌داران دولتخواه بودند - و در کشتی بهمرحانیدن و غیر آن دولتخواهها بموجب عالی نموده بودند ) گرفته پیش حاکم تنه فرستاد - تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه توفیق این خدمت بقذل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایسته او و مد مثل آنها گذرانده همواره در مقام مدارا بودند - که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر فی‌الغور بدولت و اقبال هوار شدند - هاتم بیگ ( که از معتمدان خیراندیش میرزا بود ) ازین حرکت شذیع آگاهی یافته بسرعت خود را بدیرزا رسانید - و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مردت و شرم و آداب ادب و آزر از عالم برانقاد - چنین سبک‌بري کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست \* شعر \*

نیکو مثلی زد آن مپ‌دار \* گندازد کار خود نگهدار

بر پایه قدر خویش نه پای \* تا بر هر آسمان کنی جای

هر مرد که شغل خویش نگذاشت \* برخورد ز هر چه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بند لهری باز آورد - و درین اثنا جمعی گذار مثل قاص حسین سلطان راه به حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند \*

چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی ( که در ضمن هر نامرادی چندین احباب مراد سرافجام می‌یابد ) در دیار مند نقش مراد نشست و عیار جوهر

( که سرگروه آنها بود ) مقید ساختند - سخن باین سرزند داشته بشرح شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود \*

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لهری<sup>(۴)</sup> را جای اقامت خود ساخت - در مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر میرزا ریختند - و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمد علی قابوچی و شیردل ( که هر دو بمنعم خان قرابتی داشتند ) مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشیدند - بار میوم دلبرانیه از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبرد می نمودند که قریب صد چهارصد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ تغمیده بخون فامید این خونگرفتهای میراب شد - و آنچنان ترس فرنگرفت که دیگر اراده پیشدستی نکردند - و میرزا شاهحمید پیشتر از پیشتر داعیه فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد - و بابتزلی مهربان خود را پیش او فرستاد - که من پذیرشده ام - و غمخوار نی دارم - صبیحه خود را بتو نحبیب میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزی چند ( که از حیات مستعار من باقیصفت ) رایگان از دست نمیدهم - و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد - الغرض آن ماده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد - اگر دراز از صورت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد - و بر سخنان غرض آمیز غدراندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را مر ببلند میداشت - و چون حضرت جهانبانی عصرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند [ که خود را بر سر حاکم تنه ( که سر راه گرفته ) بزودی رساند - تا معصک اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید ] میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر<sup>(۵)</sup> نموده پیشخانه خود بیرون فرستاد - و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال می نمود - درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را ( که از نعل مشایخ ترکمندان بود - و آنحضرت او را یکی از مقربان خود ساخته بودند ) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته اند \*

\* مصراع \* کین ره که تو میروی بترکمان امت \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بهری - و نسخه [ د ] لهری ( ۳ ) نسخه [ ز ] بقدر ظاهر نموده ( ۴ ) نسخه

[ ج ] ملازمان - و نسخه [ د ] میر مالان - و نسخه [ ز ] میر پالان \*

شدند - بعد از پنج شش روز ازین صافحه عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت - آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند - که آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والی تته مدتی حرف آمدن درمیان داشت - چون سخن او از چراغ مدق بفرغ بود پرتو وقوع نمی یافت - تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آنحضرت را یادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غره جمادی الاخری ( ۹۴۸ ) نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایت خراب ( که بمیان عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رمیده بود ) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعه میهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف ناخندند - و مخالفان رو برگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندی ازین عیران بیشه مردانگی نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معنی ملحق گشتند - و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رحیده قلعه میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد - از امتداد محاصره و کم رمیدن غله بمعصر اقبال فرومایه های بعهده حقیقت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کلان را ( که گمان حقیقت بآنها برده میشد ) پلی میر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد فقیر علی بیگ و خواجه محبت علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا عثمانند - درین اثنا بمحاصر علیّه رحید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواستند که خود را بر کفاره کنند - آنحضرت از روی احتیاط ملعم خان را

( ۲ ) نسخه [ ح ] نمی یافت ( ۳ ) نسخه [ ز ] سهوان ( ۴ ) نسخه [ ح ] نرس بیگ ( ۵ ) نسخه

[ ح ] نزول اجلال فرماید ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] فقر علی .

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برهمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمساکِ مستقیمِ صواب آورد - میر بسعادت رفته میرزا را به سخنانِ سعادت آموز و مقدماتِ نصیحت آمیز از راهِ مخالفت باز آورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدین عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشه های نادرست باز داشت - و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جاسپاری ثابت قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ<sup>(۲)</sup> و موضعِ لوه گهر<sup>(۳)</sup> که حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند ( بار تعلق گیرد - روز چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعه بکر از رفتنِ میر واقف شده جمع را بر سر کشتی فرستادند - و بر میر تبریکان کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فانی بملکِ بقا پیوست - حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد - و تأسفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق ترجمان آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدمدنی یاران و دوستان ( که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود ) همه یکطرف و واقعه میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند عد - و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشنامی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدسِ حضرت جهانبانی خرد دروین و عقلِ حق شناس و دیعت نهاد دمتِ قدرت بود در چنین مواقع ( که لغزشگاه بزرگان دین و دولتست ) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گزیدند - و هرآینه در امثالِ این موانعِ دانش را ( که بسا مردم را پای مبر از جای میرود ) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطه هجومِ عوام و استیلائی طبیعت باین نزهتگاه نتواند رحیم جزع و فزع ( که شیوه داهندگانِ عالمِ صورتست ) گذاشته به تنگنای شکیبانی درآزد - لَه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اولِ حال قدری مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقلِ کامل بطرز ( که بالغ نظران خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته بند و میوه چین باغند ) بر موانعِ کونی خرمند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند - و بدیده حقایق بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

بدمت خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بمقوق مبتدل ماخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر<sup>(۴)</sup> و آنحدود تمین فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسربردند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیور<sup>(۵)</sup> او بحدود پاتر تهریف ارزانی داشتند - و بمقدم دولت افزا پایه سعادت او را بلند گردانیدند \*

چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال ( که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسی افزای کمال دنیا و عقبی صحت ) نزدیک رسید احباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت - که بغیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیدند انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دره اکلیل خفیه فیای صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خونریز آنجه و شریفترین زمانه در ( ۹۴۸ ) نهد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را ( که نروغ عفت و طهارت و نور مطلقیت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید ) بآئین پادشاهی و روش بزرگی در حباله عقد در آوردند - و جشن اقبال آرامند - و از گنجینه انعام نقدها بفرقی روزگار ریختند - دلها را بنمیم دولت مصرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عهودیت بجای آورد - و از انجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند - مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود - رفته رفته از بیدولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت رو داد - و پیوسته در خواطر میرزایان ( که همکاب و همعنان بودند ) اندیشه های صحت و فکرهای نادرست ( که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود ) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا ( که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود ) بتحریر ک قراچه خان ( که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت ) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید \*

چون این خبر بمصامع قدمیه آنحضرت رسید روز سه شنبه هجدهم جمادی الاولی ( ۹۴۸ ) نهد و چهل و هشت بمفرز میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند - و باعزاز تمام

( ۲ ) نسخه [ ج ] باند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] مرسلند ( ۴ ) نسخه [ ب ح ] قدوسیان ( ۵ ) نسخه

[ ح ] زمانیان ( ۶ ) نسخه [ ج دو ] بنمیم و دولت ( ۷ ) نسخه [ د ] و بتحریر \*

فرمودند - عمارات دلپذیر ( که در آنجا تعمیر یافته بود ) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بساطین و منازل بملازمان رکاب دولت تقهیم یافت - میرزا هندال چهار پنجم کرده گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری ( که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود ) ولایت بکر را دیران ساخته استحکام قلعه داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون امت که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکرافتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون مرکب همایون بقصبه لهری فریزول یافت منشور عالی بمطمان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آمانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه چپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین ملک خوردن پهنیده نیست - و بے رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را ( که از ملازمان معتمد بودند ) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستاده را بآداب دید - و شیخ میرک را ( که نقاره اولاد شیخ پوران بود - و جماعه ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند ) برسم رحالت با پیشکشی لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معالی فرستاد - و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت ناجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بحباری غله ممتاز است - مناصب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم چپاه دولت را فراغت خواهد بود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همشین آمده که آنحضرت باینحدود فزول اجال ارزانی داشته اند - و بمرور و تدریج دغدغهها را از خاطر زایل کرده بمساعت رکاببوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بمنزله بمطابوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهم آن سایر ممالک هندوستان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حسن بیگ ( ۳ ) نسخه [ ط ] ضعیف بالی ( ۴ ) نسخه [ ج ح ] دوران

( ۵ ) نسخه [ ب ] ارغونیان - و نسخه [ ح ] ارغونها •

و یادگار نام میرزا دروادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را ( که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود ) پیش میرزایان فرستادند - تا از مصنقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادت بخش خردانرا گفته میرزایان را با اعلام عتبه عتبه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و نوجو عظیم انغالان از دنبال می آمد - هر چند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان ( که اردوی والا باچه رسید ) امیر سید محمد باقر حسینی ( که دیباجه سادات و علمای عهد بود ) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت برفوت او تأسف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشاء اہمیت گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا ( که شیوہ بالغ نظران مقام تسلیم امت ) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاہ ( که از زمین داران و اعیان آن مرزمین بود ) مخیم سرادات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد بکارل و کوچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجہانی و علم و نقارہ امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگویی و فرستادن غلہ باردوی معلی امر فرمودند - بخشوی لنگاہ استقبال فرستاده نموده تسلیمات بجای آورد - و با احترام پیش آمد - اگرچه بخت یاربری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمان برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگران را مربراه کرد که از اقسام اجناس بمعمر والا آورده فروختند - و کشتی بمیارحمان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار نامر میرزا برسم ہرادی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان ( ۹۴۷ ) فہصد و چہل و ہفت ربات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را ( کہ انتسابے باین دودمان عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلی بود ) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند \*

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار مفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبہ لہری<sup>(۹۰)</sup> ( کہ در کنار دریای سند و ربروی بکر واقع شدہ امت ) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفیس نفیس خود در بانے ( کہ حوالی آب قصبہ در نزاہت و لطافت عدیل نداشت ) نزول اجل

( ۲ ) در [ اکثر نسخہ ] قدمہ دروادی طلب میزنند ( ۳ ) نسخہ [ اوج ] از افغانان ( ۴ ) نسخہ [ ز ]

لنگاہ ( ۵ ) نسخہ [ ۱ ] بیگ میرک بکارل ( ۶ ) نسخہ [ ۵ ] فروشد ( ۷ ) در [ بعضی نسخہ ] لومری \*

می آمد مشتمل بر مرغبات تحذیر کشمیر - و میرزا آن خطوط را بموقف عرف حضرت جهانبانی میرمانید - و خاطر اقدس را روز بروز بهر ملک دلگشای کشمیر شوق می افروزد - دریندو بموجب آن رخصت دادند که اولاً میرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرای کشمیر ( که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند ) آمده بینند مکندر توپچی با مردم خود ( که جایگیر در نزدیک آنحدود امت ) آمده ملحق شود - و چون بعقبه<sup>(۲)</sup> رسد<sup>(۳)</sup> امیر خواجه کلان بیگ ( که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی بود - و مجمل احوال او ایراد یافته ) خود را بکمک رساند - و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمصامع علیه رمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاندن محمود متوجه کابل شدند - و محمد سلطان میرزا و الف بیگ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان صیت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند - و در غره<sup>(۴)</sup> رجب ( ۹۴۷ ) نهمد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را ( که هم رفتن کشمیر مصمم بود ) میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قائم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه کلان بیگ ( که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشدایی قرار داده بود ) از خیالگوشت رفته بمیرزا کامران همراه شد - و مکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید - و در رجب ( ۹۴۷ ) نهمد و چهل و هفت ( که حضرت جهانبانی بعیمی میرزایان متوجه حدود سند شدند ) بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی بانغوا می بیگ میرک ( که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود ) راه مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضی عبداللہ با چندے از افغانان رسید - قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند - افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند - و عبداللہ تیره بخت ( که نغم چند از عمرش هنوز مانده بود ) بهفاعت میر بابا دوست از میامت نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان در تپه حیرت سرگردان بودند - هیچ نمیدانستند که چه کار کنند - و کجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همسجنی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را پی نبرده هایم و متحذیر میگشتند - و حضرت جهانبانی برای دشت متوجه بکر بودند - و بنخمن و قیاس راه میرفتند - آب نایاب - و غله هیچ جا نی - ببدرتة تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میزد - تا آنکه روزی آواز نقاره رسید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در دره کره می میرزا هندال

( ۲ ) نخته [ ح ] بقصه ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] رسند •

گرم دریافت - و از مزده بے اتفاقی از یکدل بهزار دل شد - و جواب او را موافق مَدعای میرزا گفت - و این بیدولت تحریر پیش آمدن مخالف نمود - و مقدمات خذلان درمیان آورد - شیرخان حبله سازه را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردن - میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید - و در آن روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوه اندیش خام طمع باز همان بے معادت را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطان پور رحیده حرف نادولتخواهی درمیان آورد - و شیرخان را برگزشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان ( که بقراولی بنواهی آب سلطان پور تعیین شده بود ) آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جنید بیگ برادرزاده من ( که بعیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود ) بشهادت رسید •

اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور ( که پایاب بود ) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند - و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه در آن هنگام ( که میرزا کامران بچنگ نام میرزا بقندهار شناسمت ) میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالف والی آنجا نموده بحیدر لاهور آمده بودند که بأشنائی میرزا حیدر لشکر از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآزند - و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدرد لاهور بدارالخانه آگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دارالخانه لشکر بباشلیقی بابا جوجک ( که از عمدهای میرزا کامران بود ) ترتیب داده فرستاد - که بدورقه امرای کشمیر ( که نام ایشان ذکر یانت ) رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند - بابا جوجک در رفتن مسامله نمود - تا آنکه قصه پر غصه گذر چومه ( که چشم زخم دولت ابد پیوند بود ) بر زبان عام افتاد - مشارالیه فصیح عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر ( راجوری در شعاب جبال بهر برده منتظر امر میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

( ۲ ) نسخه [ ط ] گریزه ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] جلیده بیگ ( ۴ ) نسخه [ د و ح ] تا کنار ( ۵ )

نسخه [ ح ] ابدال ماکزی و رمکی چک ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] جوسه ( ۷ ) نسخه [ اب ح ] نوشهر •

و بمامنه رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار نامر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد - مناصب آنست که بحدود<sup>(۱)</sup> بکر<sup>(۲)</sup> رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بدستگاه آید تخلص این ملک باحسن رجوه میسر خواهد شد - میرزا حیدر گفت مناصب آنست که تمام میرزایان از کوه مهرند تا کوه سارنگ دامنهای را مستحکم ساخته بنشینند - و من متعهدم که باندک تقوین در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنه محفوظتر ازان نیست - چهار ماه می باید که شیرخان برمد - و با گردونها و ضربزنهای که اعتضاد محاربه اومت بکوهستان نمیتواند رحید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند ( که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رانی برگشته در مقام صفا آید ) میرزا از سخن خود بر نمیگشت - و همگی همت او آنکه هر یک بطرف ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشه های نادرمت فرو رفته بود - و سخنان اقبال بخش هوش انرا او را بیدار نمی ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بفرمان ساعت معهود می برایم - و از یکدلی و یکرنگی به پیگار مخالف کمر همت می بندیم - و از راه باطن احساس مخالفت را امتوارتر می ساخت - تا آنکه از خیرگی و تیره رانی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه داد استحکام دهد - و پیمان محبت باو بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخار بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم<sup>(۳)</sup> پیش نمی نهاد - و این قضیه را از مساعدات<sup>(۴)</sup> بخت خود میشناخت - و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبدا کار من بهتر افتد - و از جمعیتی که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس داشت - درین اثنا صدر پُرغدر ( که با دنات<sup>(۵)</sup> فطرت شرارت جبلت داشت ) رسید - شیرخان ( که مدار<sup>(۶)</sup> رشد او بر روبا بازی بود ) صدر را

( ۲ ) نسخه [ ح ] بکر ( ۳ ) در [ چند نسخه ] محکم ( ۴ ) نسخه [ ط ] قد مجرات ( ۵ ) نسخه [ ز ] مساعدت •

خواجہ غازی ( کہ دران ایام دیوان میرزا کامران بود ) منزل گرفت - و منعاقب آن میرزا مسکری از سبیل رسید - و در خانہ امیر واپی بیگ نشست - و درینولا دولتمند سعادت مندش شمس الدین محمد (۱) که برکنار دریا دست داده بود ( آمد - و بنوازشهای خسروانہ سربانندی یافت - و در غرق ربیع الاول ( ۹۴۷ ) نهمصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمر صدق بر میان همت نمی بستند - و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش میکردند - و بر اتفاق و یکجہتی عہد و پیمان می بستند - و اکابر و معارف را برین گواہ می گرفتند - و اکثر اوقات خواجہ خاوند محمود برادر خواجہ عبدالحق و میرابوالبقا داخل کنکاش میبودند - تا آنکہ روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شدہ بر اتفاق و یکجہتی تذکرہ نوشتند - و تمام اہالی و اعیان گواہی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند \*

و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در ہر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوہر بیان گذشت کہ وخامت عاقبت طایفہ ( کہ از جادہ قدیم اتفاق عدول کردہ اند ) بر ہمگان روشن است - علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زدہ ہجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان درانی مستقل و سامانے موفور از بے اتفاقی برادران ملک خراسان ( کہ چندین سال بمیامن معدلت مرکز امتیث بود ) در اندک فرصتے مورد چندین حوادث گشتہ بشاہی بیگ انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا ( کہ بروم رفت ) اثرے نماند - و ہمہ فرزندان میرزا بالہنتہ و افواہ خواص و عوام مطعون و ملام شدد - و حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی ہندوستانے بدین وسعت را بچہ مشقت گرفتہ اند - اگر از بے اتفاقی شمایان از حیطہ تصرف برآمدہ بدست چندین ناکمان درآید دانایان شمارا چہ گویند - اکثرون درین باب سر بجیب تعذر نیک فرو باید برد - و از گردبان غیرت بیرون باید آدرہ - تا در میان خلائق سربانندی حاصل آید - و موجب گردآوری رضای ایزدی گردد - ہر یک از ارباب عہد و پیمان و اصحاب مواظب و ایہان چندین عہد<sup>(۲)</sup> قریب را فراموش کردہ بدقتضای ہوا و ہوس خود حرف سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من میبرد آنست کہ پادشاہ و ہمہ میرزایان جریدہ روزی چند در جبال بسربرند - و اہل و عیال تمام مردم را من برداشدہ بکبل ببرم -

چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند - حقیقت این معامله چون بعرض معالی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقاوت پیشه دستبرد می نمایند - و تادیب کنند - قریب سی هزار کس از موار و پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصر میرزا قسمتی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبه نمی شوید - و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آنجماعت شدند - جنگ عظیم در پیوست - و جمعی کثیر از کواران بی معادلت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری ( که شکایت فاک آمده بود ) معائب شد - و از اینجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده با گروه نزول اجلال فرمودند - اطراف ممالک برهم خورده بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبح دیگر بمنزل قدوة الکابر میر رفیع ( که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود ) تشریف برده مشورت فرمودند - آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داری و سعادت یابری کند و در مقام تلانی و تدارک در آمده کمر نیکو خدمتی بربندد هر آینه رخنه فتنه بحده می گردد - باین عزیمت صایب از اینجا متوجه لاهور شدند - میرزا عسکری بسبیل شنافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هفدهم محرم این سال قائم حسین سلطان بموافقت بیگ میرک در محنت دهلی سعادت رکاب بوس دریافت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم شهر مذکور از اینجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهنک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اندکس در یافتند - و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند - اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بختند - و ابواب شقاوت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانه اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسپهرند رسید - و در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه مکمل حیات بر بست - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب مرای دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی ( که دلگشایترین منازل لاهور بود ) بدولت فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

( ۲ ) نسخه [ ح ] و تنبیه و تادیب ( ۳ ) نسخه [ ه ] و ادی ( ۴ ) نسخه [ ح ] رفته بدولت فرود آمدند \*

و بسط و قبض ) میگردانند تا مرتبه والای هر روزی را شایسته شود - و برخی از تیزروان  
 عرصه شهود بمرانند که غرض ازین ابتدا آنست که مشیت الهی بران رفته که هرگاه معادتمند  
 را عطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه  
 آنوقت مورد محبت و مصرفِ فتن میخانند - و گردِ نقص بر اذیال جاه و جلال او می نشانند -  
 تا چون بر درجه کمال و ذرره قصوی متصاعد شود خالی این نقطه سپند عین الکمال او گردد -  
 و روشن تر بیان کنم که چون آوانِ ظهورِ نورِ اقدس از مظاهر انبی و مطالع بشری ( که طینت  
 قدسی زینت حضرت آلقوا حامل آن گشته بود - و در مکمل بطون و ظهور افراد متنوع  
 جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد ) بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت  
 شرف تربیت می یافت و اکنون [ که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور ( که وجود اقدس  
 حضرت شاهنشاهیست ) قریب شد ] قضیه نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته  
 جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد - اکنون از پرده کشائی باز آمده بحر سخن می آید \*  
 و بالجمله چون شکسته که درستی جهان را آغاز احاس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ  
 ( که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد ) آسرا بے جنگ روگردانیده شتافتند - و جزای کافر نعمتی  
 و حق ناشناهی یافته غریقی گردابِ ناکامی شدند - و مقامین حیات خود را بمقامات نادرستی  
 بموجب خیز فنا دادند - و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور  
 فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود  
 راه برآمد میسر نمیشد - یکم از مپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسیده دست مقدس  
 آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستگیری معاد جاردانی بخت و دولت بخود  
 کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رحانید که نام من شمس الدین محمد  
 و مولد من غزنوی است - از ملازمان میرزا کامران - آنحضرت او را بفوازه های خسروانه  
 امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیک از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را  
 در ملک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت - و باین نیت اسب خود را پیش کشید -  
 و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت - حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دارالخلافه  
 آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند  
 اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بردم پادشاهی بخته در مقام بے هنجاری درآمدند -

میدان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چیدقشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جوافغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمجروحی حمله افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند - هر چند حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت جلالت و حدت شجاعت کجا می گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نینزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و در ترقه و مردانگی دادند - اما برادران برادری بجای نیاروردند - و اسرا قدم رموخ در دایره ثبات نگاه نداشته از خامت تفصیرات خود ذاهل شدند - و چشم زخمی چندین بوی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی ( که بدیده حقیقت بینا و بمشاهده اسرار توانا بودند ) با چندین لشکر بسیار کم پرتفاق تهمی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر غیر عبور کرده باشد که بیدارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمنک حیات را بهرمغزل فدا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بقتاق در ساختن و نزد رت و بدل بحریفان کجهاز باختن - از آنکه که باین بآبرویان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اینمعنی بغایت ظهور داشت - بعضی از دولتموالهان بکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و الا در عالم تحقیق برآورده ایند جهان آرامت \*

چون صعود کوکبه الجاد و علو طنطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهی از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تدبیه احرار است - نه از قسم پاداش کردار - چنانچه نزد حکامی سلف مقرر است که حوادث روزگار نهایت بخواص بمنزل صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنکار - طایفه از روشنضمیران پاک سیرت را مظنه آنکه این سانحه نقش تربیت است - چون کارندان کارگاه تقدیر مستعد را بپای بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیة ( از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیاری از مردم طریقِ هرام‌نمکی میرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضای گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت - تا هر صورتی که از پرده غیب چهره‌گشای باشد جلوه ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت ( که سده راه رفتن مردم نمایند ) پل بخته عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده اربابای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچله‌ها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل مرطان شد - و موسم باران در رسید - و محاب چون فیلان محبت بجوش و خروش درآمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین ( که مضرب غیام عالی بود ) از آب باران لبالب شد - ناچار رضای بلند ( که از آمیب و گزند آب و گل محفوظ باشد ) طلب کردند - تا مراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساخت کشند - و قرار یافت که صباح ( که روز عاشورا است ) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند - دهم محرم سنه ( ۹۴۷ ) نهم و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمدخان روسی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد روسی و حسن خلغات ( که سرکارداران توپخانه بودند ) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند - و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا همدان را پیش قول جای مقرر شد - و میرزا عسکری برانغار را مرکب - و یادگار ناصر میرزا جرانغار را انتظام داد \*

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود ( که یمین من به شمار آنحضرت اقترا و اتصال داشت ) جای داده بودند - و از بنده تا حد جرانغار قول بیعت و هفت امرای توفدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد - و جوق ( که در کمیت بیشتر بودند ) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق مغرجه لشکر شدند - جلال خان و مرمرست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا همدان آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حمین جلوانی و جماعه کرانی مواجهه یادگار ناصر میرزا و قلم حمین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند - اول جنگ

اندک متوجه بمباری از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود  
 قوت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان  
 با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عبور  
 از آب فرمودند - و در اندک زمانی برگذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یگمچولان  
 تیزچلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بے زمین حوار شده  
 بآب زدند - و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون  
 نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منہزم ساختند -  
 و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موکبی مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک  
 پل رسیدند افغانان فیل گردباز فامی را ( که در جنگ چوسه<sup>(۲)</sup> بجانب نوچ<sup>(۳)</sup> عدو مانده بود )  
 بشکستن پل مردادند - آن فیل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آذرا  
 درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را  
 خورده ساخت - و لشکر غنیم ( که زور آورده بود ) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد  
 شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرنده بقنوج روان شوند -  
 بملاحظه و تاقی کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے  
 از توخانه پادشاهی سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از قلاطم امواج قهر  
 زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان  
 میرزا و پسران آغ میرزا و شاه میرزا ( که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی  
 میشود - و نبیره دخترش سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی منانی  
 فردوس مکانی سرزند بودند - و بعد از شفقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی  
 جغت آغبانی مخالفها بظهور آوردند - چنانچه ایمانے برین معنی گذارش یافت ) چون سدیو  
 باطل را رونق و بهان باشد و سدیوکار با ولی نعمت کامروا نه کار ناماخته باز بعنبت علیہ  
 حضرت جهانبانی آمده مجدۃ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروت و نفوت  
 گناهان کرده ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در حریف  
 اصلی این فاحشاسان بدنهاده بودند باز از بیدولتی و کم فرستی در چنین وقتی  
 اختیار فرار نموده پلی از دایره قرار و امطار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

مردم پادشاهی را بدراهی دایه همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان ( که خاله‌زاده حضرت گیتی‌متانی فردوس‌مکانی بود - و همراه میرزا کامران بدارالخلافت آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریاخته بود - و بغول‌شاهی فراوان ممتاز گشته ) میرزا کامران بیمار می‌خورد و بهانه مانده او را به‌مراهی خود معی کرد - میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عطرخواهی شد - و از بے‌فکری حرف رخصت درمیان آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی‌السویه است - و اگر اوداد و اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش ناسوس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر مر غنیم می‌رویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می‌نماید تو طبیب نیستی - و دارو شناس نه که همراه روی - و آنکه میرزا لهور را مامن تصور کرده خیال فاحش است چه از بازپس ماندن ازین پورش اگر امری مانع شود کنج ملکیت در هندوستان فیتوان یافت - و نیز امر از دو شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاناً بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لهور محال خواهد بود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را از دست داده از راه خوشامد درآمده است - (احمال میرزا حیدر بدلالی بغصب بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفعت موکب عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را بباغلیقی میرزا عبداللّه مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت نیافت •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیا از دارالخلافت

آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از

محاربت و سوانح عبرت‌افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگاهان به ابع طراز نگارخانه تقدیر دو نقش و نگار طرح دیگری اگر اکنون کار بر مران نشود جای تکرار است نه مقلم حکایت - و لهذا این جهان‌آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت - و جمعیت را متفرق ساخت - و آنحضرت بالشرع

دراز ساخت - و قطب خان ( که پسرِ خردِ او بود ) با جمعی کثیر از اربابان بر سرِ کالپی و آثاره  
فتنه‌ساز گشت \*

چون این خبر بمجامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک ( که  
آنحدود بجایگیر ایشان مقرر بود ) و اسکندر سلطان ( که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی  
محالِ کالپی قیام داشت ) بر سرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکه دلاوری در برابرِ آن  
روبه‌صفقانِ حیل‌گر درآمده جنبِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبی فتح روی داد - و قطب خان  
در میدانِ جنگ کشته شد - و حضرت جهانبانی مدتی در دارالخلافت آگره بسرانجام میاه  
نصرت‌قرین و گردآزینی دل‌های پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال  
داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهره‌ی صفا بهیچوجه  
روی نمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفای در آئینه روزگارِ او بهیچ  
روی پدید نیامد - و در چنین مهمِ عالی ( که باوجودِ خلافِ باطن اتفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش  
بود ) در چنین هنگامی ( که با چندین استعدادِ قریب بیست هزار کس خوب با او بود - و از دولتِ  
تفضل و احسانِ حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال‌رویه و تا حدِ ممانه جنوب‌رویه در حیطه  
تصرف داشت ) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولیِ نعمتِ خود متعذر و مقصر ظاهر شده  
تعارض نمود - و بمقتضای انراطِ غفلت و تقریطِ فکر ازین خدمتِ گرامی تخلف و تقاعد ورزید -  
ایزد تعالی درین کارگاهِ مکانات نتایجِ کردارِ پرو عاید ساخت - چنانچه در صدرِ حیات سزای  
اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود  
گذاشت باید - و چون بزبانِ خود فال بد زده بود حالِ او نیز چنان شد \*

\* چو اختر میگذشت آن فال شد رامت \*

بیماری چند مزمن پیشِ او آمد - و از بختِ برگشتگی بر تذبذباتِ غیبی متنبه نگشته بر  
مملکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اولاً خواجه کلان بیگ را با جمعی  
کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و دیال و خمران را  
( که جلبِ مضرّتِ درمت و جذبِ منفعتِ دشمن باشد ) باعث و بانی گشت - هرچند حضرت  
جهانبانی فرمودند ( که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهی نمیشود و اینچنین قابوئی از دست  
میدهی مردمِ خود را همراه کن ) میرزا برعکس خواهشِ آنحضرت همگی درین اندیشه که

نژ امرا و افاضل غریقی بحر فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا کامران باستانبوس عالی سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والد ماجده او شرمندہ و صرافگندہ از الور آمدہ ملازمست نمود - و آنحضرت بمقتضای مراسم ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات او را ببرداری او نیاردند - و بتفقدات بے پایان ( کہ از اندازہ بشری زیاده باشد ) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیری امرے سرنوشت بظہور آمدہ هموارہ در تدارک این امر میبودند - و در سرانجام آلات و ادوات تقنی اشتغال داشتند - از اطراف مملکت امرا و سپاہیان باہتمام عتبه علیہ مشرف میشدند - درین اثنا سقایی پاک سرشت بامید وعدہ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جهانبانی ( کہ تاجدہ و تختبخش ملک مروت و احسان بودند ) چون مقامی ببینوا را از دور دیدند فی الحال خمر و عید خود را بر سر پر و فا جای دادند - و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راہ خالی ساخته مقام را بموجب وعدہ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتختنشین ملک نیمروز برابر ساختند - و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را ( کہ ظرنش گنجایش آن نداشت ) مستثنی ساخته بحکم رانی پایہ امتیاز او را بلندی بخشیدند - و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چہرہ احوال او و قبیلہ او برداشتند - و ہر حکمی ( کہ دران جاوس بر اورنگ شاهی از سقا ظہور یافت ) بامضا مقتدر گشت - میرزا کامران از ظہور چنین علو ہمت چین شکایت بر جبین حکایت ظاہر ساخت - و خاطر آزارجوی را بہانہ ہدید آمد •

بعد ازین قضیہ از رو بہ بازی شیر خان قصد بلگالہ کرد - و تا حدود بہار آمدہ متوقف شد - و جلال خان را با جمعی پریشان بر مر بلگالہ تعین کرد - و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست - و او داد جلالت دادہ عرصہ نبرد را بقدم شجاعت پیمود - اما از انجا ( کہ مشیت الہی و حکمت ازلی نقشبند صورت دیگر بود ) تمامی امرای بلگالہ در دفع فتنہ اتفاق شایعہ نمودند - و فراغت دوست بودہ درین جنگ فراہم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکہ نتوانست قدم ثبات افشرد - روی گردانیدہ بزمینداران پناہ آورد - و بعہد و پیمان نادرمت برآمد - و او و جمعی کثیر بصحرای نیہمتی شتافتند - شیر خان خاطر از بلگالہ فراہم آوردہ بحدود جونپور آمدہ شورافزا شد - و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآوردہ دست فتنہ

چون امری میخواستند که ظاهر شود بقدر بی پروائی بارکن کار آگاهی ملحق میگردد - و ازین مذهب در شرایط نگاهبانی تباری عظیم راه می یابد - تا شیع ( که یاتیش محمد زمان میرزا بود ) ازو غفلت تمام واقع شد - آن ربه باز ( که فرصت را در کمین بود ) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن امب و مجال جیبه پوشیدن نداشت - حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیدران نقش کارگاه تقدیر شدند - سر رشته تدبیر از دست رفته بود - در وقت سواری بابا جلاور و تردی بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زرد رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند - آن دو و ناکیش غیرت اندیش بر در سرپرده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سرپرده عصمت توفیق جان نثاری یافت - وقت بغایت تنگ شده بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و از آنجا ( که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مال بود ) ساعت حریم حرم عفت را عوامف خیال بداندیشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بدور باش حاجبان غیرت حرمت پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود - و خیال فامد در ضمیر آن تیره درونان راه زیافت - و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روانه ساخت \*

و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را حواره چون نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوئند مقارن این حال ( چون نگهداشت ایزدی حانظ احوال آنحضرت بود ) مقائمه خضر راه ایشان گشت - و بدست یاری شادویی او ازین گرداب فتنه بماحل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجای آورده بار وعده فرمودند که چون بملاست بر تخت سلطنت نشینم تا نیدروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصه پر غصه در نهم صفر ( ۹۴۶ ) نهم و چهل و شش بر ماحل آب گنگ برگذر چومه از مکین تقدیر پرده گشا گشت - میرزا محمد زمان و مولانا محمد یرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تنوی و بهیاره

( ۲ ) نسخه [ ب ] چلته ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] عزت ( ۴ ) نسخه [ ح ] میشدند ( ۵ ) نسخه

[ ز ] جوسه ( ۶ ) نسخه [ ب ] شیر علی - و نسخه [ ح ] پیر علی \*

امت [ روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال بقدم اجتماع پیمودن از پیشگاه مصلحت دور امت - و یقین دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود ] آنحضرت بر تو التفات برین سخنان ننهادخته از آب گنگی رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند

واید دانست که رسمیت قدیم و قاعده مستمر که چون کارا کهان ملک تقدیر ایزدی بقدر گرانمایه بود بمقرر مازند پیشتر ازان باولای فاکمی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن کوهر یکتا را از جا ببرد - و یثداوک آن هم پرداخته کار باعبدال آرد - بنابراین چون ظهور کوسب روشنی افزای جهانیان ( که از جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دوان را نموده بدولت انتظار مفرراز گردانیده بود ) نزد ملک رسید هرایزه اگر پیشتر ازان نامرادمی چند بظاهر روی نه اید چهره تاامل خودپروان دروین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکره چنین که عالی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره را می ناخسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابراین برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موصی عالی واقع شد - و در موضع بهیه (۲) از مضامین بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا میاه آبی امت کیناس نام - در میان دولشکر واقع شد - موصی عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هر چند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قزولان طرفین جنگی ( که دمت میداد ) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود - و افغانان از هر طرف بقتل می رسیدند - تا آنکه مدت تقابل و قتال بامتداد کشید - و برادران گرامی ( که هر یک گهایش اقلیم را بهس بود ) از کوتاه بینی اندیشه های دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بمعادیت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت در چنین وقت معامد روزگار دولت ایشان نهد - هر چند مناشیر نصیحت می آمده نقش آن الواح الهی در خمایر لای آهین دوان صورت نمی بست - و شیرخان از روی رویابازی گاه کسان معتبر بدرگاه معالی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشه فاحه جنگ را در عرصه خیال جولان میداد - تا آنکه بفروید و فحون جمع از پیاده و مردم زبون را با امباب آتشبازی رو بر گذاشته خود در منزل عقب رفته نشسته - و عاکر پادشاهی ( که پیوسته نصرت ایشانرا بود ) از مقدمت مکرانزای آن حمله اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

( ۲ ) نسخه [ ح ] قاجولی ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] پیوه - و نسخه [ ز ] میوه ( ۴ ) نسخه [ ب ] کین -

و نسخه [ ح ] کیناس \*

( که اعتماد را شاید ) بمعصک اقبال نمیرمید - و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربان بمطاعت عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس (مانند - چه نقش چنان نشسته بود که حرف ناملازم مذکور مجلس قدمی سرعت نشود - رفته رفته چون حقیقت فائده هندوستان بومیلد دولتخواهان حقیقی ( که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند ) معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدرات و اقبال ارکان خلافت<sup>(۲)</sup> را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر میلاد بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبوده بمقتضای صلاح رقت مراجعت را از لوازم پاس درات دیدند - تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ میفرمودند - آن بیدولت ورش کهنه عمل باطل اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره رانی و هیبه بختی فرار نموده پیش میرزا همدال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاضدت او گذاشتند - و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند •

شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافت آگره شنود از جرنپور دست بازداشته متوجه رهناس شد - و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه چهارکهند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دارالخلافت شوند و قابو باشد از عقب در آید - و قصد شبخون کند - چون موکب رالی حضرت جهانبانی<sup>(۳)</sup> بترهت رسید شیرخان کمی لشکر و بفرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید - و هیچکس را مجال آن نمیشد که از زیرنگساز غنیم واقف شود - ابن علی قرارل بیگی رفته خبر مشخص آورد - و بومیلد میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید - اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسید شیرخان و نزدیک شدن او بمعصک اقبال شعله افروز نایب غضب پادشاهی شد از کمال سطوت و قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد که در چنین وقتی [ که بے حامانی عساکر اقبال ( که بادپایان گیتی نورد چندین مسافت بعیده را پای در گل پیموده اند ) در اعلی مرتبه

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] سلطنت ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بنرون •

تو خرد سالی - و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه موافق گم کرده - کمر بر  
هلاک خود بسته - محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشید - در باره من چرا توقف دارید -  
میرزا او را اتمالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیه ناگوار  
شنیده از حدود گالپی برای گوالیار ایلغار کردند ، و خود را بدارالملک دهلی رسانده در  
استحکام مبنای شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور ( که نزدیک فیروزآباد  
است ) رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید - میرزا  
و امرا کنگاش کرده بتصرف دهلی متوجه شدند - اکثری از جایگزینان خرد از اطراف و نواحی  
آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند - یادگار ناصر میرزا و میر  
فقر علی در قلعه داری کمر همت بستند - و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجه در  
دفع فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجه شد - چون بحدود قصبه منبیت رسید<sup>(۲)</sup>  
میرزا هندال کار نامه اخذ بحدود دارالخلافه آگره شناسست - میرزا کامران چون قریب بدیله رسید  
میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش  
داشت - میر فقر علی بمقدمت هوش افزا میرزا کامران را با آگره روانه مباحثت - میرزا هندال  
در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران با آگره آمده از عصمت قباب دلداری آغاچه  
بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی هراتی دانش  
میرزا هندال را از لور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا باتین  
لایق پیش آمد - و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان  
و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند - اما چون سعادت رهنمون  
این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند \*

الحاصل چون بمیان تأییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد  
و پای تخت آن ولایت مستقر موب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جایگزینان  
خود یانند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند -  
و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند - و فتنه انگیزان ملک ( که همیشه  
مستجاب باد عالم ازان قسم بیباکان خالی نباشد ) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید  
که فتنه غفوده مرکزین فرورشته را بالا کند - اختلال در مبنای احتیاط راهبانست - چنانچه خبری

( ۲ ) نسخه [ د ] بصوب - و نسخه [ ز ] بطرف ( ۳ ) نسخه [ د ] منون پت .

پادشاهی بود) از بنگاه رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اماس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام ( که امرا اندیشه‌های نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جاده قوم بلغزانند ) ناکاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیده و دلخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امرا شد - و مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امرا فرستاد - امرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را ( که فرستاده پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند ) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخفته مصمم شد - و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستان ( که نزدیک بانج پادشاهی بود ) فرمود که گردن زدند - و امرای مخدول العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نهم و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هر چند عصمت مآب دلدار آغاچه بیگم والدۀ ماجده میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرانید \*

باد است نصیحت کسان در گوش \* اما بادیکه آتش تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدۀ خود رفت آن عصمت قباب جامۀ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید - آن عصمت قباب از روی دربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم -

می بود - جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس ابلغار کرده رسید - و یوسف بیگ سیاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد - هرچند همراهان کثرت مخالفان و قتل خود را گفتند فایده نداشت - و در نواحی جونپور مردانه شربت و آب حین در کشید - مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند - و بابابیک جلایر در نگاهیانی داد مردانگی و گردانی داد - و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت - و عریض متواتر نیز بدرگاه معالی ارحال داشت - میر فقرعلی از دهلی بدارالخلافه آگره آمد - و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گذرانید - و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنج امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رحاند - و از آنجا میر فقرعلی رخصت گرفته بحدود کالپی رخت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد - و در حدود آگره میرزایان باهم اتفاق کرده بیشتر روانه شوند - و مقارن اینحال خسرو بیگ کولکناش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد ( که او را در قنوج گذاشته بودند ) آمدند - و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت - و امتداعی احتمالت ایشان نمود - میرزا هندال نوشته های التفات مصحوب محمد غازی توغبائی ( که از معتمدان میرزا بود ) فرستاد - و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی نیز نوشته روان ساخت - و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بگول ( که در مواجب زاهد بیگ بود ) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شنافت - کوتاه اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم - اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرمانیم - و گرنه پیش میرزا کامران میرویم - و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ما ست - محمد غازی توغبائی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید - و گفت که یکی از دو کار ناچار است - یا خطبه بنام خود باید خواند - و امرا را طلب داشته نواخت - یا ببهانه امرا را گرفته مقید کرد - میرزا هندال ( که پیوسته مرش بهودای محال میخارید ) این معنی را از معتمدات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیال تباہ را بیشتر استحکام داد \* چون تفرقه بنارس و جونپور و آنحدود بمصامع علیّه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهاول را ( که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف

( ۲ ) نسخه [ ح ] فقیر علی ( ۳ ) نسخه [ ح ] میرزا نظیر ( ۴ ) نسخه [ ج ] بهول - و نسخه [ زح ] بهول

شده بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازه خود رفته بسلامان لایق ازان طرف بنگاله درآید - و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ کوچ متوجه بنگاله شدند - و بتأییدات الهی در سال (۹۴۵) نهد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر اعیان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه چهار کهند بحدود رهناس آمد - و پروانه بازی قلعه رهناس را متصرف شد \*

### گرفتن شیرخان قلعه رهناس را

و مجمل ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهناس (که قلعه ایست در غایت محکم و نهایت استحکام) رسید براجه چندامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیداد داد - و طرح یکجتهی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده ام - میخواهم که مردمی بجای آری - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بصد زبان چاپلوسی و زیرنگسازی راجه ماده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنائی ششصد دوی سرانجام داد - و در هر دوی دو جوان مستح را در آورد - و باطراف دوی کنیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریا فتنه اسباب بپروائی را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشه های تباہ بخود راه داده بے رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد - هر چند مفاشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزی چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خاوتخانه دماغ بے فزایدی مودای ملطفت می بخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کشت - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد - و میر فضل<sup>۵</sup>ی حاکم آنجا را کشت - و از آنجا روانه جونپور شد - جونپور را بابایک جلابر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیومنه اطراف و جوانب بقراولی میرفت - و طالبگار نبرد و پیگار

( ۲ ) نسخه [ ح ] به بنگاله ( ۳ ) نسخه [ ز ] عشرت ( ۴ ) نسخه [ ه ] شمرده ( ۵ ) نسخه [ ح ] فضلعلی \*

هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث امتیصال او به دولت خواهد بود - آنحضرت بجهت فکاهداشت خاطر آن مقرر شده و صورت معقولیت کدکشی از حکم بر نهضت رایات جهانگشای فرمودند - در بهار گلپور لکهر را دوجا ساختند - میرزا همدال را با پنج شش هزار کس از آب گذراندند که از آنطرف آب می‌رفته باشد - چون صاحب منگیر معسکر اتبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیر خان ( که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود ) با خواص خان و بر مزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه گدھی را ( که بر مثابه دروازه بنگاله است ) مضبوط کرده آهنگ نژده و نصاد دارند •

و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راه چهار کهند پیش گرفت - که چون موکب عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بمانی رماند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گدھی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی گشای نزدیک آمد و من بشیر پور بر سر اینها بایستاد خود را بمن رمانند - و از اقدام بردلیری متقاعد باشند - و حضرت جهانبانی از بهار گلپور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بدر بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر و جمعی گذیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند - چون عساکر پادشاهی بنواحی گدھی رسید جلال خان از سخنی پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر آورد آمد - این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باملوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند - لشکر مخالف بسیار - و این مردم بر سر اعتماد و عزیمت جنگ نه - بر سر اخطان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گملائند<sup>(۲)</sup> - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از کمک افواج قاهره بحسب ترتیبی کوتاهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت - علی خان مهاونی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت پایه والی شهرات یافتند - چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درین توجه کشتی بجزرآرا ( که بجهت سوارچی خاصه بود ) در کپلکام غرق شد - و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تبه روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا همدال را ( که ترهست<sup>(۳)</sup> و پرند<sup>(۴)</sup> باو نامزد

( ۲ ) نسخه [ ۵۲ و ] بهادر خان - و [ ب ح ] بهار خان ( ۳ ) در نسخه [ د ] لفظ بیگ نیست ( ۴ )

نسخه [ د ] گردانید ( ۵ ) نسخه [ د ] بگنه •

جنت آشیانی بحدود چنانچه نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان ( که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار بود - و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه اندسلاک یافته بمنصب میرانشی مر بلندی داشت ) بر کشتیها ترتیب ماباط نمود - و از قطعه‌های تخته بر روی تخته آنچنان مطمح مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدنشان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش زدن آن منازد زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد - و امان یافتها ( که قریب دو هزار کس بودند ) اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند اما مرید بیگ دولتی ( که از نزدیکان بساط عزت بود ) بتحویل دهنهای ایشان را فرمود که بردند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیهست - و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب مرنوشت محمود روزگار شده مسموم از عالم رفت \*

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعی ضمیمه بواعث تسخیر بنگاله و علاقه دوائی توجه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ ( که از کبار امرا بود ) مکرمت فرمودند - و چنانچه به بیگ میرک عنایت شد - و مامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برود بحر عملاگر نصرت قرین در جنبش آمد - و چون عرصه پخته مضرب خیام گردون قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیري بروش فیروزی یافتن بر حصول مامول هرایده اقرب خواهد بود - چه هنوز هوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را

( ۲ ) نخته [ ب ] مندر ( ۳ ) نخته [ د ه ح ] تخته ( ۴ ) نخته [ ا ] قیام \*

( که کوچ میرزا باشد ) در آگوه گناه میرزا را درخواست کرده فرمان اتمالت گرفته بود - و آنحضرت از روی مواطفت ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون محافط یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دست تحلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمه خود نرد آمد - و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بحاط اقدس نموده بلوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک مجلس بخلعت خادمه و کمر و شمشیر و امب سرفراز شد - آری - بدرگاه خاصان ایندیی سیئات را بحضرات خریداری گفتند - و بدیها را در عداد نیکوئیها بشمار آرند - در کارخانه کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نعمت بملاطین که ظل الله اند مناسبتر و مطابق تر است - که در گذشتن از گناهان فریاد بجمعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رسانند - و نامراده ( که شرمندۀ افعال ناشایسته است ) او را از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد - ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ ( که بخشش را مزاوار نباشد ) باخلاق ربانی متخلق گشته در مکانات بدی به نیکوئی پیش آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است - و در اجرای سیامات چندان ملاحظه و تانی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از در آدم تا ایندم باین صفات کمال آرامنه نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندک از بسیار گفته آید - حق تعالی این نعمت را روزانزون گرداند - و بننایج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید •

القصة چون شیرخان از طلوع ریات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را باجمعی در قلعه چناده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورده - چون موکب گیتی گشای حضرت جهانبانی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] یکرروز ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] نیکوئی ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ]

بملاحظه و تانی اند •

نوخته بود همان طور بظهور آمد<sup>(۲)</sup> •

• شعر •

شنیدم ز دانا که دانش بحیصت • و لیکن پراگنده با هر کسبیت

و درین ایام ( که زیات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجّه فرمودند ) فرصت را غنیمت دانسته زیاده مری را از اندازه گذراند - این امت مجمل مبادی احوال شیرخان - و تقدّم احوال و خاتمۀ کار و خاصیت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد •

الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقرعلی ( که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود ) بضبط دارالملک دهلی قرار یافت - و حکومت دارالخلافه آگره را بعده اهنام میر محمد بخشی ( که از معتمدان دولت بود ) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی ( که جایگزین او بود ) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آنصوبه باشد - و نورالدین محمد میرزا ( که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود - و عفت قباب عصمت نقاب حلیمه سلطان بیگم از مرادق صلب او بوجود آمده ) قنوج و آن نواحی بحکومت او فامزد گشت - و بالجملة آنحضرت سرانجام مهمّات ملک فرموده با مخدّرات تنقی عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراة بودند - و از امرا ابراهیم بیگ چابوق<sup>(۳)</sup> و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کولکناش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اثاوه و بیدرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوچکه بیگ و زاهد بیگ و درمت بیگ و بیگ میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و منل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروزیه اثر میرفت - و آنحضرت خود گاه بر کشتی نشسته و گاه بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعه چناده<sup>(۴)</sup> ( که شیرخان درانجا بود ) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی چناده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رحیده شرف عتبه بوسی دریافت •

و مجملۀ ازین واقعه آنکه پیش ازآنکه میرزا بیاید<sup>(۵)</sup> همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] پیوست ( ۳ ) نسخه [ ز ] نکاح ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] چالوق ( ۵ ) نسخه

[ ب د ] کوچک بیگ ( ۶ ) نسخه [ ج ] چنار ( ۷ ) نسخه [ ز ] از گجرات بیاید •

و کار او قدری پیش آمد - اکثر سرانجام مهم به تدبیر او صورت می یافت - و فرید پسر او از زیاده صری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود - و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزه سلطان جنید برلاس بتقریب او را با دو افغان دیگر ( که از ملازمان او بودند ) بملازمیت حضرت گیتی متانی فردوس مکانی برده بود - بمحترمانه آنکه نظر دوربین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چه مان این افغان ( و اشارت بفرد فرمودند ) دولت بر شور و فتنه انگیزی میکند - او را مقید باید ساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاه حضرت گیتی متانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود هیار فرار نمود - درین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود بهرام در جنگلستان چون ( که برگنه ایست از رهناس ) براهزنی و دزدی و مردم کشی مرفتنه بفرار گشت - و باندک زمانی بروباه بازی و نادرستی خود را از رهنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست موداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دست مایه فساد ماخته در رفتن بهانه آورد - و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرمتی بسیاری از مردم زند و ارباش برو گرد آمدند - درین میان حاکم بهار ( که یکی از امرای لوهانی بود ) رخت زندگانی بر بست - و کمیکه سر رشته امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با ارباشان خود بایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و از آنجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آغ میرزا ( که نزدیک سر بود ) ناگهانی ریخت - بحیله پردازی برو غالب آمد - و از آنجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهمرمیده بود به پتنه رفته آنحدود را متصرف شد - و در سورج گده ( که سرحد ملک حاکم بنگاله است ) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل می نمود - و مدتی مدیده محاصره گورکھپور داشت \*

و از غریب آنکه شیرخان منجم ممتاز را شذب که راجه اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای نامد و داعیههای باطل در سر داشت از کار لو آگاهی بخشید - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دسته ندیست - و در فلان تاریخ دمت خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ بکساعت پایاب خواهد شد - قضا را آنچه

و ابقیاد آمده درمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند - اکناف  
ممالک محروسه بر فاهیت و استقامت آراسته گشت \*

## نهیست موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود \*

چون خاطر جهان آرا از مهمات اینخدون پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیه یورش  
تجرات بود که باز عذر عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی  
( که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت داری هویدا باشد - و تبدل احوال و تومط  
اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد ) بهپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال  
ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معارفت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی  
او بخدود شرق بمصامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله ( که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر  
قبل از مهم گجرات چهره گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت )  
آن داعیه از سر نو تازه شد - و حکم عالی بااعتداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که  
درین نهیست والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند \*

### ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود - نام قدیمش فرید نعت ابن حسن ابن ابراهیم شیراخلیل -  
و این ابراهیم پیونده سوداگری امیب میکرد - و در زمره سوداگران تعیینی نداشت -  
و در موضع شمله از اعمال نازول متوطن بود - پهرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری  
بهپاگری آمد - مدتی در پیش رایل جد رایل درباری ( که اکنون در خدمت حضور  
حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد ) نوکری میکرد - از آنجا بموضع جوزه از اعمال مهترام  
پیش نصیرخان لوحانی ( که از آمرای سکندر لودی بود ) رفته ملازم شد - و بخدومت و گردانی  
خود را از همهران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمرب خدمت بخت -  
و از آنجا در ملک ملازمان بین ( که از آمرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند ) مضمک شد -

( ۲ ) نسخه [ ج ] آراسته و پیوراسله ( ۳ ) نسخه [ ج ] ممالک بنگاله ( ۴ ) نسخه [ ا ج ] شیراخلیل

( ۵ ) نسخه [ ا ج د ه ] نوحانی ( ۶ ) نسخه [ ا ج ] بین \*

گرد گرفتند - و جنگ در پیوست - سلطان و روسی خان خود را در آب انداختند - روسی خان را آشنائے از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقه دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی می‌گفتند مرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازه ظهور او در میان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او مت - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از مرابره او غایب شد - مردم حزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزی میرابوتراب ( که از اکابر گجرات مت ) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی ( که نسبت امتدادی بسطان بهادر داشت ) دران ایام در دکن بود - بقسم می‌گفت که ببقین سلطان بهادر بود - بعضی سخنان ( که در میان من و او گذشته بود - و غیر از رکس نمیدانست ) مذکور ساختم - و نشانها در مت آمد - در و مع آباء قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت \*

باری چون سلطان بهادر آن روز بآب فرو رفت و منتعبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زرقاتی خزاین گجرات بعضی را بدست تصرف خود درآورد - و بعضی بدست فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر می‌ساخت - و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان می‌فرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتی بلوندي همانجا بسربرد - تا آنکه عمادالملک بر مراد لشکر آورده هزیمت داد - و از انجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآمنانپوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملی در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات ( که ذکر آن بتقریب از تذیلات مقصود و محتملات کلام است ) درنوریده شروع در اصل مقصود مینماید \*

چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگوه نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکل ( که هر تهر برداشته گردن تنازع انراشته بودند ) در مقام اطاعت

رفتند - و پسران خسرو کولکناش ( که در آنجا بودند ) امان طلبیده ققوج را بآنها دادند - میرزا همدال ( که در آگره بود ) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار فتنه‌مازان حق‌ناشناس بشعله‌ی خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باوآمده آمد - و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده‌ی پیگار شدند - درین اثنا مرده‌ی رسول موکب عالی از گجرات بدارالخلافه آگره رسید - مخالفان ابدارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا همدال بفتح مراجعت نموده شرف انتقام عتبه والا دریافت - و چون موکب<sup>(۱)</sup> رالی حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعه‌ی مندو را خالی یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب دو هفته در جانبانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظار مطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دو دمان عالی دولت ازو برگشته بود کاره ( که برای سود خود می‌اندیشید ) هرمايه زبان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر مذموره و مشاهده مدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ ( که امیرالامرای بنادر بود ) فرستاده امتدعای آمدن خود کرد - درین اثنا ( که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد ) وزری با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مهتغذی امت مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض و نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده‌ام - چون صحنه رودهد بخدمت می‌رسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در هیوم رمضان ( ۹۴۳ ) نصد و چهل و سه اواخر روز با معدودے بر غراب سوار شده بهوش وزری رفت - بمحترق رفتن تمارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیده در قید ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود امت - وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال<sup>(۲)</sup> فرستند - و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد - قاضی فرنگ هر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود - سلطان از روی بے تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را

( ۲ ) نسخه [ ب د ] همایون ( ۳ ) نسخه [ ا ] از عقب \*

کرده بدفعِ خصمِ مبادرتِ نمائیم - و بمندو ( که معمر والا همت ) قاصدِ بخششِ روزِ میرمد - مراضی میفرستیم - تردی بیگ خان قبولِ اینمعنی نکرد - و میرزایانِ کنگاشِ گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرف شوند - و ملطنتِ بنامِ میرزاعسکری مقرر شود - اگر به بهادر دستِ یابیم بهتر - والا ( چون حضرتِ جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است - و حدودِ دارالخلافه آگره خالیست ) بآن موبِ توجهِ کلیم - تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر بار رسید - برگشته بقلعه شنانت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضی مخدان گفته روان شویم - او بر منصوبه ایشان اطلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخدایِ فاسد از اینجا کوچ کرده از راهِ گهاٹ کرجی بطرفِ دارالخلافه آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزی مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آب مهندری ( که پانزده کردهی جانپانیر است ) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیة ایشان مطلع شد از آب گذشت بر سرِ جانپانیر آمد - و تردی بیگ خان با وجودِ محکمی قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بحاطِ بوسِ مستمعِ گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدسِ رحانید - حضرتِ جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتفاقاتِ حسنه آنکه در میانِ راه در نواحی چیتور بهم رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمتِ مشرف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتی و عفوِ جبلّی اعمالِ ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواه گناه ایشان مآخته املا بر روی نیاروند - و فیضِ احسان را ضمیمه عفو گردانیده بعفایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند •

و یکی از ناسازگارهای زمانه ( که باعثِ توجهِ مومنینِ عالی حضرتِ جهانبانی ازین دیار بحدد آگره شد ) آن بود که محمد سلطان میرزا و آغ میرزا ولد او ( که از شاه راه اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طغیان محلول داشته بودند چنانچه سابقا گذارش یافت ) درینوا باز از بے معادنی ذاتی از کُنجِ خمول برآمده سر بهورش برآوردند - و همانا جمع ( که برای نابینامانختنِ او تعیین شدند ) شرایطِ احتیاط بقصدِ نرسانیده بودند - برگشته بلگرام را تاخذه بقنوج

که کمک گیرد - و سید اسحق ( که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت ) کمبایت را  
بتصرف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمدآباد رفت - و دریاخان  
و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میفرستند - پتن را خالی یافته متصرف  
گشتند - و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال اینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران  
یادگار ناصر میرزا با سیمصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرک آمدن سلطان  
شد - و نوشتهای دولتخواهان او بی درپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت -  
و بزودی نزدیک سرکچ (۲) فرود آمد - عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان  
نزدیک به بیست هزار سوار عقب احوال او بروی سلطان رفته فرود آمدند - تا سه شبانه  
روز مقابله داشتند - و از اینجا ( که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درصحت داشتند و نه مودای  
پاک ) از تبه رانی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جانیانیر روان شدند - و انواع  
خسران روی داد \*

نمک خوردن و کلمه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصه تقصیر و ساحت  
کم خدمتی پیمودن ظاهر امت که بچنین روز نشاند - سبحان الله گرفتیم [ که دل اخلاص گزین  
( که گوهریست بے بها - و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد ) نداشتند ] نقد معامله دانی  
و سوداگری ( که رایج این چار بازار امت ) چرا از دست داده بودند - القصة سلطان بهادر ( که  
هزار گونه اندیشمندی داشت ) دایر گشته متعاقب روان شد - سید مبارک بخاری  
هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهی رسید - چنداول یادگار ناصر میرزا بود - برگشته  
جنگ مردانه کرد - و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخم رسید -  
غنیم (۳) بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا عسکری چون  
دل بای داده بود از آب مهندری ( که پیش راه بود ) بے محابا گذشت - و خیل از نمپاد  
رخت زندگانی بهیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندری آمد - میرزا چون جانیانیر رسید  
تردی بیگ خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان  
باندیشه نامد به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پیرشان احوال آمده ایم - و لشکر بد حالست -  
از خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

( ۲ ) نسخه [ ۵۱ ] سرکچ ( ۳ ) نسخه [ ب ] رساند ( ۴ ) نسخه [ ح ] هراول غنیم ( ۵ )

نسخه [ ط ] میرزا عسکری بسرعت متوجه جانیانیر شده از آب \*

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند -  
 رای گیتی‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر  
 اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات  
 (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم زایره فتنه و فساد (که در حدود مستقر سلطنت  
 اشتعال یافته) منطقی شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده عنان  
 معارفت معطوف داشته بکهنابایت<sup>(۱)</sup> نزول فرمودند - و ازانجا به بروجه و بروج و ازانجا بجانب  
 سورت تصرف اعنه اقبال نموده ازان راه بسیر آحیر و برهان پور توجه فرمودند - و هفت  
 روز در برهان پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعه آحیر گذشته مندو را  
 مخیم فتح و اقبال ساختند - و فتنه اندرزان بعضی صیت معارفت رایات اقبال پریشان شده  
 هر یک بگوشه خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد -  
 و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگزین در آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانی و کامبخشی  
 بر روی رزگار کشودند \*

### گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیمال فاهد

بزرگی (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه نامیابی سپرد) هراینه بدست خود  
 تیشه بر پای خود ژند - و بزور خود درهاریه هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال  
 میرزا عسکری و امرای گجراتست - که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشه‌های فاهد بخود  
 راه دادند - و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق  
 ماحبت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه  
 انگیزند - خانجهان شیرازی و رومی خان<sup>(۲)</sup> (که صغر نام داشت - و قلعه سورت بنا کرده اوست)  
 با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوماری را (که در تصرف عبدالله خان خویش قاضی حسین خان  
 لوزیک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواهی را گذاشته بپروچ آمد - و مقارن  
 این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکی روانه بروچ شد - و رومی خان  
 از راه دریا بر غرابهای جنگی هوار شده با توپ و تفنگ بپروچ آمد - قاضی حسین خان  
 دمت و پا گم کرده بجانبانیر شتافت - و ازانجا باحمد آباد پیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد

(۲) نسخه [ ۵۱ ] چندگاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده مندورا را

(۳) نسخه [ ح ] بکهنابایت (۴) نسخه [ ط ] خواجه صفر (۵) نسخه [ ط ] بیهرنج \*

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند - از خداوند خان پرمیدند که دیگر احتمال جنگ مانده امت یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده امت ظاهرا یک حرکت مذبح دیگر محتمل امت - بتحقیق این معنی مردم متعین شدند - دو کس زخمی ( که در میان کشته نیم کشته افتاده بودند ) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بحرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمود - و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانگریه مخیم اتبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام آردو بشهر درآید بعموم خلائق آزار مقواهد رسید - حکم شد که یاروان بر هر دروازه شهر باشند - و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرن نگذارند - و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکنج<sup>(۴)</sup> ( که معموره است دلکش ) نزول اجلال فرمودند روز میوم با مخصوصان بساط عزت بهمیر شهر برآمدند - و بعد ازان در تنهیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رسانند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروج<sup>(۵)</sup> و نوامری و بندر صورت عنایت فرمودند - و دولت بیگ ایشک آقا کمبایت و بروده یانت - و محمود آباد بمیر بوچکه<sup>(۶)</sup> بهادر اختصاص گرفت \*

و چون انتظام مهمات گجرات صورت بست بدولت و اتبال متوجه بندر دیپ شدند - در وقته موکب عالی از دندوقه<sup>(۷)</sup> ( که دز می کرده ای احمد آباد امت ) گذشته بود عرایض دولخواهان از دلوالخانه آگرو رسید که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان این حدود سر بغی و تمرد برداشته دست انفساد گشاده اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که مکندر خان و ملو خان خروج کرده بر هر مهتر زنبور جاگیردار مرکب هندیه آمدند - و اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع مپاهیان ( که درین موکب جابجا تعیین بودند ) در آجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیت فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش عالی

( ۴ ) نسخه [ ح ] کانگرو ( ۳ ) نسخه [ ا ] سرکنج ( ۴ ) نسخه [ ح ] بروج ( ۵ ) نسخه [ ب ] نوسادری ( ۶ ) نسخه [ ب ] کرچک - و نسخه [ د ] بچکه ( ۷ ) نسخه [ ح ] زندوقه ( ۸ ) نسخه

می‌آوردند - و در حق هر طایفه نراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند - و برخی را ( که سر از خط ادب بیرون برده بودند ) ببرداشتنی بار سر از تن اختصاص دادند - و جماعه ( که دمت از پا نشناخته بخيال فاسد دمت زده بودند ) بیدمت و پا گشتند - و فرقه ( که از خودبینی گوش بر اوامر پادشاهی نداشته بودند ) گوش و بینی را برجا نیافتند - و طایفه ( که مرانگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند ) نقی انگشت در مشت ندیدند \*

بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید - امام ( که خالی از سادگی نبود ) در رکعت اول سوره الم تر کیف خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفاد پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمداً سوره فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فال بد زده است - مولانا محمد<sup>(۲)</sup> پرعلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند - اما چون سورت آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عقاب در جواب نشنید - بعد از زمانه چون پرتو ساد لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدمی تانت و اشتعال نایره غضب تسکین پذیرفت تأسف عظیم فرموده تمام شب را<sup>(۳)</sup> برقت و بکا گذرانیدند \*

و بعد از انصراف این امر تردی بیگ خان را در جانپایز گذاشته رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند - و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند - و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد - بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد - میان قصبه فریاد و محمود آباد با میرزا عسکری ( که هراول بود - و چند منزل پیشتر می آمد ) روبرو شده جنگ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علم دولت را انراشته طنطنه وصول کوکبه عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسیده - این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رمیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود - یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد - از جانب مخالفان عالم خان لودی و چنده دیگر ترقه نمایان کردند - تا عماد الملک نیم جان به سلامت بدر برد - و درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطوع رایات پادشاهی شد - و فتح بر فتح روی نمود - و دران هنگام که موکب مقدس

( ۲ ) نسخه [ ب ] شهر محمد علی - و نسخه [ ج ] محمد پرعلی - و نسخه [ ح ] پدر محمد علی .

( ۳ ) نسخه [ ط ] بگریه وزاری ( ۴ ) نسخه [ ز ] امور \*

بر جزئیات امور کشیده باشد - و باید که باین انتفا فرموده منہیان راست گفتار درست کردار تعین نمایند - تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بمصامع اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیاری از تذک حوصلگان را بواسطه درام ملازمت مطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد - و باد تقرب از هوش برده در بالغی خمران ابدی اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید - چنانچه درینولا مانع شد - شرحش آنکه در خلال احوال ( که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت روزافزون بود ) چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد ( که بحسب مرنوشت داخل بار یافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند ) از کتابدار و سلحدار و درواتدار و امثال آن اتفاق نموده بباغستان هائل ( که بوی گلهايش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد ) رفته بزم سراحي و جام ترتیب دادند - و در عالم سرخوشي ( که رخت عقل و هوش را بیدما داده بودند ) کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانبدار چهل کس همراه داشتند - روزی از هر یک دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهریک دادند که بشکنند - هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند غایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کُشوده بهریک در دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مذل این دسته تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد - بلین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چمت کرده متوجه ملک گیري شده بودند - آن بخبران بخورد این مرگدشت را شنیده خیال نکردند که هر یک ازان چهل تن لشکر بود از تائید آسمانی - قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباہ افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالم دیوانگی و بیهوشي مضمون اتفاق را در عدد چهارصد اتوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند - روز دیگر هر چند ازین نزدیکی دور نشان جستند اثری و علامتی نیافتند - عاقبت پی بر خیال فامد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند - در اندک زمانی آن بخت برگشتیهای اجل رمیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند - و زمره گناهکاران را گروه گروه

( ۲ ) نسخه [ د ط ] هابول - و نسخه [ ح ] هانول ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] جانغشان ( ۴ ) نسخه [ ز ]

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده هر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگه این سبب جوان از عقب آمده بشیبه تیراهل قلعه را بے دست و پا ساختند - و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانپانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یکت بسوراجی فرو رفتند - و نفاذ فتح بلند آوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچقه (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهی مهمات ملطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبه تمام داشت - و از شعر و معانی نیز بهره مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور مرفراز شد - و بعواطف خمرالنه امتیاز یافت - و داخل مقریان عتبه ملطنت شد - و یکی از فضلاء تاریخ این فتح اول هفته مع صفر یافته است \*

و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود به سلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمرام تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می یافت - عمادالملک قدم جرأت پدش نهاده امتدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد بازهری آن نباشد - عمادالملک با دیوبست سوار متوجه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون با احمدآباد رسید ده هزار سوار برود گردآمد - هرکه دو اسب داشت یک اک گجراتی باو میداد - در انک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد - مجاهدخان حاکم جرنه گده - با ده هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایام حضرت جهانپانی بجهت فتح قلعه جانپانیر و بدست افتادن احباب و اموال فرلوان بیزم خمرالنه اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض دروید جشنهای پادشاهانه و بنمهای رنگینی ترتیب می یافت \*

و از جلال شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بحاط قرب را ضابطه چند قرار دهند - و در هر گروه یکی از خردمنشان احتیاط اندیش تعیین نمایند - تا همواره از نشستن و برخاستن و مانند دیو و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پسر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید - علی الخصوص وقتی که خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجایانیر مراجعت موکب عالی شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان ( که از قاضی زادهای قصبه نردان<sup>(۱)</sup> بود که از قصبات آن ولایت است - و بر شد و گردانی از معتمدان سلطان شده بود ) در لوازم نگهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد - و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه ( که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر<sup>(۲)</sup> پیاده بصعوبت میسر بود چه جای موار ) بعضی از هیزم کشان کوهنورد بمصلحت منافع خود منفذ پیدا کرده از قسم غله و روغن<sup>(۳)</sup> بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند - و مردم قلعه طنابها فروخته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا می کشیدند \*

چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد می جستند - یکمرتبه از طرف هالول<sup>(۴)</sup> ( که باغستان بود ) میرکنان پیشتر رفتند - جمعی ( که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند ) بذکر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا برآستی سخن نگویند از سیامت نجات نیابند - بجاچار اقرار کردند که حال ایفست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند است در نهایت همواری<sup>(۵)</sup> - که برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروگرفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند - می و نه نفر برآمده بودند که بنفیس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال معود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازیں سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت پیوند ( که بمورچلها تعیین یافته بودند ) بقلعه حمله کنند -

( ۲ ) نسخه [ ج ] زیاد - و نسخه [ ح ] زیاد ( ۳ ) نسخه [ د ] عبور ( ۴ ) نسخه [ ه ] و روغن

بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن ( ۵ ) نسخه [ ه ] هاگول - و نسخه [ ح ] هانول ( ۶ ) نسخه

[ ج د ه ] نا همواری \*

که چرا اینقدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را می‌رماندم - و بعد از هرگذشت بهیستار  
 میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بجهت مربراهی  
 مهمات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قچار<sup>(۴)</sup> را ( که از امرای  
 بزرگ بود ) بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ خان  
 امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود \*  
 سخن<sup>(۵)</sup> کجا بود کجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداخته بسر رشته مقصود پیوندم -  
 القصة چون حضرت جهانبانی بمردم کم محدود که بایست نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاق  
 و رکن داؤد ( که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولی داره بمرمی بودند ) بکولیان  
 و کواران آن مرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رحیده اند - فرصت  
 غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار معتمد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه  
 پیرزنی ازینمعنی خبردار شده خود را بحوالی مرابرد پادشاهی رسانید - و بیکه از نزدیکان  
 درگاه گفت که حرف ضرورت - میخواهم ب واسطه بموقف عرض رمانم - چون مبالغه از حد  
 متجاوز میکرد و آثار راحتی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرار داد شبخون را  
 بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید - گفت  
 پهر من در بند یک از ملازمان رقاب دولت است - خواستم که بجایزه این دولتخواهی او را از بند  
 استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با پهر میامت فرمایند - حسب الحکم پهر او را پیدا  
 ساختند - و بر هر دو موکل گذاشتند - و از روی احتیاط هیاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را  
 بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکیار پنج شش هزار بیمل و کوار بر مرابردهای دولت ریختند -  
 و حضرت جهانبانی با هیاه دولت قرین خود را بر مرتله کشیده بودند - کواران آمده بتاراج اردو  
 پرداختند - و اکثر کتب نفیسه ( که مصاحبان معنوی بودند - و پیوسته با خود داشتند )  
 تلف شد - از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد - و انغون در کتابخانه  
 حضرت شاهنشاهی موجود است - القصة در اندک فرصت بهیج سلامت از مطلع اقبال دمید -  
 و بهادران جلالت آئین رو برین ب اعتدال آورده بهیبه تیر همه آن بیدولتان میده بخت را  
 منهزم و متفرق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئی یانت - و بکام خود رسید - و سطوت  
 غضب پادشاهی و مولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و موختن کمبایت نافذ گشت -

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] قچار ( ۳ ) نسخه [ ح ] رشته سخن \*

در سال (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتح مند و گجرات روی نمود - و آنرا که با خدای بازگشت اوست  
و معیار آن نیت درست هرینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرق شعبان این سال  
میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده  
فتح نمود \*

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را  
خواجه کلان بیگ استحکام داده بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران  
با تعداد تمام از لاهور نهضت نمود - و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم  
در پیوست - و اغزیوار خان را (که از امرای کلان قزلباشیه و اتابقی میرزا بود) در جنگ دستگیر  
کرده بقتل رسانید - و بسیاری از لشکر قزلباش مر بصرای عدم نهادند - میرزا کامران  
مظفر و منصور معادیت نموده بحدود لاهور (۱) رسید - و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد \*

و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یانته بود که میرزا محمد زمان  
بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت - چون مشارالیه  
بحدود هند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی هند در پیش خود جای نداده رهنمونی  
لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است - و ملکی چندین معمور خالیست - آنجا  
باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود -  
درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس مطوت زد - میرزا محمد زمان سراریمه دار چاره  
کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخدول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین  
سال میرزا حیدر گورکان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در  
بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از  
توشکخانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسبت ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد -  
و گفت مامان قلعه داری ندارم - و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی  
و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری را نی - ناچار خانه آرامتی و بهمان سپردن و خود را  
کناره داشتن مناسبت میداند - و خود براه تته (۲) و آج (۳) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

(۲) نسخه [ ح ] اغزنواز خان - و نسخه [ ط ] اعزاز خان (۳) نسخه [ ح ] آمد

(۴) در [ بعضی نسخه ] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخه [ ه ]

آچه . و نسخه [ ح ] آچه \*

در آمدن جنود اقبال در درون قلعه ماند و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند - و از دروازه دهلی در آمدند - مددخان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد - هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردم اعیان عنازش گرفته بجانب مونکر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - چاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش مددخان و سلطان عالم فرستادند - این کرداران بنصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتاهی سخن آن متحصنان را امان داده بهلازمات آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پی کرده رها کردند - و اشفاق خسروانه در بارگ مددخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد •

چون عساکر فیروزی مآثر بجانیانیر نزدیک شد بجانب دروازه پهلوی<sup>(۳)</sup> قریب بحوض عمادالملک (که سه کوره دورگ او ست) ایستاده انواع ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر (که بجانب شکر تلو امت) بیرون آمده بجانب کمبایت<sup>(۴)</sup> فرار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانبانی به شهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرو نشانند - و امیر هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جانیانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و مد غراب جنگی را (که بخیال فرنگ ساخته بود) آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیم مرادق اقبال شد - و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسمانی

(۲) نسخه [ط] کارگذار (۳) نسخه [ج] پهلوی (۴) نسخه [ج] کمبایت  
(۵) نسخه [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخه [ط] آسمانی  
و توفیقات ازلی •

پیرومت - و خلعت مرفرازی یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه چولی<sup>(۲)</sup> میسر بر قلعه مندو برآمد - و سخن صلح در میان آورد که گجرات و چیتور ( که الحال بدست آمده ) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جهانبانی متعلق شود - مولانا محمد پیرعلی<sup>(۳)</sup> از طرف حضرت جهانبانی و مدرخان از طرف سلطان بهادر در نیلی<sup>(۴)</sup> سبیل باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین مقدار دریخت نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بیابان انداخته دروازه قلعه را ( که دران سمت بود ) کشودند - و امپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند - خبر بصاحب مورچل ( که ملو خان مندر والی بود - و لقب قادرشاهی داشت ) رسید - خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهریت رای ولد سلهدی ( که از جمله مجلسیان او بود ) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازه رسیدان رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اول بر اینها تاخت - و چندی دیگر متعاقب از تاختند - آخر فوج شکافته با ملو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعه سونگر<sup>(۵)</sup> آمد - و امپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت - و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود - بوری<sup>(۶)</sup> نام اوزبکی ( که از نوکران سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود ) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه عملگی شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جان بهلامت برد - و تا رسیدن بقلعه جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد .

سخن چون باینجا رسید اندک از آغاز این فتح معادلات انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالای قلعه مندو رفتند و اینچنین کارنامه جلالت نمودند دران بحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] چولی میسر - و نسخه [ ج ] چولی منیر - و نسخه [ ز ] چولی میسر ( ۳ ) نسخه [ ج ۵ ] برعلی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] سبیل ( ۵ ) نسخه [ ز ] سونگیر ( ۶ ) نسخه [ ب د ] بوری .

و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی متأثر پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز ( که ساعت مختار بود ) حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می کشید - و بیدولتی را اسباب آماده تر میگشت - تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بدست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا پرداز کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان خود از فرجه مرابره برآمده رو بجانب آگزه کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندر روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتفاق هم با بیعت هزار سوار از راه راست متوجه مندر شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت - آن روز غریب غریب و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود - و حضرت جهانبانی با می هزار موار از شام تا صبح مهلج ایستاده بودند - و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندر فرار نموده است - بهادران لشکر فیروزی مند باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و احوال و فیل و اسب فراوان بدست درآمد - و خداوند خان ( که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود ) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قائم سلطان و میرهندوبیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند \*

آرس - هرکس که به تیره رایان نشینند تیره رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان ( که قبله صدق و مداد باشد ) شعبده بازانه پیش آمده نود محادعت بازه هرینه او را چنین روز پیش آید - محمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند رامت بقلعه مندو برآمدند - و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه (۱) نزول اجلال فرمودند - و دور قلعه مخیم (۲) اقبال گشت - و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

( ۲ ) نسخه [ ب ] نایب اقبال ازلی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] با میرزا محمد شاه ( ۴ ) نسخه [ ز ] شجاع

( ۵ ) نسخه [ ح ] خدا بنده خان ( ۶ ) نسخه [ ج ] خدیو جهان آرا ( ۷ ) نسخه [ د ] مخالفت

( ۸ ) نسخه [ ح ط ] روز بد ( ۹ ) نسخه [ ب ] بغلچه مندو ( ۱۰ ) نسخه [ ط ] مضرب خیام ظفر بنظام

بود ) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میان هراول حضرت جهانبانی <sup>(۴)</sup> چکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر <sup>(۵)</sup> سید علیخان و میرزا مقیم ( که خراسان خان خطاب داشت ) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد - تاجخان و مدرخان باو گفتند که لشکر ما بنارگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت - توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد - رومی خان ( که توپخانه حواله او بود ) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم - باوجود چنین امتداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار اراکه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح در دست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تفتیق پذیرفته از هم باشند - و جنگ تدر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگام جنگ گرم می شد - و پیونده شکست بر گجراتیان می افتاد \*

و از مواعج اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم پاد پیمائی گرم کرده بودند - و هر یک سرخوش گشته سخن از مردانگی میزدند - یکی را که هوش <sup>(۵)</sup> معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا کی حرف سرائی شود - امروز غنیم <sup>(۶)</sup> در برابر است - متوجه او باید شد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گمار ( که قریب دویست کس بودند ) مسلح شده بر سر اردی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس ( که بیرون اردو آمده پاس میداشت ) پیش آمد - و عرض نمود آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید - و گجراتیانرا دل از دمت رفت - و انهزام یافته بارو درآمدند - و این رزم دوستان کارنامه کرده معارفت نمودند - صیت این دلیری و دلوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعه اراکه خویش کم کس برآمده - و پیوسته سپاه نصرت قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غله میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد \*

روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بچنگ پیش آمدند - دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

( ۲ ) نسخه [ ح ] چکه بهادر ( ۳ ) نسخه [ ح ] رشید علیخان ( ۴ ) نسخه [ ط ] معروض داشتند

( ۵ ) نسخه [ ب ] معامله فهمی ( ۶ ) نسخه [ ا د ا ] که غنیم ( ۷ ) نسخه [ ح ] این بزم آرایان

و میکشان \*

## ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات نارغ بود ( که والی آنجا پیوسته راه رفاق و اخلاص می پیمود ) لیکن چون جهان آفرین خواهد ( که ملکه را بفر قدم دادگرس آرایش بخشد ) ناگزیر امباب آنرا آماده سازد - و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی معنی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بجهت نقض عهد و نقض روابط صوری نمود - و مصدر چندین امور ناملایم شد - لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد - و بنابراین در اوائل جمادی الاولی ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یکم بقاید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعه رای هین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرمودند که قلعه از پادشاه امت و ما بنده پادشاهیم - هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود - الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نشده متوجه ولایت مالوه شدند - و چون سارنگپور مختیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره به سلطان بهادر ( که قلعه چیتور را محاصره داشت ) رسید - از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود - جمعی بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است - و از اهل قلعه بالفعل ضرر نمی رسد - مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موتوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم - صدر خان ( که سرآمد طبقه علم و فضل بود - و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر میزیست ) گفت مناسب آنست که کار قلعه را ( که نزدیک رسانیده ایم ) بآخر رمانیم - و ما که بر مرگزار آمده باشیم پادشاه اعلام بر مر ما نخواهد آمد - و اگر بپاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثبات قدم ورزید - تا آنکه در سیوم شهر رمضان ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالی روان شد - مختیم سرادقات اقبال عرصه اُجین بود - چون جمارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحی مندرسور ( که از مضافات مالوه امت ) در کنار کولاب ( که در کلانی و پهناری دریائے

دوررینه متوجه آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیگار برآمد - و نزدیک هودل چون هر دو نزدیک بهم رسیدند سلطان علاءالدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبیخون آورد - و کار ساخت - و خسران زده باز گشت - و از راه مالوسی و بددرونی بکابل رفت - و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتانت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرت گیتی متانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته بدخشان فرستادند - و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعه ظفر گریخته بانغانستان آمد - و از انجا ببلوچستان پیوست - و از آن دیار بگجرات شد \*

القصه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانة نهاده بجمع لشکر پرداخت - و قریب چهل هزار سوار از افغان و غیره بر گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرت جهانبانی (که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند) این خبر رسید عنان توجه مصروف ساخته در زودترین هنگامه بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاضی حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هزده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند - و فرمودند که دفع این فوج بزرگ (که بخدای تباه دهلی رویه می آید) در معنی امتیصال فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همه بر دفع همین فوج گماشته شود - و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید - چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ کردن - آخر دست از جان شسته در مندر ایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بیدست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد - و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراکنده شدند \*

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخه [۱] و بدستبازی (۴) نسخه [۱] بخزانه (۵) نسخه [ج] کرده (۶) نسخه [اب ح] اقبال (۷) نسخه [ح] این فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخه [۱] بخودی خود - و نسخه [د] خود بخود \*

مع الفارق را چه پایه قبول - آن چیز دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواربخ معلوم شده باشد که حضرت صاحب قرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - اما چون قرايوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدر همت بود بظهور رسید - سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه نفوشت - درینمیان تاتار خان مخزن دور از کار ( که فریبندگی کوتاه اندیشان تواند بود ) به سلطان بهادر میگفت - و در روان ساختن خود بسمت ممالک محرومه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خود کرده فراغت دوست شده است - و آنچه آنکه سلطان دیده بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتار خان آماده ساخته بیعت کرور زر قدیم گجرات ( که چهل کرور معمول دهلی است ) بقلعه رنهنپور فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجبه پداهی نو خرج کرده شود - و سلطان علاؤالدین پدر تاتار خان را با فوج عظیم بجانب کالج فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزایش دهد - و برهان الملک ملتانی و طایفه از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته بعزیمت پنجاب نمایند - و بخیال آنکه در لشکر منصور سرامیکی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت - هر چند تیزهوشان کردان گفتند ( که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید ) سودمند نیامد - و نیز بزمین پیمان شکنی را برمز و تصریح بر لوح ظهور نکاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاشی ایشان در پیمان سلطان مضرت ندارد - و نتایج نقض عهد به سلطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را بعزیمت بے اصل روانه سمت دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بکشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد \*

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاؤالدین خطاب خود ساخت - و باتفاق جمع از افغانان

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] چیزه ( ۳ ) نسخه [ ط ] چون قیصر روم ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] و درینمیان ( ۵ )

نسخه [ ج ] رنهنپور ( ۶ ) نسخه [ ج ز ] افزایش ( ۷ ) نسخه [ ز ] بنیانی \*

وامی نمود - و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد - تا آنکه روزی پوهت کزنده بتازار خان گفت که من تماشاگر دمتبر این سپاه شگرف بوده‌ام - لشکر گجرات <sup>(۲)</sup> حریف ایشان نیست - من بتدبیر و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم ساخت - و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشی کرده - و ازین جنس لشکر (که حکم نمود بے بود داشت) تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود - درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی (که نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می بخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او بپرداخت - حضرت جهانبانی سلطان بهادر نوشتند که مقتضای موافقت و عهد آنست که جماعت (که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده بآنصوب گریخته رفته‌اند) گرفته بدرگاه معلی فرستند - یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند - تا آثار یکجہتی بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله نافرمانی یا معنی دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگ‌زاده بماند آرد و بقدر رعایتی یابد بقاعدی محبت و اخلاص منافاتی ندارد - و بعهد و موافقتی مضرتی نمیرساند - چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه درمیان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود سلطان علاءالدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند - و آثار مردمی دیدند - و اینمعنی اصلاً باعث فتور در مواد <sup>(۳)</sup> مودت نگشت - حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرمودند باین مضمون که علامت رموز و ثبات بر جادو عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری (که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفاق بنسخ خلاف خراشیده نگردد - و این در بیت دران جریده اقبال درج بود <sup>(۴)</sup> \*

- \* بیت \*
- \* ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق امت \*
- \* طوبی لك از زبان تو با دل موافق است \*
- \* دیگر \*
- \* درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد \*
- \* نهال دشمنی بر کن که رنج بيشمار آرد \*

زنهار مدھزار زنهار - بند ما را بگوش هوش شنیده آن مخدول را بپایه سریر اعلی فرستند - یا دمت رعایت از تربیت او بازداشتند دران ولایت نگذارند - و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیة علاءالدین و امثال او کرده‌اند - این قیاس

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] از حریفان ایشان ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] محبت و مودت ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بودند \*

هرکه گرد نو چو پرگار نگشت \* او ازین دایره بیرون بادا

گامران تا که جهانرأمت بقا \* خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابه رسیده بود که بمقتضای کم‌اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراسم خسروانی میداشتند - و بمحض التفات جایزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقوف فرمانبرداری می ایستاد - و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد - و در ( ۹۳۳ ) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا محکمی بکابل می آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزا کامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیر کرد \*

### نهضت موبق مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر

#### بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محرومه فارغ شد در ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک عذای عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبه کنار ( که در حدود گالپی امت ) رسیده بود بمسامع علیّه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور<sup>(۱)</sup> نموده جمعه کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین کرده امت - و او باندیشه تباہ خیالت محال در سردارد - آنحضرت بامتضای بخت بیدار در جمادی الاولی ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوچی مراجعت بلندآوازه کردند \*

بر معتبصران کرآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلندپروازی می بود - و خار آرزوی تباہ در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات ( که مجردانه میگشت ) بچشم عبرت کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی متانی را ( که بمسلطان ابراهیم واقع شد ) دیده بود بهیچ وجه مقابله حیا نصرت قریب این دردمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش آمدن از حریم ادب را آمان

( ۲ ) نسخه [ ب ] بدارالخلافة ( ۳ ) نسخه [ ج ح ] ممالک شرقیه ( ۴ ) نسخه [ د ] ساختند ( ۵ ) نسخه

[ ب ط ] که بمسامع ( ۶ ) نسخه [ ا ب ] چنور - و نسخه [ ز ] جیپور \*

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمند می رسیدی یافته حمایت ایندی و صیانت الهی نگاهبانی  
 او کند اندیشه تبه را جز تباهی شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی  
 بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده  
 با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شیء اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ  
 شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میر یونس علی مقدم او را  
 گرمی داشته کمال مردمی بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید - و باهم صحبت  
 دوستانه میداشتند - و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود - تا آنکه شیء در مجالس شراب در  
 هنگامیکه سپاهیان عمده او بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر دروازه های قلعه  
 لاهور تعیین کرد - و بتعجیل بطالب میرزا کامران کس فرستاد - میرزا ( که منتظر این معنی بود )  
 ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرف گشت - و میر یونس علی را از بند  
 برآورده عذرخواهی کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد - میر یونس علی  
 قبول خدمت او نکرد - و از رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی  
 گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود - و تا کنار آب ستلج ( که  
 باب لوده یانه اشتهار دارد ) بتصرف درآورد - و از راه گریزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و  
 اخلاص نمود - و استدعای مقرر داشتن این محال کرد - حضرت جهانبانی نیز از آنجا که دریای  
 جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای  
 حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بزرگ داشتند - و فرمان معنی در مسلم داشت  
 کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکرانها بجای  
 آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته  
 مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستاد - از جمله دفعه این غزل گفته بملازمت  
 آنحضرت فرستاد \*

\* غزل \*

خسـن تو دمیدم افزون بادا \* طالعـت فرخ و میمون بادا  
 هر غبارے که ز راهت خیزد \* نور چشم من محزون بادا  
 گرد کان از ره لیلی آید \* جای او دیده محزون بادا

( ۲ ) نسخه [ ج ۵ ] قراچه بیگ ( ۳ ) در [ چند نسخه ] دروازه های ( ۴ ) نسخه [ ب ] قبول این

معنی ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] کاردان \*

بوده دایم خدمت کرده - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بے سعادت از موکب همایون گریخت - و در سنه ( ۹۳۹ ) نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان مر فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را چونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند \*

چون ططنه ملک گیري و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در ( ۹۴۰ ) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تکف و هدایا مصحوب ایلمچیان دانشور فرستاده محرک ملعله اخلاص شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناسبت عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین حال قریب دارالملک دهلی برکنار دریای جون شهره احساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند - و یک از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافتند - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پهرش الخ میرزا طریق بنی و عدوان پیش گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منمطف ساخته برکنار گنگ نواحی بهرچوپور نزول اجل فرمودند - و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بنائید ایزدی جنگ کرده مقرر گشت - و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان را مقید ساخته به بیان فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند - و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت - و اکثر ممالک معموره دلگشای هندوستان ( که در زمان معادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی متانی از عدم فرصت و قلت محال مفتوح نشده بود ) بیازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند \*

### ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شلقار شدن حضرت گیتی متانی فردوس مکانی شنید از روی لبحوصلگی میرزا عسکری را قلندهار هپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش برد -

( ۲ ) نسخه [ ح ] گریخته رفت ( ۳ ) نسخه [ ا ] سر برداشته بودند - و نسخه [ ز ] فتنه برداشته بودند  
( ۴ ) نسخه [ ط ] یکجهتی ( ۵ ) نسخه [ ب ] بنوازشهای ( ۶ ) نسخه [ ه ] آب گنگ ( ۷ ) نسخه [ ا ] و از آنجا گریخته ( ۸ ) نسخه [ ح ] مجال \*

غایت عدالت را کار فرمودند - و کمال انصاف بلکه ونور تفضل و احسان بجای آوردند - و نور بمالیت معنوی ( که سلطنت حقیقی همان تواند بود ) آن خود عطیة الهی بود که اختصاص بوجود اعراف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم<sup>(۱)</sup> آن مواید میراث بهره نرید - و هر یک از منصوبان درگاه را موجب و مناصب عنايت فرمودند - محال جایگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد - و سرکار منیل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و سرکار الو بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند - و با تدبیر در سمت دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوبه در قید اطاعت و انقیاد آوردند - و هر کس که در مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا ( که در خدمت حضرت فردوس مکنی گیتی ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود - و از کوفته نظری و ناقص بینی آمتین منازعت می افشاند ) کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالجیر متوجه شدند - و قریب یکس ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالجیر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند - و از انجا<sup>(۲)</sup> علم مراجعت بر آوراشته متوجه قلعه چذار شدند - و افواج گیتی متان آمده بمحاصره آن پرداخت \*

پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود - و از جانب او جمال خان خامه خیل هزارنگخانی بحرامت او اشتغال داشت - بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمانۀ عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیرخان بفسون و فحانه کوچ او را ( که لاق ملک نام داشت - و در میرت و صورت ممتاز بود ) بزنی خواست - و باین هیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیان کاردان را فرستاده در گربزت سخن مرا شد - آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بموقف قبول داشتند - و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد - تا از صدقات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و امتکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

( ۲ ) نسخه [ د ] نعم ( ۳ ) نسخه [ ا ] اعلام ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] افراشته ( ۵ ) نسخه

[ ا ب ] پرداختند ( ۶ ) نسخه [ ز ] سخن \*

بنای دولت را اساس زرین نیلاده - آری که را که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش  
را بار کرامت فرمایند •

• شعر •

نه هر مردمی هرفرازی کند • سر آن شد که مردم نوازی کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه • که مهمان نواز امت در میدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سربرآرایی  
که سن اشرف به بیست و چهار رمیده بود آثار بخنداری و کمکاری از ناصیه اقبالش پیدا -  
و انوار صری و سروری از لایحه مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه عیشت بزرگی و بزرگ منشی  
از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند -  
و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که  
در اشراق انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف  
بحر عقیق آلفوا در نقاب موالید از اصداف و لایق شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که  
بروشنائی آن اغزخان دولت آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات  
فراافزای بود - احوار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصار بیرونست -  
هر کس را قوت شناخت کند این معانی نیست - و قدرت دریانت این دقایق فی - و مجملا  
حضرت جهانباتی به نیروی این نور ایزدی ( که در چندین دهور و اعصار هر شب خاص لباس  
مخصوص پوشیده جهان افروز بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رمد - چنانچه فربرزگیهای  
موری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد - و کمال حیا با نهایت  
شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده ) همگی همت عالی مصروف رضاجوئی بدر بزرگواری  
مپرمقدود داشتند - و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند - و با این بزرگی  
و بزرگ منشی نگاه بخود نینداختند - و خود را در میان ندیدند - و لهذا یمن نیت درست  
و همت بلند بهر کار که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند پیروز آمدند - و در تمامی عمر  
سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند -  
در اتمام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و همیم نداشتند - با صولت سکندری دانش ارمطو  
در ذات عالی سات فراهم بود - چون در متابعت مرام و صیت بتقیم مملکت موری پرداختند

( ۲ ) نسخه [ ب ] مکرمت ( ۳ ) نسخه [ ج ] فرمانروایی و سربرآرایی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]

جان افروز ( ۵ ) نسخه [ ز ] با شفقت جمع ساخته •

مقصود حقیقی آویزم - اکنون شروع مجمل از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی می‌نمایم - که هم مقدمه نزدیک مقصد دربرین منست - و هم شرح احوال پدر و پادشاه مرا متضمن - هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده‌گشائی کرده تشنه‌لبان دانائی را بزال معرفت میراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بهاحل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل‌الذات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیدان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل من آید - ژنگوی او مثل ارثه می‌باید - های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخن خود را آبی میدهم - و برای خود کار می‌کنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معنی می‌بخشم - ای جویای دریافت سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم<sup>(۳)</sup> ماه ذیقعد ( ۹۱۳ ) نهصد و هیزده در ارب کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده‌نشین سرادات عفاف ماهم بیگم واقع شد - و آن عفت‌بناه از دودمان اعیان و اشراف خرامانند - و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌ام که چنانچه نسبت والی والد ماجد حضرت شاهنشاهی به حضرت شیخ جام میرمد نسبت عالی آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدمه منتهی میشود - حضرت گیتی‌متانی فردوس مکانی و قدیمه پیرش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد<sup>(۴)</sup> درآورد بودند - مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و پادشاه صف‌شکن - و کلمه خوش‌باد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران میشود که اناضل عصر یافته‌اند - و خواجه کلان سامانی گفته \*

مال مولود همایونش هست \* زادک الله تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش \* تا کشم میل دو چشم بد را

جلوس آنحضرت بر سر بر فرماندهی نهم جمادی الاولی ( ۹۳۷ ) نهصد و سی و هفت در دارالخلافت آگره بوده است - خیرالملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز میر دریا فرموده‌اند - و سفاین طرب در بحر شوق درآورد یک کشتی پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشی

( ۲ ) نسخه [ ج ۵ ح ط ] تشنه‌دلان ( ۳ ) نسخه [ ح ] چهارم ذیقعد ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] نکاح

آورده بودند - و نسخه [ ۵ ] عقد خود ( ۵ ) نسخه [ ۵ ] سفاین شوق در بحر طرب \*

دیگر میردرویش محمد ماربان - مرید و منظور ناصرالدین خواجه احرار - در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود •

دیگر خواند میر موزج - و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الخیار و دستورالوزرا و غیره دارد •

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهل نعمت بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نعمت بود -

دیگر سلطان محمد دولی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت •

چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسله علیّه حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در قدمی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشنایی میکند - و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا - و غدیر صورت و معنی میسازد •

### حضرت جهانبانی جنت آشنایی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلانت عظمی - ناصب لوائی ریاضت کبری - ملک بخش ممالک مدان - مسند نشین معادت نشان - موسس قوانین نصفت و عدالت - مرتب بر این عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انوار علم و عرفان - ابر مدارار مغفوت و صفا - بحر مواج فدوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس - کثرت آئین وحدت امامس هم پادشاه درویش نصاب - و هم درویش پادشاه خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - گرمی کُر اسرار ابدی و ازلی - عضاده اصطراب حکمت علمی و عملی - در شهاب ریاضت و منازل اناضت افلاطون یونانی - در فنون حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان بال اوج بلند پروازی - نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله پرمانه •

سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بهری و جلباب عنصری انداخته بودند - میدان عبارت در تگابوی مدابخش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که به اختیار دست از سلسله علیّه باز داشته در دامن

( ۲ ) نسخه [ ا ب ۵ ] فاضل خوش صحبت ( ۳ ) نسخه [ ج ] طبع ( ۴ ) نسخه [ ج ح ] احوال قدسی  
( ۵ ) نسخه [ ج ح ] احوال ( ۶ ) نسخه [ ط ] ذکر جلوس حضرت ( ۷ ) نسخه [ ب ] ریاضت ( ۸ ) نسخه  
[ ج ] صفات ( ۹ ) نسخه [ ا ب د ] منام ( ۱۰ ) نسخه [ ط ] ابوالنصر نصیرالدین •

• مطلع اول • هلاک میکندم فرقت تودانحتم • وگرنه رفتن ازین شهر می تواندحتم

• مطلع دوم • تا بزلف سهدش دل بستم • از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض و مایل شریفست - و از انجمله کتابیست مفصل که شرح فن تواندبود -  
 و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند - اول حضرت جهانبانی  
 نصیرالدین محمد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا -  
 مبیات قدسیات گریگ بیگم گس چهره بیگم گلبدن بیگم - این هر سه از یک والده اند •

و از اجلة اهل محبت و ارباب قرب و اصحاب کمال ( که در بحاط عزت حضرت  
 فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند ) یکم میر ابوالبقاسمت که در علم و حکمت پایه بلند داشت •  
 دیگر شیخ زین<sup>(۲)</sup> صدر نهیر شیخ زین الدین خوانی - بقو<sup>(۳)</sup> واسطه علوم متعارفه ورزیده بود -  
 وحدت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام محبت آنحضرت امتیاز داشت -  
 و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود •

دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین - خوش محبت و خوش طبع بود - و شعره  
 میگفت •

دیگر سلطان محمد کوسه - لطیف طبع و شعر شناس بود - از مصاحبان میرعلی شیر - و در  
 ملازمت معزز میزیست •

دیگر مولانا شهاب معنائی حقیری تخلص - از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت •

دیگر مولانا یوسفی<sup>(۴)</sup> طیب - او را از خرامان طلب فرموده بودند - در مکارم اخلاق  
 و مہمنت دست و مزید توجه ممتاز بود •

دیگر مرخوداهی کهنه شاعر بے تعیین بود - بغارمی و ترکی شعر میگفت •

دیگر ملا بقائی بود - در شعر ملیقه درمت داشت - در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت  
 مثنوی گفته است •

دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه - در تدبیر خدمت و محرمیت و رزانت عقل  
 و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصاً طب  
 بهره مند بود •

( ۲ ) نخبه [ ب ] فن آن ( ۳ ) نخبه [ ح ] شیخ زین الدین صدر ( ۴ ) نخبه [ ح ] که بدو واسطه ( ۵ )  
 نخبه [ ط ] متعارفه زمانرا ( ۶ ) نخبه [ ح ] ابوالوحد فارغی ( ۷ ) نخبه [ د ] میر علی ( ۸ ) نخبه [ ه ] یوسف •

و بتاریخ ششم جمادی الاولی ( ۹۳۷ ) نهصد و سی و هفت در چهار باغی ( که بر لب آب چون در دارالخلافه آگره سرسبز کرده آن بهار اقبال بود ) این عالم بیونا را پدرود کردند - فضلی عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - از انجمله مولانا شهاب معنائی این مصراع را تاریخ یافته • • مصراع • • همایون بود وارث ملک دی •

محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدنتها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبینی را ( که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سوم قدرت کشورگشایی - چهارم ملکه داری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت بر رناییت عباد - هفتم خوشدل ساختن مهابی - هشتم ضبط ایشان از تباهی ) بتمام و کمال بر وجه مثنوی داشتند - و در فضائل مکتوبه متعارفه رسمیه روزگار نیز مرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر هدیه عالی بود - خصوصاً در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه در آن مندرجست - و کتاب مثنوی که مدین نام دارد تصنیف امت مشهور - و نزد زبان دانان این لغت بمرتبه تحمیل مذکور - رحاله والدیه خواجۀ احرار را ( که دُر دانه ایست از بحر معرفت ) در ملک نظم کشیده اند - و بنایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع عبارت فصیح و بلیغ نوشته اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکری صحیح برای تجربی پذیران و دانش آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطالع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی و قتیبه ریاست عالیات از گلکشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزاخان خانخانی بن بیرم خان بغارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات معادت نایز شود - و گنج پنهان او در نظر تبه دستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - از انجمله این رباعی از واردات طبع نبیاض آنحضرتست •

• رباعی •

دوریشان را گرچه نه از خورشیدانیم • لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی • شاهیم ولی بنده درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور است •

( ۲ ) نسخه [ ح ] شهاب الدین ( ۳ ) نسخه [ ز ] همت ( ۴ ) نسخه [ ج ] در حقیقه ( ۵ ) نسخه [ ح ]

خبر پذیران ( ۶ ) نسخه [ د ] بیروم خان •

بیطاقتی او را توانم دید - و این همه رفیع او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوت مناجات درآمده هفتل  
 خامه ( که این طبقه قدیمی را میباشد ) بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی  
 گفتند - چون دعوت ایشان بعزاجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتم  
 برداشتم - فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد - و در عصر حضرت جهانبانی خفته  
 طاری گشت - چنانچه در اندک فرمتی صحت کامل روی نمود - و ذات معلی صفات حضرت  
 گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحکمت رحیم که اختلال در مزاج تزیید  
 و تضاعف گرفت - و امارات رحلت و انتقال از رحمتی حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار  
 و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت از حضور فرموده دست بیعت خلافت را بردست  
 همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود  
 در پایه مرید خلافت مصیر صاحب فرارش گشتند - خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ  
 و هند و بیگ و جمع کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی ( که سرمایه  
 دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود ) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل  
 و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهداری خلائق و عذرپذیرفتن مقصران  
 و گذراندن جرایم گنهگاران و رعایت حزم کار آگاهان و از پا انداختن سرکشان و متمکوران رهنمونی  
 فرمودند - و بر زبان اقدس راندند که خلافت و صایای ما آنست که قصد برادران نکند هرچند  
 مزاور آن گردند - و الحق پاس انفاس و میت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی  
 جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشید و باندقام نکو میدند - چنانچه از مواعیل احوال  
 روشن خواهد شد - و در هنگام اشتداد مریم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میرخلیفه از آنجا  
 که عالم بشریت است بواسطه توقیف ( که از حضرت جهانبانی بخاطر او رایانده بود ) کوتاه اندیش  
 گشته میخواست که مهدی خواجه را بمسلطنت بر دارد - و خواجه نیز از تبارائی و بد مستی  
 و فاعلامه فہمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگام هجوم گرم میساخت -  
 آخر الامر بوسیله درستگویان دور بین میرخلیفه براه راحت آمده ازین اندیشه باز آمد -  
 و خواجه مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کعبه بخانه او نرود - و بنائیه  
 الهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ظاهر ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ملامت ( ۴ ) نسخه [ ۲ ] سلطنت ( ۵ ) نسخه [ ۲ ]

کارگاهان و داناها ( ۶ ) نسخه [ ۲ ] پاس و میت آنحضرت ( ۷ ) نسخه [ ۲ ] حکم فرمود •

مهروریزم - دیگر ایشان داشتند - و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آمینب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت - و چون میرزا سلیمان بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان مبرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه ( که در ملازمت بودند ) به منبیل ( که بجایگزیر ایشان مقرر بود ) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در منبیل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضه تب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتناد گشید - حضرت گیتی متانی فردوس مکانی ازین خبر جانگاہ ببقرا شده از نرط عطونست فرمودند که بدلهی آزند - و از آنجا بکشتی روانه مازند - تا در حضور طبیبان حاضر معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبائی دانا ( که در پای تخت حاضرند ) بامتصواب افکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصت برای تدبیر گرامی ارزانی داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایل رجوع نکرد - و چون مریض مزمن گشت روزی دران طرف آب جوی نهشته بتفاتی دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروان پیشین چنان رسیده که در امثال این امور ( که اطبائی موروثی از معالجه آن عاجزند ) چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشیاء را تصدق نموده محبت از درگاه الهی محسنت نمایند - حضرت گیتی متانی فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریفتر از من همایون چیزه ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایند جهان آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والای عرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی محبت عاجل خواهند یافت - و در سایه دولت آنحضرت بعمر طبیبی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبان اقدس میفرانند - مقصود از آنچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان الماسی بپا ( که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده اند ) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت از آن گذشته که

( ۲ ) نسخه [ ح ] پیش ازین گذارش یافت ( ۳ ) نسخه [ ح ] سنبل ( ۴ ) نسخه [ ج ح ] و از دهلی

بکشتی روانه حضور اشرف ( ۵ ) نسخه [ ه ] ابا هر چند ( ۶ ) نسخه [ اب د ه ] اندیشه ( ۷ ) نسخه

[ ح ] مزاج اقدس ( ۸ ) نسخه [ ج د ح ] از سر من ( ۹ ) نسخه [ ح ] وقر ( ۱۰ ) نسخه [ ب ] که عوتی

همایون نرند شد .

اما آفریز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عید دیگری ترتیب یافت که فهرست روزنامه دیات و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت \*

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال ( ۹۳۴ ) نهم و سی و پنجم حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شده - و فقر علی<sup>(۲)</sup> را در بدخشان گذاشتند - و در آن ایام قره العین ملطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوه عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبه هلوک میکردند - و بارها بزبان مقدس ایشان میخواست که همایون مصاحب بدلیمت - و الحق انعام کامل عبارت از وجود تقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان ( که از خوانین کاشغر است و نسبت خودشی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته ) بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخایل خام بخود رشید خان را<sup>(۳)</sup> در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر از آنکه او ببندخشان آید میرزا هندال ببندخشان رمیده قلعه ظفر را عسرتگاه خود ساخته بود - سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بجهت بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عوف حضرت گیتی ستانی چنان رمید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهمام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله ناهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی ( که با بخت جوان و دولت یدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند ) فرمودند که در رفتن خود چه ملاح می یابید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام - و نذر کرده ام که دیگر بختیار خود حرمان بر خود نپندم - و امتثال حکم اقدس را چاره نیست - بفایران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و به سلطان سعید نوشتند که باریک چندین حقوق مدور این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا ( که نسبت فرزندی دارد ) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از دست خود ماقط کرده میراث را بوارث

( ۲ ) نسخه [ د ح ] فقیر علی ( ۳۰ ) نسخه [ د ] حق ( ۴ ) نسخه [ ج ] در پای کتل - و نسخه [ ح ]

در یارکند ( ۵ ) نسخه [ ا ب د ] میرزا هندال رسیده ( ۶ ) نسخه [ ز ] حضرت \*

متوجه شرق رویه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار  
 بندگی نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی الاخری در کفار دریای کنگ میرزا عسکری سعادت  
 ملازمت در یافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشد - و در  
 نزدیکی کره خیز ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید - و تا حدودی غازیپور شتافته  
 به بهرجهور و بنیده نزول اقبال فرمودند - و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت -  
 و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله در بهار خاطر جمع فرموده بجبهت دفع شر بین و بایزید بجانب  
 سرور فحشت اتفاق افتاد - مخالفان باواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید  
 و سکندرپور سحر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافه آگره شدند -  
 و در آنک زمانه عرصه آن مصر اقبال را از فرودم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و  
 و حضرت جهانگیری جناب آشنائی تا یک سال در بدخشان مشورت پیرای خاطر سعادت مظاهر  
 بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی (که عالم بود از کمالات صوری و معنوی)  
 گریه انگیز شده به اختیار میان تمامک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان ریس (که خیرزاد سلیمان  
 بدامادی او آنست) داشت - میرزه بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند - چنانچه  
 در یکره بکابل رسیدند - میرزا کامران از قلندهار بکابل آمده بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور  
 استماع یافت - و هیجان شده سبب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان  
 میبرد - هر چند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالع میگردم و غایبانه لقای جلقزای  
 آن قبله اقبال را مشاهده نمی نموجم اما رتبه عیان را حالت امت که بیان جمله آن نتواند رسید -  
 و میرزا همدان را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و از آنجا قدم عزیمت در رکاب همت  
 آورده و توسن حق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه آگره (که از فر پایه  
 اورنگ پادشاهی مجدده گاه سعادت مند آن روزی زمون گشته بود) رسیدند سعادت ملازمت کامیاب  
 گشتند \*

از غریب حالات آنکه حضرت نجفی شانی با والد ماجد ایشان بر تخت نشسته بحرف  
 و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوهستان بدخشان از مطلع بدخشان مرزده بر مقوال نجم  
 سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیندار روشن گشت - مقرر است که هر روز شهریاران عید است

(۲) نسخه [ح] با افواج (۳) نسخه [ح] لویس (۴) نسخه [ه] شرف (۵) نسخه

[۱] سعادت اندوزان (۶) نسخه [ا ح ح] شهریاران \*

شدند - پنجمشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادت شد -  
 دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع  
 خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از مبیته قدیمه یادگار طغائی در خانه حضرت جهانبانی  
 فرزند شد - و نام آنرا الامان نهاده اند - چون این لفظ نزد عوام معتبه بعبارتی ناسمجیده میشد  
 خوش نیامد - و نیز چون بامترضای خاطر مقدس بود بحدیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه  
 چنین پدر و چنین پادشاه منبر سعادت مورعی و معنویت - و نازامندی باعث مد گونه  
 ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم امباب شتافتن آن نوواره ملطفت را ازین جهان  
 گذران از همین نازامندی دانند در پیغمی مزاج دانای روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون  
 دارالخلافه معتقر رایات عالیات شد باحاطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین  
 شکر جشمی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره لمر (۱) اباب عصیان کنگش  
 فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیغمتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری  
 بالهکره گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب کنگ با لشکری خود همراه شده درین  
 خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری  
 وخصت یانته متوجه شد - و خود بعیر و شکار بصمت دهلیپور توجه فرمودند - در محرم جمادی الاول  
 خیر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته میرغورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه  
 آگه نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال پورغی ممالک شرقیه فرمایند •  
 درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده  
 و سلطان (۲) را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند -  
 و حرب ملیح هم در میانست - در ساعت منقور عنایت شرف صدور یانته که اگر کار از مصالحه  
 نگذشته باشد تا صابعدین مهیم هندوستان ملیح گونه نمایند - و در فرمان بطوروت تبیان طلب  
 همدال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاء اللہ تعالیٰ سبحانه چون کوه هندوستان  
 (که قریب الاختتام است) بانجام رعد مخلصان هواخواه گردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه  
 ولایت مولوئی خواهیم شد - باید که اعتماد این پورغی را جمیع بندهای آنجودر نموده منتظر  
 موکب عالی باغند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب چون عبور فرموده

(۲) نصیحه [۱] اعل (۳) نصیحه [ح] اویس (۴) نصیحه [ج ح] ملیح - و نصیحه [ز] مصلحه

(۵) نصیحه [ر] نشان (۶) نصیحه [۵] و کار دانای •

گماشتند - ز آب کوهستان دلگشا را تماشا کرده - به دارالخلافه نازل اقبال فرمودند - و در بیست و هشتم  
مهر فخرجهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل معادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر  
کشتی موار شده استقبال فرمودند - و لوازم غنوت بجای آوردند \*

و چون خبر متواتر میرمید ( که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز  
استعداد پیکار می نماید - و برای ادبار خود امداد مرانجام میدهد ) بنابرین بصامت  
معادت افزای متوجه چندیری شدند - و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگزار را همراه چپن تیمور  
سلطان از هند کالی بر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح  
چندیری بروج دلوخواه نقش بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تأیید الهی است - و بعد  
از حصول این مامول چندیری را با حیدر شاه نبیرا سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه  
یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد \*

از بعضی ناقلان ثقه مجموع شده است که پیشتر از توجه ریات بصوب چندیری رانا اراده  
طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرج رسید<sup>(۸۱)</sup> اتفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی  
آنها محکم ساخت - و آن سیه بخت آمده محاصره نمود - شبی یک از بزرگان او را در خواب بصورت  
مهیّب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضا  
او محسوس شده تسک کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اندامی راه پناه اجل بر تاخت آورده  
ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی مند از آب برهان پور میگذاشت بمحاصره علیه رسید که  
معروف و بدین و بایزید امتیاز یافته اند - و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند - و قلعه  
شمس آباد را از ابوالمحمد نیزه دار بزور گرفته اند - بنابرین عنان عزیمت بآنحدود منعطف  
شد - و جمعه از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرد دیدن مهاری زبان گیران پسر  
معروف از قنوج گریخت - و بدین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده  
از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذراندی نشستند - ریات عالیّه  
کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه میوم محرم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا معری  
( که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پدش از یوژی چندیری طلبداشته بودند ) آمده  
بشرف ملازمت اتمسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم مرادقات جلال  
شد - و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

( ۲ ) نسخه [ ۱ و ] چپن تیمور ( ۳ ) نسخه [ ح ] بایرج پور ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] عاشورا

( ۵ ) نسخه [ ج د ] عمارت \*

و عبد الملوك تورجی را با جمعی کثیر بر میرالیاخان فرستادند که در میان دو آب سررفته برافراشته قصبه کول را گرفته بود - و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکمران شد - و چون موکب عالی دارالخلافه آگره رسید آن شوربخت پروغان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند - و بیایا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم فمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میواتمت نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بمستقر خلافت روی نمود •

### رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده ( که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بریخت ) حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر سلازمان در آن خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز کشور ستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیه اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیدمائی - قره عیون السلطنة و الخلافة ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را در سه گروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین روزی توجه والا بر امتیصال بین افغان ( که در زمان آشوب رانا لکنهؤ را محاصره نموده گرفته بود ) مصروف داشتند - و قاسم همین سلطان و ملک قاسم بابا فشق و ابوالمحمد نیرزه باز و همین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان و خانجهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت برگشته باستماع نهضت موکب عالی امباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفرقدوم عالی دارالخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند - و در ( ۹۳۴ ) نهصد و سی و چهار بعیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکول سنبل توجه

( ۲ ) نسخه [ ب ح ] عبد الملك ( ۴ ) نسخه [ ج ح ] در آنجا بودند ( ۴ ) نسخه [ ا ] طراز کسوت کشور ستانی ( ۵ ) نسخه [ ه ] قره العیون سلطنت و خلافت ( ۶ ) نسخه [ ج د ز ] تاتارخان خانجهان ( ۷ ) نسخه [ ه ] نیرزه بخت ( ۸ ) نسخه [ ا ] سرکار سنبل ( ۹ ) نسخه [ ح ] سنبل •

افسان توکل و تردد بشگفتن آمد - لشکر مخالف بمیارس طعمه نفع خون آشام و تیر شاهین هر دو  
گشت - و خون گرفته چند (که بقیة السیف بودند) رخسار همت غبار آلود ادبار ساخته خص و  
خاشاک وجود خود را بجای هزیمت از میدان نبرد پالت رفتند - و مرایمه چون ریگ روان  
گم گشته صحرائ آوارگی شدند - حسن خان میواتی بضرب تنگ در گرد فنا رفت - و راول آدیچنگ  
و مانگ چند چوهان و رای چند بهان و دلپت رای و گنگو و کرمهنگه و کونکومی و بمیارس از  
سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای باد پایان لشکر  
اقبال نیت و نابود شدند - محمدی کولکاش و عبدالعزیز میر آخور و علی خان و بعضی دیگر را  
بتعاقب رانا سانگا تعین فرمودند \*

و حضرت گیلانی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیة علیا  
مجدات شکرگزاری حضرت باری عزاسمه (که گشاد و بصیت صوری و معنوی باز بسته صلوات  
تقدیر اوست) بجای آورده بنفس نفیس یک کروزه از جلگه گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند -  
تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستان عسرت بر دوستان - همت  
ارجمند از کار امضا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از  
گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند - و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخدول  
دستگیر شود ازین مردم (که در پی گریختن نامزد شده بودند) اهتمام غایبانه بظهور نیامد - آنحضرت  
میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود با یمنه رفت - شیخ زین صدر که  
از افاض گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح پادشاه اسلام یازمت - و میر گیمو از کابل نیز همین  
تاریخ نوشته فرستاده بود - و آنحضرت در واقعت میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این  
توارد در فتح دیپالپور مشاهده که وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند \*

چون فتح چنین بهمت کهر گشای روی نمود تعاقب مانگا نمودن و بولایت لوشتان  
موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاده همت والا شد - و محمد علی جلگه جنگ و شیخ گهورن

( ۲ ) نسخه [ ج ] مانگ سنگ ( ۳ ) نسخه [ ز ] دلپت رای ( ۴ ) نسخه [ ج ] کنکر ( ۵ ) در  
[ بعضی نسخه ] مخدول تعاقب ( ۶ ) نسخه [ ط ] دهولپور ( ۷ ) اینجا در نسخه [ ط ] فتحنامه  
نوشته شیخ زین صدر ( که باکنای مخالف فرستاده بودند ) منقول است - اما چونکه در یکی از نسخهای هشتگانه  
دیگر یافته شده و نیز نسخه [ ط ] بر این خلاف است که نصیبش بهرون نسخه دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامه  
مذکور را ترک گفته شد - و از حلیه ذبح صلیق نگاشت ( ۸ ) نسخه [ ب ] رانا سانگا \*

غیروز جنگ ( که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند ) لوائی گیرائی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشمه امید مخالفان را بخاری ناکامی انداختند \* شعر \*

گروه بر گروه دست پیکان زنان \* زره بر زره پشت روئین تنان  
ز هر سو سفانهای خارگذار \* فرو بسته راه سلامت بخار  
درخشنده شمشیرهای بنفش \* ز دیده بصر میربود از درفش  
غبار زمین گله بر ماه بخت \* نفخ را درون گلو راه بخت

چون زمان کار و کارزار از بسیاری مپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص پادشاهی ( که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند ) فرمان شد که از رامت و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجب اشاره والا جوانان شجاعت نهاد و دلوران جلالت آئین چون شیران زنجیر گمل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلوری دادند - و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بانالک رسانیدند - و نادرالعصر علمی قلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود - و در انداختن سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرحانید - و مقارن این حالت فرمان تضانفاذ وارد شد که اراپهای غول بیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب مپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکر عالیله این معنی را مشاهده نموده بدموج دریا جنبش نمودند - و یکبارگی دلوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند - و در اواخر روز ناپرف قتل چنان اشغال یافت که میمنه و میسر مپاه نصرت ترین میمنه و میسر لشکر خذلان نورد را ربنده و رانده با قلب تیر مخالفان در یک محل فراهم آوردند - و بنحوی از صولت و صدمات دلوری بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دمت از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب رامت و چپ غول پادشاهی حمله آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزوات عالیدرجات بهمت والا پای ثبات و قدم امتقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند - و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند - تا آن تیره بختان میهر روزگار بختیار عیان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگرویز نهادند - و ازین مصاف مرد آزمائی نیم جانی سلامت بودن مفت خود دانستند - نایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت آثار دزدیدن گرفت - و غنچه های نصرت و تائید از

( ۲۰ ) در [ بعضی نسخه ] کبری ( ۳ ) نسخه [ ۱۵ وز ] قهرمان فرمان ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بیکبار

( ۵ ) نسخه [ ح ] مرد آزما ( ۶ ) در [ بعضی نسخها ] دولت اثمار \*

معنی شد که هیچکس به حکم از محل خود حرکت ننماید - و بیرخصمت قدم در میدان محاربه  
نهد - از روز یکپاس گرفته بود که آتش جنگ اشتعال یافت<sup>(۳)</sup> • شعر •

سپاه از دو سو جنبش انگیزند • شب<sup>(۴)</sup> و روز درهم در آمیختند  
دهاده برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف  
سم بادپایان فولاد نعل • بخوبی دلیران زمین کرده لعل  
جهاندار در موکب خاص خویش • خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و لوله در زمان افتاد - و جرانغار مخالف  
بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده برخسرو کولتاش و ملک قاسم و بابا قشقه حمله آورد - چین تیمور  
سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبرد می نمود مخالفان را برداشته قریب بمقرب  
غول ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی  
از اباها را پیش آورد - و به تفنگ و ضربزن آنچنان مغلوب مخالف را درهم شکست که زنگ از  
آئینه دل‌های بهادران بزدود - و وجود بهیاره از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده برپا داد -  
و چون زمان زمان افواج اعدا از پی هم می‌رمیدند حضرت گیتی‌مدانی نیز مردم را چیده چیده از  
پی هم بکمک می‌پادشاه منصور میفرستادند - دنده قاسم حمید سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را  
فرمان شد - و دنده هندو بیگ توجیه مامور گشت - و دنده محمدی کولتاش و خواجگی اسد را حکم  
رمید - و بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پیش ایشان دومعایشک  
آقا و محمد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جرانغار  
لشکر نیروزی اثر آورد - و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیرباران به زمین دوز می‌کردند -  
و برخی را ببارق خنجر و شمشیر خاکستر می‌ساختند - و مومن‌اتکه و رستم‌ترکمان بموجب حکم والا  
از عقب می‌پادشاه ظلمت آئین شتاتند - و ملا محمود و علی اتکه باعلیق ملازمان خواجه خلیفه  
بکمک آنها رفتند - و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلوق قدم قراول  
و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باریگی مغول غانجی دست بمحاربه گشاده پای ثبات  
محکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ۵ ] و از روز ( ۳ ) نسخه [ ج ] قتال ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] گرفت ( ۵ ) نسخه [ ۱ ج ۵ ]

شب و روز را درهم آمیختند ( ۶ ) در [ اکثر نسخها ] ملک قاسم بابا قشقه ( ۷ ) نسخه [ ۱ ] حسین تیمور سلطان

و نسخه [ ج ] تیمور حسین سلطان ( ۸ ) نسخه [ و ز ] احمد یونس ( ۹ ) نسخه [ و ] و از پی ایشان •

و خواجه دوست‌خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد حاربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند - و بردست چپ علاءالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوانی و امیر محبت علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و عیدرافکن ولد قوچ بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان ملطنت و ارکلی دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم حسین ملطان و احمد یوسف اوغلاچی و هندو بیگ توجین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهورآئین تعیین شدند - و بر یمین ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمدی کوکلتاش و خواجه امد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندومتان مثل خان‌خانان و دلار خان و ملک‌داد کررانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمد ملطان میرزا و عادل ملطان بن مهدی ملطان و عبدالعزیز میرآخور و محمدعلی جنگ جنگ و قتل‌قدم قراول و شاه حسین باربکی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد ملطان علاءالدین و علی‌خان شیخ‌زاده فرملی و نظام‌خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلالت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تواقف تردی بکه و ملک قاسم برادر بابا تشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیین یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفتنگچیان و رمداندان (که در پیشی میاه دولت بودند) صفی از ارباب ترتیب نموده با زنجیر اتصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد - و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان انواع قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربانی پیوند داشت) هر حضور اقدس ایستاده بود - و تواجیان و یسارون را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر خطاه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بصره‌اران میرسانید \*

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

( ۲ ) نصیحه [ ج ح ] و بردست چپ فول ( ۳ ) نصیحه [ ج ح ] میانه ( ۴ ) نصیحه [ ز ] تردیکه ( ۵ ) نصیحه

[ ۱-ج د ] جماعت - و نصیحه [ ج ح ] جماعت کثیر ( ۶ ) نصیحه [ ۱ ] نظام \*

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف مرعش نموده این آب را منصرف شود - بنابراین اندیشه  
مائب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتحپور شدند - و امیر درویش محمد هاربان را جهت تعیین  
جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کتلی فتحپور (که غدیربخت پهناور و آبگیربخت  
دریافت) جائی نماینده قرار داد - و آن عمره دالگها مخیم مرادقات فتح و نصرت شد - و از آنجا  
کمان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شناساندند - و بیک میرک ملازم حضرت  
جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبالگیری فرستادند - مسجد فرستاده رسیده  
بموقف مرض رسانیدند که لشکر مخالف از بخار یک کرده پیشتر فرود آمده است که مسافت  
مابین هژده کوه باغد - و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه  
بودند) آمده بدولت آستانبوس مریند شدتند - درین ایام هر روز میان قراولان چپقلشها میدهد -  
و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میبهندند - تا آنکه روز غنچه میرزدهم  
جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از مرکز بیانه جوالی کوه (که در  
دوکروهی مخالفان مخیم مرادقات اجل بود) رانا مانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد \*

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعده هندوستان (که یک  
لک ولایت را صد هزار و کرور را ده هزار حوار اعتبار میکنند) ولایت رانا مانکا ده کرور رسیده بود  
که جای یک لک حوار باشد - و بهیاره از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه  
یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند -  
چنانچه مله‌دی حاکم رای‌سین و مارنگ‌پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول  
اودی سنگه پاکری دوازده هزار حوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار حوار - و  
بهاریمل ایدری چهار هزار سوار - و تربت‌هاذا هفت هزار حوار - و ستردی کهجی هشت هزار  
حوار حاکم جرهل - و پرم‌دیو حاکم میرتیه چهار هزار حوار - و نرسنگه‌دیو چوهان چهار هزار حوار -  
و محمود خان وید سلطان مکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری املاف ده هزار حوار را  
با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیت گره مخالف بدر لک و یک هزار حوار رسیده بود \*

چون آمدن مخالفان بمصامع علیه رعبه بترتیب عساکر نصرت‌مآثر اشتغال فرمودند -  
موکب خاص پادشاهی در غول متمکن شد - و دست رامپ آن چین‌نیمور سلطان و میرزا سلیمان

(۲) نسخه [ح] پیشاور (۳) نسخه [ج] جنگها (۴) نسخه [ح] صلاح‌الدین (۵) نسخه [۱] پربت

(۶) نسخه [ز] کهجی (۷) نسخه [ح] بیوم دیو (۸) نسخه [ز] کشیده (۹) نسخه [ح] دست

راست غول (۱۰) نسخه [۱] حسین نیمور - و نسخه [ج] حسن نیمور \*

در آورده در رکابِ نصرتِ اعتصامِ خود بدرگاهِ گیتی پناه آوردند - و در ساعتِ مسعودِ روزِ یکشنبه سیوم شهرِ ربیع الثانی در چهارباغِ دارالخلافه آگوه ( که بهشتِ بهشتِ موصوم و بتازگی تربیت یافته بهارِ دولت و اقبال بود ) بمعادتِ ملازمتِ حضرتِ گیتی ستانی مشرف شدند - و در همین روز خواجه درست‌خاوند از کابل آمده بذلقی اکرام معزز گشت - و درین ایام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورشِ رانا مانکا و پای جرأتِ نهادنِ او به پیگار خبر می‌بردید •

### مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا مانکا و رایات فتح افرختن •

دولتمندی که خود را ( که ایزد جهان آرا تاجِ سلطنتِ معنوی بر فرقِ عزتِ او نهاده است ) بزرگ داشته در امتثالِ اوامیرِ آن خدیوِ خدائی اهتمام نماید هرآینه نقدِ آزردی او در کنار نهند و کارِ او از اندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ روزگار برتر ساخته کامیابِ دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امرِ بدیع حالِ نصرتِ قرینِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانیست که هرچند دولتِ افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند امیابِ معنی بهیار فراهم آمد فروغِ هشیاری بیشتر یافت - پیوسته بجنابِ کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظامِ مهامِ ملک‌گیری و ملل‌داری سرِ موئه از شاهراهِ عقلِ تجارزِ نغمه‌موندند - و درینوار ( که رانا مانکا بجمعیت و شجاعتِ خود مغرور شده سودای نخوت در دماغِ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدالِ بیرون نهاد - و بقدمِ دلیری و دلوری نزدیک آمد ) آنحضرتِ همچنان عنایتِ خاصِ ایزد را حصارِ ساخته از هجومِ عامِ اندیشه بخود راه‌داداده متوجهِ دنعِ آن غنودهٔ بختِ پریشان‌روزگار شدند - و روزِ دوشنبه نهمِ جمادی‌الاولی بعزمِ استیصالِ این فتنه از دارالخلافه آگوه کوچ فرموده در نواحی شهرِ مرادقاتِ عظمتِ منصوب ساختند - و اخبارِ متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرِ گرانِ حوالی بیانه را تاخته است - و جمع ( که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند ) تابِ مقاومتِ نیاورده برگشته‌اند - و شکر خانِ جنجوه بهشادت رسیده - و امیر کته بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقف نموده روزِ پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاگر که در میانِ آگوه و سکریمتِ نزولِ اجلالِ اتفاق افتاد - در خاطرِ خطیر گذشت که درین نزدیکی آبه بزرگ ( که سپاهِ اقبال را ونا کند ) در غیرِ قصبهٔ سکری ( که بعد از ادای شکر این فتح حضرتِ گیتی ستانی آنرا معجمِ ساخته سکری بشین منقوط نام فرموده‌اند و الحالِ بیمین دولتِ روز افزونِ حضرتِ شاهنشاهی باصمِ فتحپور که فتح بخشِ دلهاست مشهور است ) آبه دیگر

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و از بتارک سعادت شگفته بمناجات خسروانه خلعت افتخار در برگرفت - و مواجب پدرش بدر مقرر شد - و یکا کرد و شش لکه قفله زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از حله لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب بدر مرعز شود اما بخطاب خان جهانی مستقر ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمود حسن بحرش بدوام ملازمت سرفرازی یافتند - و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافت اگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرم (۱۳۳۳) نهد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رحیمه که از متر عظمی و مهد علیا ملهم بیگ والدۀ ماجده حضرت جهانبانی فرزندۀ گرامی شرف ولادت یافتند - حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و بیوم شوال سنه نهد و سی و سه واقع شده بود - و در نهد و سی و چهار پیش از آنکه بطاهر عطوفت پیونده پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد \*

### ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی \*

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جوهور را بدفعه امرا مهرده خود بزودترین وقت در ریاضت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکر گران از هندو و مسلمانی فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمد علی و له مہتر حیدر رکا بدار تعین شد - و درین سال نظام الحلی حاکم بیانه بوسیله خدمت منیع البرکات امیر ونیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود - و قلعه بیانه را بارهای دولت قاهره مهرده و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهلور را بملازمان عتبه جلالت مهرده اختیار ملازمت نمود - و هر کدام فراخور خلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از موادم حوادث بیخبر گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بومهل باورچیلان قصد کرده بود بخبر گذشت - و بدانند عانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بحر را رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جوهور مقرر فرموده قاضی حیا را که از تربیت پاننگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه امتلام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باره تعین فرمودند - و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک سهم او بصلح یا جنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور محاکم منصور را بصوبه کالپی انداختند - و بمقتضات امید و بیم او را در سلك بندگان

ازینکه چندگاه عرضه داشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن رند مکن (که هنوز بمحلات زمین بوس مغرب نشده) گرفته نا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شناخت - و مرد کاروان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دنع لوحائبا را مقدم داشته بجانب شرق لمحضت کرد - رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفیس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمل سر بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهده من مقرر شود امید چنانست که بامتضای اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه بحد ظاهر اقدس تواند بود بتقدیم رود - آنحضرت را این التماس بنایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت و جرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق همت باقدام خدمت بستاد - و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور بروس و امیر قلقلی قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهوایور و آنحدود تعیین شده بودند که آن ولایت را از محمد زینون گرفته و بمطمان جنید بولاس سپرده بر مریدانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی احمد قاسم بقدرغن مامور شد که امرا را در قصبه چنندوار بمعمر والی آنحضرت رساند - و مید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخر با سایر عساکر (که بدنع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه حیدرهم ذی القعدة بساعت معد قرین از دارالخلافه آکره برآمده در سه گروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و از آنجا کوچ کوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروز و فحائم سرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجموش لشکره غراهم آورده فسخته بود از پانزده گروهی رایات نصرت اقتراان قرار نمود - و از آب گدگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخبر آرد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرتقه گردانیده در لوازم ملک متعالی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم هما یونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را بر مقام

قاسمی را و حبله غده بمقتبه علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر میوزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوهانی و قاضی جبا ( که از مرداران نامور بودند ) هرفب خدمت دریافته بمقصد نابزرگشتند - بفرورد خان از جوانپور یک کروز تنگه و پیژنه جایگزین مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت لوده یک کروز نامزد گشت - و بمحمود خان از غازی پور نود لک تنگه - و بقاضی جبا از جوانپور بیست لک تنگه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواسطه امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و امیاب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابدی بودند باشد آماده گشت - و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشن عظیم داشتند - و داد خوددلی داده گنجینه انعام در داری مائه خلایق ریختند - و ولایت سبیل در مواجبت حضرت جهانبانی مقرر دادند اضافه سرکار حصار فیروزه ( که سابقاً بمجلدی آنحضرت مقرر شده بود ) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو یکجا بمحکومت آنجوده نامزد شد - و چون پیش آمده محاصره قلعه سبیل نموده بود امیر مذکور و کتبه بیک و ملک قاسم و بابا تهنه با برادران و ملا افاق و شیخ گهرو را با سپاهیان میان دوات باغفار فرستادند - بجمع که پیش لکبر ظفر قریب میرفتند بدین جنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن عرام نمک شهر بخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهایی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید .

### کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی بوش شرق رویه بر ذمه اخلاص خود \*

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران ( که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نصارت بانجماط درستان و نشاط باغ و بوستان ) گذشت و هنگام جلوه کهور گشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلوران جلالت ملش ( که در بساط حضور بودند ) حرف بیورس هرقی بجهت دنع لوهانیان که قریب پنجاه هزار حوار از قلوچ پیشتر آمده اندیشهایی تبا داشتند با غرب رویه بجالب رانا سانکا و امتیصال او که بس قوی شده بود و بتنازی حصار کمدار را بقبض خود در آورده کله کوه نخوت کچ می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند - و بعد از کنگاش بامرای عظام و امنای گرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لب اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی میزد و

( ۱ ) نسخه [ ج ] ص ۴ ( ۲ ) نسخه [ ج ] ص ۴ ( ۳ ) نسخه [ ج ] ص ۴ ( ۴ ) نسخه [ ج ] ص ۴

خصوصاً درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت ( رای او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکفایت در ترک این مملکت مبالغه داشت )  
 عاقبت آنحضرت اعدای دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند ( که ظفرای منشور سعادت تواند بود ) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمن چندین مخطورات<sup>(۱)</sup> بود از پرده خفا بیرون دادند - و مکرر بر زبان اقدس رانندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعب و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رحم جهانگیران عالم و نه آئین مایر هوش پذیران دولتند است - شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه محنت و معیبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بهسوی آن روی خواهد نمود - باید که اعتصاب بحد متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شوراگیر و اهما افزا نگویند - و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر حقیقتی خود را ظاهر ملذذ مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همت والا که موبد بنائید ایزد یست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم - آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رفا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که بر فتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغانی و سوغات ( که بجهت عاهداهای کامکار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند ) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردباز و هزارچه سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم برگشته گهرام عنایت فرمودند - و مدیر میران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیانات پیداست هر نیکواندیشه اقبالمند که کار را بمشورت خرد خردان نماید هرینه بخوبیترین وجه بمراتب علیه رحیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتی متانی فردوس مکذیبت که در چنین تذبذب خواطر سپاهی و افزونی مخالف توکل بهمت کشور گشا جمعه و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برگشاد کار و حاصل مراد گماشته شهر آگوه را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر مریر خلافت فرمودند - و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بمباری از امرای هندوستان و سران و مروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

( ۲ ) نسخه [ ز ] منوعه ( ۳ ) نسخه [ ج ] اسباب و نسخه [ ح ] این لفظ نیست .

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاعت جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمایی به ثبات پائی و در بینی در خواطر همگنان جلوه گر آید - از آنجمله این مانع غرابت انتماست که با وجود فتح چنان و بغضایش چنین قلب مجانمت عت مدم موانعت اهل هند گشت - و سهای و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلمهای نواری اکثر متمدنان ضبط کرده بودند - حصار منبل قاسم سنبلی داشت - و در قلمه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهلپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تنار خان مارنگ خانی استحکام داده بود - و راپری را حسین خان لوحانی - و ائاره را قطب خان - و کالپی را عالم خان محانظف مینمود - و مهادر را ( که متصل بآگره است ) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و تنوج و مائر بلاد ( که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند ) در دست افغانان بود بحر کردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بهیاره از ولایت دیگر را قابض شده بکندو کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند • و درین سال که عرصه آگره متحیم مرادقات اقبال شد اضراط گرمی هوا و شائبه مموم و وبا ضمیمه کوتاه موصلهای اردوی معلی گشت - و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و نامازگاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن موداگران تذکی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلائق دشوار شد - اکثر امرا قرار بان انتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و بیکه جوانان بهیاره ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرفعی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی سنائی که بدررینبی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیوت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزه کهنه عمل روزگار بظهور آمدن گرفت - علی الخصوص احمدی پروانچی و دای خازن - و عجبترا آنکه خواجه کلان بیگ ( که در جمیع معارک و مراتب

( ۲ ) نسخه [ ح ] و رامبری ( ۳ ) نسخه [ ج ] بوخانی [ ح ] نوحانی ( ۴ ) نسخه [ ج ] نوحانی •

( ۵ ) نسخه [ ح ] فرملی ( ۶ ) نسخه [ ح ] بهار ( ۷ ) نسخه [ ج ] فرار دادند •

بایگان مرحمت نمودند - و اضافه آن هفت لك تنگه حیورغال از مكنی اشفاق بوالده ار  
مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و رظایف و ادرات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم  
پراگنده را جمعیت تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی ( که پیشتر  
بدارالحلطفه آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماس ( که هشت مثقال وزن داشت و بنخمین مبصران  
جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمره ربع محکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان  
علاؤالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او درآمده بود ) پیشکش کردند - و حضرت  
گیتی مدانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا نمودند •

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین ( که گرد آوردند ) چندین  
سلاطین بود ( نمودند - هفادلك تنگه مكندری بحضرت جهانبانی مكرمت شد - و يك خانه خزینه  
بے آنكه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب  
از ده لك تا پنج لك تنگه نقد بخشیدند - و تمامی بچه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و  
رتب خود بهلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل معادت از خرد و بزرگ بنوازشهای  
گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلی تا اردوی بازاری از نصیب وافر بے بهره نماند  
و جهت دورحای ریاضی کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفضیل از نقد  
و جنس بر سر ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران میرزا هفده لك تنگه - و به محمد زمان  
میرزا پانزده لك تنگه - و همچنین بمعمری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت  
و دراری آسمان خلعت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه  
و اقمعه نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منسبان دردمان معلی و منتظران  
عواطف پادشاهی ( که در ممرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند ) انعامات گرامی فرمودند - و بمشاهد  
قدیمه و مزارات متبرکه خراسان و ممرقند و دیگر حدود نذورات هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد  
که تمامی متوطنان کابل و مددره و درملک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک  
شاهرخی روانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند •

#### • شعر •

ز ازشاندن دست گوهر نثار • نشاطی نو انگیخت در روزگار  
خوشمت ارمغانی که آید ز در • که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

حضرت گیتی - ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه پیدایشی را بخاک سجده شکر جا بخشیده  
عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته  
روان ساختند - و کاره ( که بر همه عالییه سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندومتان را  
تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد ) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود  
سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه مهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بصط رتم زده  
کلیک بیان خواهد شد که با همه هزار کس از مثل سلطان مکنده مور که از هشتاد هزار کس زیاده  
داشت امتخاض هندومتان فرموده اند - و ازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت  
ظلّ الهی است که بتائید ایزدی هندومتانرا با اندک مرده از دست چندین مران کردن کش  
چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالمت - چنانچه مجملی از آن در جای خود  
رتم پذیر خواهد شد •

• شعر •

گرم بخت آمید واری دهد • فلک فرصت و رقت یاری دهد

بگرمی هنگامه رامتان • طرازم همه داستان دامتان

درین جدول دیر پایندگان • کسم نقشه از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه  
کلیک بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبداللّه کتابدار  
و امیر علی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره ( که پای تخت سلطان ابراهیم بود ) نهضت  
نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را ( که از ودایع ایزدی اند ) باشاعت انوار  
ممدلت اطمینان بخشند - و مید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید  
برلاس و امیر قتلوق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا  
و حکمه آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی امتحالت نمایند - و همدران روز فتحنامه نوشته مصحوب  
بودن اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم  
شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بدیخت و یکم اینماه بر دارالملک  
آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن مواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد  
و بزرگ ممالک هندومتان از مراحم و مواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از عمول عطوفت  
والد و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشانرا

و هندوستان يك فرمانروائى باستقلال نداشت - رايان و راجها جابجا پامى ثبات انغموده با يكديگر اتفاق  
 نداغتند - و سلطان شهاب الدين غوري با صدر بيست هزار سوار جوشن پوش برگهنوان دار به تختيار  
 هند آمده - در آنوقت نيز درين مواد اعظم يك فرمانروائى كه محتمل توان گفت نبود - و خراهانرا  
 اگرچه برادر او سلطان غياث الدين داشت از گفته او بيرون نبود - و حضرت صاحبقراني در هنگام  
 فتح هندوستان در عرصه همانه بعرض مپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف الدين علي يزدني  
 ميگويد كه طول بمال آن حضرت كه جاي ايستادن نوكران است شش فرسخ بود - و بتخمين  
 سپاهيان صاحب تجربه تشخيص يافته كه هر فرسخ دوازده هزار سوار احاطه ميكند - پس  
 سواى نوكر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش كه محلي ايستادن نوكر نوكرت دو كره  
 بوده - و مخالف ايشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بيست فيل داشته است - و باين حالت  
 از اردوي ظفر قريش حضرت صاحبقراني جمع كنبر انديده ناك بوده اند - و آن حضرت دغدغه  
 در سپاه خود تفرس نموده از بعضى كوته اند بغان كم همت حرنهائى نامناسب شنیده اند - و  
 بنيروي همت خسروانه بجهت اطمينان خواطر شرايط احتياط مرعى داشته فرمان دادند كه  
 از شاخهائى درخت نراري لشكر منصور حصار ساختند - و در پيش آن خندق كندند - و از  
 پس آن از قهر گاو و گارميش بسيار بمقابل يكديگر داغتند - گردنهائى ايشان بچرم گاو برهم  
 بختند - و خار خحك بعيار از آهن ساخته بودند - مقرر شد كه پياده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام  
 حمله و در آمدن فيلان بحر راه اندازند - و همراه حضرت گيتي مثنائى فردوس مكنى ( كه چهارم  
 گيتي نوازان هندوستان است ) درين فتح بزرگ ( كه از جلايل عطيات والى ايزديست ) از مپاهى  
 و غير آن از دوازده هزار زياده نبود - و غريب تر آنكه ولايت آنحضرت بدخشان و قندهار و كابل  
 بود - و باز از ان ولايت ناپد<sup>(۱)</sup> معند<sup>(۲)</sup> عابد نميشد كه مدد خرج لشكر تواند بود - بلكه در محافظت  
 بعضى از سرحدات بجهت دفع مخالفان و ديگر مصالح ملكى خرج از دخل زياده مى شد -  
 و با مثل سلطان ابراهيم ( كه نزد يك يك لك سوار و هزار فيل جنگى داشت و از بهيره تا بهار  
 در تحت تصرف او بود و حكومت خلاصه ممالك هندوستان بى مخالفى و منازعه بر نهى  
 استقلال مينمود ) بمحض توفيق غيبى و نوط تائيد آسمانى اين كار شگرف را پيش برده اند •  
 كارغنامان فراخ حوصله از تحمين و آبروي اين كارنامه اذوار عاجز اند - آرى ذات مقدس كه  
 حامل نور جهان امروز حضرت شاهنشاهيست اگر مصدر اين امور گردد چه دور باشد - و بالجملة

محمدی کولکناش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد حاربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند - و بر دمت چپ غول که ترکان حول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر نمودند - برانغار بحسن تدبیر و بفرشکوه حضرت جهانبانی جذت آشیانی شایستگی پذیرفت - و امیر خواجه کلان بیگ و ملطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ ولی خازن و پیرقلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند - جرانغار محمد ملطان میرزا و مید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلقل قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند - و هراول خسرو کولکناش و محمد علی جنگ جنگ بود - و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولی شرمیل و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعین گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول بتولقمه قرار یافت - چنانچه راه و رم دلاوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای امتقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بهام جانستان و مصاصم خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دلبران متانند پا کرده سخت • متان در آموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدهای قوی تائیدات آسمانی همغان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات مترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد - و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود - ملطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه بقفل رمید - و جمعی کذیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند - و این قوایل شهرمندان عدم بیدرقه سپاه منصور و مشعل تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوستند - و قریب بقالب ملطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند - آفتاب عالمتاب یک نیزه وار حمت ارتفاع گرفته بود که شعله رایات اقبال شعله امروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نیم روز نعیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت - شرح این فتح بزرگ که کارنامه اقبالست چگونه در حوصله بیان گنجد - و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهده تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست - در زمانی که ملطان محمود غزنوی بهنوشتهان آمد خرامان در تصرف داشت - ملوک ممالک ممرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند - و سپاهگران از یک لک بیش بود -

روز یکشنبه هزدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان چند و شاه میر حسین و قتلای قدم بودند و از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران فیرد طاب و دالوزان معرکه جوسه تزد و تیزرفته بعد از آئین جنگ و روش پیگار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را امیر کردند - و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در اردوی معالی بیدار میدهند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و احتاد علی قلی مامور شد که بروش روم اراپها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و در میان هردو اراپه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافتند - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری شهر پانی پت همای دولت باجنگه اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور هر شهر و محله واقع شد و اراپها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکم پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش گروهی شهر عرصه نبرد آرامته بود - چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بهیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکری گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معالی شد - و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اربچیان پیراستند \*

### محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

#### با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد \*

چون مهین کارساز خواجه که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا مراهب نماید - از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیگار و نوح آرامتن حضرت گیتی ستانیست که بارجوه کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید اینرسی همراهِ و اقبال روز افزون در پیش بود بلخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجوه ذات مقدس زینت بخشیدند - بردست رامت غول که ترکن آنرا در غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان مهرزا و امیر

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بمطابق بوس مشرف شدند -  
 و خواجه گلان بیگ هم از غزنین درین روز معادت آستان بوسی دریا رفت - و غره و ربع الاول این مال  
 از آب سند نزدیک کچه کوه عبور فرموده شان واجب دیدند - دوازده هزار حوار ترک و تاجیک  
 و موداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلیم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک  
 بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در محبت  
 میالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته  
 در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر می رسید و چون آنحضرت بکلانور نزول  
 اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحرامت لهور قیام داشتند  
 بشرف زمین بوس کامیاب معادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای  
 دولت تاهره مفتوح شد و اموال و امیاب بدست افتاد و کتایبهای غازی خان که درین قلعه بود آورده شد -  
 بعضی را بحضرت جهانبانی مکتوم فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ماخندند  
 چون بمجمع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه از آنجا بقدم حرات دومه منزل پیشتر آمده  
 یکشنبه هجدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کوئی فرود آمده بود حضرت  
 جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند - و امیر خواجه گلان بیگ و امیر  
 سلطان محمد دولتی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از  
 امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندویگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ  
 و جمعی دیگر از خامان درگاه را ملازم ركب ظفرالسنابه فرمودند - بین که از اعیان امرای  
 هندوستان بود درین روز بدولت آمدن بوسی متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنائی بخت  
 بیدار و همراگی اقبال بلند بانک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین  
 ماه بمعتقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد  
 و یک کرور نقد دیگر در جلدوری این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی  
 عنایت فرمودند - و بطلیعه معادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر می رسید که  
 سلطان ابراهیم بایک لک حوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک مرادیه مخیم اقبال شده بود  
 که حمید علی ملازم خواجه گلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که دارد  
 خان و حاتم خان با پنج عشق هزار حوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابر آن

بجایه گذرانیده بنزدیک کچه کوت نزول اجال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جوجوهه - و بجبهت دلاسی عبدالرحیم حقاولی را بهیره فرستادند که کسی دمت تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدوئت و اقبال در شرقی بهیره برگزار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته هندوییک نهایت فرمودند - سربراہی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه حسن میرده بکمک هندوییک مقرر ساختند - و ملا مرشد را برسات پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندومتان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلیچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندومتان بودند تفرار گرفته بموجب الهام غیبی همدال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجبهت مصالح ملکی هندوییک را بصرا انجام بهیره و داع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه هج ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و در شب بیست و پنجم ربیع الاخر هندوییک از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند - و از تاریخ فتح دیپالپور ( که بتقریب در قید مطور خواهد آمد ) معلوم میشود که در ( ۹۳۰ ) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود امت جمال این مطلب در جلباب توقف میباشد - و سمت رائی امرا و ناهمپائی برادران حبیب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبه پنجم برهمنونئی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرق صفر ( ۹۳۲ ) نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس ریات انوار افراخته بود بطالع که ظلمت شکاف مواد عالم تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندومتان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز بار تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندومتان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشدانی

بهزمی (بعضی) چغتائیان گنجه‌ن سنه در توقفت افتاد بجانب کهنه توجه فرمودند - بعد از تاختن  
 کهنه بنگش و نیوز را تاختند - و از آنجا میخی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تریله (که قصه ایست  
 بر کنار آب هند از توابع ملتان) ربابات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم  
 اقبال شد - و از آنجا حدود کی<sup>۱۴</sup> نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت  
 گشت - و در ماه ذیحجه صاحب کابل بمقدم مالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه  
 جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر  
 اول بغر و شبیه رفته از ناصوانقی رای همراهان مراجعت دعت داد - و از غرنگر و نورگل نیز عبور  
 واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادینج<sup>۱۵</sup> ظلال انضال بر ساحت کابل  
 انداختند - و بر منکر که بر بالای بادینج واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت گفته اند - و هنوز  
 آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اول عالمی نواح حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین  
 تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سده شنبه چهارم ماه ذیقعد این سال همایون فال  
 بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول  
 تفصیل رقم پذیر خواهد شد - مرتبه سیوم روز شنبه غره محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج  
 که جانب بجزر متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد - امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید -  
 و سلطان علاءالدین سوادى معارض سلطان ریح سوادى باسعادت ملازمت مقرب شده - و باندک  
 زمانه قلعه بجزر بتصرف درآورده بخواجه گلن بیگ ولد مولانا محمدصدر که از اعظم ارکان دولت  
 میرزا عمر شیمخ بود عنایت فرمودند - و خواجه مذکور را نسبت فرجه بآنحضرت بوده است - شش  
 برابر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند - خواجه خرد  
 از قریب عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی متالی غردوس مکانی بود - چون آنحضرت را  
 یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش عید ضمیر انور بود طاروس خان برادر خرد شاه  
 منصور (که گفتار خیل یوسف زئی بود) دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود - و حضرت غله نیز  
 دران مساکین و هوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم  
 داشت - عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام مغر هندوستان نبود امرا  
 هم برین یورش راخصی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زحائقی سواد هندوستان متوجه  
 شدند - مباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده از روی بازاری را

( ۲ ) نسخه [ ه و ] باقی • ( ۳ ) نسخه [ و ] دهنبر ( ۴ ) نسخه [ چ ] کن [ و ] دکن [ ج ] لکن •  
 ( ۵ ) در بعضی نسخه باد نیج •

خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرورش نمودند - و بعد ازان بیرون و رفتن مختیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و بحاکم آنجا شاه بیگ و ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربه عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدهشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زیررایی را کشت - و حکومت بددهشان بامتقال بحوزه تصرف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میهود - تا آنکه در سال (۹۱۶) نهصد و شانزده مسعودی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خانرا کشته اند مناصب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابراین آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار میوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هزدهم در کول ملک بعید الله خان جنگی عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی چشم زخمی رسید - و عنان جذیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داد - و نجم بیگ کشته شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند \*

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش نهاد همت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند - و بجهت سنج دوائی مراجعت فرموده اند - بار اول در شعبان (۹۱۰) نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بهجم نزول اجال نموده اند - در واقعات بابری (که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت) نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه پور رسیده شد ولایت گرم میر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت برورش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرز دیگر - راه و رحم ایل والوس بوضع دیگر - حیرت روی داد و فی الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استعناک یافت - در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرو خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس مکنی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنکش اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رحد با اتفاق کوتاه اندیشان نامعامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده فرموده معارفت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا وفات کرد - و غلت و سلطان ملجور برلاس جمعی از مغانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و در میان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نصبت بحضرت فردوس مکنی غدر اندیشیده اند - ملا بابایی بشاعری و امیر محبت علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوهر و احمد بیومف و احمد قاسم که حرمت کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند - بمجرد امتناع این واقعه پرتال و امباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت میپرد با معدوم از عقب هندوکوه که پربرف بود بصوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یک از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزینده - حضرت گیتی ستانی فردوس مکنی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان صبیح خود - ( که باعث برداشتن خان میرزا بودند ) آمده و زالمی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند - از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسین ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادر بفرزند شفق خود را خاص گرداند نرزد دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد مر از حکم پلچیدن باشد - و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تعلق بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیا بظهور آورده اند - و هنوز خواب نرپوده بود که مهرنگار خانم [ که خاله زاده آنحضرت باشد ] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محبت حسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهگار ترا آورده ام - اشارت چیمت - آنحضرت

( ۲ ) در نسخه [ ا ج ] مظفر حسین بدروس و او \* ( ۳ ) در نسخه [ ج ] لفظ غلت خط کشیده \* ( ۴ ) نسخه [ ج ] سامری [ و ح ] شاعر \*

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عمزاده‌های آنحضرت می‌شدند - و در هنگام صاحبقرانی که عبور مرکب‌عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزمی و نامردمی از بظهور آمده بود - درینوقت که چهره اعمال در آئینه مکافات دید و دولت ازان بی‌معادیت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخرامان رود - او پنج شش قطار خچر دشتی از مرقع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خرامان رفت - و حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی تذهیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا بن سلطان ابومعید میرزا ( که عمزاده حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی می‌شد ) گرفته بود - طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اعیان بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع الاول ۹۱۰ هـ ( ۹۱۰ ) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در ( ۹۱۱ ) نهصد و یازده متوجه تحسین قندهار شدند - و قلات که از مضامین قندهار امت مفتوح گشت - و از آنجا بجهت مصالح ملکی نصح عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان مواسنک و الاتاغ تاخنده بکابل مراجعت فرمودند \*

مبلاهی این مال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد - فصیل‌های قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانه‌های موضع بیمغان<sup>(۲)</sup> تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمر بهیاری از مردم فرو ریخت - در میان بیمغان و بیکتوت پارچه زمین که عرض او یک کت باشد انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از امتزج تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکانت که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاسته و در همین حال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد - و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خرامان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع نرزدان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد - و بعد افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را با هند علی قدم گرمی حضرت فردوس مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم ( ۹۱۲ ) نهصد و درازده

( ۲ ) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل زبان هر آینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل عالمی که با آن تتبع اینچنین نویسد و ترجمه زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزاده‌های آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میبایست - محمد ظاهر نصرآبادی افغانی در احوال قاسم خان نوشته که همداستان جهانگیر پادشاه بوده \* ( ۳ ) نسخه [ ب د ] لمعان \*

چون بارک اندجان نزول معادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشفرف ملازمت عالی مشرف شدند - و بنویید انواع تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و ملطان محمودخان اتفاق نموده بر میر عمر شیخ میرزا می آیند دریغوا که بحسب مرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ ( که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بودند ) بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مرام اهتمام بجای آوردن گرفتند ملطان احمد میرزا اورا بنیده و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار گروهی اندجان فرود آمد - هرچند ایچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - اما چون تائید غیبی همواره قرین حال این دو دومان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و منوج وبا در اردوی میرزا و محط شدن امبان از نشستن بزدگ آمده از دایمیهای سابق مایوس شد - و صلح گونه در میان آورده بذاکمی برگشت - و از جانب شمال دریای خجند که ملطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخعی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند - خان چند مرتبه جنگ اداخت - امرای اخعی ترددات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کاره نداشتند از بیمارئی که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند - و آن گیتی متانرا مدت یازده سال در مارا و النهر با ساطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد - سه نوبت بشعشع تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهالتاب فتح همرفتند فرموده اند - یکم در سال ( ۹۰۳ ) نهصد و سه از بایمانفر میرزا پسر ملطان محمود میرزا ( که از اندجان آمده ) به نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح دوم از شیبک خان در سال ( ۹۰۶ ) نهصد و شش - و سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال ( ۹۱۷ ) نهصد و هفده - چون مقیمت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و ملخوامت که اقلیم هندو متانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و موطن اصلی که مجمع ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ماخت که بهلچوجه بودن آنجا البقی ناموسی دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجه بدخشان و کابل شده اند - چون بدخشان رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند - و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجود آنکه این بیدولت مرحلقه بے اعتدالان بود که بایمانفر میرزا را شهید کرده - و میل در چشمان ملطان محمود

هرچند این تاریخ از غرایب اتفاق است و فکر را دول گنجایش نیست اما غریبتر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکمل غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مئات آن در یکمرتبه واقع شده - در تسویم ملوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین احرار غیبی درودیت نهاده اند امثال این بدایع در باب اروی میدهد - قدوة اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود احم گرامی این مسعود طالع بظهور الدین محمد تمهید فرموده اند - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رنعت منزلت لفظی و معنوی بآمانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان ( ۸۹۹ ) هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر مرید سلطنت و تخت خلافت نشینند - و آن قدر مشقت و تردد که در مهمام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاه را رو نموده باشد - و آن مقدار دلیری و دلوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور بهر نیست - در وقتی که واقعه ناکثر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند - روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد - در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند - در محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزگند و آن دامن کوه ببرد بخدای آنکه - سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند - اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهملکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجف خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را ( که از بابویان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود ) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسید بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شد - و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن باطن ماخته عنای عزیمت را منعطف ساخت -

( ۲ ) نسخه [ ط ] هرچه ازین تاریخ از غرایب اتفاق است ذکر را گنجایش دران نیست • ( ۳ ) همچنین در هر

نسخه [ د ] بیوم • ( ۴ ) نسخه [ ه ] محمد • ( ۵ ) نسخه [ ح ] مروزی •

در سر زبرد آن پرنده نشین مسقط عفت غر مرز بودند شاه اسمعیل احتیاج نموده به عازار بهار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی خردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی واقع شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش رو برو رفتیم - بیگم و نزدیکی ایشان نگذاشتند هر چند تصریح کردیم - بعد از مدتی بجا آوردند - دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهر مینی قاصر میرزا هشت سال از حضرت خردوس مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیه سلطان بیگم - مادرش مسعوده سلطان بیگم که قزاقوز بیگم میگویند - و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند - و از آنوشان آغا دختر خواجه حمید دختر شده بود در سنه بی رحمت نمود \*

### حضرت گیتی ستانی خردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چاربالش هفت منظر - شهریار سناری میر علی انصاری - بلندی بخش همت بلند - سعادت انزلی طالع ارجمند - آسمان حوصله زمین دقار - شیردل اقلیم شکار - عالی نیر الاشکوه - بیدار منظر دالش هزاره - صفیر هزار مولات - رفیع قدر قوی دولت - در بادل گوهر نژاد - پادشاه درویش نهاد - محمد نشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - به تعینی و آزادی با تعید علو شان و سطوت عظمی از لایحه اطوار او برتر ظهور میداد - فقر و فانی جندی و پایزیدی با شکوه و همت سکندری و نریدونی از ناصیه احوال او میثافت - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم ( ۸۸۸ ) هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدیر مطهر (فتخار غایب گرامی نژاد قتل نگر خانم شرف وقوع گرفت - و این گوهر عثمان دولت و درزی آسمان اقبال از انق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت معبر عفت طیلحان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نبط امت قتل نگر خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن الحینوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون تو بن موئکان بن چغانی خان بن چنگیز خان - و مولانا حمامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته \*

• شعر •

چون در شش محرم زاد آن شه محرم • تاریخ مولدش هم آمد - شش محرم

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخصیبت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتکانه ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرے عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است - بحسب سر نوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از ان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گمستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم در حوض فیض هفتی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا باوچ علمی غرمودند - مرین گرامی آنحضرت می و نه بود - ولایت محمود در سال (۸۴۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند •

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنار معموره عالم واقع - شرقی آن گلشهر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان مرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار مشهور است اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد - و از آنجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود - و بهیچ دریائے همراه نمیشود - و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و ادش و مرغینان و اسفهره و خجند است - و از قصبات شمال اخصی و کامنان - آن گوهر یکتای سلطنت را به پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی متانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بودند - بعد از ان بدو حال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان قوم مغل - و میوم ناصر میرزا بدو حال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت مرغشتش از اندجان بود غنچه جی امید نام - و از همه دختران عفت قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی متانی فردوس مکانی پنجم سال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جرهمیه [ ب ] جر • ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] انرازو [ ط ] اطراز • ( ۴ ) نسخه

[ ا ب د و ح ط ] کلشن • ( ۵ ) نسخه [ ا ب ] نویان [ ج ط ] یونان •

آشوب نرמיד - آن فرخنده بخت بلند اختر سخن سنج و سخن گستر بود - و توجه تمام بار باب نظم داشت - و خود هم نظمی میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - اما هر دای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتاب نظم و تواریخ توجه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شکفته پهلانی و نیک محاوره بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعری پیشین بر زبان گرامی اوجاری میشد - همت بلند از لوحه حال او میتافت - و جمال اقبال از جبهه جاد و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و معام نداشت - سخاوت را با شجاعت همزان ساخته - و همت را با قدرت هم نشین گردانیده - مسند آزادی سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - بر نه عظیم بارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان سلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از فور جمعیت آن قانله آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوانرا ضبط کرد - و با صاحب امانت و دیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطین اصلی گرد آورده هر یک را بحقی خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمركز خود قرار یافت - همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود - و در پیرو همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیقدر در اندجان که پای تخت ولایت نرغانه امت زینت بخشی مریر سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سر مرقد لشکر کھید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتای خان و الویس منلخان بود و نسبت قرابتی قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می آورد ولایت عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغانستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا آیام تاریخ (۹۰۸) نهمصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان چغتای بود - و خان الویس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی مرقد و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از محکم تقدیر بوتوم پیوست \*

سلطان لشکر بر میر او کشید - آذون حسن هر چند در ملح زد فایده نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگهداری نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبّه که چهارده شب اسبان خامه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراکنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب ( ۸۷۳ ) هشتصد و هفتاد و میوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از ۴۰ روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنخر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بے حقیقت کم معادت آن پادشاه بزرگ قدر را به بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتصرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانیده است - و - قتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است \*

### عمر شیخ میرزا

عمر شیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الخ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانزاد در صمرقند بتاریخ ( ۸۶۰ ) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از دره کز گردانیده بودند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و ثواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستاده - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک مرزونی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفروزد گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکارهانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی سنانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخورد عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قباچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قباچاق نتوانستند که سر بنی و عذاک بردارند - و دست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهان گشائی بستیم - و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغاخران بود بفرمای ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نهد - و یونس خان هر چند تدبیر انگلیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشه آمیز و تفرقه

میگذرانید - و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میدود - و در بیست و چهارم ذیقعده ( ۸۱۰ ) هشتصد و نهم در محاربه قریوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - التکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمد میرزا - ایچیل میرزا - سیرو غمیش \*

### سلطان محمد مهرزا

سلطان محمد میرزا - فرزند دولت‌پدیزد میرانشاه است - والد ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا - میرزا همواره بایراد خود میرزا خلیل در - مرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده‌اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّه او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته‌اند - و جلیل‌قدر ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند معادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و ملوچهر میرزا - و در بیماری که عالم را بدرد خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ پیرسیدن آمده‌اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را مغاری عظیم کرده‌اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عظمت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میبود - روزی یکی از مقرّبان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر شهاب‌خیمه بچند میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی‌مندی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده‌اند \*

### سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - معادت ولادتش در هشتصد و سی<sup>(۲)</sup> بوده - در بیست و پنج سالگی مریدارای مملکت شد - و مدت هژده سال بفرمانروائی و کشورمندی با استقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطه تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که مرمایه هزارگونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همت می‌طلبیدند - و در ( ۸۷۲ ) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قریوسف حاکم آذربایجان که بدفع آلودن حسن آق‌قویلو<sup>(۳)</sup> رفته بود و از غایت بی‌پروائی و کمال بی‌تدبیری بدست او کشته شد

اول محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیمهدی خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوی رحلت زد - دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیمهدی بنام او مرلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و ملطنت او وصیت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن هرام نملک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عرشینگ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول (۷۹۹) هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو درگذشت - فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزامت که مجمل احوال معادت اشتمال او که درین ماسله علیه مقصود بالذاتست مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانه فرمانروای باسقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کمرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز ملطانی بیست و پنجم ذیحجه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شناخت \*

### جلال الدین میرانشاه

جلال الدین میرانشاه - جد ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [ ۷۶۹ ] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعده اهتمام همای عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانای سلطنت دتیقه نامرعی نگذاشت - روزی در شکار مرقوچ صحرائی را در ناخن گرفته برداشته بود که امپ رم خورد - و میرزا از مرزین بزمین آمد - و آجیر عظیم در مرد روی رمید - اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحت گرائید - لیکن غباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شفقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و مکه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

تافت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و از آنجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذل قید امیر بودند خون آنها هدر نرمود - و در مال دیگر بعضی تسخیر روم رایات جهانناب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذیحجه ( ۸۰۴ ) هشتصد و چهارم در حدود انکوزیه معرکه مصاف آراسته و لوی نبرد را بمحجه فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنای آن شهنشاه میدان شکوه بود جنود مجتهد فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورمستانی خوانده شد - و ایلدرم <sup>(۱)</sup>بایزید بدست سپاه نصرت اعتمام گرفتار آمد - و چون او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه در آن حدود بعدل پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقوه فرادان از مرغ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعد ( ۸۰۶ ) هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد - و بے توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عیان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غره شهر محترم ( ۸۰۷ ) هشتصد و هفتم از راه نیشابور بمادراء النهار ظلال اقبال گشود - و در آن موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت انزای ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد - جهاندارانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان ( ۸۰۷ ) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از معرقت تا آنجا هفتاد و شش فرسخ امت بفرمان قهرمان ایند بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخس حیات بفسحت مرای جهان باقی تاخت - و نعلش عرش پایه آن حضرت بخطه سمرقند بشکوه که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط مدین احوال آن جهان آرای گفته اند •

• رباعی •

سلطان تهر آنکه مثل او شاه نبود • در هفصد و سی و شش در آمد بوجود

در هفصد و هفتاد و یکم کرد جلوس • در هفصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود - اول غیاث الدین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در ( ۷۷۶ ) هفصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - از دو پسر ماند

( ۲ ) [ در نسخه ۵ ] لفظ بایزید نیست • ( ۳ ) نسخه [ ج ] حسرت •

مرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغیر من تا عنقریب شهاب همواره با آداب شکار و آئین رزم و بیگار اشتغال میفرمود - و در سچقان نیل ( ۷۶۲ ) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغی ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و میورغتمش - و جوکی - قتلخ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار مال شمس ریخ بطایح خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیت در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان ( ۷۷۱ ) هفتصد و هفتاد و یکم مال ایت نیل در بلخ افسر فرماندهی و اکیلل کشورگشائی و کامکاری بر مرنهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایه بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار درآورد - و راهات استیلا و امتغال را در ماحیت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم مریندی داد - هرکه سلامت حال زنیقی روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فریق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان افتاد بیرون آورد موی کشان بهیامتگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعد ( ۷۸۹ ) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و از آنجا عذرا عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت قباچاق و از تربیت یاننگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوی فتح برانراخته مراجعت نمود - و دشت قباچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش شصت فرسنگ است بنقص نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در ( ۷۹۵ ) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که ناخج کارنامه های رستم و افراسیاب باشد در آن مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آرایش اولیای دولت قاهره گلزار بخار ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرستان درآمد - و همزمان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم ( ۸۰۱ ) هشتصد و یکم دریای سند را جبر عالی بعت عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در ( ۸۰۳ ) هشتصد و میوم بعزم شاه اقدام فرموده صبح اقبال بدمازید - و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم بهرامی

هوشمندان است ) ایند متعال ریاضت و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلالِ نعوت و شرایفِ صفات را اسامت سپرده هرا انجام گوهر یکنای خلعت شاهنشاهی نمود - مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت موری نرود آورده رتبه سپهسالاری و شاهنشاهی داد - تا این مرتبه تابعیت را در لباس منبوعیت دریافتند سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهه - و آن بزرگان والاشکوه که در ارگنه‌تون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت - و آنها بهجهت هرامت عزت بیرون از سکنه عالم بظهور آورد - و انون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قوه بقول مهیا شد که گوهر یکنای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای نمونه خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورده که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحبقران طرازند هفت اقلیم - و فرازنده نخس و دهم - قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گوکانست - و آن والاند عالی قدر در شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سال ( ۷۳۶ ) هفتصد و سی و هشتم میقان بیل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که بشهر جز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفا حضرت عفت و برکت مرتبت - صفوت و طهارت منقبت - عصمة الدنیا و الدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدیم معادلتوأم غاده جهان نرور گشت - و این تطیب دایره خلعت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیت که از بطن هشتم قاجولی بهادر در مطلع معاد و اجال طلوع نمود - و بقول یکه از مورخین روایی صادره قاجولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافت والای خردمند درین امور از آثار طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین امیت چنانچه سابقاً پرتو اشارت پرینمعنی تانست - درین زمان معدود که حضرت صاحبقرانی معاد ولادت یافتند در ماوراءالنهر ترمه‌یونی خان بن دوزا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن بیسوکان بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطانی ابریمعیه گذشته بود - و بدین واسطه هرچ و مرج تمام دوران

( ۲ ) نسخه [ ج ] قریب - ( ۳ ) نسخه [ ح ] خور و [ ط ] ماوراءالنهر - و [ ح ] اران • در برهان کش نام شهریت از ماوراءالنهر نزدیک بخشپ و مشهور بشهر سبز انهر - و مغرب آن کس است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکسی مدینه من مدن ماوراءالنهر • ( ۴ ) نسخه [ ط ] مولانا شرف الدین علی • ( ۵ ) نسخه [ ز ] مسونوا بن مسوکان - و [ ح ] میسوی نوبن بیسوکان • و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسوتوا پسر موکان بن چغتای خان است • چنانکه در نسخه ( ۶۷ ) لا هین اکبرنامه نیز گذشت •

بایرن نقل کرد او در روس چغندی خان قائم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران انجیل نویان این جهان نظرنریب را پدرود کرد دوا خان بن براق خان بن بیدموتوا بن مواتگان بن چغندی خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حل و عقد ملطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبه پدران بار مسلم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش امت در رواج کار مملکت کوشید - و او بملت زهرای احمدی درآمد \*

### امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر تو بحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از محبت خاندان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال در حدود کش می بود - و در گرد آوری رضای ایزدی تگبوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جمعیت رجوی می نمود - دران نواهی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست \*

### امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ربیعان شباب انوار دولت و اقبال از ماحات احوال او میتانست - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادر بود خرد هیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - اما قرع بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ انتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود - خصوصاً قدوة اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوبه صاحبقرانی نوید معادت جاوید رسانیده بود \*

### صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنيا

### والدین امیر تیمور گورکان

ازاده ازی و مشیت لپی زلی هزاران حکمت در هر چیز و دیعت نهاده جهان آرامت - و لهذا درین پنجاه و در تن ( که سلسله علیقه شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

( ۲ ) بعضی بر اقخانرا نیز پسر مواتگان گویند \* ( ۳ ) نسخه [ ج ط ] امیر اورا \*

در اوایل دیقمده (۹۳۸) شصت و سی و هشتم ازین برای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و تعمیق امور مملکت قیام می نمود - و بعد از چندگاه قراهاکو خان بن مواتکل بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوگ خان بن اوکدای خان بر محمد خان بن نعمت دست قدرت قراهاکو خانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یحیومنگا بن چغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماید که اوکدای قائل در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچ و لیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - و لیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست تر می داشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثه ناگزیر قائل گیوگس خان که در بلاد روس و چوکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردی و او را به مصلحت آرامی سلطنت گشت - و در عدل و رعایت پروری اساس عالی نهاد - و چون یحیومنگا بحجاب فنا مختفی شد قراچار نویان باز قراهاکو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۹۴۲) شصت و پنجاه و دوم آن نویین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی برپست •

### ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداینامی از میان ده فرزند رشید کاردان قراچار نویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت بخش مقام پدر شد - و در سنه (۹۶۲) شصت و شصت و دوم از کمال استقلال بر مملکت دولت متمکن گشت - الویس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون در میان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بحیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قائل بن تولخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الویس جویی و چغتای و اگتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الویس چغتای خان ایجل نویانرا بامتدعی تمام بر سر سلجوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مراغه تبریز باو داد و بآداب بزرگی ملوک نمود •

### امیر ایلنگر خان

امیر ایلنگر خان - ارشد اولاد و انزاد ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

[ ۲ ] صفحه [ ج ] شصت و هشتم • ( ۳ ) بعضی جا ییسمنگا • ( ۴ ) نسخه [ ز ] دوه ( ۵ ) مبدل

اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغتای است •

یومون بهر برید - و وثیقت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای مهر کرد - و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت - و پیمان نامه قبلخان و قاجولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از امتصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسله علیّه قدمیه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نصبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نصبت قرابت و مضاهات - و خاندادهای و نوکندان بموجب وصیت عمل نمودند - سبحان الله از مثل چنگیزخان بزرگ دانائے چنین نقض عهد شود - بایسته که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنخان مرزین بود باوکدای قآن میداد - و تربیت و معاونت او را برای رزین قراچار نویان میسربرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت نامه را حاضر نمیماختند تا برنسیان که همزاد انصاهت محمول میگشت - و مدد بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخط مهر میشد - و عجب از سخن گزینان باعدانی که درین باب با شرع حرفه رانی و حرص ننگه گیری و درزبانی بسر وقت این نریده اند - و همانا که چون ایند جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری ( که تومنخان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاء جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند ) از قامت این سلسله علیّه بردارد چنین مهر و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حرمت ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود نذر در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتبیه او باولاد قاجولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسند آرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدمات طلوع نذر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلعه دولت ابدیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شفقار شدن پدر پیش بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قآن بهر میبرد - و با آنکه اوکدای بسال از بی خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدت حیات بے ثبات تأخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویانرا وصی خود ساخت - و فرزند انرا بدو مهر کرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن مرز زمین نتوانست برد - و همانا درین معنی سربست بدیج که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حرمت ایزدی بود بعد ازان هم در کذب نگاهداشت الهی درآمد - تا کوتاه اندیشه بآن مقام دست بآدبی دراز نتواند کرد - اگرچه بترت چنبد اندیشه کردن خود را هخره جهانیان مآخذن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنبد میانجی از مواهب عظمی است و چرا حرمت ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایه پاس او بود - اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر آمل خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجال الطاف ایزدبست - چه در محکمه عدالت الهی (که فرمانروائی خلاق پر تربست ازان) بیداده نرود و ستم بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکون شود مبتدی بر چندین مصالح معنوبست که دیده ظاهر بینانرا بکند حقیقتش راه نیست - جز ضمیر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاهان - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از مال هفتاد و سیوم اکثره سپری گشته - از انجمله بدست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهر و مدین شمسی و قمری تواند بود - یا بوجه دیگر از رجوع مشهوره - درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باحتصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت - و والا شکر را که چنبد برادره بجان و جهان برابر رهمنون دولت و انبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت رانی تارک عظمت باوچ علیین نماید •

• شعر •

قراچار و چنگیز این عملد • بشکورگشائی قرین عملد

و هنگام نواختن کوس رحیل مریر خانی را باو کدای مسلم داشت •

و مجمل این قصه دلشکن آنکه در یورش خطای شب بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی جلوه دادند که پدر و پدر و پدر این جهان مراب نما نزدیکست - فرزندان گرامی و قراچار نویان پهلوار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نقایح او باشد در میان آورده خانی را بار کدای مقرر ساخت - و عهدنامه قاجولی و قبلخان که بآل تمنای تومنه خان رسیده بود و احوال بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

در پیوست - و تموچین ظفر یافت - و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان ( ۵۹۹ ) پانصد و نود و نهم بدولت ملطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدت مه سال از فرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب‌تنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رحمان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیزخان مخاطب ماضی یعنی شاه‌شاهان - روز بروز نجم سعادتش روزاندر میشد - و مال بمال برق دولتش روزانتر میگشت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قباچاق و صفین<sup>(۱)</sup> و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - اوکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت - و برغور میدن و سیاست بتقدیم رحافیدن (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مفوض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت - و مرانجام مهمام مپاه و محافظت آردو بتولی متعلق بود - در شهر ( ۶۱۵ ) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزم‌شاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود - و اهل آن دیار بمطورت قهر بیامای رسیدند - و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خانرا بالشرع گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و از آنجا متوجه دنع سلطان جلال‌الدین منگیزی شد - و در ماه رمضان ( ۶۲۴ ) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال‌الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب بیورت اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزنیل مطابق چهارم صفر ( ۶۲۴ ) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس ملطنت بود در حدرد ولایت تنگقوت و دیعت حیات مبرد - و پیشتر ازان وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین بورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنگقوت بانجام رمد - و در ممالک دردمت فتورس نرود - و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعش اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین مال نعش اورا باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند - و در پهای درختی که بر روزه در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدنون ساختند -

( ۲ ) در نسخه [ ز ] بتنگری • ( ۳ ) شعر • نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس تو خود را تموچین مخوان • همه کسی را اینچنین خواندند • بدان نام نیک آفرین خواندند • از انرو که معنی چنگیز خان • بود شاه شاهان بتوزی زبان • من ظفرنامه • ( ۴ ) نسخه [ ج ] صفین و [ ز ] صفین • ( ۵ ) نسخه [ ح ] منگیری •

خاتون وی اولین آنکه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچین که خرد بلند و دریانت والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموز حسابدانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولتمت که در نوبت چهارم از جیب تبلخان برآمده بود \*

اگرچه در سلسله علیّه حضرت شاهنشاهی ( که درین محملات نامه ایزدی سخن ازان میبرد ) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره قصبه است لیکن چون پرتو از نور مقدس آلتقوا بود مجمل از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در میوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآوند که در سال ( ۵۸۱ ) پانصد و هشتاد و یک که بهرداری الوس و قوم نیرون رحید مبعثه میاره در میزان فراهم آمده بودند \*

### قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیچین است پادشاه منش شهریار نشان بود - چون در سال تنگوزیل ( ۵۶۲ ) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچین که مدار ملک و مملکت و گدروار لشکر و سپاه برو بود همدان چندروز باردی نفا کوچ نمود قراچار نویان ایام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین روی گردان شده بمردم تالچوت پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بند بلا افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهایی سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تالچوت و تنقرات و جلابرو غیر آن کارزارها کرد - و تنه که سال عمرش از سی درگذشته بود مردار ایل و الوس خود شد - بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل مالگی برهنمون قراچارنویان پیش آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیسوکای بهادر سابقه محبت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبرد نیکو نمود - و رتبه قرب منزلت و علو مرتبت او بهرحده رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر آونگ خانرا با خود متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و هقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راحتی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه مند گشته بامنصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

( ۲ ) در نسخهای اکبرنامه تالچوت بلام و در ظفرنامه تالچوت بنون • ( ۳ ) نسخه ( ج ) فقرات •

( ۴ ) در ظفرنامه سنکو •

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشارکت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و مده کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فرا مسکوک ساختند - و درین زمان قاجولی بهادر ( که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار ) متوجه عالم بقا شد \*

### ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشد قاجولی بهادر است که در ممالک فرهنگ و معارف جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سر بلندی گرفت - و او بآئینه که پدر بزرگوار رونق داده بود در تفسیق مهمام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلی شجاع بانسب است - و نسب تمام الوسی برلاس بار میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزادگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند \*

### سوغو چیچن

سوغو چیچن<sup>(۲)</sup> - در میان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلار و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارماز نظام بخش سر بلندی داشت - و از روی مال نیز بزرگترین اراد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان آرای سوغو چیچن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی مپر غارت ساخت - و بپاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدوالت و اقبال متوجه دیلون بلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذی قعدة تنگوزیل سال ( ۵۴۹ ) پانصد و چهل و نه هلالی

( ۲ ) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفر نامه یسوکی - میگوید \* شعر \* پس از شاه برتان یزدان پرست \* یسوکی بهادر بشاهی نشست \* ( ۳ ) این اسم هم در نسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که در ظفر نامه یزدی آورده اعتماد نوداشت \* شعر \* سوغو چیچن بود پورے نکو \* جهانگیر و فرمانده و نیکخو \*

و قاجولی بهادر بهمان منصب والی مپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستباری فرزندی و مردانگی مرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قویله خان به پشت گرمی اینچنین مهربانی که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التان خان حاکم خطای کھید - و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت \*

و مجله ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره متحرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذازیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قتلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیله فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قتلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و از آنجا کامیاب عیش و عشرت بیورث خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت التانخان [ که تنگ حوصله و فرومایه بودند ] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قتلخان از مواد پیدایش روزگار نقش ناراحتی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بصاعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکر نامزد او کرد که بهروضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قتلخان بخانه دوستی مالجوتی نام که در سر راه مائوئی داشت مردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که بر میگردم - مالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من ابرو دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همچنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قتلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیورث خود شناخت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان تیزهای از عقب در آمدند - و جز در پورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قتلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او قین برفاق که بحسن صورت بیهمنای روزگار بود در حوالی دشت هم تکی غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و او را گرفته پیش التانخان بردند - و خان بانتهام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قویله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت گماشته متوجه التانخان شد - و نبرد عظیم در پیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

بر تخت خانی نهینند - و در مملکت حاکم شوند - اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاه ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هر یک حکومت ناحیه داشته باشد - و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندان پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالیهان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هر یک حاکم جانبی باشد - و والی مملکتی شود \* و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بقمر موده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل خان مسلم باشد - و قاجولی همسالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد - و مقدر شد که فرزندان یکدیگر بطن بطن همین طریقه منظور و مملوک دارند - و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هر دو برادر بر آن خط مهر نهادند - و بآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [ که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند ] بر اساس مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر مدمات بودند - و طایفه ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی نامها از آن آگاهی میبخشد - و حکمت الهی [ که در ظهور نشأه جامعه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کارفرماید ] ملک صورت و معنی اهتمام دارد [ منظور زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [ که نقاره کاینات بودن طراز خلعت فاخره است ] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیت و شناسایی قدر خدمت و اذن سربراهی شایسته قاجولی بهادر را لباس و کالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه در آید - و مرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانیه سن شد [ که منظور دانشوران نیست ] اما در معنی کارفرمای قدرت الهی نشأه جامعیت را سرانجام داد - چون تومنه خانرا ستاره حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت - و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایه دولت سرمدیست در مقام یکجبهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شاهنشاهی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفتن هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبله<sup>(۱)</sup> خان که در میان شش پهر او شایسته تاج و تخت بود به سلطنت نشست -

( ۲ ) نسخه [ ۱ ج ۵ و ] و ظفرنامه قوبله \*

علم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بعیار پدید آمد - و با جلا بر او را گلزارها  
بوقوع پیوست - ملک رانی و جهان بینی با استقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند \*

### بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکار دانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود -  
بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت \*

### تومنه خان

تومنه خان - پسر گرامی اوست - پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد -  
محمّد شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت بخش حال او  
بود - و با بزرگ منشی بردباری رونق افزای روزگار او - بهیاره از مملکت مغلستان و ترکستان را  
بنور بازوی تدبیر و نیروی سر پنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام ترکستان در هدایت  
و عظمت سائل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیک هفت پسر آمد - و از دیگری  
دو پسر بیک شکم متولد شد - ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جدّ مقیم چنگیزخانست -  
و دیگری قاجولی نام داشت \*

### قاجولی بهادر

قاجولی بهادر - جدّ هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار درات و مورد آثار سعادت بود -  
فر بزرگی از چهره او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید - شیر بخواب دید که  
از جیب قبلخان ستاره رخشان برآمد - و باوچ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی  
سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که  
آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستاره دیگر رحید که بهر یک از آنها ناحیه  
روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود -  
از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش  
در بود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد - و غروب کرد -  
و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستاره دیگر  
خرد متعجب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم  
همان روشن ماند - و ستاره های دیگر همچنان روشنائی داشتند - متعجبم صورت واقعه را قاجولی  
بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

این گراسی نژادانرا نیروی گویند یعنی بدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند \*

### بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد - و مرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهایی روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانه دراز بمردانگی و فرزاندگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی برپست از در پسرماند - بوقا - و توقبا<sup>(۲)</sup> \*

### بوقا خان

بوقا خان - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواتین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از خوشوقت شدند \*

### دوتمین خان

دوتمین<sup>(۳)</sup> خان - پسر رشید اوست - پدر چون باگاهدلی زمان گذشتن دریافت او را ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والد فرزندانش که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند - قایدو خان که پسر نهم بود بخوارمکاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستگیری و مددکاری ماچین جلایر بر ناکانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدو خان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانه دراز در قید بندگی بودند \*

### قایدو خان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بمعنی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

(۲) نسخه [ ۵۱ ] و ظفرنامه توقیا • (۳) نسخه [ ج ] بوقا قاآن • (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورت و در همان نسخه جای دیگر بصورت دیگر - نسخه [ ج ] که فی الجمله در محنت از نسخهای دیگر بهتر است در آن اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیه نسخه [ ز ] اینجا آورده که دوتمین خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ العجوبه •

لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانش والا و تدبیر درمست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان طور گروه انبوه آدم صورتانرا بکم بینی و کوتاه بینی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بے تصرفی اختصاص داده هرگز کار میدارد - و اگرچه در هر دو طور پیدمانه اعتماد پُر میشود اما بعضا حکمتها که درین کار شگرف اندارج دارد - بنابر آن پیوسته ظلمت با نور و نوحهست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند - و بزودی شرمسار موری و معنوی گشته بکوی<sup>(۲)</sup> عدم میشتابند - و مصداق آن حال این سانحه نورانیت است که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوتاه نظران ناقص خرد ظاهر بهرمت که از دولت حقیقی بے نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشه های نادرست بخاطر آوردند - و آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بے سعادت در ویا ل این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده لوح ناقص عقل که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلایه موی ظن اند و آئینه دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آئینه از عقوبت آن ابدال آباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحت اندیشه ایشانرا ازین دغدغه و پردازم - و نظر برین مقدمه ضرورت است که بیداردلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحرامت شب زنده دارند - تا تاریکی شک و ریب از مویدای دل ایشان بنور واردات الهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گراید - و مظنه اوهام فاسد از درون این تیره جانان بیرون رود - بنابر آن چندگاه پاسبانان بیدار دل و خرد پروزان دور بین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهیهست نورے فروزنده چون ماه تابان بدستورے که بانوی سرپرده عفت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضران آگاه برخاست - لخته در مقام حیرت بوده اندیشه های باطل از دایه های موحه خیز فرونشست - و چون ایام آبستن سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت - یکم بومون قفق<sup>(۳)</sup> - و تمامت قوم قفقین از نسل او پدید آمد - و دوم یوسفی ساجی که قبیله الحیدوت از وی منشعب گشت - حیموم بوزنجر قان است - و اولاد

( ۲ ) نسخه [ ۵۱ ح ] بگو عدم • ( ۳ ) در نسخهای اکبرنامه موحده و قفقین بقلی فوقانیست و در طغرنامه

بوقرن بیای تکتانی و قننی بنون •

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیای نیز گشت - و بضرورت بظاهر امور پرداخته  
بسروری و سرپرستی الوسی خود متوجه شد \*

شیخ آن نورپرورد الهی بر بستر استراحت پهلوی نهاده و بر چارباش احتراحت تکیه زده  
بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو افداخت - و آن نور در کام و دهان آن مرچشمه  
عرفان و حضور در آمد - و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبعثن  
شد - سبحان الله نفیس قدسیه انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت  
و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه  
پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند - و پیشتر از آنکه این نور اقدس  
از آسمان تقدس نزل ابدال نماید قیادرا از تعلق آباد شهر و اقلیم بر آورده در صحرائی  
تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اراد بطن بطن در مدت دو هزار سال دران  
کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس میساختند - و هم مرتبه انسانی را  
جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای  
حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سرپرستی گردانیدند - تا نوبت این سلسله مقدمه  
بحضرت آلتقوا رسید - و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطه بشری  
در عالم ظاهر جلوه گر آمد - آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از میر در مدارج  
مختلفه از خدای مقدس حضرت مریم مکاتی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم بروز  
شدت - افلاطون تجردی بدید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده آرائی -  
و زمانیان با دید چشم - و زحیر باطن پرده در است - و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره  
در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد -  
و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاءت مییافت - آنانکه از بال همت بلند پروازی  
فرموده از اسباب پرستی گذشته مستبیین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع  
و بعید نمیدانند - و مستبعد علت پرستان ظاهرین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنانکه  
در سبب مانده پیشتر قدم نهاده اند لیکن بقلاوژی بخت بیدار از محامیه ظاهری گریز ندارند  
آنها نیز در مبادی حال توقف نمیکنند - خصوصاً فرزندی که پدر و پدر [ که آدم اول باشد ] قبول  
کرده اند و فرزندی که مادر را [ که حوا نامند ] پذیرفته اند - و فرزندی که پدر تنها را چگونه قبول  
نکنند - فکیف که مثل این واقع در قصه عیسی و مریم متیقن آنها باشد \*

حکایات مریم اگر بشنوی \* بآلتقوا همچنان بگری

و سرداری سرفراز بود. و بعد از قیام فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در ارکنة قون سروری قبايل داشتند -  
 يلدوز خان بمددگاری بخت کوكب دولتش رفته رفته از اتقي سعادت طلوع نمود - و او اولوس  
 مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوة شد - و نزد قوم مغل آنکس در سمت نسب و شایسته  
 خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند •

### جوبینه بهادر

جوبینه بهادر - پسر رشید يلدوزخانست - بعد از پرشدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی  
 کعباب گشت -

### حضرت عصمت قباب قدمی نقاب آلتقوا

دادار بدایع آفرین هرچه از ممکن خفا بجای ظهور آرد بمیار از عجایب امور را مشتمل باشد  
 لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشأه کثرت و لباس تعلق متون این بنای عالی احساس است  
 از دریانمت آن باز میماند - چه اگر این طور نشده او را از نظارگی بودن فرصت نبوده - و بهیچ کس  
 فہوداخته - مبدع جهان آرا اکثر از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد - و بقدر احتیاج  
 که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الہی محروم نمانند پردہ چند از روی مقدمات ممکن  
 غیب بر میدارد - و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهادہ تقدیرامت  
 همان دید را پردہ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافت عامۃ الہی برای هزار گونه حکمت که  
 یکم ازان آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظہور می آرد - و نقاب و احتجاب را  
 اندک برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند - ازان جمله احوال بدایع طراز حضرت آلتقواست -  
 و او دختر قدسی اختر جوبینه بهادر است از قوم قیات از نسل برلاس - از زمان خردی تا بمن  
 بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرت عالی و ہمت والا یگانہ  
 روزگار گشت - و باتفاق دوست دشمن و خویش و بیگانہ بزرگ منشی خردپرور خداپرست  
 بود - انوار خداشناسی از چہرہ اش پیدا - امرار الہی بر پیشانی او هویدا - پردہ نشین سادات  
 عفت - خلوت گزین مراقبات احدیت - مظهر تجلیات قدمی - مہبط فیوضات قدوسی بود -  
 چون بحد کمال رحید او را چنانچہ آئین سلاطین و رحم بزرگان دنیا و دین امت به ذہنون بیان  
 کہ فرمانفرمای مغلستان و پسر عم او بود پیوند کردند - و آن گوهر یکنای قدمی را قرین  
 فرمانروائی انسی ساختند - از انجا کہ او همسر نبود بملک نیستی شناخت - حضرت آلتقوا

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غریت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکنای حضرت شاهنشاهی ( که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی است و هم حرمانی این محمّدنامه ایزدیت ) جامع مدارج اطوار کونیّه شده و قدردان طبقات انام ( که باین حالت باشند ) گشته کامرانی صورت و معنی گردد - و باین طرز گردد از نامرادی پیرامون حال مقدّس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر بود از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیّات نام نهادند - و طایفه که از تکوز رسیدند به درلکین ماقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکذه قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از هپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیّات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکذه قونرا گنجایش این مردم نموده بود اراده برآمدن کردند - و میر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن دَمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گذاخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بجزر شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کمرانی و جهانپانی متمکن گشتند - و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبای کرام بیست و پنج نفر بوده اند چنان قیّاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ابغور - و شمالی او پیومته با قرغزو سلکیاست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و مباحست \*

### تیمورتاش

تیمورتاش - از نسل سعادت اصل قیان است - بصروزی و فرماندهی سربلند بود \*

### منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و معتمد ایالت و عدالت داشت \*

### بلدوزخان

بلدوزخان - خلف بزرگ منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیّات و درلکین بامارت

### منگلی خان

منگلی خان - پسر دوستدار او بود - بعد از بر سر پیر فرماندهی نشست - و بنظر عنایت پزدان و ملایش ایزد شامان امتیاز یافت \*

### تنگیز خان

تنگیز خان - بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده مد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت \*

### ایلخان

ایلخان - فرزند گرامی اوست - پدر در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهم جهانبانی باد ارزانی داشت و خود بعد خواهی ایام کثرت بگوشت وحدت نشست \*

### قیان

قیان - فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شدايد احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهر انعالی را بکمال معنوی رساند اول مرادے چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد - و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعت ظهور دهد - مصداق این حال قصه ایلخانست که چون نوبت سر بر آرائی باد رسید باگینے که عالم صوری ازان نظم گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراکنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنهر امتیاز یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد - و زمره مغل از حسن معاشرت ایلخان فدا یبانه جنگ کردند - و بصیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثباتی جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راه رعب بازی روی بگریز نهادند - و پاره از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردم ایلخان جز پسر اد قیان و پسر خال لو نکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بصلاحت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که در چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارگنه قون نامند - و گویند این راقعه هابله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغورخان - دانا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تفاصل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد - و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده اند و بتدرکان نسبت قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد از آنکه تحسین عالم نموده بدور اصلعی خود بازگشته بر محمد دولت نشست بزم خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر ساخت که دمیست راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد - و دمیست چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بدیست و چهار فرقه یک نیمه بدمیست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدمیست چپ - هفتاد و سه سال یا ده سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد \*

## کن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خود درین خود تدبیرات صایبه ارقیل خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزاده ها ( که بدیست و چهار کس بودند چه هر یک ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود ) آنچنان ملوک نموده هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آئی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت \*

## آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوری خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده \*

## بلدوزخان

بلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت \*

( ۲ ) در هر نه نسخه - قبل خواجه - و در ظفرنامه یزدی ارقیل خواجه - و این شعر نیز آورده • شعر •

از ارقیل چون کن شنید این سخن • پسندید گفتار مرد کهن

اورا دو پسر بیک هم آمد = یکی را مغل نام کرد و دیگری را بتاتار و چون بجای کلاهی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان ردیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دوائی میکردند و چون این سلسله علیّه را بتاتار و شعب هشتگانه او نسبت نبهت ذکر اورا منطوقی ساخته بشوچ احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد \*

### مغل خان

مغلخان - فرمانروایان انا بود - در ولایت خود آتچان ملوک نرمودند دلهای رعایا دوسلک بندگی و راضا جویی او در آمد - و همه دز نیکو خد متنبها کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اول ایقان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند - و اورا جهان آفرین چهار پسر داد قراخان - آذولخان - کرخان - اوزخان

### قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم حدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت بیلاق و قشلاق معین ساخت \*

### اغور خان

اغور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خائون بزرگ و هفت یانست - و در نام نهادن و در راه خدا پرستی گام زدن افسانه گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید - و او بتفاق فرمانروای خرد دوست و خدا پرست معذلت گستر بود - و بایمتهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و انرفج و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف در آورد - و اکثر اهل عالم در حایه عاطقت او در آمدند - و ترکاترا بمفاجبههای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قنغلی و قبیاق و قارلیغ و خلیج و غیر آن - و اورا شش پسر شد - کن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگیز - و مه بزرگ را بوزرق میگویند - و مه دگر را باجوق - و فرزندانهای او به بیست و چهار

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارچ - و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است - خلیج و سدسان و غز را یاد نکرده اند \*

## ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یانث بود - ترکان اورا یانث اوغلان گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پروری داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سرد خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیر میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود \*

## النجہ خان

النجہ خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانۀ زندگی ترک پر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرید درویدین را پیشوای خود ساخته در عدالت گهتری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود \*

## دیب باقوی

دیب باقوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیشان فرمانروا شد \*

## کیوک خان

گیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عفايت فرمود - و او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد \*

## النجہ خان

النجہ خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او مصیبت دنیا شده از راه خوردمندی عدول نمودند - چون مدتی بران بگذشت

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا میصد و پنجاه ساله بر معنی خلایق نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود \*

اما حام را نه پسر بود \* هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش<sup>(۲)</sup> - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته اند - سند و کنعانی را ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند \*

و سام را نیز نه پسر شد ( ۱ ) ارفخشذ - و ( ۲ ) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و ( ۳ ) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلوی پسران اویند - و فارس پسر پهلوی است - و ( ۴ ) یغی<sup>(۳)</sup> که شام و روم پسران اویند - و ( ۵ ) بورج که در میان مورخان از جز نامی نمانده - و ( ۶ ) قوز که فراعنه مصر از نسل اویند - و ( ۷ ) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال اند - و ( ۸ ) ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند - و ( ۹ ) بودز که آذربایجان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند \* بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و قوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست \*

یافث ارشد اولاد نوح است - حلسه علیه حضرت شاهنشاهی بار می پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان بار میرمد - و اورا ابوالترک گویند<sup>(۴)</sup> - و بعضی مورخان اورا الونجه خان میگویند - در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافث از پدر التماس نمود که اورا دعائے آسوزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این مصلحت که ماده لوحان پی بآن نبوده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیار است آنرا جده تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجر المطر گویند - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر عزایت ایزدی در باریدن می آمد - و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تعلی بخش کوتاه اندیشان تواند شد و هم مصرت افزای خاطر بلند همتان و افطرت تواند گشت در میان آورد - آژو یازده پسر ماند ( ۱ ) ترک - و ( ۲ ) چین - و ( ۳ ) سقلاب - و ( ۴ ) منج که اورا منجک گویند - و ( ۵ ) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و ( ۶ ) خلیج - و ( ۷ ) خزر - و ( ۸ ) روس - و ( ۹ ) مدسان -

( ۲ ) نسخه [ ج ] کوشن و [ ح ] کوس - ( ۳ ) نسخه [ ز ] یقین و [ ب ه و ح ط ] یقین - [ ۴ ] و سام را

ابوالعجم و العرب و حام را ابو الهند \*

## لامک

لامک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود - بعد از پدر مهند سروری بدر ثبات یافت - و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروهی او را لامک و لامح نیز گویند \*

## نوح

نوح بن لامک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد - و او ممتد رسوم عبادت و مشیّد اساس دادارپرستی گشت - و قضیه دعوت خلائق بر خداپرستی و فائز ماندن برای قوم او و مغرور طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری میگوید آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول - و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائی که اینها مقام ساختند فوق الثمانین نام نهاده شد - و دوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل پرستان روزگار [ که در نقل طوفانی میکنند ] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهراً نه چنان باشد - چه در هندومتان [ که کتب چندین هزار ساله موجود است ] از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست - القصه در اندک فرصت آن هشتاد تن کشتی نشین همه و دیعت حیات سپردند - الا هفت کس نوح - و سه پسرش یافت و سام و حام - و زنان ایشان \* نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بهام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلا و ترکستانرا بیافست کرامت کرد \* و اکنون بزعم مورخان مکان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و اقتضای بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمر او اقوال دیگر هم دامت طرازان ابراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

( ۲ ) نسخه [ ز ] لانج ؟ و در برهان لامح بنیم پدر نوح و پسر لامک و او پیش از لامک وفات یافت و نوح را لامک

پرورش داد و بعضی گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در صیرة النبی لامک و در تورات لامح \*

( ۳ ) در عبرانی نوح و در عربی نُوح \*

و چون کواکب سیّاره که فیض پذیرانِ خوانِ انوارِ اویند هرگاه در خانه خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آورد - و آن ازمنه را موافقت و مظاهرِ نعمِ والی حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمتِ ادواجِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت \* و گنبدهای آهرامِ مصری که بگنبدِ هرمانِ مشهور امت بنا کرده اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم امت که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بهیار امت - اما افضل ایشان سه تن اند - اول هرمسِ هرامسه که آن ادریس امت - و اهلِ نرس برآوند که نبیره کیومرث امت - دوم هرمسِ بابلی امت که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار امت - و فیثاغورس از شاگردان او - و بسعی این هرمسِ بابلی آنچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت - وطن او مدینه کلدانین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتند - میومِ هرمسِ مصری استادِ اسقلینوس - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا یدِ طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانید - و مولدِ هرمسِ الهرامسه مدینه منیف (که الحال بمنوف اشتهار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینه الحکما گفتند - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا با اسکندریّه آورد - از سخنان امت که بهترین نکوئیها \* چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین سرای غم پیرای در تواریخ حکایت بدیع آورده اند که خردمندان در قبولِ آن می ایستادند - و بروایت در آن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقوله چهار صد و پنج ساله - و نزد گروه سیصد و شصت و پنج ساله بود \*

### متوشلخ

متوشلخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلیق را بیزدان پرستی دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید او را پسر می آمد - لمک نام کرد - و بعد ازان دویست و نود سال دیگر بزیست \*

(۲) در برهان اسقلینوس \* و در نسخه [ ا ب ج د ] اسقلینوس \* [ ۳ ] نسخه [ ز ] بناف \*

(۴) در عبرانی متوشلخ بیای مجهول و حای حای و در سیره النبی متوشلخ \*

ساخت - و او سیصد سال فرمانروایی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود -  
یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال \*

### برد

برد<sup>(۲)</sup> - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - رودها ، جویها  
او پدید آورد - و نهصد و شصت و دو سال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این  
گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند \*

### اخنوخ

اخنوخ<sup>(۳)</sup> - که بادریس مشهور است فرزند گرامی برد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه  
کوچکترین اولاد است اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ - و به بخت و دانش از همه بدش  
بود - و بعد از شیت کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادريس در وقت  
آدم صد ساله بود - و برخه سیصد و شصت ساله گفته اند - در مرام سلطنت و دقایق حکمت  
یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و منابع را بآدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم  
اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد - و او از آغازیمون مصری که  
اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و اوریای  
سیموم نیز میگویند - و اورا پایه بلند در خداشناسی میسر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان  
خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینه  
زهاسه<sup>(۴)</sup> که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو خان  
آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت -  
و هرگروه از مردم و هر طبقه از آدمیانرا بروش خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت  
نمود \* آورده اند که در تعظیم نیراعظم عطیه بخش عالم ( که بیشتره از دریافت فیوض انفسی  
و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند ) رهنمونی کرد - و آنرا  
سرمایه دوات صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجه ببرجه  
که هنگام ظهور فیض خاص است علمی الخصوص در تحویل حمل جشن بزرگ ترتیب میداد -

( ۲ ) برد بفتح یای تثنائی موافقا للتوراة و لسیره النبی \* ( ۳ ) نسخه [ ج ز ] نهصد و دو - ( ۴ ) در سیره  
النبی خنوخ و در عبرانی خانوخ و در مجهول و در برهان بروزن مطبوع ( ۵ ) بجای بزرگتر ( ۶ ) نسخه [ ح د ]  
غازیمون و [ ز ] غاریمون \* ( ۷ ) نسخه [ ح ] رها \* ( ۸ ) در ترکی هولاکو بالضم \*

روپن او امتقرار گزنت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت -  
 در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و او را اوریای اول گویند - و اویا بزبان سریانی معلّم باشد -  
 همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت -  
 و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بر ریاضت مشغول شدند - و چون از عمر  
 گرامی او نهمصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضی برآوند که او نبیره آدمست -  
 پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد \*

### انوش

انوش<sup>(۲)</sup> - در ششصد سالگی شیث از خلوت برای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان  
 سخن برآوند که مادر او قدسی نژاد است بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود -  
 و بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد - و اول کسی که درین دور اساس فرمانروائی  
 نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی مریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهمصد  
 و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهمصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاری ششصد سال  
 عمر یافت - او را فرزند بسیار شد \*

### قینان

قینان<sup>(۳)</sup> - از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود - این بزرگنهاد  
 بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و  
 افتخای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر موس بنای اوست - ابداع بهاتین و عمارات  
 هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی زاد بسیار شد - بکار دانی خود همه را متفرق ساخت  
 و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهمصد و بیست و شش سال زندگانی کرد -  
 و بعضی برآوند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفه برآوند که قریب صد سال  
 فراهم آور پریشانیهایی روزگار بود \*

### مهلائیل

مهلائیل<sup>(۴)</sup> - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهمصد سال رسید او را بجای خود محلدنشین

(۲) در برهان انوش بر وزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبی لابن هشام ینش \* (۳) در  
 عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبی قینن \* (۴) در عبرانی مهلائیل بیای مجهول و در سیرة النبی مهلائیل \*

مشکل میشود - چه شرفِ نیرِ اعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله است - و عطارد از نیرِ اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیرِ اعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیرِ اعظم واقع نشود - و همانا که نظر این گوینده بر آن مقرر منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد - پس میتوانند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتصال داشته باشد - و او درازبالای گندمگون مجعد موی زیباروی بود - و در درازی قامت این ابوالآبَا اختلاف کرده اند - بیشتره بر آنند که شصت گز بوده - و اینز تعالی از ضلعِ ایسر او حوا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوال این بزرگ اربابِ توارینخ غریب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر جمعیتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست اما مردِ معامله نهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدری می ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطه او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولِ نوزده دختر - و شصت از همه بزرگتر بود - بعضی گفته اند او را در تعقیقات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفات او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمتِ قطب جنوبی واقع شده مدفن گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهور است - بیست و یک روز بیمار بود - و حوا بعد ازو بیست سال و بقولِ هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد - شصت که خلیفه و وصی بود او را در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد از آن در کوهِ ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولِ در نجف کوفه دفن کردند \*

### شیث علیه السلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطهِ آدم است - بعد از سانحه هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوا حامله گشته پسر و دختری آورد - مگر شیث که او را تنها زاد - و اقلیمیا خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواج او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید او را و لیعهد خود ساخت - و همگنانرا بمطاعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالم صورت و معنی بر رای

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] نفضات و [ ب ج ] تعینات و [ د ز ] تعفینات و [ ه ] تغفیات و [ و ] نفضات و [ ح ] تعقیبات \* ( ۳ ) در برهان اقلیمیا بر وزن مهسیما هم آمده -

هزار ادوارِ مضطرب است - و بزعم ایشان عددِ برهما که بوجود آمده‌اند علمِ بشری احاطه آن نمی‌کند - و می‌گویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و راقم این کارنامه ایزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبره ایشان نوشته - و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعظم اهل کشف و وجداند) در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست - و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نفایس الغنون آورده که در تاریخ خطانی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که ( ۷۳۵ ) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت مستتر داشته باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتۀ ربانی [ که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت میازات مبعه است ] نسل یک منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکثفا بکتب و تواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از منتهیات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوه راقم است گذارش کنم \*

### ذکر احوال آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بے رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکب معنیل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح از مبدأ فیاض فایض گشت - و ملقب بانسان و موصوف بآدم شد - در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود - و زحل در انجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر در امد - و شمس و عطارد در حنبله - و زهره در میزان - و بعضی گفته‌اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات عرف بوده‌اند - و ظاهر این کلام بضابطه اهل هیأت و نجوم درمت نباشد - چرا که در عطارد

( ۲ ) نسخه [ د ح ] رضی الله عنه - ( ۳ ) در لهجه عبرانی - آدم - و در ترکی آدم \* ( ۴ ) نسخه

[ ۵ ] ظاهراً این \*

خردان دیارِ دهلی مطهر است - و میگویند که موی طفلِ جگلی هفت روزه که بغایت باریک است تجزیه بمذابۀ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاه را که طول و عرض و عمق آن چهار کوره باشد پر ساخت - و بعد از گذشتنِ صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه برآورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلوم گویند - و هرگاه ده سمدَر [ که شرح آن گفته شد ] از پلوم گذرد یک ساگر شود - و کمیت ادرار مذکور باعتقاد این مردم از حیطة بیان و احاطۀ تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور می آیند - و سپری میشوند که نامِ اول آندانه است و رگه ناته هم میگویند - و روائی دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک ساگرامت - و نام آخرین مهادیو است - و مدتِ رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و بر همه هندوستان [ که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند ] برآند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دراست - دورِ اول را [ که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست ] ست جگ گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست - وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر را حتی و در حتمی را شعارِ خود ساخته در مرضیاتِ الهی ملوک می نمایند - و عمرِ طبیعی مردم این دور یک لک سال است - و دورِ دوم که مسمی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهیست - و عمرِ طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیوم که بنامِ دواپر اشتباه دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصه روشِ جهانیان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمرِ طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست - و دورِ چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصه از چهار حصه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعی مردم این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هر یکچندے حضرت هستی بخشِ جهانیان و پدید آرنده عالمیان تجردنهادے و دانش نژاده را از ممکن ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از حاجتِ غیب و عدم بجلوه گاهِ شهادت وجود می آرد - و ادرا و سیلۀ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما مدمال عمر دارد که هر سالے ازان میصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شبے بدستور روز متضمن

برآیند - یا بمعنی کمال طول امتداد که پہلو بقدم میزنند - گروه سیورها ( که بر ریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند ) زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند - یکی او سر پنی یعنی زمانه که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سر پنی یعنی برعکس اول - و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند - و هر حصه را آره می نامند - و هر یک ازین آره ها را نامی مخصوص نهاده اند بمقامیت خواص آن زمانه - چنانچه آره قسم اول را مکهمان مکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مصرت بر مصرت و فرج بر فرج می آرد - و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آره دوم مکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی - و مدت او سه کوراکور ساگر است - و نام آره سیوم به سکهم دکهمان اشتباه دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره در کوراکور ساگراست - و آره چهارم به دکهمان مکهمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد - و درازئی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آره پنجم دکهمانست برخلاف آره دوم که مکهمان بوده - طول مدت این آره بیست و یک هزار سال است - و آره ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آره اول - و مدت او نیز بیست و یک هزار سال است - و اسمی آره های قسم دوم بعینه همین اسمیت لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد است بآره ششم قسم اول - و آره دوم قسم دوم نیز متحد است بآره پنجم قسم اول - و سیوم دوم لیچهارم اول مطابق است - و چهارم دوم بسیوم اول موافق است - و پنجم دوم عین دوم اولست - و ششم دوم عین اول اولست - و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار و کسری مپوری شده است - پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لک خوانند - و ده لک را پربوت گویند - و ده پربوت را یک کرور نامند - و صد کرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند - و ده بکهرب را مهابروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده سنکه را سمدر گویند و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکلی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد - چنانچه در میان عوام ما هم اشتباه دارد - و گمان این گروه آنست که از موی سر اینها [ که بمجلی موصوم اند ] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

( ۲ ) در گلستان سخن - مکهمان دکهمان - ( ۳ ) همگی این اسمای اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات بضبط آورده - اما بکهرب در صفحه ( ۱۰۴ ) ازان بیا و در صفحه ( ۵۱ ) ازان بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه بیا و در نسخه [ ۱ ] بنون و در [ ز ] بییم -

بن الفکیمر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن موغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی  
 بهادر بن نومنه خان بن بایسنفرخان بن قایدوخان بن درمنین خان بن بوقاقان بن بوزنجر قاتان  
 بن آلنقوا بذمت جوینده بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان بن  
 ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن گن خان بن اغورخان بن  
 قراخان بن مغل خان بن الذجه خان بن گدوک خان بن دیب باقوی بن الذجه خان بن ترک بن  
 یافت بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن آخوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن  
 شیت بن آدم علیهم السلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست  
 احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحیف صدر گذارندگان سخن مضبوط و مسطور  
 و برالسند مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال  
 دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد -  
 و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلاک اجمال  
 خواهد گشت \*

نزد خردمندان دوربین [ که با دل انصاف گزین و دانش خداداد تنبّع اخبار گذشتها  
 نموده بلکه شناسایی مخفیان راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته نگهروی  
 در سنجیدگی کردار درست مینمایند ] پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع والواح اخبار رقم  
 اشتها دارد [ که آغاز آدمیانرا هفت هزار سال میگویند ] اصلی که شایستگی قبول عقول و افکار  
 دانایان [ که تماشاگران بهار و خزان این چار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند ] داشته  
 باشد ندارد - و در امثال این امور عقل درست اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار  
 میکند - و گاه از احتیاط [ که موقف اطمینان و محال ادراک است ] در ردّ و قبول آن توقف مینماید -  
 بدستیاری فروغ جهان افروز خرد و مددگاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه  
 هندی و خطائی و غیر آن [ که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارماد  
 و غیر آن برآنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا ] و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این  
 اقالیم و آثار ملاحظه افکار این طبقه مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این  
 مظاهر اسمای صفاتی را مبدائیه پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین

( ۲ ) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - و تحقیق اینها بعد ازین در تحت هریکی از اسما می آید \* - ( ۳ ) نسخه

[ ط ] نظارگان حاشیه این هفت انجمن - ( ۴ ) نسخه [ ز ] تلاحق \*

قدرت ایزدی بود - وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ ثُمَّ لِلّٰهِ الْحَمْدُ که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت [ که انتظام سلسله صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد ] نیت - چنانچه نگاشته قلم حقایق رقم اوست

\* رباعی \*

گویند که هر هزار سال از عالم \* آید بوجود اهل رفائے محرم  
آمد زین پیش و یا نژاده ز عدم \* آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

\* رباعی \*

و بطرز دیگر میگوید

هریک چند از خسان جهان سیر آید \* روشن جانے ز آسمان زیر آید

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی \* بر ره منشین که کاروان دیر آید

و بانبال معادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقد گشای مُبَل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه مشهوده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه احباب بود فراهم آورده در نشاء تعلق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزدبست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساخته نه در حضرت گذشته رنه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از امتسعاد ملازمت و استظلال بظلال رانت و عاطفت و سربلندی از اواج عزت و ارجمندی بغرنج معرفت در محفل خود رقمزده کلبک عرض خواهد گردانید \*

### ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی

#### آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [ که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند - و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنه نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند ] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شینخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و هلدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکات

( ۲ ) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - ( ۳ ) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر -

و در حاشیه صفحه سیزدهم حصه اول منتخب اللباب خانی خان چنین نوشته که - تیمور بن طراغای بن برکات بن

ایلنکر - و توکل و ایلنکیز نصیف - و مرغوجین اختلاف بسیار دارد - و قاچولی رابعضه قاچولی نوشته اند -

انوار پادشاهی از ناصیه غرّایش لامع - ارقام ظلّ الهی از خطوطِ دمتِ والایش ساطع - شواهدِ عقل از ترکیبِ وجودش ظاهر - دلائلِ خداشناسی از مجموعهٔ همیشِش باهر - براهینِ عدالت از اعتدالِ مزاجش پیدا - مواطعِ کرامت از جوهرِ ذاتش هویدا - رقومِ صاحبقرانی از جدولِ احسنِ تقویمش روشن - علومِ غیب‌دانی از بیاضِ نورفهادش مبرهن - رموزِ دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوارِ دورانیشی از نگاهِ بلندش لایح \*

### ذکر بعضی از تواریخ بدیعۀ ولادت معادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهتِ ولادتِ اشرف نکتۀ پردازانِ نظم و نثر تواریخِ منامب یافتند - و قصایدِ تهنیت گفتند - و همه بعرضِ قبولِ مجلسِ نشینانِ بارگاهِ حضرتِ جهانبانی که عیارگاهِ جواهرِ العانی بود رسانیده کلمتِ جایزه‌های گرامی گشتند - از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بتحصین و احسان ممتاز شده بود \*

چون کلکِ قضا نشانِ نقدیرنوشت \* آیاتِ ابد را همه تفسیر نوشت  
از بهر ولادتِ شهشاهِ جهان \* تاریخ - شهشه جهانگیر - نوشت  
سنه ۱۴۹ هـ  
و این تاریخ نیز از غرایبِ اتفاقات است که یکم از فضلی عصر یافته بود \* شعر \*  
لله الحمد که آمد بوجود \* آنکه از کون و مکان منتخب است  
پادشاهی که ز شاهانِ جهان \* اکبرش نام و جلالش لقب است  
شب و روز و مه و سالِ میلاد \* شبِ یکشنبه و پنج‌رجب - است

### شکرگذاری مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بردریانت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگامِ طلوعِ این نیرِ اقبال اگر چه راقم این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبارِ حسرت بود - اما شکرِ این موهبتِ عظمی چگونه گذارد که زمانِ ظهورِ این بزرگِ حقیقی و مجازی پدشوای موری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشمِ اتفاقات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایقِ شریف و بدایعِ جلیلِ ارقامِ آن اطلاع یابد کمالِ ایزدشناسی و ملک‌آرایی که از پایهٔ شناختِ منجمِ فراتر است دریافته پرستار

( ۲ ) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عددِ مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه او را نخوانند چنانکه در نسخه [ ۱ ح ] وقعست \*

حضرت جهانبانی جنت آیینی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت  
 بوعده این موهبت عظمی امیدوار دولت جاردانی ساخته بودند که کوچ دولت منش  
 عصمت سرشت او که امروز به جلیجی انگه بلند خطابست بصعادت خدمت دایگی آن نوباوه بهارستان  
 خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدسته مرابستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلان امتیاز  
 پوشد. بذا بر آن حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده ساز آسمانی راطلب داشته آن مولود فیض ورود را  
 در ماعت مسعود بکنار آمدن او در آوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی مایه نشده بود  
 بعفت مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز  
 داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحقیق آنست که اول بشیر والد ماجده قدسیه میل  
 فرمودند - پس ازان مخربها انگه کوچ ندیم کوکه باین شرانت کامیاب شد - بعد ازان  
 بهاول انگه دریافت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت  
 یافت - ازان پس حکیمه باین عطیه کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت نصاب  
 جلیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ بیگی -  
 و از گزشت او بی بی رها گرد آوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر  
 سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفت قباب پیچیده جان انگه  
 والد شریفه زین خان کوکه باین دولت بزرگ استعساد یافته سرمایه بزرگی جاردانی سرانجام  
 داد - و جمع دیگر از عفت قبابان بخور بشرافت این خدمت سر بلند شدند - همانا که حکمت  
 ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن مشارب مختلفه امت تا وجود مقدس بمدار چ متذوقه  
 رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر  
 شود که این نونهال اقبال از زلال جویدار فیض ایزدست - نه ازان باب که بتربیت صوری  
 بر مدار چ معذوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این گروه بر همگان پیدا که درجه پایه امت -  
 و بلند بی ترتیب قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه \*

و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود  
 بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکین تبسم دلهای دانا را کلکل شگفته ساختند - متفرسان زیرک طبع  
 تبسم را فاتحه تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدمه انفتاح غنچه امانی  
 و آمال دانستند - بعد ازان بگهواره سبکتر از پیکر خیال (که نجان سریر سلطنت از  
 صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ گل ییکدیگر پیوند کرده و لالی و بواقیت  
 گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضع آرام

داده بملايقت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انص و آرام نام خجسته آغاز  
شایسته فرجام خالق ذوالجلال والاكرام موافق تالیفات موسیقی سرانیدند - عاكفان صوامع قدس  
و مائنان مجامع انص [ که منتظامان سلسله زمین و زمان و فراهم آرنندگان دائره کون و مکن اند ]  
کامروا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند - و بان جگرگوشه آسمان باین تهنیت  
باندا آوازه گشتند

\* شعر \*

کای شرف عقل مستم ترا \* دور شاهنشاهی عالم ترا  
روی زمین همچو تو باغی نداشت \* طاق فلک چون تو چراغی نداشت  
قلزم ابداع بس موج داد \* تا گهری چون تو بساحل فقاد  
خامه تقدیر بس نقش بست \* تا ز قضا همچو تو نقش نشست  
نسخه کون آیت تلمیح بست \* جلد فلک دفتر تشریح بست

چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهده دیدار  
گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارمال یافت که در حضانت  
حضرت مریم مکانی متوجه مرادق عزت و مخیم اقبال شوند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش  
و شمس الدین محمد غزنوی را فرمادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - لاجرم حضرت  
شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت  
معهود از حصار امرکوت سرافرده اجلال بیرون زدند - و به سعادت و اقبال بر تخت روان  
روان شدند

\* شعر \*

عهد گهواره ناگذشته هنوز \* بخت والاش کرده تخت نشین  
چشم نگشوده و بدیده دل \* دیده در انتظام دنیا و دین  
دست نگشاده و دلش خواهان \* که جهانرا کند بزیر نگین  
ناشکفته گلش یکم ز هزار \* عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت  
در منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکبر و اعالی متوجه  
قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت سعادت میرسدند - و اخبار قرب  
مقدم گرامی زمان زمان میرسانند

\* شعر \*

حضرت جهانبانی جنت آفرینی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت  
 بوعده این موهبت عظمی امیدوار دولت جاردانی ساخته بودند که کوچ دولت منش  
 عصمت سرشت او که امروز به جلیجی انکه بلند خطابست بمعادت خدمت دایگی آن نوباره بهارستان  
 خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدسته مرابستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلان امتیاز  
 پوشد. بنابراین حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده ساز آسمانی را طلب داشته آن موارود فیض ورود را  
 در ماعت مسعود بکنار آمدن او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی مایه نشده بود  
 بعفت مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز  
 داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحقیق آنست که اول بشیر والدۀ ماجده قدسیه میل  
 فرمودند - پس ازان مخرها انکه کوچ ندیم کوکه باین شرانت کصیاب شد - بعد ازان  
 بهاول انکه دریانت این معادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت  
 یافت - ازان پس حکیمه باین عطیه کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت نصاب  
 جلیجی انکه بآزوری خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انکه کوچ توفیقی -  
 و از گزشت او بی بی زهرا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انکه مادر  
 سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفت قباب پیچۀ جان انکه  
 والدۀ شریفه زین خان کوکه باین دولت بزرگ استمعاد یافته سرمایۀ بزرگی جاردانی سرانجام  
 داد - و جمع دیگر از عفت قبابان بخور بشرانت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت  
 ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن مشارب مختلفه امت تا وجود مقدس بمدار چ متذوقه  
 رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر  
 شود که این نونهال اقبال از زلال جویدار فیض ایزدست - نه ازان باب که بتربیت صوری  
 بر مدار چ معذری ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این گروه بر همگان پیدا که درچه پایه امت -  
 و بلند و رتبت قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه \*

و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود  
 بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکین تبسم دلهای دانا را کلگل شگفته ساختند - متفرسان زیرک طبع  
 تبسم را فاتحه تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدمۀ افتتاح غنچه امانی  
 و آمال دانستند - بعد ازان بگهواره سبکتر از پیکر خیال (که نچاران سریر سلطنت از  
 مندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ گل بیکدیگر پیوند کرده و لای و بواقبت  
 گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکنای ذۀ مدف را بخوبترین وضع آرام

می پیوند - و چون این دو سعادت نامۀ گرامی مقابلۀ نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل برسنجند دریابند که زائچۀ صاحبقرانی چه خبر میدهد - و این زائچهای قدسیه از چه آگاه میسازند - سبحان الله باوجود تبعاعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یک از صحایف طالع فرخنده مطالع (که صورت گذارش یافت) توافق دارند که این مولود بیدایۀ اعلیٰ مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائی صورت و معنی - و ملطنۀ ظاهر و باطن - و انواع حالات جهانبدانی - و درجات فرمانروائی - و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی - و درویش پرستی و غریب نوازی - و درازئی عمر و صحت بدن - و اعتدال مزاج - و ممدوح عوام و خواص بودن - و مشکور صغیر و کبیر شدن - و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم - و ضبط ممالک و حفظ مسالک - و سایر امور ملک رانی و جهانداری - و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموزدانان تجسیم بفکر و تامل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحۀ پیشانی احوال آن حضرت میخوانند - اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید \* شعر \*

ای صفات توزبانها را بیان انداخته \* عزت ذات یقین را در گمان انداخته

## تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوایل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفرز ولادت عالیش بر زمین حسد برد - و زمین بمقدم گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی شد - پایۀ دانش و بیدش بلند گشت - و بدست سایه پروردان سعادت پرتو و نسوین بدینان پاکدامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که بسرچشمۀ نور الهی و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت ( که شیوه متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست ) اعتدال و اصطفا یافت - دایهای معتدل مزاج روح امتزاج بقمط سعادت ارتباط ( که از پرده های دیده پاکان پاکتر بود ) بپچیده آن بیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام برکنار و کتف قدیمی میرتان پاکذیل نهادند - و پهلوان مهربانی بنوشیدن لبش داده بشیرۀ جان پرور شیرین کام ساختند \* شعر \*

شیر ز بهر ایش انگیختند \* شیر و شکر را بهم آمیختند

شیر نه از دایۀ امید خورد \* کاب ز هرچشمۀ خورشید خورد

چون از نقاره دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رمیده بود

دادند [ چنانچه نموده آمد ] بوضوح می‌پایند که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در دفتر دوم مشروحست - بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارص میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خورده‌دان باریک بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی [ که در تدقیقات اصطرابی و تحقیقات زنجی و رمصدی سرآمد تخت‌نشینان نکتهدانی و ثانی اسکندر یونانی بودند ] با رجوع کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح فرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده مرتک ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و با رجوع اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [ که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند ] بمقتضای غیرت الهی حقیقت زایچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده - و در پرده اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر یک از زایچه‌های طالع را [ که انموده در هر کدام گفته آمد ] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود - اگرچه زایچه‌ها باهم اختلاف دارند - اما در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی [ که ظاهر و باطن ایشان براسنی و درستی آرامته بود ] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی چون زایچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تا مآل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آری صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت مردمی [ که از خلوت وجدان و عرفان الهی لذت‌پذیر باشند ] چرا بشکر دریافت این لذات بلیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکنند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است - و حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میثاق - و جمیع آن الوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مراتب زایچه بدیع معاینه میشد - و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیز اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالییه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

## بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان

### هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروه از دانش منشیان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان و افعست که یک طالع آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آدست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف است - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت زیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعیین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است - و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثراً حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست و پنجم هزار و دو بیست سال دوره تمام سازد - طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطور مستشعر نشده اند - و بسبب آنکه مدت عمر و نا نکرده زمانه که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود زیافته اند - پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوه از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضع که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله - و مقدار مابه التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برج هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصده که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یک هزار و یکصد و نود سال گذشته بقول که در هر هفتاد سال یک درجه قطع کند - چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده - و بقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یک درجه باشد] فاصله در میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود - باریک بینان حقایق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند - و اکنون که قدره حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی احتیاط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار

اینست نمودی از احکام زائچهای طالع اقبال مطالع - و اگر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهمرسد و صحایف ساخته گردد \* شعر \* نمیرسد ز شمار دقایق شرفش \* مهندسان رصد را بجز تخمین

### صورت زائچه اقدس منقول از خط مولانا الیاس

#### اردبیلی موافق زیم ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زائچه بخط افادت و افاضت پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی [ که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از مدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشنایی بود ] بنظر در آمد - آن زائچه نیز بجنس منقول گشت - مجرد از بیان آثار بیوت و احکام - چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زائچه برخلاف زائچهای دیگر مبتنی بر زیم ایلخانیست \*

<div> <div>میزان</div> <div>عقرب</div> <div>شمس</div> <div>زحل</div> </div>	<div> <div>زهره</div> <div>سنبله</div> </div>	<div> <div>ذنب</div> <div>اسد</div> <div>سرطان</div> </div>
<div> <div>قوس</div> </div>		<div> <div>جوزا</div> </div>
<div> <div>قمر</div> <div>مربخ</div> <div>جدی</div> <div>ریس</div> <div>دلو</div> </div>	<div> <div>حوت</div> </div>	<div> <div>حمل</div> <div>ثور</div> </div>

احکام خانۀ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مرتب است در شرف و فرج و مسئولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که در پیش آید متضمن تسخیر ولایت باشد \* احکام خانۀ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانۀ زهره است و مسئولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر معادیت تامه و ریاضت عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضه قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانۀ شرف قمر است - و قمر ناظر بار و بطالع با نظر تمام دوختی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهمان ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیلیست بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و مردنتر سخنان باشد - و بمنسوبیات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانۀ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در درم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلیست بر آنکه او را دوستان یكدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلیست بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید \* احکام خانۀ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطان است و صاحبش قمر در و بال و فرج دلیلیست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بوجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب در آنخانه در درجۀ اول مقوی اینمعنی است - و چون سهم العلم و الحکم درین خانه است دلیلیست بر آنکه صاحب طالع باوجود علم بر احوال کوه اندیشان تیره رایی در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد \* اینکه تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور مبتد دارد که صفات خلق عظیم [ که اصل و خلاصه امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است ] بحمد الله و المنة در مجموعه اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهده و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیه والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شایمل و سجایای پسندیده بے تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجداول بهائین امتعدادات ارباب استغاضه جاری و جاریست \* شعر \*

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید \* همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون \* مباد جز برضای تو جنبش اجرام

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرتب است و در شرف و وجه و مثقاله خود و حد مشتریست و از  
معتولیت برین خانه دلیل امت بر آنکه در اول مرتبه ملک به معنی لشکریان در تصرف درآید - و چون  
این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای  
دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایداری بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از  
اول عقربست جزا است که صاحبش در تحت شعاع نیراعظم مختفی است دلالت کند بر آنکه چون  
صاحب طالع برین تمیز رمد ملطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد موافق مسعود درین هنگام بر  
بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جادانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و  
صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد \* احکام  
خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه یم [که تعلق بمکبان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مرتب در پنجم  
و در شرف است دلیل امت بر جلیل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون معتولی  
برین خانه زحل امت که در شرف و مثقاله خود و کد خدا امت و مشتری که در وجه و مثقاله  
خود است و شریک با کد خدا و صاحب مرکز این خانه امت دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود  
معادیت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نصراطیر که  
بر مزاج مرتب است و مشتری و منقار التجاجه که بر مزاج مشتری و زهره امت درین خانه امت  
دلیل قوی بر فراوانی مید مسرت و سعادت امت \* احکام خانه ششم چون صاحب این خانه  
که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول  
مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارفه پیرامون  
مزاج قدسی گردد بے شایقه امتداد بصحت کمال انجامد - و چون مسئولی برین  
خانه مرتب است بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند \*  
احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف امت صاحب طالع را  
در اوایل جوانی پردگیان سرپرده ازدواج از خاندان فرماندهان هند باشند - و چون زحل  
در بیت دوم امت دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از حکم مالگذار و  
خزانه معموهماز او باشند - و چون سهم اللفة والمحبته درین خانه امت دلالت بر مزید التذاد  
در الفت و مودت کند خصوص که سهم اللفة در حوتست که خانه مشتری و شرف زهره  
امت \* احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوم امت  
در حد و مثقاله خود - و سهم الشرف درین خانه امت - و مسئولی برین خانه زهره است بشرکت  
مرتب که در شرف است دلیل امت بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن \*

احوالش روز بروز دوات افزوتر باشد - و بودن مشتملی در حد خود دلیل طولی عمر گرامیست چنانچه  
 فرزندانهای گرامی را دریابد - و این سعادتمندان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند - و زحل چون در  
 دوم است و در شرف هرگز نقصانی نیست - و این معصوم او نرسد - و هیلاج که جزو اجتماع مقدم است  
 درین خانه است مقوی این معنی است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که  
 مشتملیست در اینجا آمده عقیقه عمر مقدس از مهر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبعی (که  
 صد و بیست سال است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤید دیگر است برای  
 اساس این سعادت \* احکام خانه میوم چون صاحب طالع در میوم است دلالت کند  
 بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوه بینی در مقام یکجبهی  
 نباشند - اما چون آن مرکز که صاحب طالع دروست خانه مریخ و مثله و حد و وجه و آدرجان  
 و در بجان اوست و او در پنجم طالع است که خانه فرج و شرف اوست - و در مثله و وجه  
 مشتملی و آدرجان صاحب طالع است - اندیشه های نادرست این طبقه موجب زیادتیی جاه  
 و سبب مزید دوات صاحب طالع گردد - و چون اوایل میوم ( که تعلق برادران دارد )  
 مورد مطوت نیز اعظم است دلیل است بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب  
 نباشند - و از پیمانۀ غصه شربت و بهمین درکشند - و واسطه و اواخر میوم ( که تعلق باخوان و انصار  
 دارد ) محل سهم السعادة بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیز اعظم است و او شریک کدخداست دلیل است  
 بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جان سپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند -  
 و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانه میوم تعلق بمریخ دارد  
 که در شرف خود است و آن خانه فرج و خانه زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف  
 خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداست  
 و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب میوم در پنجم دلیل است بر انتظار  
 احوال فرزندان گرامی - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بهیار روی نماید که موجب انبساط  
 خاطر گردد - و از غرائب آنکه مهم الغیب باتفاق و مهم السعادت بر قول بطلمیوس و محلی الدین  
 مغربی در یکجا جمع شده ( که درجه هجدهم عقرب است که داخل خانه میوم است و این در طالع  
 کمتر افتد ) دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه  
 دلیلی متین است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد \* احکام خانه

و بیست<sup>(۲)</sup> و دو دقیقه آمد است - و درین زائجه هیلج اول جزو اجتماع مقدم است - پس مهم السعاده - پس درجه طالع - و کسفا از ممر هیلج اول زحل است - پس مشتری - و از ممر مهم السعاده اول مشتریست - پس زحل - و از ممر درجه طالع اول شمس است - پس مرتبه \*

## شرح احکام ابن زائجه بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زائجه قدسیه استحکام یانست شرح اندک از بسیار احکام بدایع انتظام این زائجه مقدمه ناگزیر است احکام خانه اول چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است دلالت میکند بر علو نظرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوتی و توانا - و بزرگی مر و فراخی پیداشانی و کشادگی مینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج منبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و متصل بمشتی و در حد و مثلث خود است باید که در همه امور مالی و مالکی بنفس نفیس خود باز رود - و بتدبیرات درمت سرانجام مهم خود نماید - و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل ملطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد - و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک باسانی دست دهد - و بودن طالع و مهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیره المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانه دوم چون مرکز خانه دوم از منبله است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابنده منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی اینمعنی است - و بر آنکه وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بحساب او را جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

و نحو شرکتی از زحل - و این درجه مذکور و تیره و از درجات ابراست - سهم الولد المذكور بقوله در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است - و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است \* مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است - خانه و آدرجان زهره - و شرف و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و در بجان زحل - و نه بهر و هفت بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مرتبست - مسئولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکتی از مریخ - و این درجه مذکور و نیره و خالی از نحوسست و معادت است - سهم السعادة بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است - و سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است - و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است - و سهم الولد المذكور بقوله در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است - و سهم الروع در چهار درجه و صفر دقیقه جوزا است - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعداء بقوله در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است - مرکز خانه یازدهم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است - خانه و نه بهر عطارد - و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و در بجان زحل - و وجه شمس - و آدرجان مشتری - و اثناعشریه و هفت بهر زهره است - و این درجه مؤنث و قیمه و خالی از معادت و نحوسست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجه سرطانست - مسئولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل - مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و در بجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثلثه اش مرتبست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آدرجان و اثناعشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است - مسئولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجه مؤنث و نیره و خالی از معادت و نحوسست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه - و یزده ثانیه امد است - و سهم العلم و الحکم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقوله در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و یازده دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هجده درجه

( ۲ ) نسخه [ ۵۱ ح ] قول بطلمیوس - ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] دو - ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] نه - ( ۵ ) نسخه

[ ۵۱ ح ] چهارده درجه - ( ۶ ) نسخه [ ج ] یازده -

و هفت بهر زحل - و هبوط راس - و وبال عطارد است - مسئولی برین خانه مشتریست بنحو  
 شرکتی از زحل - و این درجه مذکور است و قدیمه و از نجومست و سعادت خالی - سهم السلطنة والملك  
 در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است - منقار الدجاجة و بسر الطائر در بیست  
 و پنج درجه جدی است و مرتب در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر  
 در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش  
 درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حد مرتب - و وجه شمس -  
 و رب مثله اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرتب - و در بجان و نه بهر عطارد - و آدرجان  
 و اثناعشریه و هبوط مشتری - و هفت بهر و وبال قمر است - مسئولی برین خانه مرتب است  
 بشرکت زحل و قمر - و این درجه مذکور و نیره و نحس است - و راس در بیست و هفت  
 درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو است - و سهم الحیث و الاساری در بیست و چهار  
 درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است - و سهم موت الاخوة در درجه و یک دقیقه دلو است -  
 مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است - خانه و حد و اثناعشریه  
 زحل - و رب مثله اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و در بجان  
 زهره و آدرجان و نه بهر عطارد - و هفت بهر مشتری - و وبال شمس است - مسئولی برین  
 خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجه مذکور و مظلمه و خالی  
 از نجومست و سعادت است - سهم اللفة و البقاء و الذبات و المحبة در بیست و هشت دقیقه  
 حوتست \* مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و  
 نه بهر مشتری - و شرف زهره - و حد و وجه و در بجان و آدرجان و رب مثله اش مرتب است بشرکت  
 زهره و خدمت قمر - و حد و هفت بهر و اثناعشریه زحل - و هبوط عطارد است - مسئولی  
 برین خانه زهره است بشرکت مرتب و نحو شرکتی از قمر - و این درجه مذکور و قدیمه و خالی از  
 نجومست و سعادت است - و سهم الشرف در بیست و هشت دقیقه حمل است - و سهم الشجاء  
 در درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است \* مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک  
 دقیقه حمل است - خانه مرتب - و شرف نیر اعظم - و حد زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال  
 زهره است - و رب مثله اش مشتریست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و در بجان و نه بهر  
 و اثناعشریه و هفت بهر مشتریست - مسئولی برین خانه مرتب است بشرکت مشتری

و موارد دقیقه سنبه امت مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه  
 سنبه است خانه و شرف عطارد است - و حد زحل - و رب مثلثه اش قمر امت بشرکت  
 زهره و خدمت مریخ - و وجه عطارد - و در بجان زهره - و نه بهر عطارد - و آدرجان قمر -  
 و اثناعشریه نیبر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره - و دبال مشتریست - و مستولی برین  
 خانه قمر امت - و این درجه مذکور امت خالی از ظلمت و نور و نحومت و سعادت -  
 و مشتری در پانزده درجه و میزده دقیقه و سی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و  
 پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست - و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه  
 دقیقه - و سهم النصره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست - و جزو اجتماع مقدم در بیست  
 و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست مرکز خانه سیوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه  
 میزانست - و خانه زهره امت و شرف زحل - و حد مریخ - و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل  
 و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و در بجان و نه بهر و اثناعشریه و هفت بهر عطارد - و آدرجان  
 و هبوط نیبر اعظم - و دبال مریخ است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجه مؤث  
 است - و مضیه و خالی از نحومت و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه  
 ثانیه عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السعادت بر قول  
 بطلامیوس و محیی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الصدق و الخیر ( ۲ ) و سهم العبد  
 بقول در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقول در هفده درجه و بیست و یک  
 دقیقه - و نیبر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانه  
 چهارم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست - و این وند قایم است و خانه مریخ -  
 و حد زحل - و وجه و اثناعشریه و دبال زهره - و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر -  
 و در بجان عطارد - و نه بهر و هفت بهر مشتری - و مستولی برین خانه مریخ است - و این درجه  
 مذکور قیمة و خالی از نحومت و سعادتست - و سهم صفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت  
 دقیقه قوس امت - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانه  
 پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس امت - خانه و نه بهر مشتری - و شرف  
 ذنب - و حد مریخ - و وجه زحل - و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت  
 زحل است - و در بجان شمس - و آدرجان زهره - و اثناعشریه مریخ - و نه بهر مشتری -

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] چهل و هشت - ( ۳ ) نسخه [ ب ] الصدق والخیر - ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] درجه و یک دقیقه -

مشتری (۴) زهرة عطارد منبله شمس زحل میزان	طالع اسد	ذنب سرطان جوزا
عقرب	هیلاج اول جزو اجتماع پس مشتری پس زحل	ثور
مریخ قوس قمر جدی رأس	دلو	حمل حوت

مرکز طالع اشرف درین زائجه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیاره امت بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قائم الوند اتفاق افتاده - و چون مرکز طالع معادت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکبه صاحب شرف خانه او نیست - و حد مریخست - و رب مثله اش معد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و در بیان مریخ - و نه بهر مشتری - و آدرجان و هفت بهر مریخ - و اثناعشر قمر - و وبال زحل است - و این درجه مذکرات و نیره و از نحوست خالی - و محتوی برین طالع نیر اعظمست بنحوی از شرکت زحل - و زهرة در برج منبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه - و سهم الولد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

( ۲ ) در نسخه [ ز ] زهرة در برج طالع -

پرمیش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد - و او را فرزندان دولت مند حق پرست شوند - و متادب بآداب اطاعت و راجوئی باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگ سالان خویش بادب و رضا طلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمه صدای کوس دولت و غلغله هیجایی عظمت او سرآمیده و پراکنده گردند - و خایب و خاسر روی بفراموشخانه فدا نهند - و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه بهر زحل جایی گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبرداری مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچه مسعود رقم ظهور دارد \*

### ذکر زایچه سعادت ارقام که علامه الزمانی عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سال که قذوق علمای روزگار - و نقاد دانش اندوزان آموزگار - قسطای دقایق علوم - اقلید مغایق فهم - مرتقی مدارج علما - مبتین حقایق اشیا - نقاد جواهر معانی - حلال غوامض یونانی - پرده شکاف روابط نور و ظلام - نکته طراز حرکت و مکنون اجرام و اجهام - عنقای اوج بلند پروازی - علامه الدهر عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی - برهنه نموی بخت بیدار بیایه مریر ارفع اعلی مشرف شد - و بر مراتب رفیع و مدارج عالی خاعت امتیاز یافت - روزی راقم ابن شگوفنامه مذکور ساخت - که زایچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میراز کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچه است صورت آنرا با نمونه از احکام ایراد مینماید \*

بر کشورگشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند - چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نه بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بدست و در سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنجم کوکب ناظراند - نیزاعظم - سعد اکبر سعد اصغر - زحل - عطارد - و درین زایچه قدسی صاحب طالع در خانه میوم امت مولود اقدس را اگر برادره باشد دیر نماند - و دوستان حانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قوتحال باشد - و بسطنت بگزند و سعادت بمنتها بهره مند شود - و صاحب دوم در میوم واقعه کارهای عظیم کند - و شغلهای شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بدانند ایشانرا ندیده فرماید - و ازین ممر اندیشه پیرامون ضمیر و آایش نگردد - و صاحب میوم در دوم امت - بیچارهائی از پافشاری را دستگیری کند - و با خوبشوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید - و سایر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند - و از حدایق انضال و اکرام او ثمرات برجینند - و مقرر است که اگر صاحب میوم سعد باشد مولود گرایی بسطنت علما رمد - چنانچه در زایچه مقدس صاحب میوم سعد اصغر است - هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مرتبست در پنجم جا گرفته - پدر و اندر از وجود اشرف او مؤید بتأییدات غیبی گردد - و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشترکست در دوم است خزائنش فراوان شود - و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بنگات موسیقی و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در میوم امت بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهائی ناشایسته پیش گیرند - و پایمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در میوم امت امور شوکت و ایهت بندبیر صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جایی کند که مرا برادره نشد که در خدمت من سر بلند شده - و صاحب هشتم مشترک در دوم امت بتدبیر و آلاهی خود اموال فراوان و خزاین بے آلدزه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مرتب در پنجم در خانه مشترکست دلالت بر قوت حافظه کند - و پادشاهت قوی داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

( ۴ ) مطابق نسخه [ ح ] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانه میوم یعنی میزان زهره است که

بصحه ۲۴ سعد اصغرش نوشته و بعضی زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

خود است - درمستی قوی حال که آن سعداکبر است اندیشه و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه ذلت بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانه مشتریست و نیر اعظم نظریو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرمند - و تاب بارقه قهر و عظمت او نیاورند - و همیشه دوستی او را ترتیب دهند - تا باقتدای انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی است و بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را به نیکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازه قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عقیق بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهایی دراز باشند - و از رضاجویی فرزندان نیک نهاد کامران شود \*

و ضابطه چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچه قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رمد - و چون در عین قوت بود و شهادت ابتزاز و معاد شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اماس و اماکن و البندیان مسرت آرای گردد - و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ است حصول این معنی بوجه کمال رود - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن نکر باشد - و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته مطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیر اعظم کوکب مسموم واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخنگذار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود - و در جائی که دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و های وقار در دامن تمکن و پردلی کشیده دارد - و زائچه توهم و شایبه تغیر بصاحت احتیاط او راه نیابد - و درین زائچه مقدس ورود معدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاض سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیر اعظم باشد و در میوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجه سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر قمر باشند

با وجود کمال پندیدنی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شمشیر عظمت و جبروت که از  
 پیدایشی سطوتش میتابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف آسم میگویند  
 نزدیک بواقع باشد - و در کذب احکام این طبقه مقرراتی که صاحب این طالع بسیار مال و غالب  
 بر دشمنان و بخشایند بر گنهگاران باشد - و بآئین عدل و انصاف گراید - و کارها بعقل قوی و رای  
 متین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره مند باشد - و صاحب فرزندان ارجمند  
 رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانه دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و  
 انواع دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانه عطار است بعطیه حسن صورت و تناسب  
 ترکیب منصری و سنجیدگی سخن و آرامندگی مجلس و خرد عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و  
 یزدان پرستی و نکوکاری و انتظام هرکار از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله آرایش  
 مخدرات مرادفات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام نموده - و نیر اعظم چون در میوم است  
 هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظه بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بیایه او نرسند -  
 بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند - و چون عطار  
 در میوم است هنرمند و کردار بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقت کش و دشمن کش  
 گردد - و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد - و چون  
 در میزانست مشهور آفاق گردد - و کارهای پسنیدیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنه ممتده  
 جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیرات صایده و افکار دقیقه نماید - و زحل چون در میوم است  
 آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگاران رضامند بیکسب داشته باشد - و با شجاعت ذاتی  
 بعقل کامل خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحب خزاین عالم شود - و چون در سایه  
 گرانمایه آفتاب جهانتابست خزاین بیکرانیش مدتهای مدید و تدهای دراز برقرار بماند - و  
 سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگتر در روی زمین نباشد - و جانوران میاه رنگ  
 عظیم جقه بر درگاه او باشند - هر چند بس و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود - و کثرت سپاه و کمال  
 دولت و جاه بے مشقت و تردید او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطی تر  
 کوکبه نیست - بسط سعادت و استقامت ملطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست - و تدبیر اعظم  
 و زحل و عطار در یک برجند - دوست پرور و دشمنکاه باشد - و آئین دوستی و دشمنی  
 نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند - چه در مثله طالع و در بیت دوست

( ۳ ) نسخه [ ط ] و اتفاق عالم و عالمان بر طلب خوشدیدی او بود - و باختیار و بے اختیار بر جوی بخشش  
 او مغفرت باشند -

## تصویر زائجه طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملے از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند آمد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و امتعا دارد - و نیز اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش به سلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیمت روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روز بروز قوایم ملطمت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش با استقرار و استدامت انجامد - پنجه قهرش دست گردنشان بدسکال تاب دهد - و آوازه کوس نبردش زهره سفدران شیر مرد را آب سازد - و صورت زائجه قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جو نگرای که از ملتزمان عتبه شاهی بود رقمزده کلاک تصریح میشود \*

<div style="text-align: center;"> <b>منبله</b>          مشتری          آفتاب  <b>میزان</b>          عطارد          زحل       </div>	<b>اسد</b>	<div style="text-align: center;"> <b>سرطان</b>          جوزا       </div>
<b>عقرب</b>		<b>نور</b>
<div style="text-align: center;"> <b>قوس</b>          مریخ  <b>جدی</b>          قمر       </div>	<b>دلو</b>	<div style="text-align: center;"> <b>حمل</b>          حوت       </div>

اگرچه سهیله برج ذرجه‌دین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجه اقبال ثبات طالع  
 با معانی نظر و لمعان تأمل به وجهه متحقق شده - یکم آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث  
 اول برج - و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض  
 منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سرور سلطنت و استقرار معند خلعت - و صاحب طالع عطار  
 درین زائجه اشرف بمنزل سعید اکبر است - چه مشتری که سعید اکبر است با اوست - و عطار  
 کوکب است که با سعید سعیدتر گردد - و زهره که سعید اصغر است در خانه اوست - چنانچه عطار در  
 خانه زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم  
 بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی  
 دارد انافه کمال عقل و دانش بر خداند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بذور  
 عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد بگشاید - و زهره که سعادت و میمنت  
 مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق  
 و حضور آمده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته - و صاحب خانه  
 معاش در طالع - و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی  
 انتظام می بخشند - و مشتری که سعید اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوهمت و استقامت طبع  
 و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است نظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است اسباب عشرت و  
 کامرانی بوجه اتم تا عاقبه العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطار  
 ممتاز المزاج بسبب مقارنه با سعید اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده  
 بر آنکه صاحب طالع بعلم و همت و سمو منزلت بر همه خلائق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب  
 فطانت و ذکا مجالعت نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند -  
 و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان ربیع او بندند - و آنچه در ضمیر  
 الهام وروده او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

( ۲ ) نسخه [ ح ] - حیض - ( ۳ ) بعد ازان در نسخه [ ط ] • شعر • عقل بود پیدش و کار او • عقل بود  
 قافله سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ ز ] این  
 ابیات بحاشیه - ( ۴ ) نسخه [ ب ] عاقبه الامر - ( ۵ ) بعد ازان در نسخه [ ط ] • شعر • چو اسکندر بود  
 در پادشاهی • بحکمت و ورزی و دانش پناهی • و در حاشیه نسخه [ ز ] این بیت نیز • ارسطو فطرتان دانش اندوز •  
 بگوش در سخن رانی شب و روز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و هیانت نماید -  
و در اختراع مبانئ عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد -  
و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادی و بیغمی بگذرانند -  
و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطار است - و عطار در خانه زهره - و سه سعادت جمع شده -  
یکه سعادت مشتری - درم سعادت زهره - سیوم سعادت عطار که از سعدین کسب کرده -  
و این بغایت نادر افتد - و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیاست  
علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت  
واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هیوط برآمده  
رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانه نهم که خانه مفرست  
همواره در سفر ریای فتح و ظفرش سر بلند بوده از آمیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست  
روشنی بخش جهان باشد - و خانه سیوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب  
خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوصت و نکبت بهاریه ضلالت و هلاکت  
رسانیده - و قوس و تد رابع است و آن خانه عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر  
تسدیس دارد و متصل است بعطار مسعود و در حد خود و مثلثه خود است - در هر کار  
که توجه فرماید بآمانترین روش انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانه پنجم  
که خانه فرزند است جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مریخ که کوکب سپاه است  
درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بپرست - و از جلال امور آنکه  
این کوکب الجیش در بیت الشرف است در وجه و مثلثه و در بجان و آدرجان و اثناء شریقه  
خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد - و از فرزندان برخوردار  
کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتی بوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جمله اتفاقات  
حسنه آنکه در زایچه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مریخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه  
ایراد یافته - و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند - و درین زایچه  
قوی حال قدسی مثال زیادتیی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف  
است با قوتنهائی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندیی رتبت  
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر  
شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد - و ماه که واسطه تاثیر علوبات بسفلیاتست  
زائدالتور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابه روحست

اگرچه سهیله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجه اقبال ثبات طالع  
 بامعان نظر و لمعان تأمل بهر وجه متحقق شده - یکه آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث  
 اول برج - و آن باتفاق اهل تفحیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض  
 منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سرور سلطنت و استقرار معند خلالت - و صاحب طالع عطار  
 درین زائجه اشرف بمنزل سعید اکبر است - چه مشتری که سعید اکبر است با اوست - و عطار  
 کوکبه است که با سعید سعیدتر گردد - و زهره که سعید اصغر است در خانه اوست - چنانچه عطار در  
 خانه زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم  
 بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی  
 دارد انافه کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور  
 عقل بیاورد - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خود بگشاید - و زهره که بسعدت و میمنت  
 مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق  
 و حضور آمده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته - و صاحب خانه  
 معاش در طالع - و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی  
 انتظام می بخشند - و مشتری که سعید اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوهمت و استقامت طبع  
 و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است نظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است اسباب عشرت و  
 کامرانی بوجه اتم تا عاقبه العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطار  
 ممتاز المزاج بسبب مقارنه با سعید اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده  
 بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه خلائق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب  
 فطانت و ذکا مجاهلت نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند -  
 و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان ربیع او بندند - و آنچه در ضمیر  
 الهام وروده او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

( ۲ ) نسخه [ ح ] - حیز - ( ۳ ) بعد از آن در نسخه [ ط ] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود  
 قافله سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ ز ] این  
 ابیات بحاشیه - ( ۴ ) نسخه [ ب ] عاقبه الامر - ( ۵ ) بعد از آن در نسخه [ ط ] • شعر • چو اسکندر بود  
 در پادشاهی • بحکمت و رزی و دانش پناهی • و در حاشیه نسخه [ ز ] این بیت نیز • ارسطو فطرتان دانش اندوز •  
 بگردش در سخن رانی شب و روز •

## ذکر صورت زائچۀ مـعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان سنجِ رصدبند \* نگاه کن بعقلِ چرخ پیوند

بحسنِ طالعِ صاحبقرانِ بدین \* سعادت نامۀ هر در جهان بدین

تماشا کن درین فرخنده منشور \* سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضتِ رایداتِ نصرتِ اعتصام از حصارِ امرکوت مولانا چاند منجم را ( که در معرفتِ اصطرلاب و تدقیقِ زیج و استخراجِ تقویم و تخریجِ احکامِ مهارتِ عظیم و ممارستِ تمام داشت ) بجهتِ تشخیصِ زمانِ سعادت و تحقیقِ وقتِ ولادتِ ملازمِ درگاهِ عفتِ قباب ساخته بودند - و او چنان بمعسکِرِ والا نوشته معروف داشت که بارتفاعِ اصطرلابِ یونانی و حسابِ زیجِ گورگانی طالعِ سعادتِ مطالعِ سنبله استخراج نموده شد - و صورتِ زائچۀ اقدس این است \*

عطاره مشتوی شمس زحل میزان مقرب	زهره سنبله	ذنب امد سرطان
قوس		جوزا
مربخ جدی قدر دلو راس	حوت	حمل نور

ملقب و موصوف ماختند - و در صحایف سعادت و صفای دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زه اسم سلمی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مستمی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع انتظام یک آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیع خود ایراد نموده اند که از غرائب منامیت اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بیانات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر \* رباعی \*

نور که ز مهر عالم آرا پیدا ست \* از جبهه شاهنشاه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت \* این نکته زیبنات اسما پیدا ست

التهی کلامه - و دیگر از اطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تفسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند - و از عالم نورانیت و ظلماتیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند - و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و مایه نعت فضل و کمال آگاه میبازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسم بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشاء ایست که او را در همین میرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام است \*

و در ضمن این نکته دیگر بر دریچه ادراک جلوه گر شده که این معد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراکنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و بامت کاف آبیست دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد - و با که بادیست دشمن پایا را که خاکست پراکنده میکند - و عارفان نقاط امرار را باید که از رموز نکات عالی اشارت این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادت و کرامات مستمی بهره مند گردند \*

بدرگاه خدایندگاری مانندند - و جبین نیاز بر خاک خاکساری نمایند \* شعر \*

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین \* پای دولت بر سر و فرق منت در سجود  
بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت  
و آئین دولت تازه شد - و نقره عیش و شادی بآئین نشاط کعبه‌دای بلند آوازه گشت - بارگاه  
ترتیب یافته بآئین همایونی - داکش تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی \* رباعی \*

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر \* دین بزمگه از درون و بیرون بنگر  
گردوق تماشاى دوعالم داری \* آرایش این جشن همایون بنگر  
جهان پیر برگ و نواى جوانی از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیدار آورد \* شعر \*

ساقیان دست بجام می بیفش کردند \* خضر را تشنه این چشمه آتش کردند  
این چه می بود که ماتی بقدر ریخت فرو \* که معیج و خضر از رشک کشاکش کردند  
مطربان دستانمرا و مغنیان جادونوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهای رنگارنگ  
ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشته مقصود در زدند - عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال  
دادند - قانونیان از زلف مراد تار بر بستند - نانیان گرم نفس نفسهای راست آهنگ برکشیدند - غنچگیان  
دلها را بزلف مطلوب در آریختند - دایره‌دستان آینه اقبال در پیش رو نهادند - ظریفان شگرف  
از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحرپرداز را زبان سخن آفرین بستند - ندیمان نادره حرف  
در بذله گوئی ابهامی مجلسیانرا در قهقه شوق در آوردند - پیهسالاران جهانگشای و سرداران صف آرای  
فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم  
تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش منشان اسکندربستند و امطرلاب دانان رصدبند که علی الدوام  
از هم نشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زانچه طالع مولود ولادت مسعود را مرآت ضمیر  
اشراق پذیرهاخته از نظرات کواکب و اتصالات کلتی و تفصیل احکام و مراقب آثار از طول بقا و علو  
ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رتبه ازان جداول بر صفحه اجمال کشیده  
می آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایه بلند و  
فکرته فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای  
جمشیدی بود بدریافت والای خود امتنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامه ایزدی  
خرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی بر موز غیبی برده  
بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق  
بشارت غیبی و اشارت روانی (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر خدمی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم

نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه ترزیان گشتند \* شعر \*

این چه مستیست که باده و جام است اینجا \* باده کز جام بنوشند حرام است اینجا  
خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگارنگ بخش  
فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شکفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و  
ایلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تکبوی و  
جست و جوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرمی وجود  
پوشانیدند - و از مهد بطون منابع و خلوات قدسی بمنصف ظهور بدایع و جلوات انمی آوردند - اما شرح  
ابتهاج ملای اهل و کلمروانی روحانیان تجرد نژاد از اندازه گویائی بیرونست \*

همانزمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و حواری چابک خرام بجانب  
مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدند این مرده جانفزا  
و نوید دلگشا شتافتند - و فردایی آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل  
بدولت کوچ شده بود - و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در مرزمینه که بغایت دلگشا و خوش هوا بود  
و آبهای بینش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند -  
و معدودے از مقربان سرور اهل بخدمت حضور قیام داشتند \* مثنوی \*

تازه درختان بفلاک چترسای \* مایه فکن بر سر ظل همای<sup>(۲)</sup>

غلغل مرغوله مرغان راغ \* ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سوارے گرم رنثار میاه می کرد - مهتر سنبل<sup>(۳)</sup> (که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از الطاف  
حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب مقدر خانی بلندنامی داشت) ازین میاهی که سفیدروئی کونین  
درو مضممر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت  
نوریده سلطنت باشد ترا امیر هزار مازیم \* شعر \*

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت اقلیم \* مزدگانی چنین مرده اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن  
حوار رخس سعادت<sup>(۴)</sup> هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازه های بلند شهریار جهان و جهانیانرا  
بهشامانی جاوید مرده دادند - و بطلوع نیر اجلال از انقی امید نوید رساندند - که سپیده دم صبح مراد  
بر حسب آرزو دمید - و مروین بهار اقبال بر طبق امید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر

( ۲ ) نسخه [ ب ] میرسپیل - ( ۳ ) نسخه [ ج ] خدای - ( ۴ ) نسخه [ ب ] سعادت هم \*

ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولد در توقف افتد - حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیة عظمی آن بود که در آن هنگام دایه ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود - چون کریمه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در تلقی بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - آنچه ایزد بلیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت - و در آن ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سر پرده عصمت و سراق عزت بهاض نشاط بگستردند - و جش شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدۀ امید بصرمه شوق محفل کردند - ابروی هوس را رعمه طرب دادند - گوش بشارت بگوشواره مراد برآراحتند - چهره آرزو را گلگونه عیش زدند - ساعد تمنا را یار مقصود بستند - پنی رقص لخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند - و زمزمه مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروه جنبانان مندلی ماعد بعطر آمیزی هوا بیز گشتند - لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند - پرمتران گلچهره بگلاب انشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی لباسان نوشخند بزعفران پاشی سیمبرانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن عارض بصندل کلور آمیز گرم رفتارن جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرین در حواشی بهاض بخور انگیز کردند - از عودسوزهای عنبر آگین سرپوش برداشتند - خذیاگران پرده ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند - و ترانه زنان نغمه پرداز انسوی بدهوشی دردمیدند \*

\* مثنوی \*

هم از هندی زنان نازک آراز \* چو طارسان هندی جلوه پرداز

هم از چینی نوازان سبک دست \* ز ساغرهای بے می گشته مرصعت

هم از قانسون نوازان خراسان \* دل مشکل پسندان برده آمان

هم از دست انصاریان عراقی \* نوا ساز نوید عمر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدمیان تجربه نهاد در غایت قرار و آرام - و محفل چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باد و جام - تماشا بیاپن ملاطی بے واسطه حصص بصر تفرج کنان گذشتند - و

مختبره معبر عالم و حبا - مختبره مقننه عزت و کبریا - ذریعه انجلی نور غیب و شهادت -  
 وحیله انکشاف صبح دولت و سعادت - پرده نشین مرآت آسمانی - حضرت مریم مکانی -  
 عصمة الدنیا و الدین - حمیده بانوبیکم [ ادام الله ظلال جلالها ] نقد پاک قدوة اولیای کرام - قطب  
 اقطاب عظام - میاج بیدای ناموت - میاج دریلی لاهوت - مصباح مکمل روح - مفتاح خزاین  
 نفوح - گلچین بهائین تجلی - نخلیند ریاحین معنی - امام صومعه ریاضت - ساقی میکه  
 افاضت - دریادل مرحله تجرید - دریانوش مصطفی توحید - مستغرق بحار مجاهده - مستهلک  
 بوزاق مشاهده - مشعل دار شمعان طریقت - قاتله سالار شاهراه حقیقت - اکمل مظاهر تجلیات  
 ذاتیه - اجلی مجالی انوار صفاتی - مرآف سرایر اصحاب کشف و شهود - نقاد ضمایر ارباب  
 وجد و وجود - مدار مشاهده قلوب و ارواح - نظار بواطن قوالب و اعیان - واسطه انجلی غمام  
 ظلام - وسیله انجلی ارقام آنام - عارف روابط امتزاج ظهور و بطون - کاشف لواحق اسرار  
 برز و کمون

قطب که بقطبین فلک داشت پیام<sup>(۲)</sup> • شیران هوس را بادب کرده لجام  
 در بیست دل هزبر مرصع خرام • دریاکش عشق ژنده نیل احمد جام  
 [ قدس سره ] اتفاق افتاد - بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن  
 هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم<sup>(۳)</sup> آبان ماه جلالی (۴۴۳) سال چهارصد و شصت و چهارم -  
 موافق نوزدهم اسفند ارمن ماه قدیمی سال (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابق شب یکشنبه پنجم رجب  
 سال (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - ششم ماه کتک سال (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهم هندی -  
 شانزدهم تهرین الاول رومی سال (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو  
 دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت شهر و حصار معادلت انحصار امرکوت که از  
 اقلیم دوم امت - و عرض از خط امتوا بیست و پنج درجه - و طول آن از جزایر خالدهات صد و پنج  
 درجه امت - در هنگامی که موبد عالی روی توجه بتعخیر ولایت تته داشت - و هودج اقبال دوران  
 حصی دولت و حصار معادلت بجهت قرب زمان اغراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود •  
 و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور نیز اقبال مانع شد آنست که پیش ازین ساعت مسمود  
 طبیعت را اقتضای ولایت شد - مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع بموجب حکم  
 پادشاهی بر عتبه وقت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نهمست دارد - بعد از چند ساعت

آفاق را منور دارد - و در سلسله علمیّه این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مخفی نیست - چنانچه مجمل از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیداربخش حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرمی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خیرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آنرین برین دریافت کند - هیئات هیئات سخن فروش نیهتم که چشم تحسین از مردم داشته باشم - جایزه عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است - و خرد نیکه دان من مهبط این دقائق ربانی گشته - ازین جواهر شب تاب گوشوارهای گرمی بجهت آرایش گوش هوش سعادت‌مندان دانش‌پسند یادگار میگذارم \*

## ذکر طلوع نیر اعظم و مطروح سعادت‌اکبر از صمای سعادت یعنی ولادت

### حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی

ظهور نتیجه آمال از مشیّم ارادت - و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معالی و ستر مقدّس حضرت عصمت قباب - عفت نقاب - تقدّس احتجاب - تجرّد انتساب - ولایت عصر - بازغت دهر - ماحبه روزگار - کامله آموزگار - قدره طاهرات - اسوه زاهرات - مقیّه صافی نیت - رفیقه رانی طوبیت - ملکه قدیمی ملکات - مالکّه سمای برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجّه دریای قدم - مدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حطیم عبادت - مشکوّه حریم سعادت - ناصیه طاعت ایزدی - باصره سلطنت مردمی - قائمه سریر ممور - قاعده کرمی علو - خاتون منقّصه رفعت - بانوی حجله دولت - نقاب گزین هودج عزت - رفعت بخش طیلسان عصمت - عطیّه والای عالم بالا - خزینه رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایده ربّانی - دولت عظمای موهبت آسمانی - نقطه دائره فضل و انصال - دره فاخره دولت و اقبال - شکوفه بهارستان عدالت - لوحه نگارستان جلالت - بارقه انوار ولایت و ولا - نایره نیر عظمت و اعتلا - زبده میامن کعبی و دهبی - نخبه مکامن سرب و قلبی - وامطه عقد دانش و آگاهی - رابطه انتظام سلسله کونی و الهی - شجره طیبّه صفوت و صفا - ثمره مکرمه کرامت و اصطفای - مرآت حقیقت‌نمای وجه یقین - مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحه برومندی - نخله شریفه روضه ارجمندی -

ستاره نورانی از فلان جانب [ و اشارت بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند ] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد - و هم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت \* من از روشنفصیر می پرسم که این جرم نورانی چیست - او جواب داد که نور مجسم خلف الصدیق تست - و هر قدر از سطح غبار که این نور جهان افروز پرتو بر صاحت آن انداخته در تحت تصرف و تحخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد \* و روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید - چون از روی ملاحظه بوقعی آن معاینه روحانی و رؤیای صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود \* بزرگی را که چنین فرخنده مولود نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روندند - و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - اما هفت سیرتای دوزین را بطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم افروز است - و آن مژده این لیل ظلمت سوز - و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلال شمایلیش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست \*

و بر نکته دانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رؤیای صادقه قاجولی بهادر و تعبیر تومنه خانرا از روی ظاهر بوجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده و از هفتم کوکب نورانی [ که جهانی از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاجولی بهادر بدر آمد ] اشارت بوجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد هفتم آنحضرت است - اما بر باطن نور موطن دور بینان علم تعبیر و رمز دانان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نموده که با کلیل فرمانروایی سر بلندی نیافته باشند و بمنکلی دولت آرایی از جمنندی ندیده - از وادی تعبیر و اشارت مثالی درو است - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای و الا قدر اند - و مقصود از آن لمعه جهان تاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنور انبیت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور طالع این معد اکبر است که از جیب آن برجی سعادت مرز عبود - اگرچه او جد شانزدهم آنحضرت است از روی شماره - اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شاهنشاهی گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده - این هفت تن در میان این هفده کس بزرگی و گیتی آرایی امتیاز تمام داشته اند - و هفتم این گروه والاشکوة ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و در میان کنارم درآمد \* پنداشتم آفتاب عالمتاب  
در کنار من افتاده - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرت دست داد - که از  
لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنی آن لذت  
هنوز مویم را فرو گرفته است - و از آن وقت تابشیر آن صبح جلال و جمال و گل این  
شکوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود -  
تا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیا است سرفراز گشتم - و بسجده  
شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم \* مصرع \*

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

صبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در  
ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم ولیکن در معنی دولت رزی  
بمن آورده مرا با قبیلۀ من می پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت  
مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکت این خدمت که مرئوس بود طالع قوی و سعادت  
عظیم مدت بر من نهاد - و با قبیلۀ خود روشناس هفت اقلیم شدم \*

دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده شد  
که در نزدیکی ظہور نیز اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که دریچهای مشبک داشت  
عشرت پیرای بودند - و حرف نمودار ولادت اشرف در میان بود - ناگاه از شبکۀ آن دولتخانه اشعه  
نور الهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ  
برین نور جهانتاب آگاه شدند - و جمعی که راه سخن داشتند امتکشاف این معنی از حضرت  
جهانبانی کردند \* فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گله خواهد شکفت -  
و از نهانخانه جاه و جلال و نگارین مرای عزت و اقبال نور پرورده بخت روشن هازے قدم در دائرۀ  
وجود خواهد نهاد - که از کوکبۀ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتۀ اضمحلال بگدازد - و این  
خاندان والا و دودمان عالی را از سرفرے و رونق پدید آید - بل شبستان عالم را از پوتو جهان افروزش  
فدائے بهائے تازه روی نماید \*

دیگر میر عبدالحی صدر [ که از پادشاهان عالی قدر بود ] نقل میکرد که سحرے حضرت  
جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده  
باشد - بعد از زمانی سر برداشتند که الحمد لله و الله که چراغ خانوادۀ سلطنت ما بتازگی  
روشن شد \* من بر این شکرانه رسیدم - فرمودند که درین نشأ خواب و بیداری چنان نمودند که

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الہی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حرم خاص  
و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند \* شعر \*

این خواب که از دیدہ جان پرده گسل بود \* خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود  
از شریف خان برادر شمس الدین محمدخان اتکه شنیده شد کہ شمس الدین محمدخان  
در بیعت و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند کہ ماہ در بغل ایشان در آمده \* صورت واقعه را  
بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی کہ کدخدای درویش منش بود گفته اند \* پدر گرامی  
از منوج این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنان تعبیر نموده اند کہ ایزد تعالی دولتی  
عظیم بتو روزی خواهد کرد کہ باعث رفعت خاندان ما بوده باشد \* و همچنان شد کہ از برکات  
انوار این بدر آستان قدر پابہ عزت این سلسلہ از حسیض خاک باوچ انلاک تصاعد نمود \*  
دیگر از راحت کیشان درمت اندیش معلوم شده کہ در زمانے کہ حضرت مریم مکانی خلعت  
ظلال اجلها بعنصر مقدس آنحضرت حاملہ بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا  
بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرہ ربانی مشتبہ بآئینہ میشد چنانچہ آئین حلّی پوشان  
مرادق عمّت امت کہ نزدیک بہ پیشانی آئینہ می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال  
این ترانہ میخواندند \*

براه بخت نهادم جبین ظلمانی \* هزار آئینہ آویختم بہ پیشانی

روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند - در اثنای  
راہ نظر ایشان بباغ انبہ افتاده امت - از آنجا کہ طبیعت درین حال بشریہای میخوش  
و میوہای شیرین و ترش راغب می باشد بخواجه معظم ( کہ برادر مادری ایشان بود )  
فرموده اند کہ ازان باغ انبہ چند بیارد \* خواجه انبہ چند آورده بدمت مبارک ایشان میداد  
کہ در نظرش ہر تو فاصیہ فروغ بخش ایشان بآئینہ اشتباہ یافته پرسیده است کہ شما بر پیشانی  
خود آئینہ بستمہ اید - فرمودند کہ من آئینہ نبستمہ ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظہ  
میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بذور ایزدی تابان می یابد - تعجب نموده حیران آن نور  
ازلی میگردد \* و ببعض از محرمان درگاہ الہی این را نقل میکند \* و این استفسار خواجه  
بجہت آن بود کہ شعشعہ انوار الہی کہ از جیبہ انور می تانت خواجه را یارای نگاہ  
کردن تمامی آن نبود \*

دیگر از والدہ ماجدہ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش کہ بشرف اتکلی آن حضرت  
مشرق امت شنیده شد کہ پیشتر ازان کہ باین دولت کبری معاونت نمود غم مکرر بود

آنکه حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری  
تارک انکساری غبارآلود میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی آمید  
بسمت قبله مناجات آورده بنعت تصرع و خشوع امتدعای این دولت تازه که فی الحقیقت  
طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند \* مثنوی \*

خداوندا بنور شمع ذات \* بگوهرهای دریای صفات  
بآن پاک که چون گل پاک رختند \* درون از چشمه خورشید شستند  
که تاج دولت را گوهر بخش \* سپهر رفعت را اختر بخش  
ز ماه ده شبستان مرا نور \* که ظلمتهای عالم را کند دور  
ز خورشید برافروزان وجود \* که افتد از سپهر اندر سجود  
بقائے ده بجان غم‌پذیرم \* که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیات ببدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین  
مسند شرفست - که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه آمانیست که از زیت عنایت ایزدی  
محتضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن  
گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصاً چنین نادره ذاتی  
کامل و حق شناس مکتل که اگر سر در قنطرة اقبال اوایا گویند لایقست - و اگر عقد سلسله عظمی را  
اب الّبا و جدّ اعلی نامند بنفس امر موافق - و هر آینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند  
فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرایی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی مزاوارتر است  
و در طالب این مطلب عالی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع الاول سال ( ۹۴۷ )  
نهمد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی بعد از توجه بمبدأ فیض  
زمانی سر بیدارین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند - ناگهان در پرده  
خواب سعادت احتجاب [ که خلوتخانه غیب عبارت ازینست ] مشاهده فرمودند که حق  
سبحانه خلف نامدار کرامت میفرماید که شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابد - و بارت  
آبمت از جبهه احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی  
پذیرد - و از فروغ معدلتش صفحه لیالی و آیام اضاعت یابد - و بعد از آنکه بشارت  
دهندگان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن  
کارنامه ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن مریلند است - و وجوه دراهم و دنانیر  
بآن شکفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

بزرگ حوصله بلند در ریاضت در اندیشه بشری و دایره امکانی کجا گنجایش پذیرد - چنانچه  
 روشندان کارگاه زمان ما این دو عطیه کبری از سواد پیدایش نورانی این خدیو جهان می یابند -  
 و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز اعتراف مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که  
 بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند - که ادراک رتبه چنین خدیوے اندازه طاقت بشری  
 نیست - و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند -  
 و همگی همت در تحصیل رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوری رضای ایند بشچونست  
 مصروف دارند - کدام معادت ازین نعمت بزرگتر است - و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر -  
 و روشن ضمیر در بین [ که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد ] بر همنوعی معارف معادت  
 داند که چندین هزار سال بطناً بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت آنقوا را طراز همتی بخشید -  
 تا شایان آن نور عالم امروز که شرح آن شمس پیشطاق داستانهای باستان و کتابه مدنی توارنج  
 و استانست گردید - و شناسد که همان نور که بی و میانه بشری و رابطه صلیبی در مشیمه باطن  
 قدسی موطن حضرت آنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملبس  
 قدسی ظاهر دیگران برای امتکمال میر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس  
 دادار پرمت ظهور میکند \*

چندین زمان بگردد چندین قران برآید \* کاین اختر معادت از آسمان برآید  
 و میدهت قدیم و عادت نیست معهود که مبشران دارالملک قدم و منبیهان فتح الباب کرم در  
 هر زمانه پیش از ظهور چنین برگزیده [ که پس از هزاران سال یک بوجود آید ] دولتمندان بخت بیدار  
 را بنویسد قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند - چه هر امری در تنق و تنق مرصود و عقد زما  
 مخصوص محتجب و مکنونست - اجرم پیش از تحقق این امر در پیچ از عالم غیب مقابل  
 مشاعر افهام میگشایند - و مواجه روزنهای شبکه ادراکات میدارند - گاه در عالم شهود مینمایند - و گاه  
 در عالم مثال [ که تمثالیهت از عالم ناسوت جلوه میدهند - تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده  
 منظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند - چه انتظار شوق افزایست - و شوق  
 دولت آرای - و هر آنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار  
 و طلب حصول پذیرد آنرا لذت است که در غیر این معنی صورت نهند - و مصداق این معنی

( ۲ ) نسخه [ ا و ] میگرداند ( ۳ ) نسخه [ ا ] هزار - ( ۴ ) نسخه [ ا ب ] تحقیق -

( ۵ ) نسخه - [ ج ] مشارع -

این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته [ اشارت می نمایم - و از جد گرامی این خداوند جهان  
حضرت گیتی پناهی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم ] \*

## ذکر بعضی بشارت غیبی و اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمایر مرآت نظائر دیده دران دوربین و رازداران مکملین یقین [ که غیب نمایان استنار الهام -  
و پرده گشایان امرای عناصر و اجرام اند ] مخدغی و مستقر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب  
قدرت کامله آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطه ازدواج آبی علوی و آسمات سفلی  
بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع  
و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تاثیرات اوج  
و حضیض - و امثال آن که طراحان کارگاه انجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند - یگانه  
از خلوتیان پرده خای بطون بکارگاه ظهور روی نماید - و یکنانه از پردگیان نهانخانه عدم بر ملا اعلای  
وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسله کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد -  
چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهان هر  
فردی مبتنی بر جمع اعداد - و اذانیّت عظمی در هر سر - و انصاف نایاب - و محبت ناپدید -  
و خواهش در فریبی - و شهوت در روزافزونی \*

خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی مؤید  
و بمعادات مردمی مستسعد باشد گذیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت  
به نیروی بازوی معنویست - و مرد معامله فهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد  
لعل در مشیمه معادن ببلوغ رسد - تا لایق افسر شاهی تواند شد - این چنین گوهری بها  
و جوهر یکتا [ که هیچ چیز بدان نماند ] چندین امتداد ترون و دهور باید که پرورده تربیت  
خاص شود - تا بمدارج ترقیات با امتداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معامله دانی دریابند  
که مقدار مدت تائید باندازه کفرت رعایا تواند بود - چه هر چند کفرت بیشتر اختلاف و  
تباین در افزایش و عظمت خدای آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدمتاری تائید الهی  
بر فرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیداری آگاهی  
سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام  
صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دمت فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از نروع رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدمت آوردم - و ازان صحایف دولت تحقیق تواریخ بعه از سوانح گرامی نمودم - و نیز جدس فرزان رفت - تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال [ که آغاز صبح اقبال آمد ] بحدود اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس وجه بفعل بدمت درآمد - و بسا مضامین مقدسه او سرمایه این شکرخامه گشت - و گوشش بلیغ بجای آوردم تا بهباری از عرائض که اعیان دولت و منتقدان معتبه معادلت شرح مواعج اطراف مملکت و تفصیل موارد اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد - و از احباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند مطمئن گشت - و همت گماشتیم که معصودات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگزینم - و با این همه اسباب و تسجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خاذه نقل خرابصت و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بان بصند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی [ که عقل هیولانی در اهتزاز بود ] تا امروز [ که هوا خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند ] بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شفوهای خویش نموده در مجالس متعدده بصحمت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکراک تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینان پدید آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کارفرمای این مطلب عالی گردانیدم - امید که بتأیید اخلاص این خدمت بانجام رسالم - و آنچه از عجایب این نوباره چمن کائنات و فهرست کارنامه مکتوبات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک دلانرا شمع بصیرت بر مروره خرد نهاده آید - و روشن ضمیرانرا سرمایه مزید آگاهی شود - سبحان الله این چه دولتیست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجای می آورم - و دستور العمل مورری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کلمه خلیق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایه دولت ابدی خود میگردانم •

و چون درین کتاب [ که محدث نامه ایزدیست ] هر زمان نام والاشکوه این پادشاه آفاق بصریح بر دهن از ادب دور میدانم لجرم حضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میحازم - و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت حضرت جهانبانی جنت آشنایی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم - و حضرت والده ماجده آن قدیمی نژاد را بحضرت مریم مکنی [ که حضرت شاهنشاهی را

این برگزیده الهی را بے شائبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آوریم - تا بحق عبودیت و ارادت وای نعمت گذارده باشیم - و هم حق بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل و حود ثابت گردانیده - هر چند هر یک ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر - اما از آنجا که مقصد بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر نمیشد - و این امنیت بحصول نمی رسید - تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگذاری حق خالق نیز بجای می آید - اگر چه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میگردی در معنی بحمد خدای جهان آفرین قیام می نمائی - روز بروز این عزم مصمم میشد - و اسباب نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده خود و عموم مهربانی مستعدان سعادت برین پیش قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص - و وابستترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد - **ابو الفضل بن مبارک** که کلاه چهارترکی ارادت بر تارک دل مانده - و آستین هفت طراز عقیدت بر هوشه هزار عالم افشاده - بر تو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقائع فتوحات دولت افزای مارا بخامه صدق نگارش نماید - چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود - یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه نویسی جلایل آثار ساخت - یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کرد - لے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - مروض غیب بود که از عالم بالا مرده جان بخش رسانید - یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تضرع وحي نمود - لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی در جمع کردن حرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتیم - و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم - و باطراف ممالک بجمع که با خدمت قدیم درستی و راحتی متذیق بعضی - و مظنون برخه بود مناشیر عالی شرف صدور یامت که نقل مسودات و یادداشت های خود را ببارگاه حضور فرستادند - هر چند این داعیه سعادت افزا بتمام انجام نیافته بود - و این آرژو بکمال انصراف نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس امان ظهور داد - که فراهم آوردهائی که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند - و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد - و آنچه آنچنان تفصیل که از دقائق حقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند - بقایر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهیست از اندیشه که مکفون ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت

آسمان جلوه زمین تمسکین • صاحب عقل کل جلال الدین  
نور خورشید ذات و ظل الله • گوهر تاج و تخت اکبر شاه  
این جهان کهن از نو باد • کوكبش آفتاب پرتو باد

این تهدیدست که از بے مرمایگی متولد نه جایی نهشت و نه پای ایستاد داشت یمنی این نیت  
درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینده شد - بوالعجب خزینده اری که از خرج نقد  
جمع افزایند و از جمع نقصان پذیرد - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفاسد را توانگر مآختم - دست  
نوال گشودم - در خزینده گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم - حرف مرا بودم ثناخوان گشتم - بر آستانه  
مجاز در حقیقت گشودم - ساد مآخ بودم نکته نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش  
ایزدی باز شد - مرانکنندگی بهر افرای بدلی گشت - ناکرده من بکرده مجری شد - و ناگفته من بگفته  
موقی گشت - از پارعام بدولت اجرای خاص آورده من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیده و خصیت  
سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوائف عالمست  
که عنوان کتاب را بعد از مجلس ایزدی بدعای والفرادان قدسی و صاحبان نواهی الهی که  
در شعبتان عالم شمع هدایت و انصاف افروخته بذهانتان عدم فروخته اند چه بطریق عموم و چه  
بائین خصوص مزین گردانند این مجموعه صحاح ایزدی را نیز بران نظم پردازیم - و دعای گروهی  
که در پیشگاه دریافت این کس بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم -  
لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه یافته  
سفارش پهلوانان معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بگلریگی آن دولت را رحمت پذیر  
فرمانروای زمان گرداند هرآینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند

• شعر •

چه یارا ما را که رخنه ده مه را • سفارشی بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بحی که خود را • بران حضرت از ذره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش بخشیده اند - و قدرت سفارش  
مورچه نداده از چون من بر درماند بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیده های آن درگاه امتدعای  
رحمت و تحیت نماید - و القامی مغفرت و رضوان کند - و اگر از ناهمیدگنی زبان جرأت دراز مازد در  
عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابراین خاطر ازین  
اندیشه باز آورده خود را آماده آن مآختم که اگر همت دهمگیری کند و توفیق یاری نماید احوال  
سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیای را نگاشته کلب بیان گردانم - و صفات  
جمال و جلال و نفوت عظمی و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

ابری در یابار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلالت  
 رمح مصقول - دریای مرج انگیز عالم عطا - سحاب آتشبار نیسان وغا - انفاسش مجمر و گردان بزم  
 روح - الطافش مروه جندان صبح فتوح - عدالش بر اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز - خلقتش  
 بر نسیم اردی بهشت از خنده لب ریز - عنصر وجودش در فتح مغلفات مرتاض ممتحن - عقل  
 سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن - ظاهرش بر جمشیدی و شکوه فریدونی - باطنش  
 دانش سقراطی و بینش فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیاض - دل را  
 بازبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاس نفس گذشته - همتش پای  
 بر هوا و هوس مانده - صدق معامله اش دکانچه تلبدیس و تدلیس برانداخته - عیار دانشش قلب  
 زرانود از زر و گوهر آموده جدا ساخته - جلباب تجریر بر مفارق غرایم دریده - طیلسان عفو بر تارک جرائم  
 کشیده - شمع جبروت از پیدایش عاطفتش لمعه ظهور بیرون داده - بارقه لطف از نواثر قهرش زبانه  
 نور برکشیده - صولتش جگر سنگین جانان گداخته - هیبتش زهره آهنگین جگران آب ساخته - دلنگی  
 روزگار اثر از گره ابرویش - گشادگی زمانه پرتو از شگفتگی خویش - دعای بقایش بزبان خرد و  
 بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلندی نامش ناموران اکناف را  
 پست کرده - تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنه اقبالش گوش هوش سلاطین  
 آفاق باز کرده - کوبه جلالش چشم اندیشه ملوک طوایف فراز نموده - صیت بلندش در گنبد گردون  
 پیچیده - آوازه شکوهش کران تا کران رسیده - صلی عطایش از اقصای شش جهت گذشته - درگاه  
 والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روزافزونی کارنامه ازمان و ادوار شده - طالع  
 همایونش دیباجه معاد ثابت و سیار نموده

\* مثنوی \*

آن شهنشاه آسمان پایه \* چتر اقبالش آسمان سایه  
 چمن آرای دانش و فرهنگ \* پایه افزای افسر و اورنگ  
 تخت قدرش بدولت ارزانی \* شخص بخشش گشاده پیدانی  
 حضرتش قبله گاه حق طلبان \* رافتش چشمه مار تشنه لبان  
 زیر پا کرده از یک اندیشی \* تخت شاهی و لطف درویشی  
 نه فلک بر مراد او دوار \* هفت اختر بکار او میار  
 بزم ساز زمان بهیاری \* پاسبان جهان به بیداری  
 مهر و کینش بزم و رزم درون \* جام لبریزده ز باد خون  
 بیم خاقان ز گرمی خویش \* وهم قیصر ز چین ابرویش

فراخ‌وصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سرزشته انتظام صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی عنایت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هرآینه اندک از بسیار از حکم بطون بامن ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعله عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم میمنت پیرای که این معادلت بخشید - این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم پناه زمان ماست - یعنی آن شه‌شاه معارف سپاه - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانه درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت -

گوهر معدن شاهنشاهی - فص حکم یداللهی - فروغ خاندان گورگانی - چراغ دودمان صاحبقرانی -

صاحب سر بلچونی - وارث سریر همایونی - مخترع قوامد کشورستانی - غرقه نامیه صبح هدایت - قره باصره آفتاب ولایت - گرامی ماز گوهر آدم - ولیعهد نیر اعظم - انتخاب مجموعه قضا و قدر - مقدمه جنود فتح و ظفر - لب لباب امتزاج لیلی و آیام - زبده نتایج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و انصال - خال رخسار ملطنت و اقبال - قوه الظهر شخص خلافت - مسروره الصدر عدل و رانیت - فرزند گوهر بخت و بختیاری - فرازنده پایه تخت و تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت شناس گوهر همت بلندان - گره‌گشای کار و ریسندگان - مرهم بند نامور دل خستگان - صاحب دل روشن رای - جان بخش جهان پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم جان و جان عالم - روغن ضمیر حق بین - طریقت پند حقیقت گزین - هشیار خرام دوام آگاهی - بیدار نشین تخت صبحگاهی - یکتای خلوت کده نور - نور انزای نهانخانه حضور - عارف اطوار جبل - کامیاب صلیح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعلی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الهی - بنیای روابط تقییدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفانی - منهل متعظشان زلال وصال - مقصد متحیران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف گرامی - مورد علوم لدنی و رموز الهامی - محفل آرای سفر در وطن - شع افروز خلوت در انجمن - زودرس دیرگیر - بسیار بخش اندک پذیر - دیده بان سفینه کن مکن - سفینه دریای بی سر و بن - دقیقه شناس حفظ مراتب - موی شکاف تقسیم رواتب - فرخنده رای خجسته منظر - فرخ طالع بلند اختر - بردبار گران سنگ - صاحب نیر عالی فرهنگ - خرد آرای بخردنواز - دوست پروردشمن گداز - ملک گیر عالم آرای - عدوبند کشورگشای - ماعد ارایک عظمت و جلال - رافع و مایده حشمت و اقبال - پامیان دولت و دین - نگهدار تخت و نگین - طرازنده هفت اقلیم - فرازنده تخت و دیهیم - شهسوار هفت شکن - شاهباز شیرانکن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشید بنیان ملطنت و ریاست - موی اراکان تربیت و سیاست - معتصم عرو و ثقی عقل کامل - مستوثق جبل متین عدل شامل - در روی بزمگاه تمام نظر - در دل بزمگاه تمام جگر - در بزم عشرت

خانه معانی و بزم افروز شبستان حقائق شده محرم خلوتکده شهید و اندیس صفوتسرای وحدت گشته بخت بیدار بر تخت انبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معنی و عقده گشائی ظاهر و باطن بدو تغویض یابد - چنانچه طرازنده اوزنگ شاهی - و فرازنده لوی ظل الهی زمان مسعود ماحمت که مجموعه نقشبندان فهم و خرد - بل کارنامه منعتران ازل و ابد است - با چنین احباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تگابو سرگردان ماندی - از غنیدین این پیام روح پرور صبح دولت دمید - سرمایۀ معاد جابج میسر شد - دیدۀ امید روشن گشت - عالم صورت رواج گرفت - ملک معنی ابتهاج یانست - دامن مقصود بدست افتاد چهره مطلوب در نظر آمد \*

سبحان الله این چه مرتبت بدیع که در کتابهای روزگار میاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و در اینجا کتاب را برای ثنائی ایزد جان آفرین می آریند - در صحائف جهانیان حمد را بطغیل مقصود بر زبان میرانند و درین شگرنفامه مقصود را بطغیل متایش مینگارند - در روش قدیم متایش حضرت معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاه خردشاهراه ثناخوانی کردار است - موافق در محامد الهی بسخن التجا می بردند - و درین دیباجۀ بدیع رقم بانجام کامل که پادشاه حق برمت است پناه می برند - یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست - و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمد - و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور است - تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر درش گرفته از مسترشدان درگاه است - خودپرستی کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کرده - چشم بدینا یافته سرانگنده و شرمزده بعبادتگاه ایزدپرستی در آمد - حسد ناتوان بدین که باد ماخلویا در سر و مودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای دیم منازعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه معترفان درگاه عطیت و طبقۀ مساعدان جنود دولتست - درد طلب که صحت ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکری آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم - فروغ دودمان آدم - پرده برانداز اسرار غیبی - چهره گشای صور عیبی است - و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی - قاسم ارزاق بندگان الهی - باریکبین دقایق موشکافی - صاحب عیار جواهر صرافیت - تا در عالم وجود پیشوائی ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدائی اصحاب تعلق که ملاحظتش نامند جدا جدا بود - در میان بنی نوح کهاکفن اختلاف بواطن را مراحمه داشت - امروز که از بلندپای و پیش بینی و

مراد از حمد آنست که این نغمه سپاس دوست خود آرای خود فروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و مراکندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش افکند - تا معنی بیچارگی او بصورت نیاز مندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی سرمایگی پیرایه گیرد - تا شاید سنگی کنار مقصود را سزد - و بحمد داد ارجان آنربن گراید - و چون این متاع سپاس گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله جای این راقم بے اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم - و از شکر مردمی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت مکراندوزی این خود مرای برآمده خود را آماده سپاس بلند اساس گردانم - از آنجا که مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن ساز را دل رخصت نمیدان - و دل معامله فهم از حیرت مر بر نمی آورد - نه نظرت میگذاشت که مثل نادانان هنگام تقلید بدست یاری حرف و صوت در پیشگاه فناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده با اعتراضات مستعار و عبارات مبتذل خرچند گردند - و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله دل از جفت رجوی او باز داشته لب از گفت و گوی او ببرند - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند - زمانه دراز درین اندیشه ماندم نه هر خروشیدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دره از روشنائی گشودند - و دل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباجه را بحمد آرایش دهی - حال فرمانروای زمین و زمان - گوهر تاج پادشاهان مینوبسی و سپاس ایزدی بتحریر میروند - و نیایش خدای بتصویر می آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بی زبانی ادا شده - آگاهان آباد باطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق میگردد - و بسایه بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والی بزرگ نهاد وجوب وجود است میرساند - و پیدامت که در عالم عنصر عظیم تر اثره و شریف تر گوهره از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که مرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدست یاری همت قدسی اعتصام ایشانست نهان نداده اند - و یقین که جهان به تنه مهردن - و مهم عالم به شخصه گذاشتن جهان معنی درو نهادنست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمایم نصایم بهارستان معنوی داشته بر سر بر کمر وائی مریبلند باشد - سیما خدیو زمانه که باین دو حالت شگرف از سرچشمه باطن حیران دل و شاداد خاطر شود - خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بنائید ایزدی ازین مراتب فراق شده رنگ آمیز نگارین

ادراک مخزونات او نهد. او را در معرض ستایش آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوت صرایی سلطان سخن گفتن خود را در مفسدک انام انداختن - و سخره هنگامه عوام ساختن است -

### \* مثنوی \*

پای سخن را که دراز است دست \* سنگ سپردن تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان پرور است \* چونکه بخوان تو رسد لغز است

ای برتر از کرسی عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحات عذاصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که پاسداری بر همت ما لازم نکردی - و چون نعمت بے منتها عنایت نکردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکرگداری واجب نفرمودی - چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یافتم - بخود بیخود گفتم که اگر توانائی سخن سرائی نداری و باد پیمائی نمی توانی کرد آزرده مباش - که این طریق چرب زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلالگی بیهای معنی فروشد - حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده امکانی واجب شمرند آفتی که گوهر شب تاب خرد را که از بخششهای مهین مدبر فیاضست چراغ روشنائی ساخته در رفت و روپ عرصه باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظران کارگاه قضا و قدر نردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بندد - آنگاه در ملاح دیگران کوشش نماید - و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکتیر که در سلسله نظام کون و فساد ازان هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانرواست اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر من که الامر اقدام نماید - پس نهانخانه دل خود را از غبار خواهش گران پای و خشم سبک سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایش دادر بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد \*

چون میان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدری خوش شد - خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزرده گی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل دور بین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات کمال او را دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بے انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع متودگی حدوث آلود خود را پیش کشد - تا این را از حوصله بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه سپاس گذاری باشد - یا آنکه خویشدن آرائی خود را ثناخوانی الهی نام نهد - و از تاریکی راه و تاریکی مقصود افکار خاطر گردد - و طبع حیلجوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز در آنچه حیلجی از وقت آنرا مقصود را نموده است نماید - بلکه

جان و تن آمردن - هم آغاز را پایه مرفرازی - و هم انجام را پدربایه دلفوازی - هم قافله سالار سخنوران  
و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبه تاریک نهیضان - انیس و هدتسرای خلوت گزینان - درد افزای باطن  
مشتاقان کوی خداجویی - مرهم بند نامور خسته درونان کنج ناشکیبانی - نوشداروی شورابه نوشان اشک  
حسرت - مومبائی شکسته دلان زاویه خاموشی - رزم آرامی دلوران هنگامه عشق - بزم افروز معشوق مزاجان  
بارگاه اطمینان - تشنه لبان دریافت را استسقا بخش - گرمه دلان بادیه جویانی را جوع افزا -  
ازینجامت که خرد پروران بیداردل با همه سرامیمگی شوق و بے آرامی شغف دست فکرت از دامن  
هودج کبریا کوتاه داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش درو خوده مهر خموشی  
بر لب نهاده اند - و بدست یاری انصاف پای ادب درد دامن عجز پیچیده در آنچه شایانی آنرا از عطیه خانه  
تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند

• شعر •

راه کمال ترا حرف و نقط ریگ دشت • عالم علم ترا شهر سخن روستا  
بر درت اندیشه را شعله غیرت زند • لطمه حیرت برو میلی جهل از قفا  
یعنی مپاس ایند بیچون از احاطه امکان بیرونست - و ستایش خداوند بهمال از احصای اکوان افزون -

• مثنوی •

حدیث انجا که از یزدان شناسیست • مپاس اندیشی ما ناسپاسیست  
تو جرأت بین که همت میزند جوش • که گیرد قطره دریا را در آغوش  
نه پنداری که حرفش در کتابست • که این حرف کتان و ماهتابست  
سخن را چند باشی محفل آرامی • بدست آویز عجز اینجا بنده پای  
هرگاه زمینیان را با آسمانیان رابطه مناسبت مفقود - و خاکیان را با انلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان را  
بلامکانیان چه نصبت خواهد بود - تا حصه من ذره خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس  
چه باشد - محبوس مظلومه امکان و حدوث را ببادیه پیمائی عرصه وجوب و قدم چه حد و کدام  
یارا ذره سرگشته بے سرو پا را در شعشعه نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره - و قطره شبنم را با بحر  
زخار و ابر مدار بجز آب خشک لبی چه نصیبه - هدیهات اگر ذره ازان فروغ بخش انجمن هستی گوید  
اگرچه او را نمیشد آمد و او را نمی گوید اما ازو میگوید - و او را میگوید - لیکن تنگنای ظلمت را با  
ماحت نور چه نصبت - و عدم مطلق را با وجود بحمت چه مذاصبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیاب  
شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای فغای بدائع مکنونات او زند - یا قدمی چند در صحرای

## بسم الله الرحمن الرحيم

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت پذیرانِ دقیقه رس و روشن ضمیرانِ صبح نفس که باریک بینانِ جداولِ آفرینش و پرکار گشایانِ لوحه دانش و بینش اند در ترکیبِ منحصری و پیکرِ هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری و الاطبع که در کالبدِ قیمت نگیند - و میزانِ قیاس بر نسجد - و بمکیالِ گفت در نیاید - و از مقیاسِ اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوای ممتوج نیافته اند - و چرا چنیدن نباشد که مرانجام دارالملک معنی بے دست یاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب آباد صورت بے مددکاری آن در اندیشه نگذرد \* منظوی \*

این چه سخن بود که شد آشکار \* پرده بر انداخت ز هر ده هزار

نیست درین بزم بسر مستیش \* نیست حریفی بزربرد ستیش

کارگشا اوست درین کارگاه \* صدر نشین اوست درین بارگاه

هر چه درآمد بدلِ اهلِ هوش \* دل بزبانِ گفت و زبان زد بگوش

از درِ دل هم بدرِ دل رهش \* ناطقه و سامعه جوالنگش

ماه سخن را بر مدگاهِ هوش \* مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بیایه والای آن بنرد بانِ آسمان نتوان رسید بپای باد پیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتیست امت آب نما - منبعش آتشکده دل - اوج پروازش نزهتگاه هوا - گرمی بزارش بآب - آرامگاهش صفحه خاک - مرتبه شناسان صفوی عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه همه مالِ انجمن معنی بل خلف الصدق دل دانستند - موبد موبدان دانش آتشکده خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگشتند - خامه سخنی که زیبِ فهرست نهی \* مفاخر و زینت دیباجه مجموعه معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

- توجه موکب مقدس حضرت جهانباني  
باطفای نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
- نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني  
جنت آشياني بتسکين شورش ميرزا کامران
- بار دیگر و شهادت ميرزا هندال — — ۳۱۱  
اختصاص ولايت غزنين بحضرت  
شاهنشاهي و ارتفاع منزلت بعضی
- مستعدان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵  
عزيمت حضرت جهانباني جنت آشياني  
از بهمود بر سرقبائل افغانان که کمينگاه
- فتنه ميرزا کامران بود و فرار او بهندوستان ۳۱۹  
توجه حضرت شاهنشاهي بغزنين و آن  
سرزمين را بنزول اجلال ارتفاع آسماني
- بخشيدن — — — — — ۳۲۱  
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني  
جنت آشياني به بنگش و تاديب
- کردن کشان و لواي عزيمت انراختن  
بهندوستان و بدست آوردن ميرزا کامران
- و مراجعت بکابل و ديگر سوانح — — ۳۲۳  
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني  
جنت آشياني بقندهار و مراجعت
- بدولت و اقبال — — — — — ۳۲۲  
مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که  
در ایام هرج و مرج روی نمود — — ۳۲۶
- احوال هيمو — — — — — ۳۳۷  
يورش جهانگشای محضرت جهانباني جنت  
آشياني بتسخير هندوستان و فتح آن
- بيامان دولت روز افزون شاهنشاهي — ۳۴۰  
ظهور کرامت عليا بشارت عظمی از حضرت  
شاهنشاهي و ديگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
- نهضت رايات جهانتاب حضرت شاهنشاهي  
بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت  
جهانباني جنت آشياني — — — ۳۵۵
- ذکر تدمه احوال سعادت منوال حضرت  
جهانباني جنت آشياني و شرح بعضی  
از جلائل مخدومات و قوانين آنحضرت ۳۵۶
- پرتو انداختن سفير عالم تقدس بر مرآت  
باطن حضرت جهانباني جنت آشياني  
و معاف شدن بآن عالم — — — ۳۶۲
- سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي  
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت  
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

- و مراجعت بعد از محاربت و موافق  
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۹۲  
رسیدن نوید ولادت محمود حضرت  
شاهنشاهی بحضرت جهانبانی جنت  
آشیانی و تنمۀ سخن — — — ۱۸۳  
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی  
که عنوان کرامات و دیباجۀ مقامات  
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶  
توجه موکب حضرت جهانبانی جنت  
آشیانی بقندهار و از انحدود سفر حجاز  
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸  
ذکر مجملۀ از احوال خمران مآل شیرخان ۱۹۵  
ذکر مجملۀ از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶  
ذکر مجملۀ از احوال میرزا کامران — ۱۹۹  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه  
درین سفر روی نمود — — — ۲۰۲  
فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان — ۲۰۶  
مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت  
شاهنشاهی از قندهار بکابل — — — ۲۲۴  
غلبۀ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن  
با ابراهیم میرزا و بدستگیری بخت  
نقارۀ اقبال نواختن — — — ۲۲۶  
وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بکرم میر و فتح قلعۀ بخت ۲۲۷  
رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن  
و فتح نمودن — — — — ۲۲۸  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از قندهار بنسخیر کابل  
و فتح آن ممالک — — — — ۲۳۸
- آرایش جشن دولت پیرای خفنه مور  
حضرت شاهنشاهی و آئین بختن بآئین  
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونہال  
بومندان دولت — — — — ۲۴۶  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بنسخیر بدخشان و فتح  
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰  
پرده گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه  
انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل ۲۵۵  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از بدخشان بکابل  
و محاصرۀ آن — — — — ۲۶۰  
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی  
و فتح کابل — — — — ۲۶۵  
مکذب نشستن حضرت شاهنشاهی  
و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۵  
نہضت موکب جهانگشای حضرت  
جهانبانی جنت آشیانی ببخشان  
و بفتح و فیروزی رجوع بکابل — — ۲۷۳  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از کابل بدلیج و رجوع عالی  
از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق  
امرا بکابل — — — — ۲۸۵  
نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا  
کامران و دیگر وقائع عبرت افزای — ۲۹۴  
معاردت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی از بدخشان و محاربه  
با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲  
اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت  
شاهنشاهی و تفاؤل نمودن دوربینان  
بعاط آگاهی — — — — ۳۰۶

کنکاش نموده حضرت گیتی ستانی	۴۱	ایضا	قیان
و گرفتن حضرت جهانبانی یورش	۹۳	ایضا	تیمورناش
غرق رویه بر ذمه اخلاص خود — — — — — ۱۰۲	ایضا	ایضا	منکلی خواجه
ذکر بعضی از سوانح این سال معادلات اتصال	ایضا	ایضا	یلدوز خان
و خبر طغیان رانا مانکا و وصول حضرت	۹۴	ایضا	جوبینه بهادر
جهانبانی بحضرت گیتی ستانی ۱۰۳	ایضا	ایضا	حضرت عصمت قباب قدسی نقاب
مضاف نموده حضرت گیتی ستانی	ایضا	ایضا	آلنقوا
نردوس مکانی برانا مانکا و رایات فتح	۹۷	ایضا	بوزنجرقاآن
انراختن — — — — — ۱۰۵	ایضا	ایضا	بوقا خان
رخصت حضرت جهانبانی یگابل و بدخشان	ایضا	ایضا	دوتمین خان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت	ایضا	ایضا	قایدرخان
گیتی ستانی بمقتدر خلافت — — — — — ۱۱۱	۹۸	ایضا	بایمقنرخان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی	ایضا	ایضا	نومنه خان
نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی ۱۲۰	ایضا	ایضا	قاجولی بهادر
ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب ۱۲۴	۷۱	ایضا	ایردمچی برلاس
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	ایضا	ایضا	موغو چیچن
جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح	۷۲	ایضا	قرا چار نویان
عزیمت و مراجعت بمقتدر خلافت — — — — — ۱۲۹	۷۹	ایضا	ایجل نویان
ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی	ایضا	ایضا	امیر ایلنگرخان
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر	۷۷	ایضا	امیر برکل
و فتح آن ممالک — — — — — ۱۳۰	ایضا	ایضا	امیر طراغی
گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیل	صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنيا	ایضا	والدین امیر تیمور گورکان
فامد — — — — — ۱۴۲	۸۱	ایضا	جلال الدین میرانشاه
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	۸۲	ایضا	سلطان محمد میرزا
جنت آشیانی به تسخیر بنگاله و فتح آن	ایضا	ایضا	سلطان ابوسعید میرزا
ممالک و مراجعت بمقتدر خلافت و آنچه	۸۳	ایضا	همر شیخ میرزا
درین میان روی نمود — — — — — ۱۴۷	حضرت گیتی ستانی نردوس مکانی	۸۶	ظہیر الدین محمد بابر پادشاه غازی
ذکر احوال شیر خان — — — — — ایضا	مهارنه حضرت گیتی ستانی نردوس	مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب	مغوف نبرد
گرفتن غیر خان قلعه رهناس را — — — — — ۱۵۳	۹۵	ایضا	۹۵
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی			
جنت آشیانی از دارالخلافه آگره بحمت			
ممالک شرقیه بدفع فتنه غیر خان			

## فهرست دفتراول از اکبرنامه

( اذکار )	( صفحات )	( اذکار )	( صفحات )
بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت		ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی	
حضرت شاهنشاهی — — — — — ایضا		که پیش از ولادت با سعادت حضرت	
ترتیب انساب معالی القاب و تفسیق		شاهنشاهی ظهور یافته — — — — — ۱۱	
اسامی گرامی آبای کرام حضرت		ذکر طلوع نیر اعظم و سطوع سعد اکبر	
شاهنشاهی — — — — — ۴۸		از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت	
ذکر احوال آدم علیه السلام — — — — — ۵۲		شاهنشاهی ظل الهی — — — — — ۱۷	
شیث علیه السلام — — — — — ۵۳		ذکر صورت زاینچه مسعود که در وقت	
انوش — — — — — ۵۴		ولادت اشرف بموجب ارتفاع اضطراب	
قیدان — — — — — ایضا		یونانی ثبت یافته بود — — — — — ۲۳	
مهلائیل — — — — — ایضا		تصویر زاینچه طالع آسمان پیرای حضرت	
یره — — — — — ۵۵		شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز	
اخفوخ — — — — — ایضا		اختر شناسان هندوستان — — — — — ۲۷	
متوشلخ — — — — — ۵۶		ذکر زاینچه سعادت ارقام که علامه الزمانی	
لمک — — — — — ۵۷		عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی	
نوح — — — — — ایضا		استخراج نموده — — — — — ۳۱	
ترک — — — — — ۵۹		شرح احکام این زاینچه بدیعه که هیکل	
النجه خان — — — — — ایضا		بازوی انجم و افلاک و تعوید تارک	
دیب باقوی — — — — — ایضا		قرن و ادوار امت — — — — — ۳۶	
کیدوک خان — — — — — ایضا		صورت زاینچه اقدس منقول از خط مولانا	
النجه خان — — — — — ایضا		الیاس اردبیلی موافق زینج ایلخانی — — — — — ۴۰	
مغل خان — — — — — ۶۰		بیان حکمت در اختلاف میان حکمای	
قرا خان — — — — — ایضا		یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود	
اغورخان — — — — — ایضا		حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۱	
کن خان — — — — — ۶۱		تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرای	
آمی خان — — — — — ایضا		و قوایل روحانی قوالب حضرت	
یلدیز خان — — — — — ایضا		شاهنشاهی — — — — — ۴۳	
منگلی خان — — — — — ۶۲		ذکر بعضی از تواریخ بدیعه ولادت	
تنگیز خان — — — — — ایضا		سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۷	
ایلخان — — — — — ایضا		شکرگذاری موافق این شکرنامه ابوالفضل	

فورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست  
اما بعد مال هفدهم در صفحه ( ۶۳۲ ) تاریخ از کاتب مرقوم است - و آن چنین است  
در دار الخلافه شاهجهان آباد بتاريخ دوم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۰۶ هجری یک هزار و دو صد و شش  
موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت \*

( ب ) این نسخه ناقص است تا آخر مال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط  
بدتر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ میوم شهر رمضان المبارک سنه  
۹۴ ( همین صورت ) از جلوس والا \*

( ج ) ایضا تا آخر مال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ  
کتابتش نامعلوم \*

( د ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی ست - فی الجمله صحیح دارد - تاریخ  
کتابتش نامعلوم \*

( ه ) ایضا تا آخر مال هفدهم - ازان ایشیا نیک سوامینی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش  
مرقوم نیست \*

( و ) ایضا تا آخر مال هفدهم - ازان عالیجناب مولوی کبیر الدین احمد صاحب مالک  
مطبع اردو گائید شاعت فیوضه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین  
آرد - بتاريخ غره ربیع الثانی سنه ۴۶۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اردنک زیب پادشاه غازی  
راقم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشاره میر عطاء الله کشمیری تحریر یافت \*

( ز ) این نسخه مطبوعه منگی ست - تا آخر مال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه  
پیشتر ایمائی بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری \*

( ح ) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانه دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت  
یکتائی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثباتی راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم \*

( ط ) ایضا تا آخر مال هفدهم - از کتبخانه دهلی - اغلاط درجه پایان - در آخر چنین  
مکتوب است - بتاريخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۴ ( همین صورت ) جلوس اکبر پادشاه غازی \*

( ی ) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانه دهلی  
فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط \*

\* التهیف الانیم - عبد الرحیم \*

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزمن - الصاحب  
یچ بلخمن - حاکم المدرسة الکلتیة العالیة - الذی ما نال احد ممن سبقوا من الحکام الماضیه  
ما ناله من فضائل جلیله جلیه - و شمائل جمیله مرضیه \*  
\* بیت \*

\* و هذا و أن کان الاخیر زمانه \* لآت بما لم تستطعه الوائل \*

لا زالت سحب اعطاه ممطره - و نخل اجداده مثمره - و شوارق الطانه طالع - و بوارق اعطاه لامعه  
و ریاض افادته ناضره - و اقمار افاضته باهره - الی یوم الآخره ( زیور طبع می پوشد \*

دانستنی ست که نزد مصحح ده نسخه اکبرنامه ( که موموم به آ ب ج د ه و  
ز ح ط ی امت - و تفصیلش بذیل این دیباجه رقم پذیر میشود ) موجود است - اما  
همگی نسخها قلمی اند - سواى نسخه ز که مطبوع است - و لیکن سنگی - که آن هم حکم قلمی دارد  
و آن همان است که قبیل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمی نسخها  
مملو از اغلاط می باشند - که کاتبان ساده لوح را فطر بر حسن صوری است - که عبارت از خط  
خوب است - نه بر حسن معنوی - که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالجمله باعانت این  
نسخهای دهگانه در تصحیح آن معی بے حد و مر و جهد بیشتر از بیشتر ( که مزید بران  
متصور نیست ) بکار می رود \*

دیگر بوضوح پیوندند که جزو اول و دوم ( یعنی بدست و چهار فارم ) از اولین دفتر این کذاب بتصحیح  
ماهر امرار خفی و جلی المرحوم مولوی آغا احمد علی ( سقا الله من عین تسنیم - و ادخله جنة  
النعم ) چاپ شده بود که مولوی مومنی الیه داعی حق را لبیک گفتند - باقی بتصحیح الراجی  
الی رحمة ربه الکریم - العاصی عبد الرحیم - و بحسن تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر  
ممدوح در تحقیقات بعضی اعماء و نوادر لغات ( که جناب افاضت مآب را درین باب نیز  
ید طولی ست ) از حلیه طبع محلی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتب شد \* شعر \*

\* فلو قبل مبکاها بکیت صباة \* بسعدی شفیت النقص قبل التندم \*

\* ولکن بکیت قبلی فهیج لی البکا \* بکاما فقلت الفضل للمتقدم \*

انشاء الله تعالی اگرچند در حیات مستعار وفا کند و طایر روح درین چمن بی ثبات قالب خاکی  
خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعی موفور و کارش بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد  
و هرگز تقصیر و توانی دران راه نخواهد یافت - و بالله التوفیق - و علیه التکال فی التحقيق \*

\* تفصیل نسخهای دهگانه \*

( ۱ ) این نسخه کامل است - یعنی تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازان

انداخته - همین نطق است که بواسطه آن فردوسی و نظامی الکیل یکتائی را بلائی دانش گفتار پیرامنه - و همین نطق است که بواسطه آن ابوالفضل علامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده باتکلی خود معند وزارت اکبر را آرامده - چه اکبر - مملکت - و چه علامی - ارمطونه الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگی فرمانروایان هندوستان در داد بخشی و عدالت گهتری گوی سبقت و بود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز اقصای ممالک شرق و غرب پیمود - اما این همه لوی اقبال بر انراختن و کوس اجل نواختن بیشتر از مغز معامله دریانتن و عمان بصوی تدبیر صایب تافتن علامی فهمی بود • • بیت •

• نه اکبر بر سر بر سلطنت ماند • که علامی بگلکش مملکت رانده •

و سخن نفس الامری آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شمار بود معامله فهمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامی •

• وزیر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد قرار چنان •

آمد بر سر مدعا - پوشیده نماند که این نسخه نامی و این صحیفه گرامی ( که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینه های معانی دران مستور ) یعنی کتاب اکبر نامه ( که قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علامه ) باره ( بمطبع اقبال مند والا گوهر - منشی نول کشور بفرمان صاحب الحکومه و الیاله - مهاراجه پتیاله ) مطبوع شده بود - اما بسبب اغلاط فاحش نامطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب - بظاهر منجیدگی داشت و بیاطن نا پسندیدگی - باز برای ایشینک موسساتی کلکته بصوابدید والا جناب معالی القاب ( صاحب المفاهیر البهیة - و المآثر السنیه - مجمع المحامد العلیه العالیه - منبع المناقب الجلیه الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیه و النقلیه - ماد هراذق الغنون الادبیة و الحکمیه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمام - خلاصه اعیان جهان - نقاره نوینان زمان خداوند سجیات رضیه - صاحب صفات رضیه - در یکتای فضائل و حکم - لعل بیهای جلال شیم شمع معالم دانش و سخن پروری - زیب ده مجالس بینش و هنر گهتری - دریای ناپیدا کنار دقائق معانی - بحر محیط سخن منجی و نکته دانی - والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس معدلت دثار •

• نظم •

- شاه سر بر علم و چه شاهست در برین • ماه منیر فضل و چه ماهست ماه دین •
- دانش بعه بدید خداوند و جا گرفت • اما ندید هیچ مقامه گزین چنین •
- صدر صدر جمع کرام است در عطا • نحل نحل بزم هنرهاست بالیقین •

## بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثارِ مبدع که ذاتش را پرده غیبت پوشانید - و صفاتش را پرده شهادت پوشانید - آسمان با آن علو شان اسفلین زینده است از قصرِ خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره است از صقّه صنعتش - زمان با دے ست از چمنِ قدرتش - جهان منظرے ست از گلشنِ حکمتش \*

\* برون ذاتش از علمِ گرویدان \* فزون وصفش از شرحِ افلاکیان \*

\* بآن کی رسد فکرِ نوعِ بشر \* که قاصر ز درکش عقولِ عشر \*

و بے پایان صلوات نثارِ شاعری که وجودش فایق است در اقصیت از هدگی مهماتِ جهان و نورش مابق است در اقصیت از سایرِ انوارِ زمین و زمان - نفسِ قدیمش خورے ست در سرمای رسالت و پیغمبری - ذاتِ باکمالش درے ست بر تاجِ هدایت و رهبری \*

\* نبیّ که شاهِ دو عالم هم اوست \* صغیّ که بادی و خاتم هم اوست \*

\* کریم که دینِ امتِ انعام او \* یتیم که نجب است از نام او \*

و نفائسِ درود و شوائفِ هلام بر آل و اصحابِ کرام که ستارگان اند از آسمانِ هدایت و رطب چیدن اند از نخلستانِ ولایت \*

\* شموع که دینِ خانه روشن ازان \* جهان روشنی یافت از نورِ شان \*

\* چه بودند گنجِ معانی همه \* پُر از گوهر و لعلِ دینی همه \*

اما بعد بر ضمائِرِ دانشِ مظاهرِ مستبصرانِ کارخانه ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعمِ الهی را (که بر نوعِ بنی آدم از مبدأ فیاضِ افاضه شده است) پایانی نیست - و پیداست که شکرِ یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقَتِ بشری بیرون] اما نعمتِ نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و امتفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطه آن جبریل امین پیغمبران را از تشریفِ وحی از جنابِ کبریا مشرف فرموده اند (اگرچه آن نوعِ دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطه آن پیغمبران بپیراهِ درانِ بادیه غوایت را بشاهراهِ هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطه آن ارسطاطالیس لوی حکمت بر عرصه جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطه آن فلاطون و االکس آرازه دانش بگوشِ عالمیان

دختر اول

از

## اکبر نامه

تصنیف

علامه نهامه شیخ ابوالفضل علامی بن شیخ مبارک ناکوزی

بتصحیح

جناب - فضیلت مآب - واقف دقالت غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معانی  
و منافع بیان - داغ نه فصحاء دهر و بقاء زمان - ماهر حکمت‌های طبیعی و عملی

مولوی آغا احمد علی

و جناب - فضائل انتساب - نور حدیقه حکمت و دانشوری - نور حدیقه صنعت و هنر پروری - عرائس ابدار انکار - شیخه را  
غازه پدرا - مجالس انوار انظار دقیقه را جلوه آری - مرکز دایره فصاحت و بلاغت - مردمک  
باصرف بداعت و براءت - من له ذوق سلیم - و طبع مستقیم

المولوی عبدالرحیم

مدرسین مدرسه عالیہ کلکتہ

از طرف اشیاتک موسیقہ بنگالہ

در مطبع

مظہر العجائب المعروف بہ اردو گائیڈ پریس واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۷۷ع از طبع بجامہ نو برآمد